چاپ هفتم

انواع زنان

شیوه‌ای عمیق، دقیق و کاربردی برای شناخت زنان

بر اساس نظریه نمادهای اسطوره‌ای در روانکاوی یونگی

دکتر ژان شینودا بولن

ترجمه‌ی نیلوفر نوایی

+ سی‌دی آزمون

دارای شناسه‌ی مؤلف و اجازه‌ی انتشار در ایران

انواع زنان

نویسنده: دکتر ژان شینودا بولن

مترجم: نیلوفر نواری

بنیاد فرهنگ‌زندگی

پیشگفتار

دکتر ژان شینودا بولن

برای نسخه فارسی کتاب

من در دوران کودکی تعداد زیادی افسانه خواندم و همان‌طور که در این فکر بودم که کتاب من به فارسی در حال ترجمه است به ذهنم رسید که کتاب‌هایی که خوانده‌ام ترجمه افسانه‌هایی از بسیاری کشورها و زبان‌ها بوده‌اند.

اگر چه بیش از صد ترجمه به زبان‌های مختلف از کتاب‌های متعدد من موجود است اکنون با ترجمه برخی از کتاب‌هایم به زبان «هزار و یکشب» باز به دوره کودکی‌ام برگشتم. از دوران کودکی تا امروز من در رشته پزشکی و با تخصص روانپزشکی از دانشگاه علوم پزشکی کالیفرنیا سان‌فرانسیسکو فارغ‌التحصیل شدم و به‌عنوان روان تحلیلگر یونگی در موسسه سی.جی.یونگ در سان‌فرانسیسکو آموزش دیده‌ام. موضوع داستان‌هایی که من در دوران نوجوانی می‌خواندم، عمیق و کهن‌الگویی بود و به همین دلیل در طول سالیان سال، دوباره و دوباره نقل شده‌اند. نمادها و استعاره‌های موجود در افسانه‌ها و اسطوره‌ها، همگی در ما زنده هستند زیرا همه ما دارای یک ناخودآگاه جمعی مشترک هستیم که مانند یک الگوی غریزی به محرک‌ها پاسخ می‌دهد.

زیست‌شناسان نظری این ناخودآگاه جمعی را میدان مورفیک نژاد بشر نامگذاری کرده‌اند که ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و ما نیز متقابلا روی آن تأثیر می‌گذاریم.

من در کتاب‌هایم شروع به شناخت و بررسی این الگوهای کهن‌الگویی کردم زیرا به‌عنوان یک تحلیلگر یونگی برایم قابل‌تأمل و تقدیر بودند. من همچنین می‌دیدم که چگونه فرهنگ می‌تواند تعیین کند چه کهن‌الگوهایی موردتوجه قرار گیرند و چه کهن‌الگوهایی سرکوب شوند، زیرا من زنی هستم که در قرن بیستم متولد شدم و فعالانه درگیر قرن بیست‌ویکم هستم که در آن زندگی به‌طرز عمیقی به‌خاطر تغییر نگرش‌های فرهنگی و جنبش‌هایی که در ایالات متحده به وقوع پیوسته، دستخوش تغییر شده است. از آن‌جاکه من زمانی در کالج دانشجوی تاریخ بودم و هم‌چنین یک آمریکایی ژاپنی‌تبار هستم، این موضوعات به دیدگاه روان‌شناسانه من اضافه شده که خودم به آن «بینایی دوچشمی» می‌گویم.

درست شبیه روش کار چشم‌های ما، هر چشم اشیاء را از زاویه اندک متفاوتی می‌بیند. مغز این دو تصویر را با هم ترکیب می‌کند و تصویری به ما ارائه می‌دهد که دارای عمق یا سه‌بعدی است. زمانی که یک فرد مانند من به هر دلیلی (اعم از نژاد، جنسیت، تحصیلات، تخصص، و مذهب) یک اقلیت باشد می‌تواند به ویژگی‌های گروه غالب از بیرون نگاه کند. من هرگز به‌طور کامل با هیچ‌یک از فضاهایی که در آن‌ها بودم به‌طورکامل تطبیق پیدا نکردم و همین موضوع به من درک روانشناسانه دوچشمی داد. من می‌توانم ببینم که چگونه کهن‌الگوها و کلیشه‌ها ــ این الگوها و روش‌های درونی بودن و رفتار کردن ــ همه ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. این آگاهی، نوشته‌های مرا تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، حتی اگر مشخصاً به آن اشاره نشود.

خودآگاهی و انتخاب دو موضوع اساسی افسانه‌ها و اسطوره‌ها داستان زندگی همه انسان‌ها است. من به‌عنوان یک نویسنده و سخنران، یک قصه‌گو هستم و به‌عنوان یک روانشناس و تحلیل‌گر یونگی یک شنونده قصه. این نقش‌ها نیاز به رشد و توسعه مهارت تصور نمودن خود در جای دیگران دارد. بودن در جای این دختر یا پسر در حال رشد در این خانواده خاص چگونه است؟ در این زمان خاص و در این کشور با این پیشینه تاریخی؟ در دوران جنگ یا رکود اقتصادی؟ من می‌توانم تصور کنم چهار ساله بودن چگونه است؟ یا هشتادوچهار ساله بودن؟ یا دارای جنسیت مخالف یا از نژاد، دین یا طبقه اجتماعی دیگری بودن؟ حتی در آن دسته از کتاب‌هایم که به قصه‌گویی نپرداخته‌ام، اظهارنظرهایم بر پایه داستان زندگی افرادی بوده است که می‌شناخته‌ام. وقتی کتاب‌هایم را می‌نویسم، افرادی که در دفتر مشاوره یا زندگی شخصی‌ام می‌شناسم، درست به اندازه شخصیت‌های اجتماعی یا نویسندگانی که می‌شناسم، مرا تحت‌تأثیر قرار می‌دهند و از اطلاعات آن‌ها استفاده می‌کنم. من همچنین به این موضوع فکر می‌کنم که برای افرادی که قرار است با نوشته‌های من مورد حمایت قرار بگیرند و به آن‌ها کمک شود، چه چیزی درست است. مهم است که از نیروهای درونی و بیرونی که بر ما فشار وارد می‌کنند، آگاه باشیم. در سفر قهرمانی ما نکته بسیار تعیین‌کننده‌ای وجود دارد و آن شناخت لحظات انتخاب یا لحظات حقیقت است که شخصیت ما و آنچه قرار است بشویم را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

من می‌خواهم خوانندگانم در زمینه درک روان‌شناسانه همدلانه، به این معنا که بتوانند خود را جای دیگران بگذارند، رشد پیدا کنند. زیرا که این موضوع باعث ایجاد شفقت می‌شود، نه فقط در قبال دیگران بلکه در قبال خودمان.

همان‌طور که هر افسانه یا اسطوره معمولا یک بازیگر اصلی دارد که درمواقع بحرانی تصمیم‌های اصلی را می‌گیرد زندگی ما نیز همین‌گونه است. در «هزار و

یکشب»، شهرزاد محکوم به سرنوشتی بود که زنان پیش از او به آن دچار شده بودند. او توسط شهریار یا حاکم به‌عنوان ملکه برای یک روز انتخاب شده بود و قرار بود که در پایان آن روز اعدام شود. با این حال او هر شب با تعریف کردن یک داستان ادامه‌دار یک روز دیگر به زندگی ادامه می‌داد. او در واقع پاسخی خلاقانه برای چیزی یافته بود که دیگران آن را سرنوشت محتوم می‌دانستند. او یک شب یک شب و یک داستان یک داستان، آن‌قدر جریان کار را کش داد تا در نهایت شهریار تغییر کرد و زندگی‌اش نجات پیدا کرد. بعضی اوقات انسان‌ها برای شناخت خودشان یا درک این موضوع که آن‌ها نقش اصلی زندگی خودشان هستند، حتی زمانی که به‌نظر کنترل بسیار کمی بر محیط دارند، نیاز به شنیدن یک داستان دارند.

در این جاست که خرد ویکتورفرانکل را متوجه می‌شویم: فارغ از محیط (او یکی از اسرای بازداشتگاه نازی‌ها بوده است) ما همیشه در پاسخ به محیط، حق انتخاب داریم. من متوجه شدم که چگونه تخیل می‌تواند چیزی را در درون ما زنده نگاه دارد و راه‌حل‌های خلاقانه پیش پای ما بگذارد، در حالی که دیگران از آن استقبال نمی‌کردند من متوجه شدم که یک زندگی درونی غنی، یک تخیل خلاقانه و یا زندگی کردن در رویا می‌تواند جبران یک زندگی بیرونی بی‌حاصل باشد و در عین حال ما را برای روزی که در آن زندگی درونی و بیرونی بازتاب خواسته‌های حقیقی ما باشد آماده کند.

من می دانم چگونه فکر انسان‌ها بر درک آن‌ها از خودشان و دیگران تأثیر می‌گذارد که در ادامه بر روی احساسات و عملکردشان نیز تأثیرگذار خواهد بود. این آرزویی است که من در مورد کتاب‌هایم دارم. خوانندگانم به کرات به من گفته‌اند: «چیزی که شما نوشته‌اید زندگی ما را تغییر داد». این حرف همیشه برای من دلگرم‌کننده بوده است. در حالی که می‌دانم این، آن داستان یا مثال، اسطوره، عبارت شاعرانه یا تصویر بوده است که من خوانده، شنیده یا دیده‌ام و ابتدا مرا تحت‌تأثیر قرار داده و بعد در نوشته‌هایم خود را نشان داده که اکنون این افراد را به آگاهی، پند یک داستان یا معنایی که می‌تواند برای

آن‌ها داشته باشد رهنمون می‌شود این تمام نیت من است.

من یک پیرو مقولهٔ همزمانی کتاب هستم. همزمانی لغتی است که کارل گوستاو یونگ برای «تصادفات معنادار» ابداع کرد؛ ارتباطات عجیبی که بین چیزهای مهم درون یک فرد و یک ملاقات یا حادثهٔ بیرونی وجود دارد. همان‌گونه که شرقی‌ها می‌گویند: «وقتی شاگرد آماده باشد، استاد خود خواهد آمد.» همزمانی کتاب اسبابی غیرعلّی است که از طریق آن یک کتاب به‌دست خواننده‌ای می‌رسد که واقعاً به دنبال آن بوده است.

با عشق و آرزوی بهترین‌ها، ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۴

تقدیم به مادرم، دکتر مگومی یا ماگوچی شینودا

کسی که مصمم بود به من کمک کند تا رشد کنم و احساس می‌کرد من خوش‌شانس بوده‌ام که دختر به دنیا آمده‌ام و می‌توانم به‌عنوان یک زن به هر چیزی که آرزو دارم دست یابم؛ حمایتی که خودش هرگز نداشت...

از دانه، ابتدا ریشه و سپس جوانه رشد می‌کند؛ از جوانه برگ‌ها و از برگ‌ها ساقه رشد می‌کند؛ از اطراف ساقه شاخه‌ها و در نهایت گل به‌وجود می‌آید... نمی‌توان گفت دانه باعث رشد می‌شود یا خاک. فقط می‌توانیم بگوییم قابلیت رشد درون دانه و نیروی رازآلود حیات پنهان شده است که زمانی که به‌طور شایسته پرورش یابد، به‌شکل حقیقی خود دست پیدا می‌کند.

دکتر ژان شینودا بولن

مقدمه نسخه بیستمین سالگرد چاپ

انتشار نسخه بیستمین سالگرد چاپ کتاب «انواع زنان» را باید جشن گرفت. این کتابی بود که ایده «کهن‌الگوهای زنان» را معرفی کرد و در میان کتاب‌های روان‌شناسی پرفروش شد. نسخه بیستمین سالگرد چاپ این کتاب فرصتی برای آشنایی نسل جدیدی از زنان با کهن‌الگوهای شخصی‌شان و انرژی، معنا و قدرتی است که این کهن‌الگوها برای ما به ارمغان می‌آورند. همچنین این کتاب ابزاری برای مردان شهودی است تا زنانگی درون خود و همچنین زنان مهم زندگی خود را درک کنند.

باعث تعجب من بود زمانی که این کتاب به‌عنوان اثرگذارترین کتاب بر جنبش معنوی زنان معرفی شد. من بر پایه اسطوره‌های یونان باستان و ناخودآگاه جمعی که کارل گوستاویونگ آن را مطرح کرده است، کهن‌الگوها را به‌عنوان الگوهای روان‌شناختی و صور نمادین معرفی کردم؛ مفهومی قدرتمند که از لحاظ معنوی به دل مخاطبانش نشست.

زنانی که به سمت اسطورهٔ خاصی جلب می‌شوند، درمی‌یابند که این کهن‌الگو زندگی رویایی آن‌ها را تصویر می‌کند و تخیل آن‌ها را به پرواز درمی‌آورد. اسطوره‌ها گه‌گاه در رویاها به‌شکل اسرارآمیز و عجیب ظاهر می‌شوند. این کتاب به زنان اجازه داد تا نمادهای شخصی و اجزای خاص روان خود را با معنای زیبای کهن‌الگوها بهتر درک کنند. زنان شروع به معنا کردن معنویت برای خودشان کردند؛ تعریفی منطقی از روح که به جنبش زنان شخصیت خاصی

بخشید. صور نمادین و مفاهیم اسطوره‌ای که در اعماق ناخودآگاه جمعی جای دارند در سطح خودآگاه پدیدار شدند. توده زنانِ جنبش معنویت، حرکت خود را همزمان با آشنایی با اسطوره‌ها در قالب کهن‌الگوها و تاریخ باستان و همچنین ارتباط با «مادر زمین» آغاز کردند.

کتاب انواع زنان همچنین الهام‌بخش کارهای خلاقانه شده است. من درباره اشعار، مجسمه‌ها، موسیقی، نقاشی‌ها، نوشته‌ها و نمایشنامه‌هایی شنیده‌ام که از این کتاب الهام گرفته‌اند. هیچ‌کدام از این‌ها برای من قابل پیش‌بینی نبود؛ اما زمانی که عصاره خلاقیت با احساسات، رویاها و تصاویر عمیق درون روان ترکیب می‌شود، می‌تواند الهام‌بخش یک هنرمند، موسیقی‌دان و نویسنده برای خلق یک اثر هنری باشد. من شاهد ظهور انرژی‌های کهن‌الگویی زنان هستم. برجسته‌ترین نمونه میدان تیانانمن در چین است که دانشجویان در آن مجسمهٔ عظیم «الههٔ آزادی» را برپا کرده‌اند. در غرب ظهور کهن‌الگوهای زنان در هنر بیشتر جنبه فردی داشته تا سیاسی.

انتشار کتاب انواع زنان منجر به چاپ انواع مردان در پنج سال بعد از آن شد که در آن من از اسطوره‌های یونان باستان برای تشریح کهن‌الگوهای مردانه استفاده نمودم. نوشتن کتاب انواع زنان در میانسالی: کهن‌الگوها در زنان بالای پنجاه سال آن‌قدر به تعویق افتاد تا خودم به اندازهٔ کافی سنم بالا برود. سفر شخصی‌ام که در کتاب عبور از آوالون: سفر مقدس میانسالی زنان از آن سخن گفته‌ام نیز همزمان با کتاب انواع مردان آغاز شد. هویت و شهرت حرفه‌ای من به‌عنوان یک روان‌کاو یونگی هم‌چنان ادامه دارد؛ اما موفقیت این کتاب مسیر زندگی مرا تغییر داد.

این کتاب می‌تواند برای شما یک تجربه فوق‌العاده باشد؛ چرا که شناخت کهن‌الگوها موضوعاتی را درباره خودتان برای شما آشکار می‌کند که پیش از این

هرگز از آن‌ها اطلاع نداشتید. شما می‌فهمید که آنچه حقیقتاض برای شما مهم است، متفاوت با آن چیزی است که شما برای خوش‌آمد دیگران انجام می‌دهید. شما می‌توانید خود را به خاطر آن‌که نتوانسته‌اید به آنچه که خانواده‌تان از شما انتظار داشته است برسید، ببخشید. شما می‌فهمید که باید به احترام کهن‌الگویی که درون شماست و تا به حال به آن بی‌اعتنایی می‌کردید، بایستید. شما با بخش تاریک کهن‌الگوها آشنا می‌شوید و آماده تغییر بخش نه چندان زیبای خودتان می‌شوید. زمانی که من انواع زنان را می‌نوشتم، امیدوار بودم که خوانندگان این بینش روان‌شناختی را دریافت کنند. بیست سال بعد، فهمیدم که کهن‌الگوها آنچه بخواهند را انجام می‌دهند.

دکتر ژان شینودا بولن، کالیفرنیا، ۲۰۰۴

مقدمه

درون هر زن اسطوره‌هایی حضور دارد

هر زن نقش اصلی را در داستان زندگی پیچیده خود دارد. من به‌عنوان یک روان‌درمانگر، تاکنون صدها داستان زندگی شخصی شنیده‌ام و فهمیده‌ام که در هر انسانی جنبه‌های اسطوره‌ای حضور دارد. برخی زنان زمانی به سراغ روان‌درمانگر می‌آیند که روحیه خود را از دست داده‌اند و نمی‌توانند درست عمل کنند. برخی دیگر زمانی می‌آیند که با هوشمندی دریافته‌اند که در موقعیتی گیر افتاده‌اند که نیاز به درک و تغییر آن دارند. در موارد دیگر، به نظر من زنان به دنبال کمک یک درمانگر هستند تا یاد بگیرند چگونه قهرمان بهتری برای داستان زندگی‌شان باشند. به این منظور، زنان باید انتخاب‌های آگاهانه‌ای انجام دهند تا زندگی خود را شکل دهند. به‌محض آن‌که زنان عادت به ناآگاهی در برابر اثرات قدرتمند کلیشه‌های فرهنگی بر روی خودشان می‌کنند، در برابر نیروهای قدرتمندی درونی‌شان که بر روی کارها و احساسات‌شان تأثیرگذار است نیز ناآگاه می‌شوند. این نیروها همانی است که من در این کتاب در قالب اسطوره‌های یونانی به معرفی آن‌ها می‌پردازم.

کهن‌الگوهای قدرتمند درونی (یا کهن‌الگوها) عامل اصلی تفاوت‌های بین زنان هستند. برای مثال برخی از زنان برای دستیابی به احساس رضایت نیاز به ازدواج و فرزند دارند و زمانی که هدف‌شان ورای دسترس آن‌ها باشد غمگین و عصبانی می‌شوند. برای این زنان، نقش‌های سنتی معنادار و محترم است.

این زنان مشخصاً با زنانی که به استقلال شخصی‌شان اهمیت می‌دهند، تفاوت‌های اساسی دارند. یا زنانی که به‌دنبال تجربه‌های جدید هستند و از یک فعالیت خلاقانه به سراغ بعدی می‌روند. در عین حال، گروه دیگری از زنان به‌دنبال خلوت هستند و معنویت برایشان از هر چیز دیگری مهم‌تر است. چیزی که برای یک زن رضایت‌بخش است، ممکن است برای دیگری کاملا بی‌معنا باشد و این بستگی به اسطوره‌ای دارد که درون هر زن فعال است.

علاوه بر این، در یک زن، اسطوره‌های متعددی حضور دارند. هرچه زن پیچیده‌تر باشد، نشانهٔ آن است که اسطوره‌های بیشتری در درون او فعال هستند. و آنچه برای یک بخش از وجود او رضایت‌بخش است، ممکن است برای بخش دیگر وجودش کاملا بی‌معنا باشد.

شناخت و آشنایی با «اسطوره‌های زنان» ابزاری در اختیار زن قرار می‌دهد که به کمک آن می‌تواند خودش و روابطاش با مردان، زنان، والدین و فرزندانش را بهتر درک کند. این الگوهای اسطوره‌ای همچنین بینشی در این زمینه ارائه می‌دهد که چه چیز برای برخی زنان انگیزه‌بخش (حتی وسواس‌گونه)، ناامیدکننده یا رضایت‌بخش است و برای عده‌ای دیگر این‌گونه نیست.

آشنایی با «اسطوره‌های زنان» اطلاعات مفیدی را در اختیار مردان نیز قرار می‌دهد. مردانی که می‌خواهند زنان را بهتر بشناسند می‌توانند از این الگوهای اسطوره‌ای برای فهم این موضوع استفاده کنند که انواع مختفی از زنان وجود دارند که باید انتظارات متفاوتی از آن‌ها داشت. این دانش همچنین به مردان کمک می‌کند تا زنان پیچیده یا آن‌هایی که متناقض به‌نظر می‌آیند را بهتر درک کنند.

دانش «اسطوره‌های زنان» همچنین بینش درمانی مفیدی در اختیار درمانگرانی که با زنان کار می‌کنند قرار می‌دهد که به آن‌ها در شناخت و حل تعارض‌های درونی و رابطه‌ای مراجعانش کمک می‌کند.

الگوهای اسطوره‌ای دلیل موجهی برای تفاوت‌های شخصیتی است و اطلاعاتی درباره مشکلات روان‌شناختی بالقوه و علائم بیماری‌های روان ـ تنی ارائه می‌دهد. و مسیری که یک زن از طریق آن می‌تواند در راستای الگوی یک اسطوره رشد کند را نشان می‌دهد.

این کتاب دیدگاه جدیدی در ارتباط با روان‌شناسی زنان را تشریح می‌کند که بر پایهٔ تصویری از زنان (در اسطوره‌های یونان) استوار است که بیش از سه هزار سال است که در تخیل بشریت حضور داشته است. این روان‌شناسی زنان، با تمام نظریه‌هایی که زن «سالم» را زنی می‌داند که در قالب یک الگوی شخصیتی یا ساختار روان‌شناسی «درست» بگنجد، تفاوت دارد. این نظریه بر پایه گوناگونی معیارهای سالم در میان زنان بنا شده است.

بخش اعظمی از آنچه که من دربارهٔ زنان آموخته‌ام از طریق شغلم به‌عنوان روان‌تحلیل‌گر یونگی، آموزش و راهنمایی دانشجویان به‌عنوان استاد روانپزشکی دانشگاه کالیفرنیا و تحلیل‌گر سرپرست در موسسهٔ سی. جی. یونگ در سانفرانسیسکو بوده است. اما آنچه من از روان‌شناسی زنان در این صفحات گرد آورده‌ام فراتر از تجربهٔ حرفه‌ای من بوده است. بیشتر آنچه می‌دانم از بودنم به‌عنوان یک زن در نقش‌های زنانه می‌آید؛ از دختر بودن، همسر بودن و مادر یک دختر و پسر بودن. دانش من همچنین از گفت‌وگو با دوستانم و زنان حاضر گروه‌های زنانه رشد پیدا کرده است.

هر دوی این‌ها موقعیت‌هایی است که در آن زنان جنبه‌های مختلف وجود خود را مانند آیینه به هم نشان می‌دهند؛ ما خودمان را می‌بینیم که در تجربیات یک زن دیگر منعکس شده‌ایم و از بخش‌هایی از وجود خود آگاه می‌شویم که پیش از آن آگاه نبودیم و یا چیزهایی که همه به‌عنوان زن در آن‌ها شریک هستیم.

دانش من درباره روان‌شناسی زنان، همچنین از تجربه من به‌عنوان یک زن در این برهه از تاریخ نشأت می‌گیرد. در سال ۱۹۶۳ من شروع به گذراندن دوره تخصص روانپزشکی کردم. دو اتفاق در همین سال منجر به شکل‌گیری جنبش زنان در دهه ۱۹۷۰ گردید. نخست، بتی فریدان کتاب راز زنانگی را منتشر کرد که در آن به بحث درباره خلأ و نارضایتی روحی روانی نسلی از زنان پرداخته بود که برای دیگران زندگی می‌کردند. فریدان منشأ این نارضایتی را بحران هویتی معرفی کرد که ریشه آن جلوگیری یا اجتناب از رشد شخصیتی است. او ادامه می‌دهد که این مسئله توسط فرهنگ غربی پرورش داده می‌شود و این فرهنگ به زنان اجازه نمی‌دهد نیاز اولیهٔ خود را به رشد و شکوفایی توانایی‌های بالقوه خود، به رسمیت بشناسند. این کتاب با افشاگری‌های خود در مورد فرهنگ غربی، عقاید تعصب‌آمیز فرویدی و استفاده ابزاری از زنان در رسانه‌ها، اندیشه‌ای ارائه کرد که منجر به برون‌ریزی خشم سرکوب‌شده و پیدایش جنبش آزادی زنان در غرب شد.

در همان سال ۱۹۶۳، معاون رئیس‌جمهور جان اف. کندی در امور زنان گزارشی را منتشر کرد که در آن به بی‌عدالتی در سیستم اقتصادی ایالات متحده پرداخته شده بود. زنان به نسبت مردان در یک جایگاه شغلی یکسان، دستمزد کمتری دریافت می‌کردند و در زمینه فرصت‌های استخدامی و ترفیع شغلی، مورد توجه قرار نمی‌گرفتند. این ناعدالتی آشکار بعدها شاهدی بر بی‌ارزش انگاشتن و محدودیت نقش‌های زنان شد.

در نتیجه من زمانی وارد حیطهٔ روانپزشکی شدم که ایالات متحده در آستانهٔ جنبش زنان قرار داشت و آگاهی من در طول دهه ۷۰ نیز در این زمینه افزایش پیدا کرد. من متوجه نابرابری و تبعیض علیه زنان در غرب شدم و فهمیدم که استانداردهای فرهنگی که توسط مردان تعیین شده است، زنان را به‌خاطر چسبیدن یا دفع کردن نقش‌های کلیشه‌ای، تشویق یا تنبیه می‌کند.

دیدگاه دوبعدی نسبت به روان‌شناسی زنان

در همان زمان که من طرفدار حقوق زنان شده بودم، به یک روان‌کاو یونگی نیز تبدیل شدم. من در سال ۱۹۶۶ پس از اتمام دوره تخصص روانپزشکی، به‌عنوان داوطلب وارد یک دورهٔ آموزشی در موسسهٔ سی. جی. یونگ در سان‌فرانسیسکو شدم و در سال ۱۹۷۶ به‌عنوان روان‌کاو از آن مرکز فارغ‌التحصیل شدم. دیدگاه من نسبت به روان‌شناسی زنان در این باره زمانی با ترکیبی از بینش جنبش زنان و روان‌شناسی کهن‌الگویی یونگی، در حال رشد بود.

این‌گونه به‌نظر می‌رسد که من همان‌طور که بین روان‌کاوان یونگی و روانپزشکان طرفدار حقوق زنان در حال رفت وبرگشت بودم، پلی بین این دو دنیا زده‌ام. همکاران یونگی من چندان خود را درگیر آنچه در اجتماع و عالم سیاست در جریان بود، نمی‌کردند. به نظر می‌رسید اطلاعات بسیار محدود و مبهمی دربارهٔ جنبش زنان داشتند. دوستان روانپزشک طرفدار حقوق زنان من نیز، اگر هم می‌دانستند که من یک روان‌کاو یونگی هستم، بیشتر به این موضوع به‌عنوان یک علاقه مشکوک یا اسرارآمیز من یا یک فوق‌برنامه قابل احترام می‌نگریستند که ارتباط چندانی با موضوع زنان ندارد. در خلال این رفت وآمد، زمانی که توانستم این دو دیدگاه ــ یونگی و طرفدار حقوق زنان ــ را با هم دربیامیزم، به کشف عمق جدیدی از ادراک نائل آمدم. این دو دیدگاه،

بینش دوبعدی در زمینه روان‌شناسی زنان به من داد.

دیدگاه یونگی من را از این موضوع آگاه کرد که زنان تحت‌تأثیر نیروهای قدرتمند درونی یا کهن‌الگوها هستند که می‌توان در قالب اسطوره‌های یونان باستان به آن‌ها شخصیت بخشید. دیدگاه جنبش زنان مرا به این درک رساند که چگونه نیروهای بیرونی یا تصورات کلیشه‌ای ــ نقش‌هایی که جامعه از زنان انتظار دارد برطبق آن عمل کنند ــ برخی از این اسطوره‌ها را تقویت و برخی دیگر را سرکوب می‌کند. در نتیجه من هر زن را «نه این طرفی نه آن طرفی» می‌بینم که از درون توسط کهن‌الگوهای زنانه و از بیرون توسط کلیشه‌های فرهنگی هدایت می‌شود.

زمانی که یک زن از نیروهایی که او را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند آگاه می‌شوند، قدرتی به‌دست می‌آورد که زاییده دانش است. «اسطوره‌ها» نیروهای نامرئی و قدرتمندی هستند که رفتارها را شکل می‌دهند و عواطف را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. شناخت «اسطوره‌ها» ی حاضر در وجود زن، قلمرو جدیدی است که آگاهی درباره زنان را ارتقا می‌بخشد. زمانی که یک زن متوجه می‌شود کدام «اسطوره‌ها» قدرت اصلی را در درون او در اختیار دارند، آگاهی خاصی درباره غرایز اصلی، اولویت‌ها، توانایی‌ها و امکان یافتن معنا در میان انتخاب‌های مختلفی که دیگران شاید جرات آن‌ها را ندارند، به‌دست می‌آورد.

الگوهای اسطوره‌ای روابط با مردان را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. این الگوها برخی از مشکلات و وابستگی‌هایی که زنان خاصی با مردان خاصی در زندگی‌شان دارند، توضیح می‌دهد. آیا زنان مردان موفق و قدرتمند را انتخاب می‌کنند؟ یا مردان معلول و خلاق؟ یا مردان پسربچه مانند را؟ کدام «اسطوره» نیروی محرکهٔ پنهانی است که یک زن را به سمت یک مرد خاص سوق می‌دهد؟ این الگوها انتخاب‌ها و پایداری روابط را تحت‌تأثیر قرار

می‌دهند.

الگوهای روابط نیز حاوی اثرات اسطوره‌های خاصی هستند. رابطهٔ پدر ـ دختر، برادر ـ خواهر، خواهر ـ خواهر، مادر ـ پسر یا مادر ـ دختر هر کدام نمایانگر ساختار خاصی است که با یک اسطورهٔ خاص منطبق است.

هر زن دارای عطیه‌هایی اسطوره‌ای است که باید آن‌ها را بشناسد و شکرگزار آن‌ها باشد. همچنین زنان در برابر این عطیه‌ها مسئولیتی دارند که برای تغییر لازم است آن را تشخیص داده و بر آن فائق بیایند. یک زن نمی‌تواند در برابر زیستن الگویی که یک کهن‌الگو در اعماق روانش تعیین می‌کند، مقاومت نماید مگر آن‌که از آن الگو آگاه شود و بداند که این کهن‌الگو می‌خواهد از طریق او خود را تکمیل کند.

اسطوره‌ها؛ ابزاری برای بینش

اولین ارتباط مهمی که من بین الگوهای اسطوره‌شناختی و روان‌شناسی زنان متوجه شدم، توسط اریک نیومن، روان‌کاو یونگی در کتابش به نام آمور و سایکی ارائه شده بود. نیومن از اسطوره‌شناسی به‌عنوان ابزاری برای تشریح روان‌شناسی زنانه استفاده کرده بود. من این ترکیب اسطوره و تحلیل روان‌شناسی را «ابزار بینشی» قدرتمندی یافتم.

برای مثال، در اسطوره‌های یونانی سایکی و آمور، اولین مأموریت سایکی مرتب کردن تودهٔ بزرگ و درهمی از دانه‌ها و جدا کردن هر نوع از دانه‌ها در یک دسته خاص بود. عکس‌العمل اولیهٔ سایکی به این مرحله، مثل دو مرحلهٔ بعد ناامیدی بود. من متوجه شدم که این اسطوره کاملا منطبق با تعدادی از بیماران زن من است که درگیر وظایف مختلف مهمی هستند. یکی از آن‌ها دانشجوی تحصیل‌کرده‌ای بود که احساس می‌کرد در موضوع یکی از مقالاتش غرق شده است و نمی‌داند چگونه موضوعات مختلف را دسته‌بندی کند. دیگری مادر جوان افسرده‌ای بود که باید زمان‌هایش را برنامه‌ریزی می‌کرد، اولویت‌هایش را تعیین می‌نمود و راهی پیدا می‌کرد تا بتواند به فعالیت نقاشی‌اش ادامه دهد. هر کدام از این زنان وظیفه داشتند تا کاری بیش از آنچه احساس می‌کردند در حد توان‌شان است انجام دهند؛ آن هم در زمینه‌ای که خودشان انتخاب کرده بودند. هر دوی این‌ها، با شنیدن این اسطوره که آینه‌ای از موقعیت آن‌ها بود دلگرم شدند؛ زیرا اسطوره بینشی به آن‌ها داد که از طریق آن بتوانند به درخواست‌های جدید پاسخ مناسب بدهند و معنای بسیار وسیع‌تری به درگیری‌های آن‌ها داد.

وقتی یک زن احساس می‌کند که جنبه‌ای اسطوره‌ای در فعالیتی که او عهده‌دارش است وجود دارد، این آگاهی الهام‌بخش خلاقیت عمیقی در روان او می‌شود. اسطوره‌ها احساسات و تخیل را فرا می‌خوانند و دست روی موضوعاتی می‌گذارند که بخشی از میراث جمعی بشریت است. اسطوره‌های یونان باستان ــ و تمام افسانه‌ها و اسطوره‌هایی که هنوز بعد از هزاران سال نقل می‌شوند ــ همچنان جاری و انسان‌محور هستند؛ زیرا دارای حلقه‌ای حقیقی از تجربهٔ مشترک بشریت هستند.

زمانی که یک اسطوره چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ شهودی تفسیر می‌شود، منجر به ایجاد درک عمیقی می‌شود. اسطوره مانند یک رویاست که ما آن

را به خاطر می‌آوریم؛ حتی زمانی که معنای آن را نمی‌دانیم، چرا که از لحاظ نمادین اهمیت دارد. به گفتهٔ اسطوره‌شناس معروف، جوزف کمپبل: «رویا اسطوره‌ای شخصی شده و اسطوره رویایی غیرشخصی شده است.» به همین دلیل است که همیشه اسطوره‌ها تا حدودی شبیه به هم به نظر می‌رسند.

زمانی که یک رویا به درستی تعبیر شود، جرقه‌ای از آگاهی در ذهن رویابین زده می‌شود ــ یک «آهان!» ــ چرا که موقعیتی که رویا به آن اشاره داشته، مشخص می‌شود. رویابین از طریق شهود به آگاهی می‌رسد و دانش آن را دریافت می‌کند.

زمانی که یک فرد پاسخ «آهان!» به تعبیری از یک اسطوره می‌دهد، در واقع آن اسطورهٔ خاص به لحاظ نمادین موضوع شخصی و مهمی در مورد آن فرد را نشانه گرفته است. حال آن فرد درک جدیدی پیدا کرده است و از خلال حقیقتی به آن موضوع نگاه می‌کند. این سطح عمیق درک و آگاهی در مورد مخاطبانی که من برایشان سخنرانی کرده و اسطوره‌هایی را تعریف و سپس تفسیر کرده‌ام، اتفاق افتاده است. این روشی از آموزش است که به دل مخاطبان می‌نشیند و در آن نظریه‌ای درباره روان‌شناسی زنان، تبدیل به خودشناسی یا شناخت زن خاصی می‌شود که مخاطب مرد یا زن با او در ارتباط است.

من در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، شروع به استفاده از اسطوره‌شناسی در سمینارهای مرتبط با روان‌شناسی زنان کردم. ابتدا در مرکز پزشکی دانشگاه کالیفرنیا و سپس در دانشگاه کالیفرنیا در سانتاکروز و موسسه سی. جی. یونگ در سان‌فرانسیسکو. در پانزده سال بعد، سخنرانی‌هایم این فرصت را در اختیار من قرار داد تا آموزه‌های خود را گسترش داده و عکس‌العمل مخاطبان را در سیاتل، میناپولیس، دنور، کانزاس، هیوستون، پورتلند، واشنگتن، دی. سی. تورنتو، نیویورک و منطقه ساحلی سان‌فرانسیسکو که خودم در آن زندگی می‌کنم، دریافت نمایم. هر کجا که من سخنرانی می‌کردم،

عکس‌العمل یک چیز بود: وقتی که از اسطوره‌ها در ترکیب با موضوعات بالینی، تجارب شخصی و دیدگاه‌های جنبش زنان استفاده می‌کردم، درک جدید و عمیق‌تری به‌دست می‌آمد.

من با اسطورهٔ سایکی آغاز کردم؛ اسطورهٔ زنی که رابطه در اولویت زندگی‌اش قرار داشت. اسطورهٔ دومی که من روی آن کار کرده و آن را تشریح کردم، دربارهٔ زنی بود که زمانی که با موانع مواجه می‌شد یا مأموریتی برای انجام داشت، به جای آن‌که تسلیم شود مبارزه می‌کرد و در نتیجه در دنیای بیرون بسیار خوب عمل می‌کرد. این زن قهرمان اسطوره‌ای، آتلانتا بود. شکارچی و دونده‌ای که در هر دو نقش بسیار موفق بود و مردانی که سعی می‌کردند او را شکست دهند را به خوبی مغلوب می‌کرد. او زن زیبایی بود که با آرتمیس اسطورهٔ یونانی شکار و ماه مقایسه می‌شد.

این شیوهٔ تدریس به‌طور طبیعی سوالاتی را دربارهٔ دیگر اسطوره‌ها مطرح کرد و به همین دلیل من شروع به مطالعه و تحقیق درباره حیطه آن‌ها و آنچه که آن‌ها نمود آن بودند، کردم. حالا این من بودم که واکنش «آهان!» را از خودم نشان می‌دادم! مثلا وقتی زنی حسود و انتقام‌جو پا به دفتر من گذاشت، من هرای خشمگین و تحقیرشده، اسطوره ازدواج و همسر زئوس را در او تشخیص دادم. هوس‌بازی‌های همسر این زن، آتش خشم هرا را در وجودش شعله‌ور کرده بود و او پیوسته در تلاش برای یافتن و نابود کردن «آن زن دیگر» بود.

این بیمار زنی بود که متوجه شده همسرش رابطه‌ای پنهانی دارد. از آن زمان تمام فکر و ذکرش آن زن دیگر شده بود. دچار توهم انتقام شده بود، آن زن را می‌پایید و چنان درگیر این موضوع شده بود که خودش احساس کرد دیوانه شده است. جالب این‌جا بود که خشم این زن درست مانند هرا متوجه

همسرش که به او دروغ گفته و خیانت می‌کرد، نبود. این موضوع برای بیمار بسیار مفید بود که متوجه شد که خیانت همسرش، واکنش هرا را برانگیخته بود. حال او می‌فهمید چرا احساس می‌کرد اختیارش به دست خشمش افتاده است و چگونه برای خودش مخرب شده است. او توانست به این درک برسد که باید به مقابله با رفتار همسرش برآید و با مسئلهٔ زناشویی‌ای که بین آن‌ها در جریان است مواجه شود تا آن‌که در قالب هرای انتقام‌جو فرو رود.

یک بار دیگر، یکی از زنان همکارم در عین ناباوری شروع به صحبت بر علیه لایحه تساوی حقوق زنان کرد که من طرفدار پروپا قرص آن بود. در اوج خشم ناگهان یک جرقه «آهان!» درباره آن موقعیت در ذهنم زده شد. این اتفاق در واقع برخورد بین دو اسطوره‌ای بود که در روان هر کدام از ما در جریان بود. در آن لحظه من در واقع در نقش آرتمیس، خواهر بزرگ و حامی زنان ایفای نقش می‌کردم. طرف مقابل من در نقش آتنا، دختر زئوس بود که به‌شکل بالغ از سر زئوس متولد شده بود و اسطورهٔ حامی مردان قهرمان، مدافع مردسالاری «دختر محبوب پدرش» بود.

در جایی دیگر، من در حال مطالعه درباره موضوع آدم‌ربایی پتی هارست بودم و متوجه شدم که اسطورهٔ پرسفون، دوشیزه‌ای که توسط هادس، فرمانروای جهان زیرین، ربوده و اسیر شد، بار دیگر در عصر ما در صدر اخبار روزنامه‌ها قرار گرفته است. در آن زمان هارست دانشجوی دانشگاه کالیفرنیا و دختر آفتاب و مهتاب ندیدهٔ دو قهرمان ثروتمند المپیک بود. او توسط رهبر ارتش آزادی‌بخش همزیستی ربوده و مانند دنیای زیرین در یک پستوی تاریک زندانی شد و بارها مورد تجاوز قرار گرفت.

به زودی دیگر من اسطوره‌ها را در همهٔ زنان می‌دیدم و متوجه شدم که تشخیص اسطوره‌ها در زنان مختلف درک مرا از وقایع روزمره عمیق‌تر کرده است.

برای مثال: کدام اسطوره اثر خود را وقتی زن در حال انجام کارهای خانه و تهیه غذاست، نشان می‌دهد؟

از این‌جا من به یک آزمون ساده رسیدم: وقتی همسر یک زن برای مدت یک هفته خارج از خانه است، آن زن در ارتباط با غذای خودش و کارهای خانه چه می‌کند؟ وقتی یک زن هرایی (مخفف «زنی که این کهن‌الگو در روانش غالب است») یا یک زن آفرودیتی قرار است به تنهایی شام بخورد، این کار برایش تجربه‌ای ملالت‌بار و تأثربرانگیز است و احتمالا قضیه نان و پنیری ختم می‌شود. هر چیز که در یخچال یا کابینت باشد، وقتی که تنهاست برایش کفایت می‌کند؛ درست در نقطهٔ مقابل غذای عالی و تزیین‌شده‌ای که وقتی همسرش در خانه است، مهیا می‌کند. او برای همسرش آشپزی می‌کند. او غذایی را که همسرش دوست دارد آماده می‌کند، نه آنچه خودش دوست دارد.

زیرا او همسر خوبی است که خوب غذا می‌پزد (هرا)، از طبیعت مادرانه‌اش و حس مراقبت از همسرش انگیزه می‌گیرد (دیمیتر)، آنچه باعث رضایت همسرش می‌شود را انجام می‌دهد (پرسفون) یا می‌خواهد در نظر همسرش جذاب و فریبنده باشد (آفرودیت). اما اگر هستیا اسطوره‌ای باشد که بر روی زن تأثیرگذار است، آن‌گاه زن حتی زمانی که تنهاست برای خودش میز می‌چیند و غذای درست و حسابی آماده می‌کند و خانه‌اش مانند همیشه مرتب و منظم است. اما اگر اسطوره‌های دیگر انگیزه‌بخش وظایف خانه‌داری باشند، احتمالا تمام کارها تا موقع برگشت شوهر به تعویق خواهند افتاد. یک زن هستیایی گل‌های تازه‌ای را برای خودش در گلدان می‌چیند که هرگز توسط همسر غایب دیده نمی‌شود. خانه یا آپارتمان چنین زنی همیشه حس «خانه» را به انسان منتقل می‌کند، چون او برای خودش زندگی می‌کند، نه برای دیگری.

سپس این سوال برایم پیش آمد: «آیا شناخت روان‌شناسی زنان از طریق اسطوره‌ها برای دیگران نیز مفید است؟» و پاسخ را زمانی که کنفرانس «اسطوره‌های درون زنان» را برگزار می‌کردم دریافت نمودم. مخاطبان آن کنفرانس از به‌کارگیری اسطوره‌شناسی به‌عنوان ابزاری برای بینش بسیار به

هیجان آمده و استقبال نمودند. این کار روشی برای درک زنان و حرکتی بسیار مهیج بود. همان‌طور که من اسطوره‌ها را برای‌شان تعریف می‌کردم، آن‌ها آنچه که من می‌گفتم را می‌دیدند، می‌شنیدند و با تمام وجود حس می‌کردند و زمانی که اسطوره‌ها را برای‌شان تفسیر می‌کردم، آن‌ها واکنش «آهان!» را از خود نشان می‌دادند. هم زنان و هم مردان معنای اسطوره‌ها را به‌عنوان یک حقیقت شخصی درک می‌کردند؛ گویی چیزهایی که از قبل می‌دانستند را وارسی می‌کردند و به آگاهی جدیدی دست پیدا می‌نمودند.

من همچنین در سازمان‌های حرفه‌ای سخنرانی کردم و دربارهٔ ایده‌های جدیدم با روانپزشکان و روان‌شناسان بحث و تبادل نظر نمودم. بخش‌هایی از این کتاب در ابتدا برای ارائه‌هایی در انجمن بین‌المللی روانشناسی تحلیلی[۱]، آکادمی آمریکایی روانکاوی[۲]، انجمن روانپزشکی آمریکایی[۳]، مؤسسه زنان انجمن روانپزشکی پیش گیرانه آمریکایی[۴] و انجمن روانپزشکی میان فردی[۵] آماده شده بود. همکاران من این روش را از لحاظ بالینی مفید دانسته و آگاهی از الگوهای شخصیتی و نشانه‌های روانپزشکی که توسط شناخت «اسطوره‌ها» ارائه می‌شود را مورد تقدیر قرار دادند. برای اکثر آن‌ها، این اولین ارائه درباره روان‌شناسی زنان بود که توسط یک روان‌کاو یونگی برگزار می‌شد.

فقط همکاران یونگی من می‌دانند که من پیشرو ایده‌های جدیدی درباره روان‌شناسی زنان هستم که با برخی از الگوهای یونگ متفاوت است؛ درست همان‌گونه که دیدگاه‌های طرفداران حقوق زنان را با روان‌شناسی کهن‌الگویی درهم آمیختم. اگرچه این کتاب برای مخاطب عام نوشته شده است، خواننده حرفه‌ای روان‌شناسی یونگ می‌تواند متوجه شود که روان‌شناسی زنان بر پایه کهن‌الگوهای زنانه که در این کتاب مطرح می‌شود، کاربرد عام نظریه آنیما ـ آنیموس یونگ را به چالش می‌کشاند (رجوع کنید به فصل ۳، «اسطوره‌های باکره»). بسیاری از نویسندگان یونگی دربارهٔ اسطوره‌های یونان باستان

به‌عنوان شخصیت‌های کهن‌الگویی نوشته و صحبت کرده‌اند. من به خاطر دانش و بینشی که آن‌ها به اشتراک گذاشته‌اند، مرهون آن‌ها هستم و به کارهای آن‌ها در این کتاب اشاره کرده‌ام.

در مجموع من با انتخاب این هفت اسطورهٔ یونان و دسته‌بندی آن‌ها در سه گروه جداگانه برطبق این‌که آن‌ها چگونه از لحاظ روان‌شناسی رفتار می‌کنند، تیپ‌شناسی جدید و همچنین ابزار جدیدی برای درک تعارضات درون روانی ایجاد نمودم (در کل کتاب). در راستای این تیپ‌شناسی، من مفهوم هشیاری آفرودیتی را به‌عنوان سومین روش در کنار هشیاری متمرکز و پراکنده که در نظریه یونگی تشریح شده است، آورده‌ام. (رجوع کنید به فصل ۱۱، «اسطورهٔ کیمیاگر»).

دو مفهوم روانشناسی جدید نیز معرفی شده‌اند، اما روی آنها کار نشده است، زیرا پرداختن بیشتر به آنها، ممکن بود ما را از موضوع این کتاب دور کند.

نخست اینکه، «اسطوره‌ها» به درک علت عدم تطابق رفتار زنان با نظریه یونگ در خصوص تیپهای شخصیتی کمک می‌کنند. طبق تعریف تیپ‌های روان‌شناختی یونگ، یک فرد یا برون‌گراست یا درون‌گرا؛ یا احساسی است یا تفکری؛ و در حوزه ادراک، یا شهودی است یا حسی (از طریق حواس پنجگانه). به‌علاوه، یکی از این چهار ساختار روانی (تفکری، احساسی، شهودی، حسی) باید بیش از همه توسعه پیدا کرده و به آن اتکا شود (کارکرد غالب) و قطب دیگر، مشمول حداقل اتکا و آگاهی خواهد بود (کارکرد مغلوب). روانشناسان یونگی به نام‌های جون سینگر و ماری لومیس، استثنائاتی را برای مدل یا این یا آن، یا کارکرد غالب و مغلوب برشمردند. من بر این باورم که کهن‌الگوهای زنانه، توضیحی برای استثنائات وجودی زنان دارند.

به عنوان مثال، همانطور که زنی «دنده عوض می‌کند» و از یک حالت خود به حالت دیگر روی می‌آورد، در واقع می‌تواند از یک کهن‌الگوی زنانه به دیگری تغییر جهت دهد: به عنوان مثال، در یک وضعیت، آتنایی برون‌گرا و منطقی است که به جزئیات توجه می‌کند؛ در موقعیتی دیگر، یک هستیای درون‌گرا و احساساتی. این تغییر جهت شرح می‌دهد که زنی با ابعاد بسیار چه مشکلی دارد، ضمن اینکه نشان می‌دهد از کدام گونه یونگی است. یا اینکه ممکن است با زیرکی به جزئیات زیبایی شناختی توجه کند (تحت تأثیر آفرودیت) و برایش مهم نباشد که اجاق هنوز روشن است یا نشانگر مقدار بنزین، تقریباً درجه خالی را نشان می‌دهد (جزئیاتی که آتنا آنها را از قلم نخواهد انداخت). «کهن‌الگوی» غالب شرح می‌دهد که چطور یک ساختار روانی (در این مورد، احساس) می‌تواند به گونه‌ای متناقض، تا حد زیادی توسعه پیدا کند و در عین حال ناآگاهانه باشد (فصل ۱۴، «کدام الهه سیب طلایی را از آن خود می‌کند؟»).

دوم اینکه، طبق مشاهده بالینی، دریافته‌ام که قدرت یک کهن‌الگوی زنانه برای غلبه بر ضمیر یک زن و ایجاد نشانه‌های روان‌شناختی، به قدرت نسبت داده شده به آن اسطوره در قالب تاریخی شباهت دارد؛ که این موضوع تأثیر الهه کبیر اروپای قدیم که طی مراحلی به الهه‌های یونانی که الهه‌های دختر یا پیردختر بودند تبدیل می‌شود را کاهش می‌دهد (فصل ۱ «اسطوره‌ها در قالب انگاره‌های درونی»).

در عین حال که این کتاب نظریه و اطلاعات جدیدی را در اختیار درمانگران قرار می‌دهد، برای افرادی که می‌خواهند زنان را ــ به‌ویژه زنانی که برای‌شان عزیزترین، نزدیک‌ترین و یا پیچیده‌ترین هستند ــ بهتر بشناسند و همچنین زنانی که می‌خواهند اسطوره‌های درون‌شان را کشف کنند، بسیار مفید خواهد بود.

فصل یک: کهن‌الگوهای زنانه همچون انگاره‌های درونی

دوستم «آن»، دختربچه ظریفی را به بغل گرفته بود، یک «نوزاد کبود»[۷] با بیماری قلبی مادرزادی. وقتی «آن»[۸]، نوزاد کوچک را در آغوش گرفته و به صورتش نگاه کرد، متأثر شد. او در مرکز سینه‌اش و زیر استخوان جناغ (یا استرنوم[۹]) درد عمیقی احساس کرد. طی چند لحظه بین او و نوزاد پیوند ایجاد شده بود. از آن پس، «آن» نوزاد مزبور را به‌طور مرتب ویزیت می‌کرد و سعی می‌کرد تا جایی که امکان داشت، آن تماس را حفظ کند. اما نوزاد از عمل قلب باز، جان سالم به در نبرد. او فقط برای چند ماه زنده ماند، بااین حال تأثیر عمیقی روی «آن» گذاشت. در همان دیدار نخست، او تصویری درونی توأم با احساسات را لمس کرد که در روان وی جایگاهی عمیق پیدا کرد.

در سال ۱۹۶۶، آنتونی استونز[۱۰]، روان‌پزشک و نویسنده، در مرکز مترا بیبیز[۱۱]، نزدیک آتن یونان، پیوندهای عاطفی در دوران نوزادی را موردمطالعه قرار داد. او شاهد اتفاقاتی بین پرستاران و نوزادان یتیم بود که به تجربه «آن» شباهت داشت. او متوجه شد که بین نوزاد و پرستاری خاص، پیوندی توأم با علاقه و کشش دوجانبه ایجاد می‌شود، فرآیندی که به عاشق شدن شباهت دارد.

مشاهدات استون، «نظریه عشق غرض‌آلود» را نقض می‌کند؛ نظریه‌ای که ادعا می‌کند پیوندها[۱۲] به‌تدریج طی مراقبت و غذا دادن بین مادر و فرزند ایجاد می‌شوند. او دریافت که دست‌کم یک‌سوم از نوزادن به پرستارانی علاقمند شدند که قبل از شکل‌گیری این پیوند، از آن‌ها کمی مراقبت کرده یا هیچ مراقبتی

نکرده بودند. پس از آن، پرستار پیوسته مراقبت بیشتری از کودک به‌عمل می‌آورد؛ معمولا نه تنها به این دلیل که پرستار می‌خواست با کودک دل‌بستگی متقابل داشته باشد، بلکه به این دلیل که وقتی پرستار «او» در کنارش بود، کودک اجازه نمی‌داد پرستار دیگری از وی مراقبت کند.

برخی از تازه‌مادران، نوعی دل‌بستگی آنی را با نوزاد خود تجربه می‌کنند؛ هنگامی که آن‌ها این نوزاد عزیز و بی‌پناه را که به تازگی به دنیا آورده‌اند درآغوش می‌گیرند، نوعی عشق حمایت‌کننده شدید و مهری عمیق نسبت به او در وجودشان شعله‌ور می‌شود. ما می‌گوییم که کودک، کهن‌الگوی مادر را در چنین زنانی بیدار می‌کند. اگرچه درباره سایر مادران، پدید آمدن عشق مادری چند ماه به طول می‌انجامد و وقتی کودک به هشت یا نه ماهگی می‌رسد، ظهور می‌یابد.

وقتی به دنیا آمدن کودک، کهن‌الگوی «مادر» را در یک زن فعال نمی‌کند، آن زن معمولا می‌داند که در مورد فرزند خودش، احساس سایر مادران یا احساسی را که خودش نسبت به کودکی دیگر داشت، ندارد. وقتی کهن‌الگوی «مادر» فعال نمی‌شود، کودک ارتباطی حیاتی را از دست می‌دهد و همچنان در آرزوی ایجاد آن ارتباط گمشده است. (گرچه، همان‌طور که درمورد پرستاران پرورشگاه‌های یونان اتفاق افتاد، ممکن است کهن‌الگوی مادرفرزند، در زنی که مادرِ زیستی نیست، فعال شود) و آرزوی این ارتباط عاطفی از دست رفته می‌تواند تا بزرگسالی ادامه داشته باشد. زنی چهل‌ونه ساله که در گروه زنان، همراه من بود؛ او وقتی از مرگ مادرش صحبت می‌کرد، می‌گریست زیرا حال که مادرش مرده بود، ارتباطی که آرزویش را داشت، دیگر هرگز میسرنمی‌شد.

درست همان‌طور که کهن‌الگوی «مادر»، ساختار احساسی عمیقی است که کودک می‌تواند در یک زن فعال کند، هر کودک نیز طوری «برنامه‌ریزی شده

است» که آن کهن‌الگوی «مادر» را جست‌وجو کند. در مادر و فرزند هر دو (وبنابراین در تمام انسان‌ها)، تصویر مادر با رفتار و احساس مادرانه عجین شده است. این تصویر درونی که در روان شکل می‌گیرد، (تصویری که به‌صورت ناخودآگاه، واکنش‌های رفتاری و احساسی را تعیین می‌کند)، یک کهن‌الگوست.

کهن‌الگوی «مادر»، تنها یکی از کهن‌الگوهای بسیار (یا همان نقش‌های تعیین‌شده نهفته درونی) است که می‌تواند در یک زن فعال شود. وقتی کهن‌الگوهای متفاوت را شناسایی می‌کنیم، می‌توانیم با وضوح بیشتری آنچه را که در درون ما و دیگران فعال است، ببینیم. در این کتاب، به معرفی کهن‌الگوهایی خواهم پرداخت که در روان زنان فعال‌اند و تجسم اسطوره‌های یونانی هستند. به‌عنوان مثال، دیمیتر[۱۳]، اسطوره مادری، تجسمی از کهن‌الگوی مادر

است. سایرین عبارت‌اند از پرسفون[۱۴] (دختر)، هرا[۱۵] (همسر)، آفرودیت[۱۶] (عاشق)، آرتمیس[۱۷] (خواهر و رقیب)، آتنا[۱۸] (استراتژیست)، و هستیا[۱۹] (حافظ کانون خانواده). البته همان‌طور که از نام کهن‌الگوها پیداست، این اسطوره‌ها فقط وقتی می‌توانند سودمند واقع شوند که تصاویر آن‌ها متناسب با احساسات زن باشد، زیرا حقیقت این است که کهن‌الگوها به خودی خود نام ندارند.

کارل گوستاو یونگ، مفهوم کهن‌الگوها را وارد روان‌شناسی کرد. او کهن‌الگوها را به مثابه الگوهای رفتار غریزی در دل یک ناخودآگاه جمعی می‌دید. ناخودآگاه جمعی، بخشی از ناخودآگاه است که فردی نیست، بلکه جهانی است؛ با محتویات و حالات رفتاری که کم‌وبیش در همه جا و در تمام افراد به‌طور یکسان یافت می‌شوند.

اسطوره‌ها و داستان‌های پریان، ابزار بیان کهن‌الگوها هستند؛ همان‌طورکه بسیاری از تصاویر و موضوعات در رویاها چنین نقشی را به‌عهده دارند. حضور کهن‌الگوهای مشترک در تمام مردم، حاکی از تشابهاتی در اسطوره‌شناسی‌های بسیاری از فرهنگ‌های متفاوت است. آن‌ها همچون الگوهایی ازلی، روی رفتار و واکنش ما نسبت به دیگران تأثیر می‌گذارند.

اسطوره‌ها[۲۰] به‌عنوان کهن‌الگوها

اغلب ما درباره خدایان و اسطوره‌های کوه المپ در مدرسه مطالبی آموخته‌ایم و مجسمه‌ها و نقاشی‌هایی از آن‌ها را دیده‌ایم. رومی‌ها نیز همین خدایان را پرستش می‌کردند و آن‌ها را با نام لاتین‌شان می‌خواندند. خدایان المپ ویژگی‌هایی بسیار انسانی داشتند: رفتار آن‌ها، واکنش‌های عاطفی‌شان، ظاهر و اسطوره‌شناسی آن‌ها، نمایانگر الگوهایی هستند که به رفتار و ویژگی‌های انسانی شباهت دارند. آن‌ها نیز برای ما آشنا هستند زیرا کهن‌الگو هستند؛ به عبارتی، کهن‌الگوها به ما الگوهای زیستی و رفتاری را ارائه می‌دهند که آن‌ها را از طریق ناخودآگاه جمعی که همه در آن سهیم هستیم، بازشناسی می‌کنیم.

معروف‌ترین آن‌ها دوازده اسطوره المپ[۲۱] بودند؛ شش خدا: زئوس[۲۲]، پوزیدون[۲۳]، هادس[۲۴]، آپولو[۲۵]، آرس[۲۶]، هفایستوس[۲۷] و شش خدابانو: هستیا، دیمیتر، هرا، آرتمیس، آتنا و آفرودیت. یکی از این دوازده تا، یعنی هستیا (اسطوره آتشکده و معابد) جای خود را به دیونوسوس[۲۸] (اسطوره شراب) داد، و به این ترتیب، موازنه مردزن به هفت خدا و پنج خدابانو تغییر پیدا کرد. کهن‌الگوهای زنانه‌ای که قصد توصیف آن‌ها در این کتاب را دارم، شش اسطوره المپ به نام‌های هستیا، دیمیتر، هرا، آرتمیس، آتنا و آفرودیت هستند، به‌علاوه پرسفون، که اسطوره او از دیمیتر جدانشدنی است.

من این هفت اسطوره را به سه دسته تقسیم کرده‌ام: اسطوره‌های باکره، اسطوره‌های آسیب‌پذیر و اسطوره‌های کیمیاگری یا اسطوره‌های قابل‌تغییر. اسطوره‌های باکره در یونان باستان با هم در یک گروه قرار می‌گرفتند. دو گروه دیگر، گزینش خودم هستند. اشکال آگاهی، نقش‌های مورد ترجیح و عوامل انگیزه‌بخش، ویژگی‌های مشخص‌کننده هر گروه را تشکیل می‌دهند. نگرش نسبت به دیگران، نیاز به دل‌بستگی و اهمیت روابط نیز به‌طور مشخص در هر گروه متفاوت‌اند. باید تمام اسطوره‌های این سه گروه، هر کدام جایی در زندگی یک زن تجلی پیدا کنند تا او بتواند عمیقاً عشق بورزد، هدفمند کار کند و اشتیاق‌برانگیز و خلاق باشد.

نخستین گروهی که در این صفحات با آن‌ها آشنا خواهید شد، اسطوره‌های باکره[۲۹]: آرتمیس، آتنا و هستیا هستند. آرتمیس (که به زبان رومی دیانا[۳۰] نامیده می‌شود)، اسطوره شکار و ماه بود. قلمرو او سرزمین‌های دست‌نخورده و رام‌نشده بود. او کمانگیری با هدف‌گیری دقیق و حافظ نسل جوان تمام موجودات زنده بود. آتنا (که در فرهنگ رومی به مینروا معروف است)، اسطوره خرد و صنایع دستی؛ حافظ شهر هم‌نامش، آتن و محافظ چندین قهرمان بود. او معمولا با زرهی بر تن به تصویر درمی‌آمد و به‌عنوان بهترین استراتژیست در جنگ شناخته شده بود. هستیا، اسطوره آتشکده و معابد (با نام رومی اسطوره وستا[۳۱])، کمتر از تمام خدایان المپ شناخته شده بود. او در خانه‌ها و معابد، همچون آتش درون آتشکده بود.

اسطوره‌های باکره نشان‌دهنده ویژگی استقلال و خودبسندگی در زنان هستند. این سه، برخلاف سایر خدایان المپ، مستعد عاشق شدن نبودند. دل‌بستگی‌های عاطفی، آن‌ها را از اموری که مهم می‌پنداشتند منحرف نمی‌کرد. آن‌ها قربانی نشدند و رنج نبردند. آن‌ها به‌عنوان کهن‌الگو نشان‌دهنده نیاز زنان به خودمختاری و ظرفیت زنان برای تمرکز آگاهی‌شان بر آن چیزی است که به‌صورت شخصی برای‌شان معنادار است. آرتمیس و آتنا، نمایانگر

هدف‌گرایی و تفکر منطقی هستند که آن‌ها را به کهن‌الگوهای موفقیت‌محور تبدیل می‌کند. هستیا، کهن‌الگویی است که روی توجه درونی تمرکز دارد، به کانون معنوی شخصیت یک زن. این سه اسطوره، کهن‌الگوهای زنانگی هستند که فعالانه اهداف خود را جست‌وجو می‌کنند. آن‌ها نگرش ما در خصوص خصلت‌های زنانه را گسترش می‌دهند، به‌گونه‌ای که بتوانیم شایستگی و خودبسندگی را نیز دربر بگیرد.

گروه دوم، هرا، دیمیتر و پرسفون هستند که من آن‌ها را اسطوره‌های آسیب‌پذیر می‌نامم. هرا (که در فرهنگ رومی جونو[۳۲] نام دارد)، اسطوره ازدواج بود. او همسر زئوس، فرمانروای خدایان المپ بود. دیمیتر (که در فرهنگ رومی، سرس[۳۳] نام دارد) اسطوره غلات[۳۴] بود. در مهم‌ترین اسطوره‌اش، روی نقش او به‌عنوان یک مادر تأکید شده بود. پرسفون (که در زبان لاتین پروسرپینا[۳۵] نامیده می‌شود) دختر دیمیتر بود. یونانی‌ها او را کُر[۳۶] یا «دوشیزه»[۳۷] نیز می‌نامیدند.

این سه اسطوره آسیب‌پذیر، نمایان‌گر نقش‌های سنتی همسر، مادر و دختر هستند. آن‌ها کهن‌الگوهای زنانه ارتباط محور هستند، که هویت و سعادت آن‌ها به داشتن رابطه‌ای معنادار بستگی دارد. آن‌ها نیازهای زنان به وابستگی و پیوند را نشان می‌دهند. آن‌ها با دیگران همساز هستند و آسیب‌پذیرند. این سه اسطوره مورد تجاوز، آدم‌ربایی، غلبه یا تحقیر خدایان مرد قرار گرفتند. هرگاه پیوندی شکسته شده یا مورد بی‌حرمتی قرار می‌گرفت، آن‌ها به شیوه خاص شخصیت خود رنج می‌کشیدند و علائمی شبیه به بیماری‌های روانی را بروز می‌دادند. همچنین، هر یک از آن‌ها می‌توانند در وجود زنان تکامل‌یافته و آن‌ها را در خصوص ماهیت و الگوی واکنش‌های خود به آنچه از دست می‌دهند، به نوعی درون‌بینی سوق دهند تا بتوانند به‌واسطه همان رنجی که در سرشت هر یک از این سه کهن‌الگوی زنانه نهفته بود، به رشد و بالندگی برسند.

آفرودیت، اسطوره عشق و زیبایی (بیشتر به نام رومی خود ونوس[۳۸] معروف است) در گروه سومی قرار دارد که کلا متعلق به خودش است و اسطوره کیمیاگری نام دارد. او زیباترین و مقاومت‌ناپذیرترین اسطوره بود. او روابط عشقی و فرزندان بسیاری داشت که حاصل روابط متعدد او بود. او مولد عشق و زیبایی، جاذبه جنسی، میل‌جنسی و زندگی جدید بود. او روابطش را خودش انتخاب می‌کرد و هرگز قربانی نبود. بنابراین، او همچون اسطوره باکره استقلال خود را حفظ می‌کرد و به شیوه اسطوره آسیب‌پذیر روابطی را برقرار می‌کرد. آگاهی او هم متمرکز بود، هم پذیرا و این اجازه را می‌داد که تبادلی دوجانبه شکل بگیرد که خود او و طرف مقابلش را تحت‌تأثیر قرار دهد. کهن‌الگوی آفرودیت به زنان این انگیزه را می‌دهد که در روابط خود بیش از دوام و پایداری، به دنبال شور و هیجان باشند، همواره به روش‌های خلاق ارج نهند و از تغییر استقبال کنند.

شجره‌نامه خانوادگی[۳۹]

به منظور شناخت بهتر اسطوره‌ها و آگاهی از ارتباط آن‌ها با یکدیگر، بهتر است نخست آن‌ها را در یک زمینه اسطوره‌شناختی قرار دهیم. در اینجا ما مدیون هسیود[۴۰] (تقریباً ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) هستیم، کسی که برای نخستین بار سعی کرد به سنت‌های منسوب به خدایان ترتیب منظمی بدهد. او در اثر مهم خود به نام تئوگونیا[۴۱] یا نسب‌نامه خدایان درباره خاستگاه و تبار خدایان شرح می‌دهد.

بنا به گفته هسیود، در ابتدا، چیزی جز بی‌نظمی و آشفتگی وجود نداشت. از دل این آشفتگی گایا یا زمین به وجود آمد، پس از آن، تارتاروس[۴۲] (پست‌ترین ژرفای جهان زیرین) و پس از آن اروس (عشق)، پدیدار گشت.

از گایا، زمین مادینه، پسری زاده شد، اورانوس[۴۳]، که به بهشت[۴۴] نیز مشهور بود. سپس گایا با اورانوس ازدواج کرد و ثمره ازدواج آن‌ها دوازده تیتان بود. آن‌ها همان قدرت‌های ازلی و باستانی طبیعت بودند که در یونان باستان پرستش می‌شدند. در نسب‌شناسی هسیود، تیتان‌ها، نخستین سلسله حمکران و والدین و اجداد خدایان المپ بودند.

اورانوس، نخستین پدرسالار یا انگاره پدر در اسطوره شناسی یونانی بود. او بعدها از فرزندانی که با گایا به وجود آورده بود، رنجیده خاطر شد، بنابراین آن‌ها را به محض تولد در بدن گایا دفن می‌کرد. این کار او موجب رنج و اندوه شدید گایا می‌شد؛ به ناچار فرزندان تیتانش را فراخواند تا به او کمک کنند. همه آن‌ها به جز کرونوس (در زبان یونانی ساترن[۴۵] خوانده می‌شود) که جوان‌ترین‌شان بود، از دخالت در این امر وحشت داشتند. کرونوس به فریاد کمک او پاسخ داد. مادرش داسی به دست او داد و از او خواست تا طبق نقشه در جایی منتظر پدر بماند.

به محض اینکه اورانوس خواست با گایا هم‌بستر شد و خودش را روی او گستراند کرونوس با داسی که در دست داشت، آلت تناسلی پدرش را برید و به دریا انداخت. از آن پس، کرونوس قدرتمندترین خدای مرد شد و همراه با تیتان‌ها بر جهان هستی حکمفرمایی کردند و خدایان جدیدی را پدید آوردند. بسیاری از آن‌ها به شکل عناصر طبیعی همچون رودها، بادها و رنگین کمان تجلی یافتند. بقیه تبدیل به هیولا شده و مظهر اهریمن یا خطرات بودند.

کرونوس با خواهر تیتان خود به نام رئا[۴۶] ازدواج کرد. از پیوند آن‌ها، نخستین نسل خدایان المپ‌نشین به نام‌های هستیا، دیمیتر، هرا، هادس، پوزیدون و زئوس به دنیا آمدند.

بار دیگر، جد پدرسالار ــ این بار کرونوس ــ کوشید تا فرزندانش را ازبین ببرد. او از قبل می‌دانست که مقدر بود بدست پسرش مغلوب شود و از آنجا که می‌خواست از این اتفاق پیشگیری کند، فرزندانش را بلافاصله پس از تولد می‌بلعید؛ بدون اینکه حتی نگاه کند نوزاد به دنیا آمده پسر است یا دختر. او روی هم رفته سه دختر و دو پسرش را بلعید.

رئا که از سرنوشت فرزندانش اندوهگین بود و دوباره باردار شده بود، از گایا و اورانوس خواست تا به او کمک کنند و آخرین فرزندش را نجات دهند و کرونوس را به خاطر اخته‌کردن اورانوس و بلعیدن پنج فرزندشان تنبیه نمایند. والدینش به او گفتند هنگام زایمان به جزیره کرت[۴۷] برود و با پیچیدن سنگی در پارچه‌های قنداق به جای نوزاد، کرونوس را فریب دهد. کرونوس که فکر می‌کرد سنگ قنداق‌پیچ، فرزند اوست، با عجله آن را بلعید.

این کودک نجات‌یافته، همان زئوس بود که در واقع بعدها پدرش را شکست داد و فرمانروای فانیان و خدایان شد. او که در خفا بزرگ شده بود، بعدها پدرش را فریب داد تا خواهران و برادرانش را بالا بیاورد. زئوس با کمک آن‌ها اقدام به نبردی طولانی برای چیره شدن بر او کرد که در نهایت کرونوس را شکست داد و تیتان‌ها را در دخمه‌های تارتاروس زندانی کرد.

این سه خدای برادر ــ یعنی زئوس، پوزیدون و هادس ــ پس از پیروزی، قرعه‌کشی کردند تا جهان را بین خودشان تقسیم کنند. زئوس آسمان را تصاحب کرد، پوزیدون دریا را و هادس دنیای زیرین را. گرچه، قرار بود زمین و کوه المپ قلمرو مشترک آن‌ها باشد، اما زئوس سیطره خود را تا این قلمروها نیز بسط داد. اما سه خواهر ــ هستیا، دیمیتر و هرا ــ طبق فرهنگ پدرسالارانه مذهب یونان، هیچ‌گونه حق مالکیتی نداشتند.

زئوس از طریق روابط جنسی متعدد خود، پدر نسل بعدی این کهن‌الگوها شد: آرتمیس و آپولو (خدای خورشید) فرزندان زئوس و لتو[۴۸] بودند، آتنا دختر زئوس و متیس[۴۹]، پرسفون دختر دیمیتر و زئوس و هرمس (خدای پیام‌آور) پسر زئوس و مایا[۵۰] بود، در حالی که آرس (خدای جنگ) و هفایستوس (خدای آهنگری) پسران همسر سلطنتی او هرا بودند. در مورد تبار آفرودیت، دو داستان وجود دارد: در یک داستان، او دختر زئوس و دیونه[۵۱] و در داستان دیگر، قبل از زئوس بوده است. زئوس پدر دیونوسوس و ثمره رابطه او با یک انسان فانی به نام سمله[۵۲] بوده است.

در انتهای کتاب، ویژگی‌های شخصیت‌ها ذکر شده است: شرح مختصری از زندگینامه اسطوره‌ها به‌صورت فهرست الفبایی برای رجوع گنجانده شده است تا به شناخت هویت شخصیت‌ها در اسطوره‌شناسی یونان کمک کند.

تاریخ و اسطوره‌شناسی

اسطوره‌شناسی این خدایان و اسطوره‌های یونانی، برخاسته از رویدادهای تاریخی است. نوعی اسطوره‌شناسی پدرسالار که زئوس و قهرمانان را می‌ستاید و رویارویی و تحت سلطه درآوردن کسانی که مذاهب مادرمحور داشتند، به‌دست متجاوزانی که خدایانی جنگاور و مذهب پدرمحوری داشتند را نشان می‌دهد.

ماریجا گیمبوتاس[۵۳]، استاد باستان‌شناسی اروپایی در دانشگاه کالیفرنیا واقع در لس‌آنجلس، «اروپای کهن» یا تمدن نخستین اروپا را توصیف می‌کند. حدود

۵۰۰۰ سال (یا شاید حتی ۲۵۰۰۰ سال) قبل از ظهور مذاهب مردانه، اروپای کهن، فرهنگی مادرسالارانه، غیرمهاجر، صلح‌طلب، هنردوست، وابسته به دریا و خشکی بود که در آن الهه کبیر[۵۴] پرستش می‌شد. شواهد برآمده از آرامگاه مردگان، نشان می‌دهند که اروپای کهن، جامعه‌ای غیرطبقاتی و تساوی‌گرا بود که طی حمله اسب‌سواران نیمه‌بدوی، افرادی هندواروپایی از شمال و شرق دور ویران شد. این مهاجمان، افرادی پدرسالار، همیشه در حال سفر، جنگ‌طلب، معتقد به ادیان آسمانی و بیگانه با هنر بودند.

مهاجمان خود را مردمانی برتر می‌پنداشتند، چرا که توانسته بودند ساکنان قبلی که به لحاظ فرهنگی توسعه یافته‌تر بودند را مغلوب سازند، همان کسانی که اسطوره بزرگ را می‌پرستیدند. اسطوره بزرگ ــ که تحت نام‌های بسیاری ازقبیل آستارتی[۵۵]، ایشتار[۵۶]، اینانا[۵۷]، نوت[۵۸]، آیسیس[۵۹]، اشتورت[۶۰]، آوست[۶۱]، هاتور[۶۲]، نینا[۶۳]، ناموه[۶۴] و نینگال[۶۵]، به‌عنوان نیروی زندگی زنانه پرستش می‌شد و عمیقاً با طبیعت و باروری عجین بود و عهده‌دار خلق و نابودی زندگی بود. مار، کبوتر، درخت و ماه نمادهای مقدس او بودند. طبق نظر اسطوره‌شناس تاریخی، رابرت گریوز[۶۶]، قبل از ظهور ادیان پدرسالاری، الهه کبیر، جاودان، تزلزل‌ناپذیر و قادر مطلق پنداشته می‌شد. او نه از این روی که برای فرزندش پدری داشته باشد، بلکه بابت خوشی و لذت، معشوقه‌هایی اختیار می‌کرد. در آن زمان هنوز خصلت‌های پدرانه به اندیشه مذهبی راه نیافته بودند و هیچ خدای مردی وجود نداشت.

موج‌های پی‌درپی تهاجم‌های هندواروپایی‌ها، شروع به برانداختن الهه کبیر کرد. تاریخ آغاز این تهاجم‌ها، طبق منابع و مآخذ گوناگون، بین ۴۵۰۰ و ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد بوده است. البته اسطوره‌ها به‌طور کامل سرکوب نشدند، اما با مذهب مهاجمان درآمیختند.

مهاجمان، فرهنگ پدرسالار و مذهب جنگ‌طلبانه خود را به مردم شکست خورده، تحمیل کردند. الهه کبیر، همسر مطیع خدایان مهاجمان شد و خصلت‌ها یا قدرتی که در ابتدا متعلق به ربانیت زنانه بود، از تملک او خارج شد و به الوهیت مردانه داده شد. تجاوز جنسی برای نخستین بار در میان اسطوره‌ها ظاهر شد و اسطوره‌هایی پدید آمدند که در آن‌ها قهرمانان مرد مارها ــ نمادهای الهه کبیر ــ را می‌کشتند. و چنان‌که در اسطوره‌شناسی یونان بازتاب یافت، ویژگی‌ها، سمبل‌ها و قدرتی که روزی در وجود الهه کبیر نهفته بودند، میان اسطوره‌های بسیار تقسیم شدند. جین هریسون[۶۷]، اسطوره‌شناس، اشاره می‌کند که الهه مادر کبیر، به خدابانوان بسیار کوچک‌تری تقسیم شد و هر کدام از آن‌ها ویژگی‌هایی را دریافت کردند که روزی متعلق به او بود: هرا آیین ازدواج مقدس را از آن خود کرد، دیمیتر اسرار او را و آتنا مارهای او را، آفرودیت کبوترهایش و آرتمیس نقش او به‌عنوان «بانوی دنیای وحشی» (حیات وحش) را از آن خود کرد.

طبق گفته مرلین استون[۶۸]، نویسنده کتاب وقتی خدا یک زن بود[۶۹]، برکناری الهه کبیر از قدرت که توسط مهاجمان هند و اروپایی آغاز شده بود، به‌دست ادیان یهود، مسیحیت و اسلام که بعدها ظهور کردند، به انجام رسید. الوهیت مردانه جایگاه برجسته‌ای را تصرف نمود. خدابانوها به پس‌زمینه رانده شدند و زنان در جامعه از آن تأسی کردند. استون اشاره می‌کند: «شاید شگفت‌زده شویم از اینکه دریابیم، سرکوب آیین‌های[۷۰] زنان، در واقع تا چه حد به سرکوب حقوق[۷۱] زنان منجر شده است.»

اسطوره‌های تاریخی و کهن‌الگوها

الهه کبیر به‌عنوان آفرینش‌گر و نابودگر زندگی مورد پرستش قرار می‌گرفت و عهده‌دار باروری و تخریب طبیعت بود. الهه کبیر هنوز به‌عنوان یک کهن‌الگو در ناخودآگاه جمعی حضور دارد. من اغلب حضور شگفت‌انگیز الهه کبیر را در بیمارانم حس کرده ام. یکی از بیمارانم که دچار علائم افسردگی پس از زایمان بود، جنبه هولناک الهه کبیر در وجودش تجلی یافته بود. گیون[۷۲] مادر جوانی بود که پس از تولد فرزندش دچار روان‌پریشی شده بود. او با باور این‌که دنیا را نابود کرده است، دچار توهم و افسردگی بود. او با احساس گناه و تأسف در بخش عمومی بیمارستان آهسته قدم می‌زد. هرگاه که از پله‌ها پایین می‌آمدم تا او را همراهی کنم، به من می‌گفت «دنیا را با حرص بلعیده و نابود نموده بود.» او طی دوران بارداری، با وجه مثبت الهه کبیر به‌عنوان آفرینش‌گر زندگی احساس یکی بودن پیدا کرده بود. حالا پس از وضع حمل، خود را الهه کبیر می‌پنداشت که این قدرت را دارد تا آنچه آفریده بود را کرده بود را نابود کند؛ و چنین نیز کرده بود. باور عاطفی او چنان شدید بود که نمی‌توانست ببیند جهان هنوز سر جای خودش است.

این کهن‌الگو هنوز هم در جنبه مثبت خود به حیاتش ادامه می‌دهد. به عنوان مثال، الهه کبیر به مثابه حافظ حیات، تصویر ذهنی فردی است که فکر می‌کند زندگی او به خودی خود بستگی به حفظ پیوندش با زن به‌خصوصی دارد. این زن به اشتباه به‌عنوان الهه کبیر فرض شده است. این توهم بسیار رایجی است. وقتی از دست دادن این رابطه چنان ویران‌گراست که می‌تواند کسی را به خودکشی سوق دهد، این نشان می‌دهد که زندگی او واقعاً به آن بستگی داشته است.

با در نظر گرفتن قدرت الهه کبیر در زمانی که پرستش می‌شد، باید گفت که قدرت کهن‌الگوی الهه کبیر قدرت‌مندتر از هر کهن‌الگوی دیگری است؛ او می‌تواند ترس‌های غیرعقلانی را بیدار کند و واقعیت را تحریف نماید. خدابانوان یونانی، نسبت به الهه کبیر قدرت کمتری داشتند و هر یک در کار ویژه‌ای از

تخصص برخوردار بود. هر یک از آن‌ها قلمرو و قدرت محدود به آن قلمرو را داشت. در روان زنان نیز، خدابانوان یونانی، نسبت به الهه کبیر دارای قدرت ضعیف‌تری هستند. آن‌ها در اغنای عاطفی و تحریف واقعیت توان چندانی ندارند.

از میان این هفت خدابانوی یونانی که کهن‌الگوهای اصلی و رایج را در زنان نشان می‌دهند، آفرودیت، دیمیتر و هرا بیشترین قدرت را در تحمیل خود بر زنان دارند. آن‌ها نسبت به چهار خدابانوی دیگر، شباهت بیشتری به الهه کبیر دارند. آفرودیت، نسخه کوچک‌تری از الهه کبیر از لحاظ کارکرد او به‌عنوان اسطوره باروری است. دیمیتر، نسخه کوچک‌تری از الهه کبیر در نقش او به‌عنوان اسطوره مادر؛ و هرا، نسخه کوچک‌تری از او، به‌عنوان ملکه آسمان است. اما، گرچه هر یک از این‌ها «کوچک‌تر» از الهه کبیر هستند، اما همان‌طور که در فصل‌های بعدی خواهیم دید، آن‌ها نیز نمایان‌گر نیروهایی روانی هستند که وقتی «فراخوانده» شوند، می‌توانند تأثیرگذار باشند.

زنانی که تحت‌تأثیر هر یک از این سه کهن‌الگوی زنانه زندگی می‌کنند، باید مقاومت کردن در برابر نیروی آن‌ها را یاد بگیرند؛ زیرا تن دادن کورکورانه به خواسته‌های آفرودیت، دیمیتر یا هرا، می‌تواند تأثیر نامطلوبی روی زندگی‌شان داشته باشد. این کهن‌الگوها، همچون اسطوره‌های همتای خود در یونان باستان، به دنبال بالاترین منافع زنان فانی یا ارتباط آن‌ها با سایرین نیستند. کهن‌الگوها، پدیده‌هایی فرازمانی هستند و به حقایق زندگی یک زن یا نیازهای او علاقه‌ای ندارند.

سه کهن‌الگوی باقیمانده یعنی، آرتمیس، آتنا و پرسفون، خدابانوان «دوشیزه مجرد» و متعلق به نسل دختران بودند. این سه خدابانو نیز، نسل دیگری

بودند که از اسطوره بزرگ جدا شده بودند. آن‌ها در جایگاه کهن‌الگو، قدرت حکمرانی کمتری داشته و تأثیر عمیقی روی الگوهای شخصیتی دارند.

و هستیا، مسن‌ترین، داناترین و مورداحترام‌ترین خدابانو از میان همه آن‌ها، به کلی از قدرت اجتناب می‌کرد. او نمایانگر عنصری معنوی است که یک زن به شایستگی به آن ارج می‌نهد.

خدابانوان یونانی و زنان امروز

خدابانوان یونانی، انگاره‌های زنانی هستند که بیش از سه هزار سال در تصورات بشر زیسته‌اند. این خدابانوان، الگوها یا نمادهایی از ماهیت زنان هستند، اما قدرت و تنوع رفتاری آن‌ها بیش از آن چیزی است که زنان در طول تاریخ اجازه تجربه کردنش را داشتند. آن‌ها زیبا و قدرتمند هستند و به‌واسطه آنچه مهم تلقی می‌کنند، برانگیخته می‌شوند (همان‌طور که در این کتاب به آن اشاره کرده‌ام)؛ آن‌ها الگوهایی ذاتی یا کهن‌الگوهایی را نشان می‌دهند که می‌توانند مسیر زندگی یک زن را شکل دهند.

این اسطوره‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند. هر یک از آن‌ها به‌طور نهفته هم ویژگی‌های مثبت دارند، هم منفی. اسطوره‌های آن‌ها آنچه را برای‌شان اهمیت دارد نشان می‌دهد و در قالب استعاره بیان می‌کنند که زنی شبیه آن‌ها چه کاری ممکن است انجام دهد.

من همچنین خدابانوان یونانی کوه المپ (بهترین آن‌ها و نیز آن‌ها که نسبت به یکدیگر تخاصم داشتند) را به منزله استعاره‌ای از گوناگونی و تعارض درون

پیچیده و چند بعدی زنان می‌دانم. همه این خدابانوان به‌طور بالقوه در وجود هر زنی یافت می‌شوند. وقتی چندین اسطوره با هم رقابت می‌کنند تا بر روان یک زن چیره شوند، او باید تصمیم بگیرد که می‌خواهد کدام یک از جنبه‌های وجودی خود را در چه زمانی می‌خواهد بروز دهد. درغیراین صورت، او زمانی به‌سوی یکی از آن‌ها و سپس به‌سوی دیگری کشیده خواهد شد.

خدابانوان یونانی نیز همچون ما در جامعه‌ای پدرسالار زندگی کرده‌اند. خدایان مرد بر زمین، آسمان‌ها، اقیانوس و دنیای زیرین حکمرانی کرده‌اند. هر خدابانوی مستقل، خواه به‌واسطه جدا شدن از مردان، پیوستن به مردان به‌عنوان یکی از آن‌ها، یا چشم‌پوشی از آن‌ها، به روش خود با این حقیقت کنار آمده است. هر خدابانویی که برای ارتباطی خاص ارزش قائل شد، در مقایسه با خدایان مردی که توانستند او و خواسته‌اش را انکار کنند و بر او مسلط شوند، آسیب‌پذیر و نسبتاً ضعیف بود. بنابراین، خدابانوان، نمایانگر الگوهایی هستند که منعکس‌کننده زندگی در یک فرهنگ پدرسالار است.

فصل دو: فعال کردن اسطوره‌ها

در یونان باستان، زنان می‌دانستند که رسالت و یا مرحله‌ای از زندگی که در آن قرار دارند، آنان را تحت سلطه خدابانوی خاص که مورد احترام‌شان بود قرار می‌دهد: بافندگان، به حمایت و پشتیبانی آتنا نیاز داشتند، دختران جوان تحت حفاظت آرتمیس بودند، زنان متأهل هرا را محترم می‌شمردند. زنان در معابد، خدابانویی که به کمک‌شان نیاز داشتند را پرستش می‌کردند و پیشکش‌های‌شان را به محضرشان عرضه می‌کردند. هنگام وضع‌حمل به آرتمیس متوسل می‌شدند تا آن‌ها را از درد برهاند، هستیا را به کانون خانواده‌شان دعوت می‌کردند تا آن را گرم کند. خدابانوان، الوهیت‌های قدرتمندی بودند که با آیین‌های مذهبی، پرستش، نذر و قربانی به آن‌ها ادای احترام می‌شد. زنان، همچنین حق خدابانوان را می‌دادند، زیرا می‌ترسیدند اگر این کار را نکنند مورد خشم و عقوبت الهی قرار گیرند.

در میان زنان امروز نیز، اسطوره‌ها در قالب کهن‌الگوها حضور دارند و می‌توانند همانند یونان باستان، حق خود را به زور گرفته و آن‌ها را تحت سلطه خویش درآورند. یک زن، بدون اینکه حتی بداند تحت حاکمیت کدام خدابانو قرار دارد، می‌تواند وفاداری خود را در برهه‌ای از زندگی یا تمام آن به یک کهن‌الگوی خاص «تقدیم کند».

به‌عنوان مثال، یک زن ممکن است در نوجوانی دیوانه پسرها بوده و به‌راحتی شیفته آن‌ها می‌شده است؛ حتی ممکن است در سنین پایین به روابط جنسی

گرایش پیدا کرده و در معرض بارداری ناخواسته قرار گرفته باشد؛ بدون این‌که بداند تحت تأثیر آفرودیت، خدابانوی عشق، قرار دارد که تمایل او به سمت پیوند زناشویی و بچه‌دار شدن، ممکن است ناخودآگاه یک دختر بالغ را تسخیر کرده باشد. یا شاید تحت حمایت آرتمیس باشد که به تجرد ارج می‌نهاد و عاشق طبیعت بکر بود و نوجوانی عاشق اسب یا دختر پیشاهنگی با کوله‌پشتی بوده باشد. یا شاید آتنای جوانی بوده که تمام اوقاتش را صرف مطالعه و یا رقابت در زمینه‌ای علمی کرده است، تحت تأثیر خدابانوی خرد، به دنبال شهرت و نمره‌های خوب رفته است. یا شاید از زمانی که برای نخستین بار عروسک‌بازی می‌کرده، یک دیمیتر نوپایی بوده است که درباره بچه‌دار شدن خیال‌پردازی می‌کرده است. یا شاید مثل پرسفون دوشیزه‌ای بوده است که در علف‌زار به جمع‌آوری گل‌ها مشغول بوده است، زن جوان بی هدفی که منتظر چیزی یا کسی بوده تا او را با خودببرد.

تمام این خدابانوان، الگوهایی بالقوه در روان زنان هستند، با این حال، در هر زنی، برخی از این الگوها فعال شده‌اند (انرژی گرفته یا توسعه یافته‌اند) و بقیه غیرفعال باقی مانده‌اند. تشکیل شدن کریستال‌ها، قیاسی بود که یونگ برای کمک به شرح تفاوت بین قالب‌های کهن‌الگو (که جهانی هستند) و کهن‌الگوهای فعال شده (که در در درون ما در حال عمل کردن هستند) آن را به کار می‌برد: یک کهن‌الگو، شبیه به الگویی نامرئی است که تعیین می‌کند وقتی کریستالی شکل می‌گیرد، چه شکل و ساختاری خواهد داشت. وقتی کریستال به‌طور واقعی شکل می‌گیرد، این الگوی قابل تشخیص، شبیه یک کهن‌الگوی فعال شده است.

همچنین، می‌توان کهن‌الگوها را با «الگوهای کلی»[۷۳] گنجانده شده در بذرها قیاس کرد. رشد بذرها به خاک، شرایط آب و هوایی، وجود یا عدم‌وجود برخی مواد مغذی، مراقبت عاشقانه یا غفلت باغبانان، اندازه یا عمق ظرف و بنیه‌گونه خود بذر بستگی دارد. به همین شکل، اینکه کدام یک از خدایان یا

خدابانوان (ممکن است چندین خدابانو به‌طور همزمان فعال شوند) در زنی خاص و در زمانی خاص فعال شوند، به تأثیر ترکیبی نوع عناصری دارد که با هم درمی‌آمیزند - استعداد اولیه زن، خانواده و فرهنگ، هورمون‌ها، سایر افراد، شرایطی که به انتخاب وی نبوده‌اند، فعالیت‌های مورد علاقه او و مراحل زندگی‌اش- بستگی خواهد داشت.

استعداد ذاتی

کودکان با برخی ویژگی‌های شخصیتی به دنیا می‌آیند، آن‌ها می‌توانند پرانرژی، با اراده، آرام، کنجکاو، انزواطلب یا معاشرتی باشند و با برخی کهن‌الگوها بیش از سایر آن‌ها هماهنگی باشد. وقتی دختربچه‌ای به سن دو یا سه سالگی می‌رسد، خصلت‌های نمادین خدابانوانی خاص را بروز می‌دهد. دختربچه مطیعی که به راحتی با خواسته‌های مادرش کنار می‌آید، تفاوت زیادی با دختربچه‌ای دارد که می‌خواهد خودش محیط پیرامونش را کشف کند، تفاوتی به اندازه پرسفون و آرتمیس.

محیط خانواده و خدابانوان

انتظارات خانواده از کودک، برخی خدابانوان را تقویت و سایرین را سرکوب می‌کند. اگر والدین از دختران خود توقع داشته باشند که «مهربان و دوست‌داشتنی باشند و همه کارها را به بهترین شکل انجام دهند» یا «دختر کوچولوی کمک حال مادر باشند،» آنگاه درواقع، به صفات پرسفون و دیمیتر

ارج می‌نهند. دختری که خواسته خود را می‌داند و توقع دارد همچون برادرش از امتیازات و فرصت‌هایی برخوردار باشد، ممکن است دختری «بااراده» نامیده شود، در حالی که او فقط مطابق شخصیت سرسخت آرتمیس گونه‌اش رفتار می‌کند، یا شاید به او گفته شود که «مثل یک دختر رفتار کن» در حالی که او فقط از یکی از شخصیت‌های پسرانه آتنای خود پیروی می‌کند. به‌علاوه، این روزها یک دختر کوچک ممکن است خودش را محصور در الگوی رفت و برگشتی تأیید یا عدم‌تأیید ببیند: او ممکن است از اینکه در خانه بماند و «مامان‌بازی» یا «خاله‌بازی» کند (که ممکن است بخواهد این کارها را انجام دهد) منع شود. در عوض او برای فوتبال و تحصیلات زودهنگام ثبت‌نام کرده است (زمینه‌هایی که شاید والدینش بخواهند در آن‌ها رشد کند).

کهن‌الگوی ذاتی کودک با انتظارات خانواده رابطه‌ای متقابل دارد. اگر خانواده کهن‌الگوی خاصی را تأیید نکند، دختر از این‌که احساساتی همچون او داشته باشد، دست برنمی‌دارد و حتی ممکن است یاد بگیرد که طبیعی رفتار نکند و در نتیجه عزت‌نفسش آسیب می‌بیند. اگر «کهن‌الگوی او» موردحمایت خانواده‌اش باشد، باز هم ممکن است موانعی وجود داشته باشد. نمونه بارز آن، دختری است که مایل است تحت رهبری سایرین باشد، زیرا شخصیت او بیشتر شبیه پرسفون است. و شاید سال‌ها پس از اینکه به‌خاطر جلب رضایت دیگران پاداش گرفته است، به دشواری بتواند بفهمد خودش چه خواسته‌ای دارد. و آتنای نوپا که مقاطع تحصیلی را جهشی طی می‌کند، توانایی‌هایش را به قیمت از دست دادن دوستی با همسالانش تقویت می‌کند. وقتی الگوی ذاتی و خانواده «دست به یکی می‌کنند» تا زنی را تنها با یک کهن‌الگو هماهنگ کنند، پیشرفت او تک‌بعدی می‌شود.

اگر خانواده دختری او را تشویق کند تا هر ویژگی که به طور طبیعی در وی ظهور می‌کند را پرورش دهد، آنگاه او نسبت به خودش احساس خوبی پیدا می‌کند و سعی می‌کند هرکاری که برایش اهمیت دارد را انجام دهد. خلاف این امر در خصوص دختری که کهن‌الگوی ذاتی‌اش مورد تأیید خانواده قرار

نمی‌گیرد، نیز رخ می‌دهد. تقابل موجب تغییر الگوی ذاتی نمی‌شود، بلکه فقط موجب می‌شود تا دختر به خاطر ویژگی‌ها و علائقی که دارد، خودش را سرزنش کند. و اگر به چیزی غیر از آنچه هست تظاهر کند، ممکن است احساس غیرواقعی بودن به او دست بدهد.

تأثیر فرهنگ روی خدابانوان

فرهنگ، بنا به نقش‌هایی که اجازه ایفای آن‌ها به زنان را می‌دهد، از کدام «خدابانوان» حمایت می‌کند؟ کلیشه‌های زنانه، انگاره‌هایی مثبت یا منفی از کهن‌الگوهای زنانه هستند. در جوامع پدرسالار، تنها نقش قابل‌قبول، اغلب دوشیزه مجرد (پرسفون)، همسر (هرا)، و مادر (دیمیتر) است. آفرودیت متهم به «روسپی‌گری» یا «شهوت‌طلبی» است و این امر موجب تحریف و کم‌ارزش شدن میل جنسی این کهن‌الگو می‌شود. یک هرای جسور یا عصبانی تبدیل به «سلیطه» می‌شود. و برخی از فرهنگ‌ها در گذشته یا امروز به شدت استقلال‌طلبی، هوش یا میل جنسی در زنان را انکار می‌کنند، به قسمی که هر نشانه‌ای از آرتمیس، آتنا و آفرودیت باید سرکوب شود.

به‌عنوان مثال، در چین کهن، سنت بستن پاهای زنان به این معنا بود که آن‌ها به لحاظ جسمی معلول بودند، همان‌طور که به لحاظ روان‌شناختی نیز به‌واسطه نقش‌هایی که به آن‌ها فرصت استقلال‌طلبی نمی‌داد، محدود می‌شدند. تحت چنین شرایطی، برخی از کهن‌الگوها فقط در افسانه‌ها حق حیات داشتند. ماکسین هونگ کینگستون[۷۴]، در کتاب خود تحت عنوان «جنگجوی زن»[۷۵]، مطالبی درخصوص کم‌ارزش کردن و بی‌معنا جلوه دادن زنان چینی نوشت که تا زمان حال پابرجا مانده است. او در مقابل، اسطوره‌ای از یک قهرمان زن جنگجوی چینی را توصیف می‌کند. این اسطوره نشان می‌داد که حتی

اگر یک کهن‌الگوی زنانه نتواند در زندگی واقعی یک زن تجلی یابد، شاید بتواند در داستان‌های پریان، اسطوره‌ها و رویاهای زنان وجود داشته باشد.

زندگی‌های زنان، به‌واسطه نقش‌هایی که می‌توانند داشته باشند و تصاویر آرمانی عصری که در آن زندگی می‌کنند، شکل می‌گیرند. این کلیشه‌ها با برخی از کهن‌الگوهای زنانه همخوانی بیشتری دارند. در ایالات متحده، طی چند دهه گذشته تغییرات عمده‌ای در انتظارات مردم از اینکه «یک زن چگونه باید باشد» رخ داده است. به عنوان مثال نسل پر زادوولد پس از جنگ جهانی دوم، روی ازدواج و مادر بودن تأکید داشت. عصر باروری زنانی که نیاز هرا برای همسر بودن را در وجود خود حس می‌کردند، همچنین عصر زنانی با غریزه مادری دیمیتر. این دوره، دوره دشواری برای زنان آتنا و آرتمیس بود که به لحاظ فکری کنجکاو و رقابت‌جو بودند و می‌خواستند درهر زمینه‌ای، غیر از تشکیل خانواده، به تعالی و موفقیت دست یابند. زنان به دانشکده می‌رفتند تا مدرک M.R.S. Degree[۷۶] خود را بگیرند، اما به محض ازدواج، اغلب از تحصیل انصراف می‌دادند. «با هم» زندگی کردن در حاشیه شهر ایده‌آل بود. زنان امریکایی به داشتن دو فرزند اکتفا نمی‌کردند، آن‌ها صاحب سه، چهار، پنج یا شش فرزند می‌شدند. در سال ۱۹۵۰، نرخ زادوولد در ایالات متحده برای اولین و آخرین بار، با میزان زاد و ولد در هند برابری کرد.

بیست سال بعد، یعنی دهه ۱۹۷۰، دهه جنبش زنان بود، سالیانی پرثمر برای آرتمیس و آتنا. زنانی که سودای پیشرفت و موفقیت را در سر داشتند، در این دوره مورد حمایت قرار گرفتند. طرفداران حقوق زنان و زنان شاغل در مرکز صحنه بودند. حالا تعداد زنانی که دنبال دکترا، تجارت، داروسازی و حقوق بودند، بیش از قبل بود. سوگندهای ازدواج «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا کند» به‌طور فزاینده شکسته می‌شدند و میزان زادوولد کاهش یافته بود. در این میان، زنانی که تحت‌تأثیر کهن‌الگوی هرا برای همسر بودن و نیاز دیمیتر برای فرزند داشتن قرار داشتند، در این دوران به‌شدت مورد بی‌توجهی و عدم

حمایت قرار گرفتند.

وقتی کهن‌الگوی‌هایی خاص در برخی از زنان، با فرهنگ جامعه سازگاری داشته باشد، آن‌ها می‌توانند به آنچه درونا‌ً برای آن‌ها بامعناست بپردازند و درعین حال از تأیید بیرونی نیز بهره‌مند گردند. حمایت نهادی اهمیت بسیاری دارد. به عنوان مثال، زنانی با ذهن منطقی فطری آتنا نیاز دارند تا برای پیشرفت فکری، به تحصیلات بالاتر دست پیدا کنند؛ یا زنانی با گرایش معنوی هستیا، در جوامع مذهبی از بستر رشد بهتری برخوردارند.

تأثیر هورمون‌ها روی خدابانوان

وقتی هورمون‌ها دچار تحولات چشمگیر می‌شوند (همچون سنین بلوغ، دوران بارداری و در زمان یائسگی) برخی کهن‌الگوها به قیمت ضعیف شدن بقیه تقویت می‌شوند. هورمون‌های سنین بلوغ ممکن است شهوت و میل جنسی که از ویژگی‌های آفرودیت هستند را تحریک کنند. برخی از دختران وقتی به لحاظ جسمانی رشد می‌کنند، تبدیل به زنان آفرودیت جوانی می‌شوند؛ البته در برخی دیگر نیز این چنین نیست. رفتارها فقط به واسطه هورمون‌ها تعیین نمی‌شوند، بلکه این تأثیر متقابل هورمون‌ها و کهن‌الگوهای زنانه است که نوع رفتار را شکل می‌دهد.

بارداری، موجب افزایش شدید ترشح هورمون پروژسترون می‌شود، هورمونی که به لحاظ جسمی از فرآیند بارداری محافظت می‌کند. باز هم، زنان متفاوت نسبت به این افزایش، واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. برخی از زنان وقتی بدن‌شان همراه با رشد بچه بزرگ می‌شود، به لحاظ عاطفی احساس

شادکامی می‌کنند و احساسی شبیه به تجسم دیمیتر، خدابانوی مادر دارند. برخی دیگر نیز ظاهراً نسبت به بارداری بی‌تفاوت هستند و به ندرت ممکن است حتی یک روز کاری را از دست بدهند.

یائسگی، یعنی توقف عادت ماهانه که در اثر فقدان ترشح استروژن و پروژسترون پدید می‌آید، برهه زمانی دیگری از تغییر هورمونی است. باز هم واکنش یک زن در این شرایط، بستگی به این دارد که کدام خدابانو در او غالب است. به‌نظر می‌رسد، بنا بر نظر مارگارت مید[۷۷] ــ مردم‌شناس ــ در مقابل هر دیمیتر ماتم‌زده‌ای که از افسردگی لانه خالی[۷۸] رنج می‌برد، زنان دیگری هم هستند که در آنان نوعی فوران P.M.Z[۷۹] یا «شور پس از یائسگی»[۸۰] وجود دارد.

شاید دلیل این روحیه شاد این باشد که کهن‌الگویی که تازه انرژی گرفته است، حالا می‌تواند پس از مدت‌ها انتظار، تأثیر خود را بگذارد.

برخی از زنان حتی در طول مدت عادات ماهانه «نوعی تغییر خدابانو»[۸۱] را در وجود خود تجربه می‌کنند، به‌گونه‌ای که تعامل هورمون و کهن‌الگوها، بر روان آن‌ها تأثیر می‌گذارد. زنانی که نسبت به این تغییرات حساس هستند، متوجه می‌شوند که طی نیمه نخست این چرخه، به‌نظر می‌رسد تطابق بیشتری با کهن‌الگوهای استقلال‌طلب، به‌خصوص آرتمیس یا آتنا دارند، با همان رویکرد برون‌گرایانه و تمایل به دنیای بیرونی. سپس در نیمه دوم این چرخه، همچنان که هورمون بارداری یعنی پروژسترون افزایش می‌یابد، متوجه می‌شوند که گرایش‌های «خانوادگی» آن‌ها قوی‌تر شده و آن بخش خانوده‌دوست وجودشان یا احساسات وابستگی آن‌ها بارزتر می‌شود. اکنون دیمیتر، هرا، پرسفون یا هستیا قدرتمندترین تأثیر را دارند.

این تغییرات هورمونی و خدابانوها، و اینکه اول یک خدابانو تسلط می‌یابد و سپس دیگری کنترل را به‌دست می‌گیرد، می‌تواند باعث تعارض و سردرگمی شود. بهترین نمونه آن، زن آرتمیس مستقلی است که با مردی که نمی‌خواهد ازدواج کند یا با مردی که احساس می‌کند ویژگی‌های یک شوهر را ندارد، زندگی می‌کند. زندگی با یکدیگر، برای او وضعیت خوشایندی است، تا اینکه تغییر هورمونی اتفاق می‌افتد. در نقطه‌ای از نیمه دوم این چرخه، نیاز هرا برای همسر بودن، حمایت هورمونی را نیز دریافت می‌کند. او که ازدواج نکرده است، حالا احساسات خشم یا عدم‌پذیرش در او شعله‌ور می‌شود که در نهایت به کشمکش ماهانه یا افسردگی خفیف می‌انجامد و همان‌طور که پیش‌بینی می‌شود، پس از عادت ماهانه‌اش پایان می‌پذیرد.

افراد و رخدادها خدابانوان را فعال می‌کنند

ممکن است یک خدابانو زمانی فعال شده و هستی پیدا کند که به‌واسطه یک فرد یا رخداد فراخوانده شود. به عنوان مثال، زنی که متوجه درماندگی فردی دیگر می‌شود، انگیزه‌ای مقاومت ناپذیر پیدا می‌کند که هر آنچه در دست دارد را زمین بگذارد و تبدیل به دیمیتر یاری رسان شود. این تغییر می‌تواند تأثیر زیانباری روی شغل او بگذارد، زیرا این همان حوزه‌ای است که او اغلب آن را رها می‌کند. او زمان زیادی را صرف مکالمات تلفنی شخصی و شنیدن مشکلات دیگران می‌کند. او اغلب اوقات از سر دلسوزی به کمک افراد می‌شتابد و در آستانه اخراج شدن قرار می‌گیرد. زنی دیگر ممکن است گمان کند که یک هماوردی فمینیستی او را تبدیل به آرتمیسی تمام‌عیار می‌کند تا از تجاوز به قلمرو زنان انتقام بگیرد، زیرا حس شدید خواهری و قدرت در او پدیدار می‌شود. و موضوعات پولی می‌توانند، زن دیگری را از فردی سهل‌انگار و خوش‌معاشرت، به یک آتنای «محاسبه‌گر»، تبدیل کند که صرفاً به این فکر می‌کند که هر کار چقدر برایش منفعت دارد.

وقتی زنی عاشق می‌شود، این تغییر، اولویت‌های پیشین او را درمعرض تغییر قرار می‌دهد. از زاویه درونی، یعنی سطح کهن‌الگو، ممکن است الگوهای قدیمی دیگر فعال نباشند. فعال شدن آفرودیت می‌تواند تأثیر آتنا را کمرنگ کند و پیشرفت شغلی را امری کم‌اهمیت‌تر از عشق جدید او جلوه دهد. یا در صورت پیمان‌شکنی، ارزش‌های پس از ازدواج هرا ممکن است غالب شود.

در صورتی که جنبه منفی یک کهن‌الگو بر حسب شرایط فعال شود، علائم روان‌پزشکی ظهور می‌کند. از دست دادن یک بچه یا ارتباطی مهم، می‌تواند یک

زن را به مادر دیمیتر ماتم‌زده‌ای تبدیل کند که یک جا می‌نشیند و هیچ کاری نمی‌کند، در حالی که عمیقاً افسرده و دست‌نیافتنی است. یا نزدیک شدن یک شوهر به زنی جذاب (همکار، کارمند یا همسایه)، می‌تواند حس حسادت هرا را در زنی برانگیزد و او را به فردی شکاک و کج‌خیال بدل کند که بی‌جهت گمان می‌کند مورد فریب و بی‌وفایی قرار گرفته است، در حالی که حقیقت این نیست.

«عمل کردن» خدابانوان را فعال می‌کند

وقتی می‌گویند «عمل کردن، تبدیل شدن» است، یعنی شاید بتوان خدابانوان را با برخی روش‌ها برانگیخته و در وجود خود پرورش داد. به‌عنوان مثال، مراقبه می‌تواند به‌تدریج تأثیر هستیا، خدابانوی درون‌گرا و عمیقاً متمرکز را فعال کرده یا تقویت کند. از آنجا که تأثیرات مراقبه، همچون خود مراقبه، ذهنی هستند، معمولا تنها کسی که متوجه تفاوت می‌شود، خود آن زن است. او ممکن است در طول روز یک یا دو بار مراقبه کند و بعد به سراغ کارهای روزمره‌اش برود، در حالی که احساس می‌کند «آرامش و تمرکز» بیشتری دارد و از لحظات آرام خوشبختی که مشخصه هستیاست لذت می‌برد. گاهی اوقات، سایرین هم این تفاوت را احساس می‌کنند؛ همان‌طورکه کارکنان یک سازمان مددکاری اجتماعی متوجه شدند که مدیر آن‌ها از طریق مراقبه، آرام‌تر شده بود، کمتر کارکنان را می‌آزارد و مهربان‌تر بود.

برخلاف اثرات تدریجی مراقبه، زنی که داروهای روان‌گردان مصرف می‌کند، ممکن است به‌سرعت دچار تغییر ادراکی شود. گرچه این تأثیر معمولا گذراست، اما می‌تواند منجر به تغییرات شخصیتی بلندمدت شود. به‌عنوان مثال، اگر زنی که تحت‌تأثیر آتناست (خدابانوی منطق و عمل‌گرایی) ــ داروی روان‌گردان

مصرف کند، شاید حس کند محض تنوع هم که شده از احساسات خود لذت می‌برد. آنچه می‌بیند، پرشورتر و زیباتر است، به موسیقی گرایش پیدا می‌کند، شهوت‌پرست می‌شود و احساس می‌کند ذهنش وسعت خیلی زیادی پیدا کرده است. به این ترتیب ممکن است با آفرودیت آشنا شود و از تجارب پرشور زمان حال لذت ببرد. یا اینکه ممکن است به ستاره‌ها بنگرد و به یک‌باره با آن‌ها احساس یگانگی کند و آرتمیس، خدابانوی ماه شود همان شکارچی که قلمرو او طبیعت بکر است. شاید هم اثر دارو، او را به «دنیای زیرین» ببرد، جایی که مضامین ناملموس و غیرعقلانی ناخودآگاه را تجربه کند. اگر تجربه‌ای شبیه به آدم ربایی پرسفون به دنیای زیرین را داشته باشد، شاید افسرده شده، دچار توهم شود یا به وحشت بیفتد.

زنی که تصمیم می‌گیرد تحصیلات خود را پس از دبیرستان نیز ادامه دهد، خواستار توسعه بیشتر ویژگی‌های آتنا در خود است. مطالعه، سامان‌دهی اطلاعات، آزمودن و نوشتن مطالب، همه نیازمند ذهن منطقی آتناست. زنی که تصمیم می‌گیرد صاحب فرزند شود، دیمیتر مادر را انتخاب می‌کند تا حضور قوی‌تری داشته باشد. و مهیا شدن برای رفتن به سفری با کوله‌پشتی به طبیعت بکر، برای آرتمیس مفهوم بیشتری دارد.

فراخواندن خدابانوان

بسیاری از سرودهای حماسی هومر، در واقع یاری جستن از اسطوره‌های یونانی هستند. به‌عنوان مثال، یک سرود هومر ممکن است با توصیف مشخصات ظاهری، ویژگی‌ها و دلیری‌های یک خدابانو، تصویری از او را در ذهن شنونده ترسیم نماید. آنگاه او فراخوانده می‌شود تا حضور یابد، وارد خانه‌ای شود یا با خود برکت بیاورد. یونانی‌های باستان چیزی را می‌دانستند که ما می‌توانیم بیاموزیم: می‌توان خدابانوان را تجسم کرد و فراخواند.

در فصل‌های مربوط به هر خدابانو، ممکن است خوانندگان متوجه شوند که با خدابانویی خاص آشنایی ندارند. ممکن است متوجه شوند، کهن‌الگویی که آن را بسیار موثر تلقی می‌کردند، در وجودشان رشد نیافته یا اینکه «نادیده» گرفته شده است. البته با تلاشی آگاهانه برای دیدن، احساس کردن یا حس کردن حضور او (با تجسم او به صورت متمرکز)، می‌توان آن خدابانو را فراخواند و بعد خواستار قدرت ویژه او شد. این‌ها نمونه‌هایی از فراخواندن خدابانوان هستند.

* آتنا، به من کمک کن تا در این موقعیت به روشنی بیاندیشم.

* پرسفون، به من کمک کن تا گشوده و پذیرا بمانم.

* هرا، به من کمک کن تا عهد ببندم و وفادار بمانم.

* دیمیتر، به من یاد بده تا صبور و بخشنده باشم، به من کمک کن تا مادر خوبی باشم.

* آرتمیس، مرا بر هدفی که با آن فاصله دارم، متمرکز نگه‌دار.

* آفرودیت، به من کمک کن تا عشق بورزم و از بدنم لذت ببرم.

* هستیا، افتخار حضورت را به من بده، برای من صلح و بزرگواری بیاور.

خدابانوان و مراحل زندگی

یک زن ممکن است در زندگی مراحل بسیاری را پشت سر بگذارد. هر مرحله از زندگی او ممکن است یک یا چند خدابانو به شدت تأثیرگذارتر از بقیه باشند. یا ممکن است زنی الگوی خدابانویی را در زندگی‌اش تحقق بخشد که او را از مراحل مختلفی عبور دهد. وقتی زنان به زندگی‌ای که پشت سرگذاشته‌اند می‌گرند، اغلب متوجه می‌شوند که یک یا چند کهن‌الگو، در زندگی‌شان مهم‌تر یا تأثیرگذارتر از بقیه بوده‌اند.

یک زن جوان ممکن است تمرکزش را روی تحصیلات خود بگذارد، همان‌طور که خود من در دانشکده پزشکی تحصیل می‌کردم. کهن‌الگوی آرتمیس مرا روی این هدف متمرکز کرده بود. در ضمن، من توانایی‌های آتنا را فراخواندم تا اسلوب‌ها و حقایق را بیاموزم، همان عواملی که مرا قادر به تشخیص براساس یافته‌های بالینی و آزمایشی نمود. در مقابل، همکلاسی‌های دانشکده‌ام که بلافاصله پس از فارغ‌التحصیل شدن ازدواج کرده بودند و فرزندانی داشتند، هرا و دیمیتر را فراخوانده بودند.

میانسالی، برهه‌ای از تغییر است که اغلب با تغییر خدابانوان همراه است. زمانی در میانه دهه سی تا چهل سالگی، قوی‌ترین کهن‌الگوی غالب سالیان گذشته، اکنون از شدت خود می‌کاهد و به سایر خدابانوان فرصت ظهور می‌دهد. اکنون زمانی است که نتایج تلاش یک زن در سالیان نخست بزرگسالی،

در عرصه‌های از قبیل ازدواج و فرزند، شغل، کارهای خلاق، ارتباط با یک مرد یا ترکیبی از همه آن‌ها آشکار شده است. حالا برای چیزی دیگر، یعنی تأثیر گرفتن از کهن‌الگویی دیگر، انرژی بیشتری وجود دارد، آیا آتنا رویش تأثیر خواهد گذاشت تا به مدرسه فوق لیسانس برود؟ یا خواسته دیمیتر برای بچه‌دار شدن بر او غالب می‌شود، که می‌گوید یا اکنون یا هرگز؟

سپس نوبت به دوره گذار دیگری می‌رسد، وقتی که خدابانوان ممکن است باز هم تغییر کنند. دوره پس از یائسگی نیز می‌تواند خبر از یک تغییر دهد، مثل دوران بیوه‌گی، بازنشستگی یا احساس پیری. آیا زن بیوه‌ای که باید برای نخستین بار به امور مالی خود رسیدگی کند، آتنای پنهانی را کشف کرده و خواهد فهمید که او به خوبی می‌تواند از سرمایه‌گذاری‌ها سردربیاورد؟ آیا با شناخت هستیا، تنهایی ناخواسته، تبدیل به یک خلوت آرام شده است؟ یا آیا زندگی حالا بی‌معنا و پوچ شده است، چون دیمیتر دیگر کسی را ندارد که او را پرورش دهد؟ در اینجا هم، مثل هر برهه دیگری از زندگی، نتیجه تغییرات برای هر فرد بستگی به کهن‌الگوهای فعال شده در روان او، واقعیات شرایطش و انتخاب‌هایش دارد.

فصل سه: اسطوره‌های باکره

آرتمیس، آتنا و هستیا

سه اسطورهٔ باکرهٔ یونان باستان، آرتمیس اسطورهٔ شکار و ماه، آتنا اسطورهٔ خرد و صنعت و هستیا اسطورهٔ معبد و خانه و کاشانه هستند. این سه اسطوره نماد بخش‌های مستقل، فعال و فاقد رابطه با مردان در روان زنان می‌باشند. آرتمیس و آتنا کهن‌الگوهایی دارای نمود بیرونی و دستاورد ـ محور هستند؛ در حالی که هستیا به سمت دنیای درون تمرکز دارد. هر سه این‌ها نیروی محرک درونی زنان هستند تا استعدادهای‌شان را رشد دهند، علایق‌شان را دنبال کنند، مشکلات را حل کنند، با دیگران رقابت کنند، خودشان را از طریق کلام یا آثار هنری بیان کنند، محیط را تحت کنترل خود درآورند و با تأمل و تفکر زندگی خود را به پیش برند. هر زنی که «فضایی برای خودش» می‌خواهد، یا با طبیعت خود احساس راحتی می‌کند، یا از کشف کردن این‌که چیزی چطور کار می‌کند لذت می‌برد، یا از انجام انفرادی کارها استقبال می‌کند، نسبتی با یکی از این سه کهن‌الگوی باکره دارد.

بخش باکره روان زن آن بخشی است که توسط هیچ مردی تصرف نشده است؛ آن بخشی که دست نیاز زن به یک مرد یا نیازش به تصدیق شدن از طرف یک مرد، بدان نرسیده است و کاملا مستقل از مرد و تحت تملک زن است. زمانی که زن یک کهن‌الگوی باکره را زیست می‌کند، این بدان معناست که بخش مشخصی از روانش باکره است، نه آن‌که از لحاظ فیزیکی باکره باشد. لغت باکره به معنای معصوم، پاک، دست‌نخورده، استفاده نشده، کشت نشده و

چیزی است که «توسط انسان» لمس نشده یا روی آن کار نشده است؛ مانند زمین بکر یا جنگل بکر. روغن بکر روغنی است که در اولین مرحله روغن‌گیری از زیتون یا سایر دانه‌ها بدون گرما دادن استخراج می‌شود (به لحاظ استعاری به معنای آن است که گرمای عواطف یا شهوت بدان نرسیده است). فلز بکر فلز خالصی است که با چیز دیگری مخلوط یا آلیاژ نشده است؛ مانند طلای بکر.

در طول دوران تاریخی حکومت اسطوره‌های مردانه، آرتمیس، آتنا و هستیا، استثناء باقی ماندند و هرگز ازدواج نکرده، مغلوب نشده، فریب نخورده، مورد تجاوز قرار نگرفته یا توسط خدایان مرد یا مردان فانی تحقیر نشدند و مصون و سالم باقی ماندند. به علاوه، در میان تمام اسطوره‌های زن و مرد و انسان‌های فانی، فقط این سه اسطوره بودند که در برابر نیروی مقاومت‌ناپذیر آفرودیت، اسطورهٔ عشق، بی‌اعتنا ماندند و آتش عشق و تمایلات جنسی و احساسات عاشقانه در آن‌ها شعله‌ور نشد.

کهن‌الگوی اسطورهٔ باکره

زمانی که یک اسطورهٔ باکره ــ آرتمیس، آتنا یا هستیا ــ کهن‌الگوی غالب روان یک زن باشد، (به گفته روان‌کاو یونگی، استرهاردینگ در کتابش به نام اسرار زنان)، آن زن «متکی به خود» است و بخش مهمی از وجود او «به هیچ مردی تعلق ندارد». هاردینگ در ادامه می‌گوید: «زنی که باکره و در واقع متکی به خود است، هر آنچه انجام می‌دهد نه به خاطر میل به رضایت دیگران و به خاطر دوست داشته شدن و نه به خاطر تأیید گرفتن حتی از خودش است. هر کاری او انجام می‌دهد، نه به خاطر میل به قدرت و تسلط بر مردی دیگر برای به‌دست آوردن علاقه و عشق آن مرد است؛ بلکه به این خاطر است که

آنچه او انجام می‌دهد، درست است. در واقع کارهای او ممکن است غیرمعمول باشد. او ممکن است در جایی که راحت‌تر و پذیرفته‌تر است «بله» بگوید، ناگاه «نه» بگوید. اما از آن‌جایی که او باکره است، چه ازدواج کرده باشد یا نه، تحت‌تأثیر ملاحظاتی که زنان غیرباکره قرار می‌گیرند و خود را با مصلحت تطبیق می‌دهند، قرار نمی‌گیرد.

اگر یک زن متکی به خود باشد، از نیاز خود به پیروی از ارزش‌های درونی‌اش و انجام آنچه برای خودش معنادار و رضایت‌بخش است، انگیزه می‌گیرد؛ فارغ از این‌که دیگران چه فکر می‌کنند.

از لحاظ روان‌شناختی، کهن‌الگوی باکره بخشی از روان زن است که شکل‌پذیر نیست؛ چه توسط انتظارات اجتماعی و فرهنگی از آنچه که یک زن باید باشد و چه توسط قضاوت یک مرد دربارهٔ او. کهن‌الگوی باکره، عصاره خالص زنانگی و ارزش‌های اوست. این بخش پاک و بی‌آلایش باقی می‌ماند، زیرا که زن آن را آشکار نمی‌کند و آن را مصون و محترم باقی نگه می‌دارد و یا آن‌که آن را بدون اصلاحات منطبق با معیارهای مردانه، ابراز می‌کند.

کهن‌الگوی باکره نمود آن بخش از وجود زن است که پنهان یا آشکار طرفدار حقوق زنان می‌باشد. این بخش می‌تواند خود را در بلندپروازی‌هایی نشان دهد که معمولا زنان از دنبال کردن آن‌ها منع می‌شوند؛ مانند علاقه خلبان املیا ارهارت به پرواز به مکان‌هایی که هیچ خلبانی پیش از آن به آن‌جا نرفته بود. یا ممکن است خود را به شکل خلاقیت یک زن به‌عنوان شاعر، نقاش، موسیقی‌دان و خلق آثار هنری ناشی از تجربه شخصی‌اش به‌عنوان یک زن نشان دهد و یا می‌تواند خود را به شکل تمرینات ذهنی یا در قالب مامایی نشان دهد.

بسیاری از زنان گرد هم جمع شده‌اند تا تجاربی «زنانه» را پدید آورند. گروه‌های ارتقای آگاهی زنان، عبادت در کوهستان‌ها، کلینیک‌های پزشکی خودیاری زنان، نمودهایی از کهن‌الگوی باکره هستند که خود را در میان گروه‌های زنان نشان می‌دهند.

کیفیت هشیاری: مانند نوری متمرکز

هر کدام از سه دستهٔ اسطوره‌ها (باکره، آسیب‌پذیر، کیمیاگر) دارای کیفیت هشیاری خاصی هستند. هشیاری متمرکز مختص اسطوره‌های باکره است. زنانی که مانند آرتمیس، آتنا و هستیا هستند، می‌توانند توجه خود را روی یک موضوع خاص که برای‌شان مهم است متمرکز کنند. آن‌ها این توانایی را دارند که در کاری که انجام می‌دهند غرق شوند. وقتی آن‌ها روی چیزی متمرکز هستند، به راحتی می‌توانند هر چیزی که به کاری که در دست دارند یا به هدف طولانی مدت‌شان نامربوط است کنار بگذارند.

به عقیدهٔ من هشیاری متمرکز اشعه شدید، متمرکز و هدایت‌شونده‌ای از نور است که فقط آن چیزی که بر روی آن متمرکز شده است را روشن می‌کند و هر چیز خارج از محدوده خود را در تاریکی یا سایه نگاه می‌دارد. این نوع از هشیاری مانند نورافکن عمل می‌کند. هشیاری متمرکز، در متمرکزترین حالت خود حتی می‌تواند مانند اشعه لیزر عمل کند؛ بسیار تیز و شکافنده به‌طوری که به طرزی باور نکردنی می‌تواند دقیق یا مخرب باشد؛ بسته به شدتش و آن چیزی که بر روی آن تمرکز کرده است.

زمانی که یک زن روی حل یک مسئله یا دستیابی به یک هدف، بدون توجه به نیازهای محیط اطرافش و حتی نیاز خودش به غذا و خواب تمرکز می‌کند، این همان توانایی هشیاری متمرکز است که منجر به دستیابی به دستاوردهای متعدد می‌شود. او «توجه صددرصد» خود را به کاری که در دست دارد اختصاص می‌دهد. او ذهنی تک‌بعدی دارد که این امکان را به او می‌دهد که هر آنچه ذهنش به سمت آن می‌رود را انجام دهد. زمانی که او روی اهداف بیرونی یا کاری که در دست دارد تمرکز می‌کند ــ ویژگی آتنا و آرتمیس ــ این نوع تمرکز دستاورد ـ محور است.

دانیل استیل که هفده رمان او به هجده زبان ترجمه شده و بیش از ۴۵ میلیون نسخه از آن در سرتاسر جهان به فروش رفته است، نمونه‌ای از این نوع هشیاری متمرکز است. او خود را یک «بیش دستاوردخواه» می‌خواند و می‌گوید: «این تمایل در من بسیار شدید است. من معمولا در طول روز بیست ساعت کار می‌کنم و بین دو تا چهار ساعت می‌خوابم. این اتفاق برای شش هفته و در هفته هفت روز ادامه پیدا می‌کند.» (تا این‌که رمان به پایان برسد).

زمانی که این تمرکز به سمت دنیای درون و مرکز معنویت روان زن برمی‌گردد ــ جهت‌گیری تمرکز هستیا ــ زنی که این کهن‌الگو در روان او قدرتمند است می‌تواند برای مدتی طولانی به مراقبه و عبادت بپردازد؛ بدون آن‌که چیزی در محیط پیرامون حواسش را پرت کند یا این‌که از بودن در یک مکان ثابت احساس ناراحتی کند.

الگوهای «بودن» و «رفتار کردن»

زنانی که تمایل خود به تبدیل شدن به شناگران حرفه‌ای، فعالان حقوق زنان، دانشمندان، مدیران شرکت‌ها، خانه‌داران، سوارکاران یا آن‌هایی که وارد معابد می‌شوند را دنبال می‌کنند، نمونه‌هایی از اسطوره‌های باکره هستند. زنانی که کهن‌الگوهای باکره در آن‌ها فعال است، به منظور رشد استعدادهای خود و پیگیری آنچه برای‌شان شخصاً ارزشمند است معمولا از ایفای نقش سنتی زنان صرف‌نظر می‌کنند. انجام این کار ــ این‌که هم خودشان باشند و هم با زندگی در «دنیای مردانه» تطبیق پیدا کنند ــ چالش اصلی زندگی آن‌هاست. در اسطوره‌ها، هر کدام از این سه اسطوره با چنین چالشی روبه‌رو شده و به شیوه متفاوتی به حل آن پرداخته است.

آرتمیس، اسطورهٔ شکار، شهر را ترک کرد، از تماس با مردان اجتناب نمود و اوقات خود را در طبیعت وحشی به اتفاق گروه حوریان همراهش گذراند. شیوه تطابق او، جدایی از مردان و تأثیرات آن‌ها بود. این شیوه مشابه زنان معاصری است که به گروه‌های حمایت از حقوق زنان می‌پیوندند و در تعریف خودشان و اولویت‌های‌شان، تمایلات زن‌محورانه را اعمال می‌کنند یا در مجموعه‌هایی که توسط زنان اداره می‌شود مشغول به کار می‌شوند و به کسب‌وکارهایی که به نیازهای زنان رسیدگی می‌کند، ملحق می‌شوند. همچنین یکی دیگر از نمودهای زنان آرتمیس، زنان فردمحور خشنی هستند که به تنهایی کار می‌کنند و هر آنچه برای‌شان مهم باشد را انجام می‌دهند؛ بدون آن‌که حمایت یا تأیید از سمت مردان و حتی زنان داشته باشند.

در مقابل، آتنا کهن‌الگوی خرَد، به‌عنوان یک همرده یا مافوق، به جمع مردان پیوست و با آن‌ها به همکاری پرداخت. او خونسردترین فرمانده جنگ و بهترین استراتژیست بود. تطابق او در واقع همذات‌پنداری مردان بود؛ او درست شبیه آن‌ها شد. راه و روش آتنا همانی است که توسط بسیاری از زنانی که وارد دنیای تجارت می‌شوند یا آن‌هایی که در مشاغل سنتی مردانه به موفقیت می‌رسند، طی شده است.

در آخر، هستیا، اسطورهٔ خانه و کاشانه، مسیر درون‌گرایانه‌ای برای تطابق دنبال می‌کند و از مردان کناره‌گیری می‌کند. او به سمت دنیای درون عقب‌نشینی می‌کند و از انظار پنهان می‌شوند و در تنهایی خود فرو می‌رود. زنی که این روش را برمی‌گزیند، زنانگی خود را خاموش می‌کند تا توجه مردان را به خود جلب نکند، از موقعیت‌های رقابتی اجتناب می‌کند و زندگی آرام و بی‌سروصدایی را برمی‌گزیند. او به فعالیت‌های روزمره یا عبادت تمایل داشته و ارزش می‌دهد؛ زیرا که معنا را برای زندگی‌اش به ارمغان می‌آورند.

سه کهن‌الگوی باکره، در اثر تجربیات و برخوردهایی که با دیگران داشتند تغییر نمی‌کردند. آن‌ها هرگز مغلوب عواطف خودشان یا دیگر کهن‌الگوها نشدند و در برابر رنج مصون بودند. این کهن‌الگوها وارد هیچ نوع رابطه‌ای با جنس مخالف نشدند و تغییرناپذیر بودند.

به همین ترتیب، هرچه که یک زن بیشتر روی مسیر خودش تمرکز کند، کمتر تحت‌تأثیر دیگران قرار می‌گیرد. این تمرکز می‌تواند او را از عواطف شخصی و زندگی غریزی‌اش جدا کند و از وابستگی به دیگران رها نماید. به زبان روان‌شناسی، دیگر کسی نمی‌تواند به او «نفوذ کند». به واقع دیگر هیچ‌کس برای او اهمیت چندانی ندارد و او نمی‌داند صمیمیت عاطفی به چه معناست. بنابراین اگر یک زن با الگوی یک اسطورهٔ باکره همذات‌پنداری کند، به سمت تک‌بعدی شدن پیش می‌رود و معمولا زندگی خواهد داشت که «دیگری مهمی» در آن حضور ندارد. البته اگرچه یک اسطوره در نقش خودش محدود می‌ماند، اما انسان می‌تواند در طول زندگی‌اش رشد و تغییر کند. هرچند که آن زن ذاتاً شبیه آن اسطوره باکره است، می‌تواند هرا را درون خود کشف کند تا دربارهٔ زندگی مشترک بیشتر بیاموزد. می‌تواند هیجان غریزهٔ مادری را احساس کند و از دیمیتر بیاموزد و یا عاشق شود و ناگهان بفهمد که آفرودیت نیز بخشی از وجودش است.

نظریه جدید

من در تعریف آرتمیس، آتنا و هستیا به‌عنوان الگوهای مثبت و فعال زنانه، فرضیات سنتی در روان‌شناسی را به چالش کشاندم. بسته به آن‌که از دیدگاه یونگی به موضوع نگاه کنیم یا فرویدی، ویژگی‌های مربوط به کهن‌الگوهای باکره نوعی نشانهٔ بیماری یا آسیب‌شناسی یا ابراز نیمه‌آگاهانهٔ عناصر مردانه در روان زنان تلقی می‌شود. این نظریه‌ها رفتارهایی ممنوعه در خود دارند و اعتماد به‌نفس زنانی که با کهن‌الگوهای باکره تطابق دارند را به‌طور کامل تخریب می‌کنند. بسیاری از زنانی که با روان‌شناسی فرویدی آشنایی دارند خود را غیرمعمول می‌دانند؛ مثلا چون به داشتن شغل بیشتر از داشتن فرزند اهمیت می‌دهند. و بسیاری از زنانی که با نظریهٔ یونگی آشنا هستند به ایده‌های خودشان با دیده تردید می‌نگرند؛ زیرا یونگ معتقد بود، توانایی زنان در فکر کردن درجه دوم و متعصبانه است.

نظریه زیگموند فروید درباره روان‌شناسی زنان، مبتنی بر اندام جنسی مردانه است. او زنان را در قالب افرادی تعریف می‌کند که از لحاظ جسمی ناقص هستند؛ نه افرادی که از نظر جسمی یا روانی متفاوت می‌باشند. از دید فروید، نداشتن اندام جنسی زنان را ناقص و درجه دو نموده است. در نتیجه او معتقد است زنان عادی از کمبود اندام جنسی مردانه رنج می‌برند، خودآزار و خودشیفته‌اند و «من برتر» شان رشد نکرده است.

روان‌کاوی فرویدی رفتارهای زنان را به صورت زیر تفسیر می‌کند:

* زنی که دارای صلاحیت و اعتماد به‌نفس است و کارهایی را در دنیای بیرون به انجام می‌رساند و به نظر می‌رسد از داشتن فرصت به ظهور رساندن هوش و استعدادهایش لذت می‌برد، دارای «عقده مردانگی» است. برطبق نظر فروید، او به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار اخته شده است؛ در حالی که واقعاً این‌گونه نیست. در حقیقت هیچ زنی نمی‌خواهد برتر باشد و برتری‌جویی نشانه‌ای از عقدهٔ مردانگی است؛ نوعی انکار «واقعیت».

* زنی که می‌خواهد فرزند داشته، در اصل می‌خواهد آلت جنسی مردانه داشته باشد و این آرزوی خود را کاهش داده و آن را با آرزوی داشتن فرزند معاوضه کرده است.

* زنی که از لحاظ جنسی به سمت مردان جذب می‌شود، در واقع فهمیده است که مادرش آلت جنسی مردانه ندارد. (در نظریه فروید، نیاز جنسی زن به آسیبی برمی‌گردد که در دوران کودکی خورده است و متوجه شده است که آلت مردانه ندارد و سپس فهمیده که مادرش هم آن را ندارد، و پس از آن میل خود را از روی مادر برداشته و به سمت پدرش برده است).

* برطبق دیدگاه فروید، زنانی که به اندازه مردان از نظر جنسی فعال هستند نمی‌توانند به اندازهٔ مردان لذت ببرند و غرایز خود را بروز دهند. در نتیجه به شیوه‌ای وسواس‌گونه رفتار می‌کنند تا از اضطراب ناشی از اختگی خود بکاهند.

نظریه کارل گوستاو یونگ درباره روان‌شناسی زنان به مراتب «ملایم‌تر» از نظر فروید است و در آن یونگ زنان را فقط به‌عنوان مردانی معیوب فرض نمی‌کند. او ساختار روانی‌ای را فرض می‌کند که مبتنی بر تفاوت آرایش کروموزومی مردان و زنان است. به عقیده او، زنان دارای شخصیت خودآگاه زنانه و عنصری مردانه ــ به نام آنیموس ــ در ناخودآگاه خود هستند و در مقابل، مردان دارای شخصیت خودآگاه مردانه و آنیمای زنانه در ناخودآگاه‌شان می‌باشند.

به نظر یونگ، پذیرش، انفعال، پرورش‌دهندگی و ذهن‌گرایی از ویژگی‌های شخصیت زنانه است. همچنین یونگ عقلانیت، معنویت و توانایی قاطعانه و غیرشخصی عمل کردن را ویژگی‌هایی مردانه می‌دانست. او مردان را به‌طور طبیعی دارای این صفات می‌دانست و زنانی که دارای صفات مشابه بودند، هر چقدر هم که در آن صفات متبحر بودند، معلول می‌دانست؛ چرا که مرد نیستند. براساس این تعریف اگر زنی تحصیل‌کرده یا در جهان خارج با صلاحیت باشد، فقط دارای آنیموسی رشدیافته است و کارهایش کمتر آگاهانه است و به همین دلیل نسبت به مردان در درجه دوم قرار دارند. همچنین آنیموس می‌تواند خشن، قدرت‌طلب و به‌طرزی غیرمنطقی متعصب باشد که یونگ (و یونگی‌های معاصر) در هنگام توضیح عملکردهای آنیموس، اصرار بر تأکید به این ویژگی‌ها دارند.

اگرچه یونگ زنان را ذاتاً ناقص نمی‌دانست، اما آن‌ها را کمتر از مردان خلاق و توانا در عمل تعریف می‌کرد. در کل، یونگ تمایل داشت زنان را در خدمت یا در ارتباط با مردان ببیند؛ نه افرادی که دارای نیازهای مستقلی برای خودشان هستند. برای مثال در ارتباط با خلاقیت، او مردان را خلاق و زنان را دستیار آن‌ها در فرایند خلق می‌دانست: «یک مرد کارش را به شکل یک آفرینش کامل از درون طبیعت زنانه‌اش به دنیا می‌آورد و جنبهٔ مردانهٔ وجود زن، بذر

خلاق خود را که قدرت بارور ساختن بخش زنانه مرد را دارد، با او به اشتراک می‌گذارد.»

نظریات یونگ، زنان را در تلاش برای یافتن دستاورد دلسرد می‌کند. او می‌نویسد: «زنان با انجام مشاغل مردانه، درس خواندن و کار کردن مثل مردان، کاری می‌کنند که اگر هم کاملا در تضاد طبیعت زنانه‌شان نباشد، او مستقیماً به آن آسیب می‌رساند.»

الگوهای اسطوره‌ای

وقتی اسطوره‌های زنانه به‌عنوان الگوهای رفتاری بهنجار زنانه پذیرفته شوند، آن‌گاه زنی که ذاتاً بیشتر شبیه آتنای خردمند یا آرتمیس رقابت‌جو است تا هرای همسردار یا دیمیتر مادردار، به خاطر ارزیابی‌ها و تلاش‌های دستاورد ـ محور خویشتن زنانه‌اش، مورد تقدیر و توجه قرار خواهد گرفت. او در حقیقت منطبق با اسطورهٔ خاصی خواهد بود که بیشتر از همه شبیه اوست. در نتیجه، او آن‌طور که فروید آسیب‌شناسی کرده بود، از عقده مردانگی رنج نمی‌برد و آن‌طور که یونگ می‌گوید، با آنیموس درونش همذات‌پنداری نمی‌کند.

زمانی که یک زن دارای الگوهای اسطوره‌ای آتنا و آرتمیس می‌باشد، ویژگی‌های «زنانه» مانند وابستگی، پذیرش و پرورش‌دهندگی با شخصیت او جور درنمی‌آید. اگر آن زن بخواهد روابط را تحمل کند، آسیب‌پذیر شود، عشق و آرامش را به دیگران بدهد و دریافت کند و از رشد دیگران حمایت نماید، باید این ویژگی‌ها را درون خود رشد دهد.

تمرکز عمیق هستیا به سمت دنیای درون، او را در یک فاصلهٔ عاطفی نسبت به دیگران قرار می‌دهد. اگرچه هستیا از نظر عاطفی فاصله دارد، اما گرمای آرامش‌بخش او حمایت‌گر و پرورش‌دهنده است. چیزی که او هم مانند آرتمیس و آتنا نیاز به رشد آن دارد، توانایی صمیمیت شخصی است.

آنچه که این سه کهن‌الگو باید در خود رشد دهند، متفاوت با نیازهای زنانی است که شبیه هرا، دیمیتر، پرسفون و آفرودیت هستند. این چهار الگوی اسطوره‌ای، زنان را مستعد حضور در روابط می‌کنند. شخصیت این زنان منطبق با تعریف یونگ است. این زنان نیاز دارند تمرکز، واقع‌گرایی و قاطعیت را بیاموزند؛ ویژگی‌هایی که ذاتاً در این کهن‌الگوها قوی نیست. این زنان باید آنیموس را در خود رشد دهند و یا کهن‌الگوهای آتنا و آرتمیس را در زندگی‌شان فعال کنند.

زمانی که هستیا کهن‌الگوی غالب در روان یک زن باشد، او نیز مانند زنان رابطه ـ محور نیاز به رشد آنیموس یا تقویت کهن‌الگوهای آتنا و آرتمیس در روانش دارد تا بتواند در دنیای بیرون موثر باشد.

آنیموس مردانه یا کهن‌الگویی زنانه؟

احساسات درونی و تصاویر درون رویا می‌تواند نشان دهد که آیا تمرکز فعال یک زن مرتبط با آنیموس مردانه‌اش است یا الگوهای اسطوره‌ای زنانه‌اش. برای مثال، اگر زن احساس کند که بخش قاطع وجودش چیزی مخالف با خود حقیقی‌اش است ــ مثل این‌که مردی در درونش وجود دارد که در شرایط سخت

آن را صدا می‌کند تا «جدی رفتار کند» یا «مثل یک مرد فکر کند» (و خود زن هم با هیچ‌کدام از این کارها «احساس راحتی» نمی‌کند) ــ در نتیجه این آنیموس است که در این مواقع برمی‌خیزد و به او کمک می‌کند. درست مانند موتور کمکی که وقتی نیروی بیشتری موردنیاز است به کمک گرفته می‌شود، آنیموس هم نقش یدکی را دارد. این حالت یدکی برای تمام زنانی که هستیا، هرا، دیمتیر، پرسفون یا آفرودیت الگوی غالب آن‌هاست، صدق می‌کند.

اما زمانی که آتنا و آرتمیس بخش‌های رشدیافته شخصیت زن باشد، آن زن به‌طور طبیعی قاطع است، درست فکر می‌کند، می‌داند چه می‌خواهد به‌دست آورد و به راحتی می‌تواند رقابت کند. این ویژگی‌ها نه‌تنها مخالف طبیعت او نیست، بلکه ابراز وجودی انکارناپذیر از آن چیزی است که او به‌عنوان یک زن هست، و مانند ویژگی‌های آنیموس مردانه نیست که «متعلق به او» نمی‌باشد.

رویاها روش دوم تمایز کهن‌الگوهای آتنا و آرتمیس از آنیموس است. رویاها نشان می‌دهند که آیا این کهن‌الگوهای باکره بخش فعال وجود یک زن هستند یا این‌که ویژگی‌هایی از قبیل قاطعیت یا هدف‌گذاری مربوط به جنبه مردانهٔ وجود آن زن است.

زمانی که آرتمیس و آتنا کهن‌الگوهای غالب روان یک زن باشند، رویابین معمولا در رویا؛ سرزمین‌های ناشناخته را به تنهایی جست‌وجو می‌کند. او به‌عنوان بازیگر نقش اول با موانع مبارزه می‌کند، از کوه‌ها بالا می‌رود و با خطرات رفتن به کشوری بیگانه یا دنیای زیر زمین مواجه می‌شود. برای مثال: «من سوار بر اتومبیل کروکی خود هستم و در جاده‌ای خارج شهر در شب با سرعت رانندگی می‌کنم و از هر کسی که در مسیر است سبقت می‌گیرم.»؛ «من در شهر عجیبی شبیه باغ‌های معلق بابل غریبم.»؛ «مانند این است که من یک جاسوس دوجانبه‌ام. به‌نظرم قرار نیست این‌جا باشم و خیلی خطرناک است که

اطرافیانم بفهمند من واقعاً چه کسی هستم.»

مشکلاتی که آن‌ها در خواب با آن مواجه می‌شوند یا سختی و آسانی سفرشان مرتبط با موانع درونی و بیرونی‌ای است که رویابین در تلاش برای خودمختار و موثر بودن در دنیای بیرون با آن‌ها مواجه می‌شود. هر چقدر زن در خواب احساس عادی بودن و راحتی داشته باشد، بهتر می‌تواند مسیر خودش را تشخیص دهد.

تا زمانی که ویژگی‌های قاطعانه در زن در مراحل اولیهٔ رشد باشد، زن رویابین در خواب، خود را با شخصیت‌های دیگری همراه می‌بیند. این همراهان می‌توانند مرد یا زن، موجوداتی غیرقابل تشخیص یا فردی کاملا شناخته شده و قابل تشخیص باشند. جنسیت همراهان توضیحی نمادین است که می‌تواند به تشخیص این‌که آیا ویژگی‌های حاضر در روان زن «مردانه» (آنیموس) هستند یا «زنانه» (کهن‌الگوی باکره) کمک کند.

برای مثال، اگر رویابین در حال پرورش آتنا یا آرتمیس وجودش است و هنوز در مراحل ابتدایی تحصیل یا شغل قرار دارد، ثابت‌ترین همراهی که در خواب‌هایش می‌بیند زنی ناشناس و مبهم است که چهره‌ای غیرقابل تشخیص دارد. بعدها، همراهش در خواب می‌تواند زنی باشد که از لحاظ جایگاه شغلی و تحصیلات مانند خود رویابین است یا همکلاسی دانشگاه اوست که می‌خواهد اثری از خودش در دنیا به‌جا بگذارد.

زمانی که همواره در ماجرای خواب، یک پسر یا مرد باشد، رویابین معمولا زنی سنتی است که با اسطوره‌های آسیب‌پذیر، یا همان‌طور که جلوتر خواهید دید،

با هستیا یا آفرودیت همذات‌پنداری می‌کند. برای این زنان، مردان نماد فعالیت هستند و به همین دلیل آن‌ها ویژگی‌های قاطعانه یا رقابت‌جویانهٔ خود را به شکل مردانه در رویا می‌بینند.

بنابراین، زمانی که یک زن با تردید یا دودلی وارد دنیای کار یا تحصیلات می‌شود و توسط آنیموس یا بخش مردانهٔ وجودش حمایت می‌شود، آن بخش از وجودش در رویاهایش به‌شکل مرد مبهمی دیده می‌شود که پسری جوان یا نوجوان (در حال رشد) است و معمولا در موقعیت‌های خطرناک و ناشناخته او را همراهی می‌کند. پس از آن‌که او به درجات خوب تحصیلی یا پیشرفت شغلی دست پیدا می‌کند و بیش از پیش به توانایی‌هایش اطمینان می‌کند، سرزمین رویا دوستانه‌تر می‌شود و نمادهای آنیموس در خواب به‌شکل مردی آشنا یا مردی که آشنا به‌نظر می‌آید، دیده می‌شود. برای مثال، «من به همراه نامزد سابقم در یک سفر طولانی و پرپیچ و خم با اتوبوس هستم.» یا «من در یک اتومبیل هستم که راننده‌اش را الآن به خاطر نمی‌آورم، اما در خواب به خوبی او را می‌شناختم.»

نظریه جدیدی که من در این کتاب به تشریح آن پرداخته‌ام بر پایه ایدهٔ وجود الگوهای کهن‌الگویی است که نخستین بار توسط یونگ مطرح شد. من مدلی که یونگ از روان‌شناسی زنان ارائه می‌کند را رد نمی‌کنم؛ بلکه آن را الگویی می‌دانم که مناسب برخی از زنان و نه تمام آن‌هاست. فصل اسطوره‌های آسیب‌پذیر و آفرودیت که در ادامه می‌آید، منطبق با مدل یونگ است. اما سه فصل آتی ــ دربارهٔ آرتمیس، آتنا و هستیا ــ الگوی جدیدی ارائه می‌دهد که فراتر از ایدهٔ یونگ است.

فصل چهار: آرتمیس: اسطورهٔ شکار و ماه، رقیب و خواهر

آرتمیس که در میان رومیان با نام دیانا شناخته می‌شود، اسطورهٔ شکار و ماه بود. دختر بلندقد و دوست‌داشتنی زئوس و لتو که همراه گروه حوریان و سگ‌های شکاری‌اش در میان جنگل‌ها، کوهستان‌ها، علفزارها و بیشه‌های وحشی که به گشت وگذار می‌پرداخت. او پیراهنی کوتاه می‌پوشید و مسلح به کمانی نقره‌ای بود و با ترکشی از تیرها بر پشت‌اش، کمانداری بود که تیرش هرگز به خطا نمی‌رفت. در مقام اسطورهٔ ماه، او به‌شکل حامل نور نشان داده شده است که مشعل‌هایی را در دستانش حمل می‌کند یا به‌شکلی که ماه و ستاره‌ها اطراف سرش حلقه زده‌اند، تصویر شده است.

در مقام اسطورهٔ حیات‌وحش، او با تعداد زیادی از حیوانات وحشی مرتبط دانسته شد که نمایانگر ویژگی‌های شخصیتی او هستند. گوزن، آهو، خرگوش و بلدرچین همگی طبیعت گریزپای او را به تصویر می‌کشند. ماده شیر نمایانگر قدرت و دلاوری او در مقام شکارچی و گراز وحشی نمود بخش ویران‌گر او می‌باشد. خرس نماد مناسبی برای نقش او به‌عنوان حامی نوجوانان بود (دخترانِ در سن بلوغ یونانی که وقف آرتمیس و تحت حمایت او بودند، آرک‌توی[۸۲] یا «ماده خرس» خوانده می‌شدند و در آن دوره از زندگی

خود مانند پسرها رفتار می‌کردند). و در آخر، اسب وحشی که با همراهانش در طبیعت به گشت وگذار می‌پردازد، نماد آرتمیس به همراه گروه حوریانش می‌باشد.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

آرتمیس خواهر دوقلو و بزرگ‌تر آپولو، اسطورهٔ خورشید بود. مادر آن‌ها، لتو، خدای طبیعت، دختر دوتیتان بود که پدرشان زئوس، فرمانروای اصلی المپ بود.

وقتی زمان زایمان لتو فرا رسید، موانع زیادی بر سر راهش پدید آمد. او به هر کجا می‌رفت مورد پذیرش قرار نمی‌گرفت؛ چرا که همه می‌ترسیدند مورد غضب هرا، همسر رسمی زئوس قرار بگیرند. سرانجام لتو در جزیرهٔ بی‌آب و علف دلوس[۸۳]، سرپناهی پیدا کرد و آرتمیس را به دنیا آورد.

آرتمیس بلافاصله بعد از به دنیا آمدنش، به لتو در زایمان سخت و طولانی آپولو کمک کرد. نه شبانه‌روز لتو دردی طاقت‌فرسا را به خاطر تلاش‌های کینه‌توزانهٔ هرا تحمل کرد. آرتمیس که در آن‌جا نقش قابلهٔ مادرش را ایفا کرد، از آن پس به‌عنوان اسطورهٔ زایمان نیز شناخته شد. زنان در یونان باستان او را «یاری‌رسان در درد که خود هیچ دردی را لمس نکرده است» می‌خواندند. آن‌ها از او می‌خواستند دردشان را به پایان برساند؛ چه از طریق تولد نوزاد و چه از طریق «مرگی دلپذیر» به وسیله تیرهایش.

زمانی که آرتمیس سه ساله شد، لتو او را به المپ برد تا زئوس و دیگر اقوام اسطوره‌ای خود را ملاقات کند. کالیماخوس[۸۴] شاعر، در «سرودی برای آرتمیس» نشستن او بر دامان پدرش زئوس را این‌گونه توصیف می‌کند: «زئوس همان‌طور که بر تخت تکیه داده بود و آرتمیس را در آغوشش نوازش

می‌کرد گفت از خشم هرای حسود چه باک وقتی که الهه‌ها چنین کودکانی برایم به دنیا می‌آورند. دخترکم، هر آنچه که بخواهی برایت برآورد می‌کنم.» آرتمیس یک تیر و کمان، گروهی از سگ‌های شکاری و حوریانی که همراهی‌اش کنند، پیراهن کوتاهی که بتواند راحت در کوهستان‌ها و طبیعت بکر که مکان‌های ویژهٔ خودش هستند، بدود و بکارت ابدی را خواستار شد. پدرش همه خواسته‌هایش را برآورده کرد و اضافه بر این‌ها امتیاز این‌که خودش انتخاب‌هایش را انجام دهد را به او اعطا کرد.

سپس آرتمیس به جنگل‌ها و کنار رودخانه رفت تا زیباترین حوریان را برگزیند. او به ساحل دریا رفت سیکلوپس[۸۵]، صنعتگر پوزیدون را بیابد تا کمان نقره‌ای و تیرهایش را بسازد. در آخر، کمان به دست به همراه حوریانش به جست‌وجوی پن[۸۶]، خدای نیمه انسان نیمه بز و نی‌لبک‌زن طبیعت رفت و از او درخواست تعدادی از بهترین سگ‌های شکاری‌اش را کرد. و شب هنگام بی‌تاب امتحان کردن هدایایش، به کمک مشعل به شکار رفت.

در اسطوره‌ها، آرتمیس قطعاً و به سرعت به حمایت و نجات کسانی که از او درخواست کمک می‌کردند می‌شتافت. او همچنین در تنبیه کسانی که به او توهین می‌کردند بسیار سریع عمل می‌کرد. یک بار زمانی که مادرش لتو در راه معبد دلفی برای ملاقات آپولو بود، غول تیتیوس[۸۷] سعی کرد به او تجاوز کند. آرتمیس به سرعت به کمک مادرش شتافت، با تیر و کمانش غول را هدف قرار داده و او را با خشونت به قتل رساند.

بار دیگر نیوب[۸۸] نادان و گستاخ اشتباه توهین‌آمیزی دو برابر لتو انجام داد و داشتن تعداد زیادی دختر و پسر زیبا را به رخ لتو کشید، زیرا که او فقط دو فرزند داشت. لتو آرتمیس و آپولو را فرا خواند تا پاسخ این توهین را بدهند و آن‌ها نیز به سرعت حاضر شدند. آپولو با تیر و کمانش شش پسر و آرتمیس نیز

با تیر و کمانش شش دختر او را به قتل رساندند و نیوب نیز تبدیل به یک ستون سنگی گریان شد.

این نکته که آرتمیس بارها و بارها به یاری مادرش شتافته، شایان توجه است هیچ‌کدام از اسطوره‌های زن چنین کاری را انجام نداده‌اند. زنان دیگر نیز به‌طرز موفقیت‌امیزی از آرتمیس یاری می‌جستند. آرتوسا[۸۹]، حوری جنگل، زمانی که داشت مورد تجاوز قرار می‌گرفت آرتمیس را صدا کرد. آرتوسا از شکار بازمی‌گشت و در حال شنا و استراحت بود که خدای رودخانه به او تمایل پیدا کرد و حوری جوان را که از وحشت در حال فرار بود مورد تعقیب قرار داد. آرتمیس فریاد او را شنید و او را تبدیل به یک چشمه آب کرد.

آرتمیس در برابر کسانی که به او توهین می‌کردند بسیار بی‌رحم بود؛ مانند داستان اکتیون[۹۰] خطاکار. اکتیون شکارچی در حین گشت وگذار در جنگل به‌طور اتفاقی با آرتمیس و گروه حوریانش که در استخری مخفی در حال استحمام بودند برخورد کرد و به تماشای آن‌ها ایستاد. آرتمیس به دلیل این حرکت توهین‌آمیز، به صورت اکتیون آب پاشید و او را تبدیل به یک گوزن کرد. سگ‌های شکاری خود اکتیون به دنبال او افتادند و او هرچه تلاش کرد نتوانست از چنگ آن‌ها بگریزد و توسط آن‌ها دریده شد.

آرتمیس همچنین شکارچی دیگری به نام اوریون[۹۱] را که خود دوستش داشت، به قتل رساند. این قتل، غیرعمد و به تحریک آپولو انجام شد؛ زیرا آپولو به خاطر عشق آرتمیس به اوریون رنجیده‌خاطر بود. یک روز آپولو، اوریون را دید که در دریا شنا می‌کرد و فقط سرش روی آب بود. آپولو آرتمیس را در آن اطراف پیدا کرد، به آن شیء سیاه رو اقیانوس اشاره کرد و گفت که آرتمیس نمی‌تواند آن را مورد هدف قرار دهد. آرتمیس که به خاطر این مبارزه‌طلبی

برادرش تحریک شده بود، بدون آن‌که بفهمد سر اوریون را هدف قرار داده است؛ تیری به سمت او رها کرد و اوریون را کشت. پس از آن آرتمیس، اوریون را در میان ستارگان جای داد و یکی از سگ‌های شکاری خودش، سیریوس[۹۲]، را به او بخشید تا او را در راه بهشت همراهی کند. در نتیجه تنها مردی که آرتمیس او را دوست داشت، قربانی طبیعت رقابت‌جویانه‌اش شد.

اگرچه آرتمیس بیش از همه به‌عنوان اسطورهٔ شکار شناخته می‌شود، اما اسطورهٔ ماه نیز هست او در شب راحت بود و در قلمرو وحشی‌اش به کمک نور ماه یا مشعل به گشت وگذاری پرداخت. آرتمیس به‌عنوان اسطوره ماه، با سِلِنه[۹۳] و هکاته[۹۴] در ارتباط است. این سه نمایانگر سه‌گانگی ماه هستند. سلنه در بهشت فرمانروایی می‌کند، آرتمیس بر روی زمین و هکاته در سرزمین غریب و اسرارآمیز جهان زیرین.

کهن‌الگوی آرتمیس

آرتمیس در مقام اسطورهٔ شکار و ماه، تجسم روح مستقل زنانه است. کهن‌الگویی که او نمود آن است، زن را قادر می‌سازد تا اهدافش را در زمینه‌ای که خودش انتخاب می‌کند، دنبال نماید.

اسطورهٔ باکره

در مقام اسطورهٔ باکره، آرتمیس در برابر عاشق شدن مصون بود. او مانند دیمتیر و پرسفون ربوده یا مورد تجاوز قرار نگرفت و هرگز جفت همسری نشد.

آرتمیس در مقام کهن‌الگوی باکره، نمود حس دست‌نخوردگی، اتکا به خود و این عقیده است که «من می‌توانم مراقب خود باشم» و به زنان اجازه می‌دهد که با اعتماد به‌نفس و روحی مستقل به کار خود بپردازند. این کهن‌الگو زن را قادر می‌سازد تا بدون یک مرد احساس کامل بودن کند. به کمک این کهن‌الگو، زن می‌تواند علایقش را دنبال کند و در هر زمینه‌ای که برایش مهم است بدون نیاز به تأیید مردانه کار کند. هویت و حس ارزشمندی او ناشی از آن است که کیست و چه انجام می‌دهد، فراتر از آن‌که آیا ازدواج کرده است و با چه کسی. پافشاری او به خوانده شدن با نام خانوادگی خودش، بیانگر یکی از ویژگی‌های اسطورهٔ باکره است که بر مستقل بودن و جدایی از مردان تأکید دارد.

کمان‌دار هدف‌محور

در مقام اسطورهٔ شکار در تعقیب شکار منتخبش، آرتمیس کماندار می‌تواند به هر هدفی، چه دور و چه نزدیک دست پیدا کند و می‌داند که تیرهایش بدون خطا به هدف برخورد خواهد کرد. کهن‌الگوی آرتمیس به زن این توانایی ذاتی را می‌دهد تا عمیقاً بر روی آنچه برایش مهم است تمرکز کند و حواسش چه به خاطر نیازهای خودش و چه به خاطر رقابت با دیگران از مسیرش پرت نشود. در هر حال، هیچ‌چیز به اندازهٔ رقابت نمی‌تواند شوق «شکار» را در آرتمیس افزایش دهد.

تمرکز روی هدف و پشتکار علیرغم موانع موجود در مسیر، ویژگی‌هایی هستند که برای آرتمیس منجر به پیشرفت و دستاورد می‌شوند. این کهن‌الگو دستیابی به هدف خودخواسته را ممکن می‌سازد.

کهن‌الگوی جنبش زنان

آرتمیس نمود ویژگی‌های آرمانی جنبش زنان است؛ دستاورد و روح رقابت، مستقل بودن از مردان و عقاید مردانه و اهمیت دادن به زنان و نوجوانان ضعیف و آسیب‌دیده. آرتمیس مادرش لتو را در حین زایمان یاری داد. لتو و آرتوسا را از تجاوز نجات داد و تیتیوس متجاوز و اکتیون شکارچی را تنبیه کرد. او محافظ نوجوانان، خصوصاً دختران در سن بلوغ بود.

این دغدغه‌های آرتمیس در راستای دغدغه‌های جنبش زنان است که منجر به سازماندهی کلینیک‌های آسیب‌دیدگان، کلاس‌های خودیاری، کمک به زنانی که مورد آزار قرار گرفته‌اند و ایجاد سرپناه برای زنان بی‌سرپرست شد. جنبش زنان بر روی زایمان ایمن و مامایی تأکید دارد و نگران موضوع زنای با محارم و هرزه‌نگاری هستند و انگیزه‌شان جلوگیری از آسیب دیدن زنان و کودکان و مجازات آسیب‌زنندگان است.

خواهر

اسطوره آرتمیس همیشه همراه حوریان و الهه‌های کوچکی بود که مرتبط با کوهستان‌ها، جنگل‌ها و رودخانه‌ها بودند. آن‌ها همراه او مسافرت می‌کردند و در قلمرو وسیع حیات‌وحش به گشت وگذار و شکار می‌پرداختند. آن‌ها اهل خانه و زندگی، رسم و رسوم یا نظراتی که می‌گوید زنان چگونه «باید» رفتار کنند نبودند و فارغ از کنترل مردان و اصول مردانه بودند. آن‌ها مانند خواهرانی بودند که آرتمیس «خواهر بزرگ‌تر» شان بود که آن‌ها را رهبری می‌کرد و در هنگام نیاز از او کمک می‌خواستند. از آن‌جایی که آرتمیس کهن‌الگوی الهام‌بخش جنبش زنان است، جای تعجب نیست که آن‌ها بر روی «پیوند خواهری» زنان تأکید دارند.

گلوریا استینم، بیانگذار و سردبیر مجلهٔ «زن»، نمونهٔ معاصر زنی است که جنبه‌های مختلف کهن‌الگوی آرتمیس را تجسم بخشیده است. استینم دارای چنان شخصیت بزرگ و اسطوره‌ای است که همگان تصویر اسطورهٔ آرتمیس را بر روی او فرافکنی کرده‌اند. در نگاه عموم، گلوریا استینم، رهبر جنبش زنان است و در نگاه ذهن، آرتمیس زیبا و قدبلند ایستاده در میان همراهانش است.

زنانی که خود را با اهداف و آرمان‌های جنبش زنان هماهنگ می‌کنند، گلوریا استینم را به‌عنوان تجسم آرتمیس تحسین کرده، و با او همذات‌پنداری می‌کنند. این همذات‌پنداری به‌ویژه در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی شهرت گرفته بود؛ زمانی که تعداد زیادی از زنان عینک خلبانی می‌زدند و از مدل موهای صاف و بلند و فرق از وسط او تقلید می‌کردند. ده سال بعد، این تقلید سطحی جای خود را به تلاش برای زنی جذاب، مستقل و دارای قدرت شخصی بودن، مانند او، داد.

هالهٔ رازآلود آرتمیس که نقش و حتی ظاهر استینم را دربر گرفته بود، با مجرد ماندن او تکمیل شد. او هرگز ازدواج نکرد و این حرکت کاملا متناسب با شخصیت «متکی به خود» او به‌عنوان نماد یک اسطوره باکره بود؛ زنی که «به هیچ مردی تعلق ندارد».

استینم در راستای سنت آرتمیس برای کمک به زنانی که از او مانند خواهر بزرگ‌تر یاری می‌جستند، آماده به خدمت بود. من این موضوع را اولین بار زمانی متوجه شدم که از او درخواست کردم در نشست سالانه انجمن روان‌پزشکان آمریکا شرکت کند تا به تعدادی از ما که در تلاش بودیم تا حمایت انجمن از جنبش زنان را جلب کنیم کمک نماید. من مجذوب این موضوع شده بودم که چگونه تعدادی از مردانی که با گلوریا استینم مخالف بودند، با او با احترام برخورد می‌کردند؛ گویی که از این‌که به سرنوشت اکتیون دچار شوند، هراس داشتند. برخی از روان‌پزشکان مرد که با او مخالف بودند، رسماً این نگرانی (بی‌پایه و اساس) خود را اعلام کردند که ممکن است اگر این «اسطوره» قدرتش را برای تنبیه و تخریب آن‌ها به‌کار گیرد، از لحاظ مالی دچار مشکل شوند یا حتی بودجه‌های تحقیقاتی خود را از دست بدهند.

آرتمیس و بازگشت به طبیعت

به دلیل نزدیکی و تمایل آرتمیس به حیات‌وحش و طبیعت بکر، این کهن‌الگو مسئول احساس یکی پنداشتن خود با طبیعت است که برخی از زنان هنگامی در کوهستان‌های جنگلی کوهنوردی می‌کنند، زیر آسمان پرستاره به خواب می‌روند. بر روی ماسه‌های ساحلی راه می‌روند یا به کویر خیره می‌شوند و خود را با روح طبیعت واحد می‌دانند، حس می‌کنند.

لین توماس[۹۵] در کتاب زن کوله‌پشتی به دوش، احساس یک زن را هنگام ادراک حیات‌وحش از طریق طبیعت آرتمیسی‌اش این‌گونه توصیف می‌کند:

این‌جا برای مبتدی‌ها، عظمت و سکوت، آب زلال و هوای پاکیزه وجود دارد. همچنین عطیهٔ فاصله ... فرصتی برای دور شدن از روابط و روزمرگی‌ها ... و عطیهٔ انرژی. حیات‌وحش نوع خاص انرژی خودش درون ما می‌ریزد. زمانی را به خاطر می‌آورم که در کنار رودخانه اسنیک[۹۶] در آیداهو[۹۷] دراز کشیده بودم و دریافتم که نمی‌توانم بخوابم ... نیروهای طبیعت مرا در دست خود گرفته بودند. من در رقص یون‌ها و اتم‌ها غرق شده بودم. بدن من به جاذبه نافذ ماه، پاسخ داد.

بینش مهتاب‌گونه

تمرکز دقیق آرتمیس شکارچی بر روی هدف، یکی از دو روش «نگریستن» است که به آرتمیس مربوط می‌شود. «بینش مهتاب‌گونه» نیز از ویژگی‌های

آرتمیس در مقام اسطورهٔ ماه می‌باشد. در زیر نور مهتاب، منظره خاموش، جزئیات مبهم، زیبا و گاه رمزآلود است. دید انسان یا به سمت بالا و آسمان پرستاره کشیده می‌شود یا به سمت پهنهٔ وسیع طبیعت. در نور مهتاب، شخصی که با آرتمیس در تماس است برای لحظاتی تبدیل به یک بخش از آگاهی طبیعت می‌شود.

چانیا گالاند در کتابش با عنوان زنان در حیات‌وحش بر این نکته تأکید دارد که وقتی زنان در حیات‌وحش قدم می‌زنند، در واقع در درون خودشان راه می‌روند: «رفتن به درون حیات‌وحش شامل رفتن به طبیعت درون خودمان هم می‌شود. این موضوع عمیق‌ترین ارزش این تجربه است؛ شناخت خویشاوندی خود با جهان طبیعت.» زنانی که به دنبال آرتمیس به درون حیات‌وحش می‌روند، خود را از لحاظ شخصیتی کشف می‌کنند و بیش از پیش متفکر می‌شوند. معمولا رویاهای‌شان بیشتر از واقعیت روشن می‌شود که ناشی از نگاه کردن به دنیای درون است. آن‌ها قلمرو دنیای درون و نهادهای رویا را به کمک «نور مهتاب» می‌بینند که در تضاد با واقعیت ملموس است که در نور روشن روز بهتر دیده می‌شود.

پرورش آرتمیس

زنانی که با آرتمیس همذات‌پنداری می‌کنند بلافاصله قرابت خود را با این اسطوره تشخیص می‌دهند. دیگر زنان نیز از نیازشان به آشنایی بیشتر با این کهن‌الگو آگاه می‌شوند. این دسته از زنان می‌دانند که آرتمیس در وجودشان حضور دارد و این نیاز را در خود احساس می‌کنند که این کهن‌الگو بخش موثری در روان‌شان شود. چگونه می‌توانیم آرتمیس را در خود پرورش دهیم؟ یا این کهن‌الگو را قوی‌تر کنیم؟ و چگونه می‌توانیم رشد آرتمیس را در دختران‌مان تشویق کنیم؟

گاهی اوقات پرورش و رشد آرتمیس نیاز به کار شدید دارد. برای مثال، یک زن نویسندهٔ بااستعداد که کارش برایش بسیار مهم است، هر زمان که مردی وارد زندگی‌اش می‌شد، کار را رها می‌کرد. در ابتدا بودن با آن مرد به او احساس سرخوشی می‌داد. اما خیلی زود برایش تبدیل به یک نیاز می‌شد. کل زندگی‌اش حول آن مرد می‌چرخید و اگر مرد از او فاصله می‌گرفت یا او را پس می‌زد، به‌طور فزاینده‌ای عصبی و مضطرب می‌شد. پس از آن‌که یک دوست برای او توضیح داد که به مردان معتاد شده است، او این الگو را در زندگی‌اش تشخیص داد و تصمیم گرفت زمانی که می‌خواهد کار نوشتنش را به‌طور جدی پیگیری کند، برای مدتی دور مردان را خط بکشد! او از آن شهر نقل‌مکان کرد و فقط گه‌گاهی به دیدن دوستان قدیمی‌اش رفت و مشغول کار و پرورش آرتمیس درونش شد.

زنی که در سن پایین ازدواج می‌کند، از دختر بودن به همسر بودن تغییر نقش می‌دهد (از لحاظ کهن‌الگویی از پرسفون به هرا) و ممکن است ویژگی‌های مختص به آرتمیس را تنها بعد از طلاقش کشف کند؛ یعنی نخستین باری که در زندگی‌اش تنها زندگی می‌کند. چنین زنی ممکن است به تنهایی به تعطیلات برود و دریابد که می‌تواند اوقات خوشی را در تنهایی بگذراند؛ یا لذت ناشی از هر صبح کیلومترها دویدن را درک کند یا از این‌که عضو یک گروه

حمایت از زنان باشد لذت ببرد.

یا زنی که به دنبال ازدواج است و زمانی که نمی‌تواند همسر مناسب خود را بیابد احساس بی‌ارزشی می‌کند، تنها زمانی می‌تواند آرتمیس خود را رشد دهد که «بی‌خیال مردان شود» و به‌طور جدی به این جمع‌بندی برسد که هرگز ازدواج نخواهد کرد. زمانی که این زن با شجاعت با این احتمال روبه‌رو شود و زندگی خود را حول دوستان خودش و چیزهایی که برایش مهم هستند سازماندهی کند می‌تواند احساس کامل بودن با خودش را درک کند؛ احساس خوشبختی غیرمنتظره‌ای که از رشد کهن‌الگوی آرتمیس ناشی می‌شود.

برنامه‌های طبیعت‌گردی ویژهٔ زنان، کهن‌الگوی آرتمیس فرا می‌خواند؛ خصوصاً آن‌هایی که یک تجربه گروهی را با یک سفر قهرمانی فردی ترکیب می‌کنند. زمانی که زنان به سفرهای برون‌مرزی و سرزمین‌های ناآشنا می‌روند، کهن‌الگوی آرتمیس را درون خود پرورش می‌دهند. همچنین وقتی دختران‌مان در مسابقات ورزشی شرکت می‌کنند، به اردوهای دخترانه می‌روند، به سفرهای اکتشافی مکان‌های جدید می‌روند و در فرهنگ‌های بیگانه به تحصیل می‌پردازند، تجربیاتی کسب می‌کنند که می‌تواند مستقل بودن آرتمیس را در آن‌ها رشد دهد.

آرتمیس، یک زن

ویژگی‌های آرتمیس در سنین پایین خود را نشان می‌دهد. معمولا نوزاد آرتمیس با کنجکاوی و لذت به چیزهای جدید نگاه می‌کند و بیشتر بازیگوش است

تا آرام و بی‌صدا. افراد اغلب این ویژگی را تمرکز روی یک کار خودخواسته می‌خوانند: «او قدرت تمرکز فوق‌العاده‌ای نسبت به یک بچهٔ دو ساله دارد.» یا «او بچهٔ یک‌دنده‌ای است.» یا «حواست باشه چه قولی بهش می‌دی؛ اون حافظهٔ فوق‌العاده‌ای دارد. یادش نمی‌ره و ولت نمی‌کنه تا انجامش ندی.»

علاقهٔ شدید آرتمیس به گشت وگذار در قلمروهای جدید معمولا زمانی شروع می‌شود که یاد می‌گیرد چگونه از گهواره‌اش بالا برود و وارد دنیای بزرگ‌تر شود.

آرتمیس تمایل شدیدی به طرفداری از آرمان‌ها و اصولش دارد. او ممکن است به سرعت از شخصی که کوچک‌تر است دفاع کند یا کمینی برای مبارزه با بی‌عدالتی راه بیندازد. دختران آرتمیسی که در خانواده‌های پسردوست بزرگ شده‌اد ــ که به پسرها امتیازات بیشتری می‌دهند یا از آن‌ها انتظار کمتری برای انجام کارهای روزمره خانه‌دار ــ به راحتی این نابرابری را «مسلم» فرض نمی‌کنند.

والدین

یک زن آرتمیسی که با اطمینان کامل مسیر خودش را دنبال می‌کند، تمام مدت احساس خوبی نسبت به خودش به‌عنوان یک شخص مستقل دارد و از زن بودن خود خوشحال است، معمولا میزان برابری از عشق لتو و تأیید زئوس را به همراه خود دارد تا نیروهای بالقوهٔ آرتمیسی خود را «بالفعل» کند. برای این‌که یک زن آرتمیسی بتواند رقابت کرده و بدون درگیری به موفقیت برسد، تأیید والدینش ضروری است.

بسیاری از پدران حمایتگر مانند زئوس، «هدایایی» به دختر آرتمیسی خود می‌دهند که به آن‌ها در دستیابی به آنچه می‌خواهد، کمک می‌کند. شاید این هدایا ملموس نباشند: علائق مشترک یا شباهت‌هایی که دختر با پدرش دارد و پدر آن‌ها را تشخیص داده و تقویت می‌کند. یا می‌تواند کاملا ملموس باشد؛ مانند درس‌ها یا تجهیزات ویژه. برای مثال کریس اورت لوید[۹۸]، قهرمان تنیس، توسط پدرش جیمی اِورت که خود یک تنیس‌باز حرفه‌ای بود تعلیم داده شده بود و پدرش زمانی که او فقط شش سال داشت، یک راکت تنیس مناسب برایش تهیه کرده بود.

زمانی که یک دختر آرتمیسی مادر و پدری غیرسنتی داشته باشد، زندگی دیگر شباهت چندانی با کوه المپ نخواهد داشت؛ چرا که در اسطوره‌های یونان هیچ نوع تساوی حقوقی وجود ندارد. زمانی که والدین با هم برابر باشند و کارهای خانه و بچه‌داری را با هم قسمت کنند و هر کدام شغلی داشته باشند، دختر آرتمیسی الگویی برای رشد خواهد داشت که به او اجازه می‌دهد ویژگی‌های آرتمیسی‌اش را رشد داده و به آن‌ها بها دهد.

مشکلات زمانی آغاز می‌شود که والدین به خاطر آن‌که دختر آرتمیسی‌شان آن‌گونه که آن‌ها انتظار دارند نیست، از او انتقاد کرده یا او را نمی‌پذیرند. مادری که دلش دختربچه‌ای آرام و متین می‌خواهد و او در عوض کودکی بازیگوش است و مدام می‌گوید «ولم کن» ممکن است از کودکش ناامید شود یا او را نپذیرد. مادری که انتظار دارد دخترش مدام به او بچسبد، مدام از او درخواست کمک کند و با رضایت قبول کند که مادر بهتر می‌داند، اگر یک دختر آرتمیسی داشته باشد هرگز به خواسته‌هایش نمی‌رسد. حتی در سه سالگی هم «خانم کوچولوی مستقل» دلش نمی‌خواهد با مامان در خانه بماند؛ بلکه ترجیح می‌دهد در کوچه با بچه‌های بزرگ‌تر بازی کند. او دوست ندارد لباس‌های چین‌دار بپوشد یا برای دوستان مادرش دلبری کند.

بعدها، زمانی که آرتمیس بخواهد کاری انجام دهد که نیاز به اجازهٔ والدینش داشته باشد، ممکن است وارد جبهه مخالف با آن‌ها شود. اگر پسرها بتوانند کاری را انجام دهند و او نتواند «چون او یک دختر است». او فریاد اعتراض سر می‌دهد. مخالفت و عدم رضایت می‌تواند اعتماد به‌نفس و عزت‌نفس او را خدشه‌دار کند؛ خصوصاً اگر پدر عزیزش از او به خاطر باوقار نبودن و این‌که هرگز مانند «دختر خاص او» رفتار نمی‌کند، انتقاد نماید و همزمان به عقاید، توانایی‌ها و آرمان‌های او انتقاد یا اهانت کند.

من به تجربه دیده‌ام که وقتی پدران با دختران آرتمیسی‌شان مخالفت می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد. به‌طور معمول دختر حالت تدافعی‌اش را در بیرون حفظ می‌کند؛ اما از درون زخمی می‌شود. او نشان می‌دهد که قوی است و افکار پدرش روی او تأثیری ندارند و شرایط را تحمل می‌کند تا زمانی که بتواند مستقل شود. عواقب کار بسته به شدت و میزان خشونت متفاوت است؛ اما از الگوی ثابتی پیروی می‌کند: نتیجه، زنی است که همیشه به شایستگی‌هایش با دیده تردید می‌نگرد و معمولا در مورد خودش خرابکاری می‌کند. تردیدهای او بدترین دشمنانش هستند. اگرچه در ظاهر او به شکل موفقیت‌آمیزی در برابر قدرت پدرش که می‌خواهد آرمان‌های او را محدود کند، مقاومت می‌نماید، اما در سطح روانش با پدرش در زمینهٔ عقاید انتقادی‌اش مشارکت می‌کند. او در اعماق وجودش با احساساتش درگیر است؛ احساساتی که به او می‌گویند به اندازه کافی خوب نیست، زمانی که به او فرصت‌های جدیدی پیشنهاد می‌شود دچار تردید می‌شود، کمتر از آنچه در حد توانش است به‌دست می‌آورد و حتی زمانی که موفق می‌شود باز هم احساس بی‌کفایتی می‌کند. این الگویی است که توسط فرهنگ و خانواده‌ها ساخته شده است که ارزش بیشتر را به پسر می‌دهند و از دختران انتظار دارند به‌طور کلیشه‌ای زنانه رفتار کنند.

یک زن آرتمیسی در سمیناری که من در آن حضور داشتم اظهار کرد: «مادر من یک پرسفون می‌خواست (یک دختر کوچولوی مطیع مامان) و پدرم یک

پسر می‌خواست. اما آنچه آن‌ها به‌دست آوردند من بودم!» برخی از مادران دختران آرتمیسی نیز از دختران‌شان به خاطر پیگیری اهدافی که ارزش ندارند انتقاد می‌کنند. دختران معمولا از این عدم تأیید دلسرد نمی‌شوند؛ اما بدون شک زیر پای‌شان خالی می‌شود. اما به هر حال میزان مخالفت مادران معمولا کمتر از پدران است و این موضوع به علت قدرت بیشتر پدران است.

مشکل دیگری که معمولا دختران آرتمیسی با مادرشان دارند با مادرانی است که از نظر دختران، ضعیف و منفعل هستند. مادرانی که افسرده، قربانی الکل یا یک ازدواج بد یا رشدنیافته هستند. وقتی که این دختران رابطه‌شان با مادرشان را شرح می‌دهند، بسیاری از آن‌ها می‌گویند: «من مادر مادرم بودم.» صحبت‌های بعدی نشان از عمق ناراحتی آن‌ها از نداشتن مادرانی قوی و قوی نبودن خودشان به اندازه‌ای که بتوانند زندگی مادران‌شان را تغییر دهند، دارد. اگرچه اسطورهٔ آرتمیس همیشه توانست به مادرش لتو کمک کند، اما بسیاری از دختران آرتمیسی در کمک به مادران‌شان ناموفق هستند.

کم‌ارزش دانستن و عدم احترامی که دختران آرتمیسی برای مادران ضعیف‌شان قائل هستند، ویژگی‌های اسطورهٔ باکره را تقویت می‌کند. از آن‌جا که آن‌ها تشخیص می‌دهند نباید شبیه مادران‌شان شوند، احساس وابستگی را در خود سرکوب می‌کنند، آسیب‌پذیری خود را انکار می‌کنند و با خود عهد می‌کنند که مستقل باشند. وقتی که دختر آرتمیسی برای مادری که اصلی‌ترین نقش‌اش سنتی بودن است احترام قائل نیست، خود را دچار قیدوبند می‌کند. او به خاطر انکار همذات‌پنداری با مادرش، در واقع همهٔ صفات زنانه را انکار می‌کند؛ نرمی، پذیرش، تمایل به ازدواج و مادر شدن. و در مقابل دچار احساس بی‌کفایتی می‌شود؛ این بار در حوزه هویت زنانه‌اش.

دختر آرتمیسی به‌طور طبیعی یک رقابت‌جوی با پشتکار، شجاع و عاشق پیروزی است. او در پیگیری هر آنچه به‌عنوان هدف انتخاب کرده است، با محدودیت‌ها مبارزه می‌کند. او ممکن است یک دختر پیشاهنگ باشد که پیاده‌روی و کوهنوردی می‌کند، در طبیعت چادر می‌زند، اسب‌سواری می‌کند، با تبر چوب برای آتش خرد می‌کند یا مانند خود آرتمیس تیرانداز ماهری می‌شود. بی‌شک یک دختر «شیفتهٔ اسب» که کل زندگی‌اش حول اسب‌ها می‌چرخد نیز یک نوجوان آرتمیسی است.

نوجوان آرتمیسی دختری است با رگه‌هایی از استقلال و شوقی برای اکتشاف. او درون جنگل‌ها ماجراجویی می‌کند، از تپه‌ها بالا می‌رود و یا می‌خواهد ببیند چه چیزی در مانع بعدی و مانع بعد از آن وجود دارد. شعار او این است: «مرا محدود نکن» و «حق مرا پایمال نکن». به‌عنوان یک دختر او کمتر از همتایانش صلح می‌کند یا خود را با شرایط منطبق می‌سازد؛ زیرا تمایل چندانی به راضی کردن دیگران ندارد و معمولا می‌داند خودش چه می‌خواهد. این اطمینان او ممکن است به ضرر خودش تمام شود و دیگران او را «کله‌شق»، «لجباز» و فاقد ویژگی‌های زنانه بدانند.

زمانی که او خانه را به مقصد دانشگاه ترک می‌کند از نشاط مستقل بودن و درگیری‌های رقابتی بر سر چیزهایی که به آن‌ها علاقه دارد، لذت می‌برد. او معمولا گروهی از دوستان پیدا می‌کند که «با او بدوند». اگر او سیاسی باشد، به احتمال از حدود قانون تجاوز می‌کند.

و اگر او علاقمند به فعالیت‌های ورزشی باشد، در روز کیلومترها می‌دود، از قدرت و خوش‌اندامی خود لذت می‌برد و از ذهن باز خود در هنگام دویدن بهره‌مند خواهد شد. (تاکنون زن دوندهٔ ماراتنی را ندیده‌ام که رگه‌های قوی آرتمیسی در شخصیتش نداشته باشد که نتیجهٔ آن ترکیب تمرکز بر روی هدف،

قدرت، رقابتجویی و اراده است که لازمه این کار می‌باشد).

آرتمیس را همچنین می‌توان در زنان اسکی‌بازی دید که مسیر خود را به‌طور غریزی در میان کوهستان پیدا می‌کنند و پیوسته در زمینه‌های جسمی و روحی به سمت جلو با سرعت حرکت می‌کنند و با مشکلات و موانع می‌جنگند.

کار

زن آرتمیسی تلاش خود را برای روی کاری متمرکز می‌کند که برای او ارزش شخصی دارد. او از رقابت انگیزه می‌گیرد و (تا رسیدن به هدف) از مخالفت نمی‌هراسد. زن آرتمیسی که وارد مشاغل حمایتی یا حوزه حقوق می‌شود، معمولا دارای آرمانی است که انتخاب او متأثر از آن است. اگر در حوزهٔ تجارت فعالیت کند، احتمال زیاد با محصولی شروع کرده است که به آن اعتقاد دارد یا می‌تواند به او در انجام کاری که می‌خواهد کمک کند. اگر در زمینه‌های خلاقانه فعالیت کند، بیش از هر چیز احتمالا به دنبال بیان دیدگاه شخصی خودش است. اگر وارد سیاست شود، بیش از هر چیز حامی آرمانی است که به محیطزیست یا موضوع زنان مربوط می‌شود. موفقیت مادی ــ شهرت، قدرت یا پول ــ اگر چیزی که او در آن بهترین است قابل ارزش‌گذاری باشد، به سراغ او خواهد آمد.

اما در هر حال، علایقی که توسط بسیاری از زنان آرتمیسی دنبال می‌شود، ارزش تجاری ندارد و منجر به ایجاد یک شغل یا افزایش شهرت و اعتبار مادی

نمی‌شود. گاهی اوقات نیز برعکس، آن علاقه آن‌قدر شخصی و پرت از مرحله است و چنان وقت فرد را می‌گیرد که فقط از دست دادن موفقیت‌های مادی و روابط او را تضمین می‌کند. لذا آن شغل فقط برای عنصر آرتمیسی وجود آن زن رضایتبخش است. برای مثال حامی عملی محکوم به شکست، اصلاحگری که قدرش دانسته نمی‌شود، فریاد زننده‌ای که صدایش به جایی نمی‌رسد یا هنرمندی که کارش را بدون هیچ تشویق یا موفقیت مالی دنبال می‌کند، بی‌شک یک زن آرتمیسی است. (در مورد هنرمند، آفرودیت به دلیل تأکیدش بر روی خلاقیت و تجربهٔ شخصی با آرتمیس مشترک است).

از آن‌جا که زن آرتمیسی سنتی نیست، تضادهای درونی با خودش یا دیگران می‌تواند تلاش‌های او را عقیم کند. کاری که او می‌خواهد انجام دهد ممکن است «خارج از محدوده» باشد. برای مثال ممکن است خانواده‌اش آرمان‌های او را برای دخترشان نامناسب بدانند. انتخاب شغلی که او می‌خواهد آن را دنبال کند ممکن است اخیراً برای زنان مناسب تشخیص داده شده باشد. اگر او «خیلی زود به‌دنیا آمده باشد» به احتمال زیاد به خاطر موانع متعدد و نبود حمایت شکست خورده باشد و روح آرتمیس درونش از بین رفته باشد.

روابط زنان: خواهروار

زنان آرتمیسی حس خویشاوندی نزدیکی با دیگر زنان احساس می‌کنند. مانند خود اسطورهٔ آرتمیس که همیشه با گروهی از حوریان همراه بود، زن آرتمیسی نیز دوستی خود با دیگر زنان را بسیار با اهمیت تلقی می‌کند. این الگو از دوران دبستان آغاز می‌شود. آن‌ها گروهی از «بهترین دوستان» دارند که هر آنچه در زندگی برای‌شان مهم است را با آن‌ها تجربه می‌کنند و دوستی آن‌ها معمولا در طول ده‌ها سال ادامه پیدا می‌کند.

در دنیای کار، زنان آرتمیسی به راحتی به «شبکه دختران» می‌پیوندند. گروه‌های حمایتی، شبکه‌هایی با دیگر زنان و روابط مربی‌گونه با زنان جوان‌تر در حوزه کاری‌شان همگی نشانه‌های طبیعی کهن‌الگوی خواهر است. حتی زنان آرتمیسی که فردمحور هستند و از کارهای گروهی اجتناب می‌کنند نیز از حقوق زنان حمایت می‌کنند. این حالت می‌تواند بازتاب قرابت آن‌ها با مادرشان باشد که از طریق آن این آگاهی و همدلی با دنیای زنان را درک کرده‌اند. یا این‌که می‌تواند با آرمان‌های نزیسته و ازدست‌رفتهٔ مادران‌شان مرتبط باشد. بسیاری از زنان در دههٔ ۷۰ میلادی کارهایی انجام می‌دادند و آن چیزی بودند که مادران‌شان می‌خواستند باشند و انجام دهند، اما نتوانستند. زمانی که مادران آن‌ها جوان بودند سال‌های رشد ناگهانی جمعیت پس از جنگ جهانی دوم به آرتمیس اجازهٔ ظهور نداد. معمولا می‌توان یک مادر حمایتگر را در پشت یک زن آرتمیسی دید که دختر حامی حقوق زنانش را تشویق می‌کند.

به‌طور طبیعی زنان آرتمیسی دارای تمایلات حمایت از حقوق زنان هستند و آرمان‌هایی که این زنان به آن اعتقاد داشتند، در دل مخاطبان راه خود را پیدا کرد. زن آرتمیسی احساس می‌کند با مردان برابر است، او با آن‌ها رقابت می‌کند و احساس می‌کند نقش‌های کلیشه‌ای که از او انتظار می‌رود، غیرطبیعی است. پنهان کردن توانایی‌هایش ــ «اجازه نده مردان بفهمند تو چقدر باهوشی، بگذار مردان برنده شوند» (در بحث یا مسابقه تنیس) مخالف طبیعت اوست.

روابط جنسی

یک زن آرتمیسی می‌تواند مانند اسطورهٔ آرتمیس بکارت ابدی خود را حفظ کند و امیال جنسی‌اش هرگز بروز و ظهور پیدا نکند. اما در عصر جدید این

نمونه بسیار کمیاب است. در این دوران زن آرتمیسی به تجربه زناشویی به‌عنوان بخشی از تمایلش برای کشف و امتحان کردن نوعی ماجراجویی نگاه می‌کند.

برای یک زن آرتمیسی روابط زناشویی همان حکمی را دارد که برای مردان سنتی کارمحور. برای هر دوی آن‌ها روابط در وهلهٔ دوم قرار دارد. درگیری‌های شغلی، پروژه‌های خلاقانه یا آرمان برای آن‌ها در وهلهٔ اول قرار دارد. در نتیجه روابط جنسی برای آن‌ها بیشتر حکم یک ورزش سرگرم‌کننده یا تمرین بدنی دارد تا بیان فیزیکی صمیمیت و تعهد عاطفی به همسر (انگیزه‌ای که هرا فراهم می‌کند) یا بیان احساسات عمیق غریزی (که برای آن حضور آفرودیت لازم است).

ازدواج

ازدواج در سال‌های ابتدایی جوانی که زن آرتمیسی درگیر کار یا اهدافش است، برایش بسیار دور از ذهن است. علاوه بر آن، «در خانه ماندن» هیچ جذابیتی برای آرتمیس همیشه در حال حرکت ندارد. اگر او جذاب و اجتماعی باشد و در زمینه‌های گوناگونی فعالیت داشته باشد، به راحتی می‌تواند با تعدادی از مردان و نه فقط یک فرد خاص، معاشرت داشته باشد.

اگر او ازدواج کند، همسرش به احتمال زیاد یکی از همکلاسی‌هایش، همکارش یا رقیبش خواهد بود. معمولا در ازدواجش حقوق زن و مرد برابر است. این

روزها زن آرتمیسی نام خانوادگی خودش را حفظ می‌کند و آن را به نام خانوادگی همسرش تغییر نمی‌دهد.

روابط با مردان: برادروار

آرتمیس دارای یک برادر دوقلو، آپولو اسطورهٔ خورشید بود. او همتای مذکر آرتمیس بود. قلمرو آپولو شهر بود و قلمرو آرتمیس طبیعت. خورشید از آن آپولو بود و ماه از آن آرتمیس؛ حیوانات اهلی از آن آپولو و حیوانات وحشی از آن آرتمیس بودند. در جایگاه نسل دوم المپی‌ها، آپولو از نسل پسران بود و نه پدران. از طرفی او با قانون و عقلانیت سروکار داشت و از طرف دیگر اسطورهٔ پیشگویی بود (کاهنه‌های او در معبد دلفی پیشگویی می‌کردند) و با مسائل غیرعقلی مرتبط بود. آپولو نیز مانند خواهرش آرتمیس دوجنسیتی بود؛ بدین معنا که هر دوی آن‌ها دارای ویژگی‌هایی بودند که مربوط به جنس مخالف بود.

دوقلوی آپولو ـ آرتمیس، الگویی برای بیشتر روابطی است که زنان آرتمیسی با مردان، اعم از دوست، همکار یا همسر دارند. علاوه بر این زن آرتمیسی معمولا جذب مردانی می‌شود که دارای شخصیتی خلاق، زیبایی‌شناسانه، درمانگر یا علاقمند به موسیقی هستند و شغلش در زمینه‌های یاری‌رسانی یا خلاقانه باشد. چنین مردی معمولا از لحاظ ذهنی با زن برابر است و دارای علائق مشترک یا مکمل اوست.

یک زن آرتمیسی به‌طور کلی علاقه‌ای به تسلط بر مردان یا رابطه مادر ـ فرزندی با مردان ندارد. همچنین از مردانی که تمایل دارند مرکز زندگی‌اش باشند اجتناب می‌کنند. همان‌طور که اسطورهٔ آرتمیس از لحاظ فیزکی قدبلند بود، زن آرتمیسی نیز از لحاظ روان‌شناختی طبع بلندی دارد و برایش مضحک است که بخواهد نقش «خانم کوچولو» را بازی کند.

معمولا رابطهٔ آپولو ـ آرتمیس با علائق آن‌ها به فعالیت در طبیعت همراه است. هر دوی آن‌ها ممکن است اسکی‌باز، دونده یا قهرمان زیبایی اندام باشند. اگر زن آرتمیسی نتواند مرد خود را در کوهنوردی، اسکی یا هر فعالیتی که به آن علاقه دارد با خود همراه کند، احساس می‌کند یکی از عناصر اصلی رابطه‌شان از بین رفته است.

رابطه آپولو ـ آرتمیس می‌تواند منجر به ازدواجی دوستانه و فاقد روابط زناشویی شود که در آن هر کدام از همسران بهترین رفیق دیگری هستند. زن آرتمیسی همچنین می‌تواند دوست صمیمی همسر سابقش بماند که رابطهٔ خواهر ـ برادری آن‌ها را ترک کرده و عاشق زن دیگری با تیپ شخصیتی دیگری شده است.

برای این‌که زن آرتمیسی بتواند از عنصر مهم و عمیق رابطهٔ زناشویی را در ازدواجش داشته باشدف اسطورهٔ دیگری ــ یعنی آفرودیت ــ باید تأثیر خود را در زندگی‌اش بگذارد. و برای این‌که بتواند زندگی متعهدانه‌ای داشته باشد، کهن‌الگوی هرا نیز باید در روان او حضور داشته باشد. بدون این دو کهن‌الگو، رابطه آپولو ـ آرتمیس به راحتی تبدیل به رابطهٔ برادر ـ خواهری می‌شود.

در کنار این الگوی رابطهٔ دو فرد برابر، دومین نوع رابطهٔ معمول برای زنان آرتمیسی، درگیر شدن در رابطه با مردانی حمایتگر است. چنین مردی شخصی است که زن آرتمیسی «با او احساس راحتی می‌کند». چنین مردی به او یاد می‌دهد نسبت به احساساتش حساس بوده و به آن‌ها بها دهد و این مرد معمولا شخصی است که از زن آرتمیسی می‌خواهد که بچه‌دار شوند.

اما رابطه‌ای که بیش از همه با روحیات زن آرتمیسی ناسازگار است، رابطه‌ای است که در آن تضادها و درگیری‌های گذشته دختر ـ پدر در آن تکرار می‌شود. چنین شوهری از آرمان‌های همسرش حمایت نمی‌کند و مدام از او انتقاد کرده و زیر پای او را خالی می‌کند. در این مورد نیز زن آرتمیسی درست مانند رابطه با پدرش، با همسرش نیز مخالفت کرده و به کار خود ادامه می‌دهد. اگرچه که اعتماد به‌نفس‌اش تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد یا روح و روانش آسیب دیده و در نهایت خود را با عقاید شوهرش در زمینه این‌که چگونه باید باشد تطبیق می‌دهد.

یا مشابه داستان آرتمیس و اوریون، زن آرتمیسی ممکن است به یک مرد قوی علاقمند شود و نتواند عنصر رقابتجویی را در رابطه‌اش کنار بگذارد و در نهایت منجر به مرگ رابطه شود. اگر مرد به موفقیت‌هایی دست یابد و زن (به جای این‌که برای او خوشحال شود) از آن موفقیت ناراحت شود و راهی برای کوچک جلوه دادن آن انجام دهد، این رقابتجویی عشق مرد به زن را دچار آسیب می‌کند. یا ممکن است رقابتجویی مرد باعث کشته شدن عشق زن شود. برای مثال مرد ممکن است نسبت به دستاوردهای زن به‌عنوان برتری جستن زن نسبت به خودش نگاه کرده و واکنش نشان دهد. اگر هر دوی آن‌ها نتوانند این مسابقه را متوقف کنند، رقابت‌های آن‌ها از هر نوعی که باشد، از مسابقه اسکی گرفته تا یک بازی منچ ساده، می‌تواند تبدیل به یک مبارزه مرگبار شود!

مردانی که آرتمیس برای‌شان «بانوی مهربان من» است، در واقع به او به چشم همزاد یا روح خویشاوندشان نگاه می‌کنند؛ بخش زنانه وجودشان یا ممکن است جذب استقلال، قاطعیت و ارادهٔ قوی او شوند که احتمالا در خودشان کمتر رشد یافته است، یا ممکن است به او به‌عنوان تجسم پاکی نگاه کنند که منطبق با تصویر ایده‌آل خودشان است.

زیربنای اکثر این علاقه‌ها همان موضوع همزاد است. در این مورد، مرد جذب بخش زنانه وجود خودش می‌شود که با او احساس راحتی می‌کند. کسی که مرد می‌تواند او را در حین پیگیری تلاش‌هایش، در کنار خود داشته باشد.

مرد که در وجود آرتمیس ویژگی‌های تحسین‌برانگیزی را می‌بیند که در وجود خودش رشد نیافته است، معمولا جذب قدرت اراده و روح مستقل او می‌شود. او به خاطر ویژگی‌هایی که معمولا «غیرزنانه» شناخته می‌شود. از زن بت می‌سازد. زن به خاطر قدرتش به چشم مرد زیبا می‌آید. زن ایده‌آل این مرد شبیه «زن شگفت‌انگیز» است که به شکل دیانا، تغییر قیافه داده است. (دیانا نام رومی آرتمیس است).

زمانی که پسرم هشت ساله بود، صحبت‌های دوستش که داشت به‌شکل تحسین‌برانگیزی از رفتارهای جسورانهٔ یک دختر تعریف می‌کرد را شنیدم. پسر آن دختر را شجاع و رُک می‌دید، دختری که هر وقت نیاز به کمک داشته باشد می‌تواند روی او حساب کند: «اگه کسی منو اذیت کنه، من اونو صدا می‌کنم و اون کمتر از یه دقیقه حاضر می‌شه.» من به‌عنوان یک روانپزشک، مشابه این لحن تحسین‌آمیز و غرور را از مردانی شنیده بودم که آرتمیس تصویر ایده‌آل‌شان است و از رفتارها یا دستاوردهای زنی که دوست داشتند صحبت می‌کردند.

دسته سوم مردان، جذب پاکی، بکارت و همذات‌پنداری با طبیعت بکر آرتمیس می‌شوند. در اسطوره‌های یونان باستان، این علاقه در هیپولیتوس[۹۹] تجلی پیدا کرده است؛ جوان زیبایی که خود را وقف آرتمیس کرد و تجرد را برای زندگی خود برگزید. زهد و خویشتنداری او توهین به آفرودیت، اسطورهٔ عشق بود و آفرودیت باعث پدید آمدن وقایعی دردناکی در زندگی او شد؛ این اسطوره را در فصل آفرودیت ذکر خواهم کرد. چنین مردانی ــ که علاقمند به زنانی

می‌شوند که به اندازهٔ آرتمیس پاک هستند ــ از شهوات مادی آزرده‌خاطر می‌شوند. آن‌ها مانند هیپولیتوس جوان، ممکن است در اواخر دوران نوجوانی و اوایل جوانی باشند و خودشان نیز هرگز مسائل جنسی را تجربه نکرده باشند.

فرزندان

زن آرتمیسی به سختی می‌تواند یک مادر نمونهٔ زمینی باشد و حاملگی یا نگهداری از نوزاد برایش به هیچ عنوان ارضاکننده نیست. در واقع حاملگی ممکن است برای او نفرت‌انگیز باشد؛ زیرا او دوست دارد فیزیک ورزشکاری، متناسب و پسرگونه‌ای داشته باشد. او نیروی غریزی قوی مادر شدن را درون خود احساس نمی‌کند (به این منظور کهن‌الگوی دیمیتر باید در روانش حاضر باشد). اگرچه که او بچه‌ها را خیلی دوست دارد.

زمانی که زن آرتمیسی خودش بچه داشته باشد، معمولا مادر خوبی است؛ مانند ماده خرس که نماد آرتمیس است. او نمونهٔ مادری است که استقلال را در کودکش پرورش می‌دهد، به او یاد می‌دهد چگونه از خودش دفاع کند و حتی چگونه در حین دفاع وحشی باشد. بعضی از کودکان مادران آرتمیسی متقاعد شده‌اند که مادرشان تا پای مرگ برای آن‌ها مبارزه می‌کند.

زنان آرتمیسی ترجیح می‌دهد خودشان فرزند نداشته باشند و انرژی مادری خاص خودشان را برای بچه‌های دیگران صرف کنند. در این نقش آنان شبیه خود اسطورهٔ آرتمیس هستند که از دختران در آستانهٔ بلوغ حمایت می‌کرد.

مادران آرتمیسی به دوران نوزادی و کودکی فرزندان‌شان که به آن‌ها وابسته بوده‌اند را به دیدهٔ حسرت نمی‌نگرند. در عوض آن‌ها به آینده و زمانی که فرزندان‌شان مستقل‌تر خواهند شد فکر می‌کنند. برای دخترها و پسرهای فعالی که عاشق کشف چیزهای جدید هستند، مادران آرتمیسی همراهان مشتاق و علاقمندی می‌باشند. مادر آرتمیسی از این‌که فرزندش با یک مار به خانه بیاید لذت می‌برد و با خوشحالی با فرزندانش به اسکی می‌رود یا در طبیعت چادر می‌زند.

اما مشکلات زمانی آغاز می‌شود که مادر آرتمیسی فرزندی وابسته و منفعل داشته باشد. تلاش برای خیلی زود مستقل بار آوردن چنین فرزندی نتیجهٔ برعکس داده و فقط باعث افزایش وابستگی آن‌ها می‌شود. کودک احساس ناخواسته بودن می‌کند و فکر می‌کند به اندازه کافی خوب نیست تا مطابق معیارهای مادر آرتمیسی‌اش زندگی کند.

میانسالی

زن آرتمیسی بین سال‌های سی وپنج تا پنجاه وپنج سالگی اگر دیگر کهن‌الگوها را در روان خود رشد نداده باشد، ممکن است دچار بحران میانسالی شود. آرتمیس الگویی است که بسیار مناسب زن جوان هدف‌محوری است که اهداف خودخواسته‌اش را دنبال می‌کند. اما در سال‌های میانی عمر ممکن است تغییری رخ دهد. حال دیگر «سرزمین‌های ناشناخته» برای کشف بافی نمانده است. او یا در دستیابی به اهداف مشخص شده‌اش موفق شده و به قله رسیده است یا شکست خورده است.

میانسالی یک زن آرتمیسی همچنین می‌تواند شروع دوران تأثیرگذارتری باشد؛ زیرا که او به سمت درون برمی‌گردد و بیشتر با آرتمیس در مقام اسطورهٔ ماه آشنا می‌شود تا آرتمیس در مقام اسطورهٔ شکار. خیالبافی‌ها و رویاهای دوران یائسگی می‌تواند باعث شود یک زن آرتمیسی برون‌گرا برای سفر به دنیای درون تهییج شود. در این سفر او با «اشباحی» از گذشتهٔ خودش مواجه می‌شود و احساسات و آرزوهای مدت‌ها فراموش شده‌اش را کشف می‌کند. این انگیزه رفتن به سمت درون‌گرایی در دوران یائسگی به هکاته مربوط می‌شود؛ پیرزنی که اسطورهٔ ماه تاریک، اشباح و قلمروهای مرموز و اسرارآمیز است.

هکاته و آرتمیس هر دو اسطوره‌های ماه بودند که بر روی زمین در گردش بودند. ارتباط این دو اسطوره در زنان آرتمیسی میانسال که به سراغ حوزه‌های فراروانی، روان‌شناسی یا معنوی می‌روند دیده می‌شود که همان حس کنجکاوی را دارند که در دوران جوانی در دیگر تلاش‌های‌شان دنبال می‌کردند.

کهنسالی

از یک زن آرتمیسی اصلا بعید نیست که ویژگی‌های شخصیتی خود را در سنین بالا نیز حفظ کند. فعالیت دوران جوانی او هرگز متوقف نمی‌شود. او هرگز آرام نمی‌نشیند و ذهن یا بدنش ــ معمولا هر دو ــ مدام در تحرک است. او مسافری است که پروژه‌های جدید را کشف کرده یا سرزمین‌های بیگانه را سیاحت می‌کند. او علاقهٔ خود به جوان ماندن و توانایی جوان فکر کردن خود را حفظ می‌کند و این موضوع باعث می‌شود در سال‌های میانی زندگی‌اش احساس «میانسالی» و در کهنسالی احساس «پیری» نکند.

دو زن اهل کالیفرنیای شمالی تجسم این جنبه از کهن‌الگوی آرتمیس هستند. یکی استاد طبیعت‌شناس الیزابت ترویلیگر[۱۰۰] که اکنون در هفتاد و چند

سالگی به سر می‌برد، گروه‌هایی از بچه‌های مدرسه‌ای را به بازدید و گردش در علفزارها، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و کوهستان‌ها می‌برد. او با هیجان به دنبال قارچ‌های کمیاب پنهان در پای ریشهٔ درختان می‌گردد. یک مار زیبا را در دست می‌گیرد، گیاهان خوراکی را در دامنه کوه پیدا می‌کند و کاهویی را برای مزه کردن بین بچه‌ها تقسیم می‌کند، و در تمام مدت شور و اشتیاق خود را نسبت به شگفتی‌های طبیعت با نسل بعدی کودکان و همچنین بزرگسالان مشتاق

به اشتراک می‌گذارد.

دومین آرتمیس سالخوردهٔ الهام‌بخش، فرانسیس هورن[۱۰۱] است که اکتشافات و تحقیقات او به شناخت انسان منتهی شد. او در هفتاد سالگی موفق به دریافت دکترا در زمینه روان‌شناسی شد و در هفتادوپنج سالگی زندگی‌نامهٔ خود با عنوان «من یک چیز می‌خواهم» را منتشر کرد که اکتشافات او را به تصویر می‌کشد و به چیزهایی اشاره می‌کند که او دارای ارزش پایدار یافته است.

جورجیا اُکیف[۱۰۲]، مشهورتین زن هنرمند آمریکایی در سنین نود سالگی نیز همچنان مانند تمام طول عمرش در حال به تصویر کشیدن آرتمیس بود. او اشتیاق و خویشاوندی روحی خاصی با طبیعت بکر جنوب غرب احساس می‌کند که با شدت علاقهٔ او به پیگیری اهدافش ترکیب گشته و باعث شده تا او به آرمان‌های زندگی‌اش دست پیدا کند. اُکیف در جایی می‌گوید: «من همیشه می‌دانستم چه می‌خواهم؛ در حالی که اکثر مردم این را نمی‌دانند.» او معتقد است که موفقیتش حاصل یک دوره سرکشی است که منتهی به این شده است که او «کنترل هر چیزی را که پیش می‌آمد را آن‌گونه که می‌خواست در دست بگیرد.» اُکیف درست به مانند آرتمیس بدون خط نشانه‌گیری می‌کرد و هر آنچه می‌خواست را به دست می‌آورد.

مشکلات روان‌شناختی

اسطورهٔ آرتمیس در میان قلمرو خودخواسته‌اش به همراه همراهان خودخواسته‌اش به گشت وگذار می‌پرداخت و هر آنچه که دوست داشت انجام می‌داد.

برخلاف دیگر اسطوره‌های زن که قربانی اتفاقات مختلف شدند، آرتمیس هرگز رنج نکشید. اگرچه که خودش کسانی را که به او اهانت می‌کردند تنبیه می‌نمود یا کسانی که تحت حمایتش بودند را تهدید می‌کرد. به‌طرزی مشابه، مشکلات روان‌شناختی که برای زنان آرتمیسی پیش می‌آید، معمولا بیشتر اطرافیانشان را آزار می‌دهد تا خودشان.

همذات‌پنداری با آرتمیس

زندگی کردن «به مانند آرتمیس» در پیگیری یک هدف یا تمرکز روی کار می‌تواند برای یک زن آرتمیسی کاملا راضی‌کننده باشد؛ زنی که از لحاظ شخصیتی هیچ احساس کمبودی در زندگی‌اش نمی‌کند، خصوصاً اگر قادر باشد بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی‌اش در زمینه کار که اهمیت خاصی برایش دارد سرمایه‌گذاری کند. سبک زندگی او به احتمال زیاد بسیار پرتحرک است که البته برای او بسیار هیجان‌انگیز می‌باشد. برای او «پایگاه خانه» اهمیت چندانی ندارد. همچنین فارغ از فشارهای خانواده و جامعه، نه ازدواج و نه فشار نیازهای بچه‌ها اگر کهن‌الگوهای هرا و دیمیتر در او قوی نباشند برایش مهم نیستند. اگرچه او احساسات و صمیمیت عاطفی برخوردار نیست، اما روابط خواهرانه و برادرانه محکمی با دوستان زن و مرد خود دارد و می‌تواند از همراه شدن با بچه‌های دیگران لذت ببرد.

همذات‌پنداری با آرتمیس، شخصیت یک زن را شکل می‌دهد و پس از آن زن نیاز دارد وارد رقابت شود و درگیر علایقی شود که از لحاظ شخصی برایش اهمیت دارد. در غیر این صورت این کهن‌الگو در ابراز مناسب خودش ناتوان خواهد بود و در نتیجه این اتفاق، زن آرتمیسی احساس بیهودگی و در نهایت

افسردگی خواهد کرد. این موقعیتی بود که بسیاری از زنان آرتمیسی در سال‌های افزایش رشد جمعیت پس از جنگ جهانی دوم دچارش شدند و هرچه تلاش می‌کردند نمی‌توانستند خودشان را با نقش‌هایی که برای‌شان در دسترس بود تطبیق دهند.

اگر بدانیم که همذات‌پنداری ناخودآگاه زن با آرتمیس می‌تواند از طریق کارهایی که به دیگران آسیب می‌رساند خود را نشان دهد، دیگر رفتارهای‌شان برای‌مان تعجب‌برانگیز نخواهد بود. این ویژگی‌های بالقوهٔ منفی در سطرهای آتی شرح داده می‌شود.

انزجار از آسیب‌پذیری

تا زمانی که عنصری به نام «تعقیب» در وجود یک زن آرتمیسی حضور دارد، او می‌تواند به یک مرد علاقمند شود. اما اگر آن مرد به او از لحاظ عاطفی نزدیک شود، بخواهد با او ازدواج کند یا به او وابسته شود، میل به «شکار» تمام می‌شود. علاوه بر این، در این زمان زن آرتمیسی ممکن است علاقه‌اش را به او از دست بدهد یا حتی اگر مرد به خاطر نیازش به او از خود «ضعف» نشان دهد، از او متنفر شود.

بنابراین زن آرتمیسی ممکن است تعدادی رابطه داشته باشد که تا زمانی دوام می‌آورند که مرد فاصله عاطفی را حفظ کند و همیشه در دسترس نباشد. این الگو زمانی پدیدار می‌شود که زن با اسطورهٔ باکره «کامل با خود» همذات‌پنداری کند و آسیب‌پذیری و نیاز خود به دیگران را انکار نماید. برای تغییر او باید بفهمد که عشق و اعتماد یک فرد خاص برایش بسیار ارزشمند است.

تا آن زمان، از نقطه‌نظر مرد، آن زن شبیه یک پری دریایی است: نیمی از او یک زن زیبا و نیم دیگرش سرد و غیرانسانی است. استرهاردینگ روان‌کاو یونگی، بررسی‌های در مورد این جنبهٔ کهن‌الگوی زن باکره انجام داده است: «سردی ماه‌گونه و این بی‌عاطفگی کهن‌الگوی ماه، نماد این جنبه از طبیعت زنانه است. علی‌رغم کمبود ملایمت و گرمای عاطفی، که بخشی از آن شاید به خاطر خونسردی زیادش باشد، این نوع غیرجنسی بودن زن گاه می‌تواند برای یک مرد جذاب باشد.»

و یک زن آرتمیسی می‌تواند نسبت به مردی که او را دوست دارد بی‌رحم باشد، زیرا دیگر به او علاقمند نیست. او ممکن است مرد را دفع کند و حتی مانند یک متجاوز با او برخورد کند.

خشم مخرب: گراز کالیدون

اسطورهٔ آرتمیس دارای جنبهٔ مخربی است که نماد آن گراز وحشی است؛ یکی از حیواناتی که خاص اوست. در اسطوره‌ها آمده است که او گراز وحشی کالیدون را زمانی که مورد اهانت قرار می‌گرفت در روستاها رها می‌کرد.

همان‌طور که در اسطوره‌های بول‌فینچ آمده است: «در چشمان گراز آتش و خون شعله می‌کشید ... موهای بدنش همچون نیزه‌هایی آمادهٔ پرتاب بلند شده بودند و دندان‌هایش مانند عاج‌های فیل‌ها بود. بوته‌های ذرت را در زیر پاهایش لگدمال می‌کرد، درختان انگور و زیتون را از بین می‌برد و گله‌ها و

رمه‌ها را به طرز وحشیانه‌ای می‌درید.» این تصویر واضح از تخریب وحشیانه، استعاره‌ای از زن آرتمیسی در حالت عصبانیت است.

خشم آرتمیس تنها با خشم هرا قابل مقایسه است. اگرچه که شدت خشم هر دو اسطوره شبیه هم به نظر می‌آید، انگیزه و جهت‌گیر خشم‌شان متفاوت است. زن هرایی از حضور «آن زن دیگر» خشمگین می‌شود. اما زن آرتمیسی معمولا از یک مرد یا در کل مردانی عصبانی می‌شود که او را تحقیر می‌کنند یا با احترام با چیزی که برای او ارزشمند است رفتار نمی‌کنند.

برای مثال بیداری که از دههٔ هفتاد میلادی در جنبش زنان رخ داد، بیشتر منجر به تغییرات مخرب شد. اما هرچه زنان بیشتری از محدودیت‌ها و عقاید پست و ناعادلانهٔ جامعه نسبت به زنان آگاه شدند، با خشونت شدیدی خارج از تناسب با موضوع واکنش نشان دادند. ناظران محتاط به طرز آگاهانه‌ای در اوایل دهه ۷۰ میلادی وقتی یک گراز کالیدون یا یک مردسالار کله‌خر ملاقات می‌کرد از سر راه کنار می‌رفتند! علاوه بر این، زنان زیادی زیر دست و پای زنان آرتمیسی در آن دوران له شدند.

در داستان گراز کالیدون، همان آتلانتا که با هیپومنس مسابقه داد، با نیزه‌ای در دست به مبارزه با گراز رفت. آن گراز بسیاری از قهرمان مشهور مرد را که سعی کرده بودند آن را از پای درآورند، زخمی یا کشته بود. پوستش از زره ضخیم‌تر بود. حال نوبت آتلانتا بود: یا حیوان را متوقف کند یا خودش هم از بین برود. او صبر کرد تا حیوان به اندازه کافی به او نزدیک شد، با دقت نشانه‌گیری کرد و نیزه را به سمت یکی از چشم‌هایش (تنها نقطه آسیب‌پذیرش) پرتاب کرد.

خشم مخرب زن آرتمیسی را تنها به روش آتلانتا متوقف کرد. زن آرتمیسی باید با بخش مخرب وجودش مستقیماً روبه‌رو شود. او باید آن را به‌عنوان بخشی از وجود خودش ببیند که باید پیش از آن‌که خودش را از پا درآورد و روابطش را از بین ببرد آن را متوقف کند.

روبه‌رو شدن با گراز درون شهامت می‌خواهد؛ زیرا انجام این کار به این معناست که زن باید ببیند چه میزان خرابی برای خودش و دیگران ایجاد کرده است. او دیگر نمی‌تواند احساس درستکاری و قدرت کند. فروتنی درسی است که انسانیت او را بازمی‌گرداند و او را به این موضوع آگاه می‌کند که او نیز یک انسان ناقص است، نه یک اسطورهٔ انتقام‌جو.

ارتباط‌ناپذیری

آرتمیس در آن دوران «آرتمیس خیلی دور» خوانده می‌شد. فاصلهٔ عاطفی یکی از ویژگی‌های شخصیتی زن آرتمیسی است که بر روی اهدافش تمرکز کرده و آن‌چنان چیزی نمی‌تواند حواسش را پرت کند که توجهش به احساسات و افراد اطرافش را از دست می‌دهد. در نتیجهٔ این بی‌توجهی، افرادی که به او اهمیت می‌دهند احساس بی‌ارزشی و طردشدگی می‌کند و ناراحت شده یا از او عصبانی می‌شوند.

در این‌جا نیز او باید پیش از تغییر بتواند آگاهی هشیارانهٔ خود را به‌دست آورد. در این‌جا زن آرتمیسی نیاز دارد به آنچه دیگران می‌گویند گوش داده و توجه کند. در مقابل نیز دیگران باید به بهترین شکل صبور باشند تا او تمرکزش را از روی یک پروژه مربوط به حیوانات خانگی بردارد تا بتواند روی آن‌ها تمرکز

کند. اگر آن‌ها بخواهند او را زمانی که مشغول انجام کاری است متوقف کنند، درگیری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. مگر این‌که زن آرتمیسی هم‌چنان از کاری که انجام می‌دهد آگاه باشد. آرتمیس اسطورهٔ «گاهی می‌بینیش، گاهی نمی‌بینیش» است، چرا که می‌تواند در یک آن در جنگل ناپدید شود. بسیاری از حیوانات وحشی نیز این‌گونه هستند که یک لحظه دیده می‌شوند و لحظه‌ای بعد غیب می‌شوند. از آن‌جا که فاصله عاطفی نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر تمرکز شدید است تمایل صادقانه‌اش برای در تماس و نزدیک بودن به کسانی که برایش مهم هستند می‌تواند این گرایش را تعدیل کند. این راه‌حل باید به طور روزمره و خصوصاً در زمان‌های «ناپدید شدن» مورد استفاده قرار گیرد.

بی‌رحمی

آرتمیس گاهی نیز بی‌رحم بود. برای مثال اکتیون شکارچی سهواً بر سر راه آرتمیس قرار گرفته بود و نمی‌دانست که زل‌زدن به بدن یک اسطوره چه توهین بزرگی است. آرتمیس نیز او را به یک گوزن تبدیل کرد که توسط سگ‌های شکاری خود اکتیون تکه‌تکه شد و زمانی که نیوبی مغرور، لتو، مادر آرتمیس و آپولو را تحقیر کرد، دوقلوها بلافاصله و بدون هیچ رحمی از آبروی لتو حمایت کردند.

غضب در برابر اقدامات نادرست، وفاداری به دوستان، قدرت در بیان نقطه‌نظرات و تمایل به فعال بودن از ویژگی‌های مثبت شخصیت آرتمیس و زنان آرتمیسی است. اما بی‌رحمی در مورد مجازات‌هایی که در نظر می‌گیرند به راستی وحشتناک است. هر دوازده فرزند نیوبی توسط دوقلوهای کماندار کشته شدند تا دیگر او چیزی نداشته باشد تا به آن مباهات کند.

بی‌رحمی زن آرتمیسی زمانی خود را نشان می‌دهد که او افعال دیگران را به شکل سیاه و سفید قضاوت می‌کند. با این دیدگاه، نه تنها یک کار، تماماً خوب یا تماماً بد می‌شود، بلکه فردی که آن کار را انجام داده نیز همین‌گونه قضاوت می‌شود. بنابراین زن آرتمیسی خود را برای تلافی یا مجازات محق می‌داند.

به منظور تغییر این نگرش، او نیاز دارد تا محبت و همدلی را در خود تقویت کند که احتمالا در سنین بالاتر برایش رخ خواهد داد. بسیاری از زنان آرتمیسی در ابتدای جوانی احساس اعتماد به‌نفس و آسیب‌ناپذیری خاصی دارند. اما تجربهٔ زندگی به آن‌ها کمک می‌کند همان‌طور که رنج را تجربه می‌کنند، مورد قضاوت غلط دیگران قرار می‌گیرند یا در زمینه‌هایی شکست می‌خورند، حس شفقت و مهربانی در آن‌ها رشد کند. اگر زن آرتمیسی بیاموزد احساس آسیب‌پذیر بودن چگونه است و فهمیده‌تر شود، اگر بفهمد که انسان‌ها پیچیده‌تر از آنی هستند که او فکر می‌کند و خودش و دیگران را به خاطر اشتباهات‌شان ببخشد، آن‌گاه این درس‌هایی که از زندگی آموخته است می‌تواند او را دل‌رحم‌تر کند.

انتخاب تعیین‌کننده: قربانی کردن تا نجات ایفی‌ژنیا[۱۰۳]

اسطورهٔ دیگری دربارهٔ آرتمیس، از انتخاب مهم زن آرتمیسی سخن می‌گوید. این اسطوره، داستان ایفی‌ژنیا و انتخابی است که در آن آرتمیس می‌تواند نقش ناجی یا عامل مرگ ایفی‌ژنیا را در آن ایفا کند.

در داستان جنگ تروا، کشتی‌های یونانی پیش از عزیمت به سمت تروا، در بندر اولیس جمع شده بودند. کشتی‌های جنگی همه متوقف شده بودند، زیرا بادی نبود تا بادبان‌ها را به حرکت درآورد. آگاممنون[۱۰۴] (فرمانده سپاه یونان) با مشورت با یک پیشگو به این نتیجه رسید که نیامدن باد کار یکی از خدایان است. پیشگو گفته بود که آرتمیس مورد اهانت قرار گرفته است و فقط در صورتی خشنود می‌شود که دختر آگاممنون، ایفی‌ژنیا، قربانی شود. در ابتدا آگاممنون مقاومت کرد؛ اما همان‌طور که زمان می‌گذشت، مردان جنگی عصبانی‌تر و سرکش‌تر می‌شدند. آگاممنون به همسرش حقه‌ای زد و با این بهانه که می‌خواهد دخترش را به عقد آشیل، قهرمان یونانی درآورد، از او خواست ایفی‌ژنیا را نزد او بفرستد. اما در مقابل، ایفی‌ژنیا را برای قربانی شدن آماده کردند؛ زندگی او در قبال باد موافقی که می‌توانست ناوگان جنگی را به حرکت درآورد.

آنچه در ادامه رخ داده است، دو روایت دارد. برطبق یک روایت، ایفی‌ژنیا به خواست آرتمیس کشته شده است و برطبق روایت دیگر، درست در لحظهٔ قربانی کردن، آرتمیس رضایت داده و گوزنی را به جای او پذیرفته است و او را با خود به تاریس[۱۰۵] برده و در آن‌جا ایفی‌ژنیا به مقام یکی از کاهنه‌های آرتمیس نائل می‌آید.

این دو پایان متفاوت نمود دو تأثیر احتمالی آرتمیس است. از یک طرف او زنان و زنانگی را از زیر فشار ارزش‌های مردسالارانه نجات می‌دهد و از طرف دیگر، با تمرکز شدیدش بر روی اهداف، می‌خواهد که یک زن چیزهایی که به طور سنتی «زنانه» قلمداد می‌شوند را قربانی کرده و کم‌ارزش بداند؛ مانند پذیرش، پرورش، پیوند با دیگران و ایثار به خاطر دیگران. همهٔ زنان آرتمیسی تا حدودی بخشی درون‌شان دارند که شبیه ایفی‌ژنیاست؛ دختر زیبا، جوان و صادقی که آسیب‌پذیری، قابلیت صمیمیت و وابستگی‌اش به دیگران را نشان می‌دهد. آیا او این بخش از وجودش را نجات داده و حفظ می‌کند تا حتی در

زمانی که در طول زندگی حرکت می‌کند و روی چیزهایی که برایش مهم است هدف‌گذاری می‌کند، رشد نماید؟ یا ترجیح می‌دهد که بخش ایفی‌ژنیای وجودش را بکشد تا بتواند تا آنجا که امکان دارد متمرکز و سخت‌کوش باشد؟

راه‌های رشد

برای فرا رفتن از آرتمیس، یک زن باید قابلیت‌های پذیرنده و ارتباط محور را در خود پرورش داده و از سطح هشیاری متمرکز خود بکاهد. او نیاز دارد آسیب‌پذیر شود و بیاموزد که دیگران را عمیقاً دوست بدارد و نگران آن‌ها شود. این اتفاق معمولا در اثر یک رابطه رخ می‌دهد؛ معمولا با یک مرد که او را دوست دارد و گاهی با زنی دیگر یا در اثر بچه‌دارشدن.

گاهی نیز این پیشرفت فقط پس از آن‌که زن آرتمیسی «بازنشسته» می‌شود رخ می‌دهد. پس از آن‌که هدف‌گذاری‌های زیادی را انجام داد و به آن‌ها دست پیدا کرد یا شکست خورد و بعد از آن‌که هیجان شکار، مسابقه یا تعقیب‌هایش طراوت خود را از دست داده باشد. مردی که زن آرتمیسی را دوست دارد شاید مجبور باشد تا آن زمان صبر کند تا آن‌که کمکی از طرف آفرودیت دریافت نماید.

اسطورهٔ آتلانتا[۱۰۶]: استعاره‌ای از رشد روان‌شناختی

آتلانتا زن قهرمانی بود که شجاعت و توانایی‌هایش در زمینه شکار و دوندگی با مردان برابری می‌کرد. او بلافاصله بعد از تولدش بر روی قلهٔ کوهی گذاشته

شده بود و توسط یک خرس پیدا شده و پرورش یافته بود تا به زن زیبایی تبدیل شده بود. شکارچی‌ای به نام ملیگر[۱۰۷] دوست و همراه او بود. این

زوج دوقلومانند در کل یونان شکارچیان معروفی بودند؛ خصوصاً به خاطر مشارکت‌شان در شکار گراز کالیدون. اما مدت کوتاهی بعد از آن ملیگر در میان دستان آتلانتا جان داد. پس از آن آتلانتا کوهستان را که همیشه با ملیگر در آن به گشت وگذار می‌پرداخت، ترک کرد تا به سراغ پدرش برود و خود را به‌عنوان وارث تاج و تختش معرفی کند.

حال این سیل خواستگاران بود که سرازیر می‌شد و او به تمام آن‌ها جواب رد می‌داد. زمانی که غوغایی بر سر انتخاب او میان خواستگاران درگرفت، آتلانتا اعلام کرد که با مردی ازدواج می‌کند که بتواند او را در مسابقهٔ دو شکست دهد. اگر مرد برنده می‌شد، آتلانتا با او ازدواج می‌کرد و اگر شکست می‌خورد، زندگی‌اش را تاوان این شکست می‌داد. مسابقه پشت مسابقه برگزار می‌شد و در تمام آن‌ها آتلانتا نفر اول بود.

در آخر، هیپومنس[۱۰۸] که ورزشکار نبود اما واقعاً به آتلانتا علاقه داشت، تصمیم گرفت وارد مسابقه شود؛ حتی اگر نتیجهٔ آن به قیمت زندگی‌اش تمام شود. شب قبل از مسابقه هیپومنس به درگاه آفرودیت، اسطورهٔ عشق، دعا و طلب کمک کرد. آفرودیت خواسته‌ی او را شنید و به او سه سیب طلایی داد تا در مسابقه استفاده کند.

سیب اول: آگاهی از گذر زمان. در ابتدای مسابقه هیپومنس سیب اول را بر سر راه آتلانتا انداخت. آتلانتا مجذوب درخشش و زیبایی سیب شد و سرعتش را

کم کرد تا آن را بردارد. هیپومنس از او جلو زد و آتلانتا محو سیب طلایی شد که در دستش بود. او تصویر صورت خود را روی سیب دید که به خاطر پیچ وتاب سیب بدشکل شده بود. آتلانتا فکر کرد: «این تصویر زمانی است که پیر شوم.»

بسیاری از زنان فعال در سطح جامعه، تا میانسالی و زمانی که تلاش برای رقابت یا دستیابی به اهداف به آخر نرسد، متوجه گذر زمان نمی‌شوند. در این زمان، چنین زنی برای اولین بار در طول زندگی‌اش متوجه می‌شود که تا ابد جوان باقی نمی‌ماند و درباره مسیری که در آن قرار دارد تأمل کرده و جایگاه خود را درمی‌یابد.

سیب دوم: آگاهی از اهمیت عشق. سپس هیپومنس سیب دوم را بر سر راه آتلانتا انداخت. آتلانتا بار دیگر تمرکزش را روی سمابقه گذاشت و به راحتی از هیپومنس جلو زد. به محض آن‌که آتلانتا ایستاد تا دومین سیب طلایی آفرودیت را از روی زمین بردارد، خاطرات ملیگر، محبوب از دست رفته‌اش، به سراغش آمد. تمایل به نزدیکی فیزیکی و عاطفی توسط آفرودیت ایجاد می‌شود. وقتی که این موضوع با آگاهی از گذر زمان درمی‌آمیزد، تمرکز زن آرتمیسی به سمت پذیرش جدیدی نسبت به عشق و صمیمیت متمایل می‌شود.

سیب سوم: غریزه‌ی زایش و خلاقیت. خط پایان در مقابل چشمان آتلانتا بود و او در همان حال داشت از هیپومنس پیشی می‌گرفت. به محض آن‌که آتلانتا خواست از هیپومنس جلو بزند و برنده شود، هیپومنس سیب سوم را انداخت. برای کسری از ثانیه، آتلانتا تردید کرد: آیا باید خط پایان را رد کند و مسابقه را ببرد یا سیب را بردارد و ببازد؟ آتلانتا برداشتن سیب را انتخاب کرد و درست در همان لحظه هیپومنس از خط پایان عبور کرد و برنده شد و آتلانتا به

همسری او درآمد.

غریزه‌ی زایش آفرودیت (به کمک دیمیتر) سرعت بسیاری از زنان فعال و هدف‌محور را در سال‌های آخر دهه‌ی سی زندگی‌شان، کم می‌کند. زنان شغل‌گرا، از این تمایل شدید درون‌شان برای بچه‌دار شدن شگفت‌زده می‌شوند.

این سیب سوم همچنین می‌تواند نماد چیزی غیر از خلق و زایش زیست‌شناختی باشد. دستاوردها پس از دوران میانسالی کم‌کم اهمیت خود را از دست می‌دهند. در عوض، خلق و زایشی که آفرودیت ارائه می‌دهد به سمت تجربه‌ی متفاوتی از نوعی بیان شخصی هدایت می‌شود.

اگر آگاهی نسبت به آفرودیت از طریق عشق به یک انسان دیگر وارد زندگی زن آرتمیسی شود، آن‌گاه تک‌بعدی بودن او، هر چقدر هم که برایش رضایت‌بخش بوده باشد، امکان رفتن به سمت تمامیت را پیدا می‌کند. او می‌تواند به سمت درون برگردد تا بفهمد چه چیز حقیقتاً برایش مهم است و همان‌قدر که بر بیرون تمرکز دارد به درون هم توجه کند. او درمی‌یابد که درست به همان اندازه که استقلال می‌خواهد، به صمیمیت نیز نیاز دارد. زمانی که او مانند آتلانتا ارزش حقیقی عشق را درک کند، فرصت می‌یابد تصمیم بگیرد که چه چیز حقیقتاً برای خودش مهم است.

فصل پنج: آتنا: اسطوره‌ی خِرَد که از محدودیت‌ها فراتر می‌رود

اسطوره‌ی صنایع، استراتژی و دختر بابا

اسطوره‌ی آتنا

آتنا اسطوره‌ی یونانی خرد و صنایع است که در میان رومی‌ها با نام مینروا[۱۰۹] شناخته می‌شود. آتنا نیز مانند آرتمیس اسطوره‌ای باکره بود که به پاکدامنی و تجرد پایبند بود. او اسطوره‌ی جنگجوی زیبا و باوقاری بود که محافظ قهرمانان منتخبش و همچنین شهر همنام خودش، آتن بود. او تنها اسطوره‌ی زن المپی است که زره‌پوش تصویر شده است؛ لبه‌ی کلاهخودش عقب رفته تا زیباییش آشکار شود، به همراه سپری بر روی بازویش و نیزه‌ای در دستش.

متناسب با نقش اسطوره‌ای‌اش در مقام ریاست بر طراحی استراتژیک در دوران جنگ و همچنین هنرهای دستی در دوران صلح، تصویر آتنا نیز با نیزه‌ای در یک دست و جام یا دوک نخ‌ریسی در دست دیگرش نشان داده شده است. او حافظ شهرها، حامی نیروهای نظامی و اسطوره‌ی بافندگی، زرگری، سفالگری و خیاطی بود. آتنا در میان یونانی‌ها به این مشهور است که به انسان‌ها افسار داد تا اسب را رام کنند، الهام‌بخش کشتی‌سازان در صنعت‌شان بوده و به مردم یاد داد چگونه گاوآهن، شن‌کش، یوغ برای گاو نر و ارابه بسازند. درخت زیتون هدیه‌ی ویژه‌ی آتنا به مردم شهر آتن است که منجر به

کشت و زرع زیتون در این شهر شد.

آتنا معمولا به همراه یک جغد تصویر شده است؛ پرنده‌ای که تداعی‌کننده‌ی خِرد و چشمان درشت است؛ دو خصیصه‌ی خود آتنا مارهای به هم پیچیده نیز طرحی است که روی سپر یا لبه‌ی پیراهنش دیده می‌شود.

اگر آتنا با شخصیت دیگری به تصویر کشیده شده باشد، آن شخص بلااستثناء یک مرد است. برای مثال، او در کنار زئوسی که نشسته، در قامت محافظ جنگجویی که در کنار پادشاهش ایستاده، دیده می‌شود. یا در جایی دیگر در پشت یا کنار آشیل[۱۱۰] یا ادیسه[۱۱۱]، دو قهرمان مهم یونانی در ایلیاد[۱۱۲] و ادیسه[۱۱۳] تصویر شده است.

مهارت‌های رزمی و صنایع دستی‌ای که به آتنا مربوط می‌شود، شامل طرح‌ریزی و اجراست؛ فعالیت‌هایی که نیازمند تفکر هدفمند هستند. برنامه‌ریزی، اجرا و نتایج ملموس، نشان ویژه‌ی خرد خاص آتناست. آتنا برای تفکر منطقی ارزش قائل است و طرفدار برتری عقل و اراده بر غریزه و طبیعت است. روح او در شهرها یافت می‌شود. برای آتنا، برخلاف آرتمیس، طبیعت وحشی چیزی است که باید رام شده و تحت کنترل دربیاید.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

داستان ورود آتنا به جمع المپی‌ها بسیار جالب است. او در قامت یک زن بالغ، با زره طلایی براقی بر تن و نیزه‌ی تیزی در دست، در حالی که فریاد جنگی

می‌کشید، از سر زئوس بیرون جهید! در برخی روایت‌ها، به دنیا آمدن او شبیه نوعی عمل سزارین بوده است. زئوس از سردرد طاقت‌فرسایی رنج می‌برد که مانند درد زایمان بود. هفایستوس، اسطوره‌ی کوره‌ی آهنگری، به یاری او شتافت و با تبری دولبه بر سر زئوس کوبید تا راه بیرون آمدن آتنا باز شود.

آتنا می‌پنداشت که فقط پدر دارد و به همین دلیل همیشه همراه زئوس بود. او دست راست پدرش بود و در میان المپی‌ها تنها کسی بود که زئوس آذرخش و سپر مخصوصش که نمادهای قدرتش بودند را در اختیار او قرار می‌داد.

اما آتنا مادرش متیس[۱۱۴] را نمی‌شناخت. در واقع آتنا اصلا نمی‌دانست مادری دارد. برطبق گفته هسیود[۱۱۵]، متیس اسطوره‌ی اقیانوس‌ها که به خاطر خِرَدش مشهور بود، اولین ملکه و همسر رسمی زئوس بود. زمانی که متیس آتنا را باردار بود، زئوس حقه‌ای به او زد تا او خیلی کوچک شود و سپس او را بلعید. زیرا پیشگویی شده بود که متیس دو فرزند خیلی خاص خواهد داشت: یکی دختری که در شجاعت و مشاوره‌های خردمندانه همپای زئوس خواهد بود و دیگری پسری که قلب همگان را تسخیر خواهد کرد و پادشاه همه‌ی انسان‌ها و خدایان خواهد شد. زئوس با بلعیدن متیس این سرنوشت را تغییر داد و ویژگی‌های متیس را نیز از آن خود کرد.

در اسطوره‌ها، آتنا محافظ، مشاور، حامی و متحد مردان قهرمان است. لیست کسانی که او به آن‌ها کمک کرده است، در واقع مجموعه‌ی کاملی از قهرمانان می‌باشد.

از میان آن‌ها می‌توان به پرسیوس[۱۱۶] اشاره کرد که مدوسا[۱۱۷] را به قتل رساند؛ زن هیولایی که موهایی از مار، چنگال‌هایی فلزی و چشمان خیره‌ای داشت که با یک نگاه مردان را به سنگ تبدیل می‌کرد. آتنا حقه‌ای به پرسیوس آموخت که به کمک آینه بتواند به تصویر مدوسا در سپرش نگاه کند و از نگاه مستقیم به او پرهیز کند. سپس آتنا خودش دست پرسیوس را که شمشیر داشت هدایت کرد تا سر از بدن مدوسا جدا نماید.

آتنا همچنین به جیسون[۱۱۸] و آرگونات[۱۱۹] کمک کرد تا پیش از عزیمت برای یافتن پشم طلایی، کشتی‌شان را بسازند. او به بلرفون افساری طلایی داد تا بتواند اسب بالدار را رام کند و در دوازده خوان هرکول، به یاری او شتافت.

در هنگامه جنگ تروا، آتنا در سمت یونانی‌ها بسیار فعال بود. او بسیار مراقب آشیل محبوبش، نیرومندترین و مقتدرترین جنگجوی یونانی بود. بعدها نیز ادیسه (اولیس[۱۲۰]) را در سفر طولانی‌اش به سمت خانه یاری داد.

علاوه بر طرفداری از قهرمانان و داشتن جایگاه نزدیک‌ترین المپی به زئوس، آتنا طرفدار مردسالاری نیز بود. او در نخستین صحنه دادگاه که در ادبیات غرب به تصویر کشیده شده است، رأی را به نفع اورستس[۱۲۱] برگرداند.

اورستس مادرش (کلیتمنسترا[۱۲۲]) را به خونخواهی قتل پدرش (آگاممنون) کشته بود. آپولو در دفاع از اورستس سخن گفت. او اذعان کرد که مادر، تنها پرورش‌دهنده‌ی بذری است که پدر می‌کارد و ادعا کرد که مردان بر زنان برتری دارند و به‌عنوان شاهد مدعا، به تولد آتنا اشاره کرد که از هیچ زنی زاده

نشده است. رأی هیأت منصفه نیز با رأی قاطع آتنا بسته شد. آتنا به طرفداری از آپولو برآمد، اورستس را آزاد کرد و اصول مردسالاری را بالاتر از پیوند مادری قرار داد.

در اسطوره‌های مربوط به آتنا، فقط یک داستان مشهور وجود دارد که در آن یک زن فانی نقش دارد. آراکنه[۱۲۳] که آتنا او را تبدیل به یک عنکبوت کرد. آتنا که اسطوره‌ی صنایع بود، توسط یک بافنده‌ی گستاخ به نام آراکنه، به مسابقه‌ی مهارت دعوت شد. هر دوی آن‌ها با سرعت و مهارت کار کردند و زمانی که پرده‌های منقوش به پایان رسیدند، آتنا کار بی‌عیب و نقص رقیب خود را مورد تحسین قرار داد. اما از طرفی نیز بسیار خشمگین شد که آراکنه به خود جرأت داده است تا صحنه حیله‌های عاشقانه‌ی زئوس را به تصویر بکشد. در آن پرده، لدا[۱۲۴] قویی را در آغوش گرفته بود که در واقع قو، تغییر ظاهری بود که زئوس انجام داده بود تا بتواند وارد اتاق خواب ملکه‌ی جوان بشود. صحنه‌ی دیگر مربوط به دانائه[۱۲۵] بود که زئوس او را در قلب یک رگبار طلایی باردار کرده بود. تصویر سوم، دوشیزه اروپا[۱۲۶] را نشان می‌داد که زئوس با ظاهر یک گاو سفید بسیار زیبا او را ربوده بود.

موضوعاتی که آراکنه برای طرح پرده‌هایش انتخاب کرده بود، کارش را خراب کرد. آتنا چنان از کار آراکنه خشمگین شد که پرده‌ها را پاره‌پاره کرد و آراکنه را مجبور کرد تا خودش را حلق‌آویز کند. سپس کمی دلش به رحم آمد و اجازه داد آراکنه زنده بماند؛ اما او را تبدیل به یک عنکبوت کرد که محکوم بود تا همیشه به یک نخ و قرقره آویزان بماند. (در زیست‌شناسی، عنکبوت‌ها را با عنوان آراکنید[۱۲۷] طبقه‌بندی می‌کنند که یادآور داستان این دختر بخت‌برگشته است). توجه داشته باشید که آتنا به شدت طرفدار پدرش بود و آراکنه را به دلیل نشان دادن رفتارهای نامشروع و فریب‌آمیز زئوس در جمع تنبیه نمود؛ نه برای گستاخی او در دعوت آتنا به مسابقه.

در مقام اسطوره‌ی خرد، آتنا به خاطر استراتژی‌های موفق و راه‌حل‌های عملی‌اش مشهور است. به‌عنوان یک کهن‌الگو، آتنا الگویی است که توسط زنان منطقی دنبال می‌شود؛ زنانی که عقل‌شان هدایت‌گر آن‌هاست، نه قلب‌شان.

آتنا یک کهن‌الگوی زنانه است. او نشان می‌دهد که درست فکر کردن می‌تواند انسان را در بحبوحه‌ی یک موقعیت عاطفی حفظ کرد تا بتواند راهکارهای مناسبی در میانه‌ی تعارض اتخاذ کند و این رفتاری طبیعی برای برخی از زنان است. زنی که مانند آتناست، «مثل یک مرد» رفتار نمی‌کند. بخش مردانه‌ی روانش، یعنی آنیموس نیست که برای او عمل فکر کردن را انجام می‌دهد. او خودش است که بسیار خوب و منطقی فکر می‌کند. ایده آتنا به‌عنوان یک کهن‌الگو، فرض قبلی یونگین‌ها مبنی بر این‌که عمل فکر کردن در زنان توسط آنیموس مردانه‌شان انجام می‌شود را به چالش می‌کشاند. زمانی که یک زن دریابد که روش هوشمندانه‌ای که ذهنش به کار می‌گیرد، ویژگی زنانه‌ای است که به آتنا مربوط می‌شود، می‌تواند تصویر مثبتی از خود داشته باشد و نترسد که دارد مردانه عمل می‌کند (که برای او نامناسب است).

زمانی که آتنا یکی از چندین کهن‌الگوی متفاوتی باشد که در روان یک زن فعال است ــ و نه الگوی غالب ــ آن‌گاه این کهن‌الگو می‌تواند متحد دیگر اسطوره‌ها شود. برای مثال اگر زن از هرا انگیزه بگیرد و برای کامل بودن نیاز به همسر داشته باشد، آتنا می‌تواند به او کمک کند تا مقعیت را ارزیابی کند و راهکاری بیندیشد تا مرد مناسب خود را بیابد. یا اگر آرتمیس الهام‌بخش یک جمعیت سلامت زنان یا یک مرکز آموزشی زنان باشد، موفقیت پروژه منوط به تیزهوشی و تدبیر آتنا خواهد بود. در میانه‌ی یک بحران عاطفی، اگر یک زن بتواند کهن‌الگو آتنا را در درونش فرا بخواند، عقلانیت به او کمک خواهد کرد موضع خود را دریابد و حفظ کند.

اسطوره‌ی باکره

ویژگی‌های آسیب‌ناپذیری و بکر بودن که در توصیف آرتمیس گفته شد، در مورد آتنا نیز صدق می‌کند. زمانی که آتنا بر روان یک زن حکمرانی کند، او ــ همانند زنانی که شبیه آرتمیس و هستیا هستند ــ از ترجیحات و اولویت‌های خودش انگیزه می‌گیرد. مانند کهن‌الگوی آرتمیس، آتنا یک زن را مستعد می‌سازد تا بر روی آنچه برایش مهم است تمرکز کند؛ نه بر روی نیازهای دیگران.

تفاوتی که آتنا با آرتمیس و هستیا دارد این است که او اسطوره‌ی باکره‌ای است که به دنبال همکاری با مردان است. او به جای جدا کردن خود یا رد کردن مردان، از این‌که در میانه‌ی کارها و قدرت‌های مردانه باشد لذت می‌برد. ویژگی اسطوره‌ی باکره این امکان را به او می‌دهد تا از گرفتار شدن در دام‌های عاطفی و جنسی با مردانی که با آن‌ها همکاری نزدیک دارد اجتناب کند. او می‌تواند دوست، همکار و رازدار مردان باشد، بدون آن‌که احساسات یا صمیمیتی عاطفی در کار باشد.

آتنا در قالب یک زن بالغ وارد جمع المپی‌ها شد. او در اسطوره‌اش به این شکل تصویر شده است که به مسائل مادی علاقه نشان می‌داد. کهن‌الگوی آتنا در مقایسه با آرتمیس، نسخه‌ی مسن‌تر و بالغ‌تری از اسطوره‌ی باکره را نشان می‌دهد. جهت‌گیری واقع‌گرایانه‌ی آتنا نسبت به جهان، نگرش عمل‌گرایانه‌اش، هماهنگی او با استانداردهای «بزرگسالان» و عدم پیروی از خیالپردازی یا ایده‌آل‌گرایی او را در این عنوان خلاصه می‌کند: «بزرگسال معقول».

طراح استراتژی

خرد آتنا خود را در فرماندهی نیروهای جنگی یا در پیشی گرفتن در رقابت‌های تجاری نشان می‌داد. او در طول جنگ تروا بهترین طراح استراتژی بود. راهکارها و اقدامات او، پیروزی را در میدان جنگ برای یونانی‌ها به ارمغان آورد. کهن‌الگوی آتنا در عرصه‌های تجاری، تحصیلی، علمی، نظامی یا سیاسی جای پیشرفت دارد.

برای مثال، آتنا را می‌توان در زنی دید که با داشتن تحصیلات عالیه در رشته مدیریت بازرگانی، همکار یک استاد قدرتمند شده است و پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی می‌کند.

تیزهوشی زن آتنایی او را قادر می‌سازد تا در موقعیت‌هایی که ملاحظات سیاسی یا اقتصادی اهمیت دارند، راه خود را به خوبی بیابد. او می‌تواند از توانایی تفکر استراتژیک خود برای پیشبرد اهدافش استفاده کند و یا در مقام مشاور نزدیک یک مرد جاه‌طلبِ در حال رشد عمل کند. در هرکدام از این موارد، کهن‌الگوی آتنا حاکم بر روان زنی است که «عامل اصلی» هر چیز را می‌شناسد، هوشش در جهت مسائل کاربردی و عملی کار می‌کند و کارهایش برمبنای عواطف و نیت‌های احساسی شکل نمی‌گیرد. یک زن با حضور آتنا در روانش آن چیزی که باید را به انجام می‌رساند و راه دستیابی به آنچه که می‌خواهد را پیدا می‌کند.

دیپلماسی ــ که شامل استراتژی، قدرت و مانورهای فریب‌آمیز می‌شود ــ حوزه‌ای است که آتنا در آن به خوبی می‌درخشد. کلر بوث لوس[۱۲۸] ــ بانوی زیبا و مشهور نمایشنامه‌نویس، عضو کنگره، سفیر در ایتالیا و ژنرال افتخاری ارتش امریکا ــ دارای این ویژگی‌های آتنایی بود. او به خاطر جاه‌طلبی و استفاده از هوش و ارتباطاتش برای باز کردن راهش در میان دنیای مردان، هم مورد تحسین و هم انتقاد قرار می‌گرفت. او با هِنری آر. لوس[۱۲۹] از بنیانگذاران مجله‌ی تایم که در حوزه خودش زئوسی بود، ازدواج کرد. از دید تحسین‌کنندگانش، او پاداش «خونسردی‌اش» در زیر فشارها را می‌گرفت، در حالی که منتقدانش او را توطئه‌گری «بی‌احساس» می‌خواندند.

به همین ترتیب، زن آتنایی می‌تواند دارای درجه دکترا بوده و نقش موثری در محیط‌های دانشگاهی داشته باشد. کسب کرسی استادی، نیاز به انجام تحقیقات، چاپ مقالات، شرکت در کنفرانس‌ها، دریافت بورس‌های تحقیقاتی و دانستن قوانین بازی و نکات کلیدی دارد. زنان نیز مانند مردان برای پیشرفت نیاز به مربی، حامی و هم‌پیمان دارند. توانایی‌های فکری به تنهایی راه‌گشا نیست؛ بلکه ملاحظات تاکتیکی و سیاسی نیز لازم است. رشته‌ای که او در آن تحصیل می‌کند، آموزش می‌دهد یا تحقیق می‌کند، دانشگاهی که او در آن مشغول است و گروه آموزشی و استاد راهنمایی که برمی‌گزیند، همگی در تعیین این‌که آیا او به آن جایگاه دست پیدا خواهد کرد یا خیر، موثرند.

روزالین یالو[۱۳۰]، برنده جایزه نوبل شیمی به خاطر کشفیاتش در زمینه رادیو ایمونواسی (استفاده از ایزوتوپ‌های رادیواکتیو برای اندازه‌گیری میزان هورمون‌ها و دیگر مواد شیمیایی در بدن) نمونه‌ای از یک زن آتنایی برجسته است. او از لذت کار کردن با دست‌ها و مغزش به‌طور همزمان سخن گفته است (ترکیب جنبه‌های خرد و کارهای دستی آتنا). یالو در برنامه‌ریزی مراحل کال آزمایشگاهی‌اش که منجر به کشفیاتش شده است، می‌باید استراتژیست ماهری بوده

باشد؛ توانایی‌ای که می‌بایست در جایگاه مناسب شغلی‌اش نیز به کار گرفته باشد.

زن صنعت‌کار

آتنا در مقام اسطوره‌ی صنایع، مشغول ساخت چیزهایی بود که هم کاربردی بوده و هم از لحاظ زیبایی‌شناسی مطلوب بودند. او پیش از هر چیز به خاطر مهارتش در زمینه بافندگی مورد توجه بود؛ کاری که در آن ذهن و دست‌ها همزمان باید کار کنند. برای بافت یک پرده منقوش یا یک پارچه، زن ابتدا باید آنچه می‌خواهد انجام دهد را طراحی و برنامه‌ریزی کرده و سپس ردیف به ردیف از روی اصول آن را ببافد. این روش، جلوه‌ای از کهن‌الگوی آتناست که بر روی جنبه‌های پیش‌بینی، برنامه‌ریزی، مهارت در آن صنعت و صبر تأکید دارد.

زنان روستایی که نخ می‌ریسند، لباس می‌بافند و با دست‌های خودشان هر آنچه که اعضای خانواده‌شان می‌پوشند را تهیه می‌کنند، تجسم آتنا هستند. آن‌ها دوشادوش شوهرانشان زمین را از حالت بکر و طبیعی خود درمی‌آورند و طبیعت را مناسب زندگی می‌کنند. آن‌ها برای بقا و موفقیت نیاز به ویژگی‌های آتنایی دارند.

دختر بابا

آتنا در مقام کهن‌الگوی «دختر بابا»، نمونه‌ی زنی است که به‌طور طبیعی جذب مردان قدرتمندی می‌شود که دارای صلاحیت، مسئولیت و قدرت هستند.

مردانی که منطبق با کهن‌الگوی پدر مردسالار یا «آقای رییس» هستند. کهن‌الگوی آتنا زنان را آماده می‌سازد تا رابطه‌ای استاد و شاگردی با مردان قدرتمندی برقرار سازند که دارای علائق مشترک با آن‌ها هستند و به مسائل مشابه آن‌ها می‌نگرند. او انتظار وفاداری دوجانبه دارد. مانند خود آتنا، زمانی که زن آتنایی با یک مرد پیمان همکاری می‌بندد، سرسخت‌ترین مدافع یا «دست راست» آن مرد خواهد بود، از اختیارات آن مرد به بهترین نحو استفاده می‌کند و از حقوق او در همه جا حفاظت می‌کند.

بسیاری از منشی‌های مخصوص که زندگی خود را وقف رییسانشان کرده‌اند، زنان آتنایی هستند. وفاداری آن‌ها به مردان بزرگ منتخب‌شان خلل‌ناپذیر است. زمانی که به رزماری وود[۱۳۱]، منشی شخصی ریچارد نیکسون[۱۳۲] فکر می‌کنم که ۱۸ دقیقه از نوارهای واترگیت را پاک کرده بود، گمان می‌کنم ممکن است دست آتنا در کار بوده باشد. زیرا این «خرد» آتناست که تشخیص می‌دهد آن مدارک باید از بین بروند و باز این آتناست که می‌تواند بدون هیچ احساس گناهی آن‌ها را پاک کند.

ویژگی دختر بابا بودن، زن آتنایی را تبدیل به یک مدافع حقوق و ارزش‌های مردسالارانه می‌کند که بر روی سنت و حقانیت قدرت مردان تأکید دارد. زنان آتنایی معمولا معیارهای از پیش تعیین شده را به‌عنوان راهنمای رفتاری خود می‌پذیرند. این زنان معمولا از لحاظ سیاسی محافظه‌کار بوده و در برابر تغییر مقاومت می‌کنند. آتنا با شکست‌خوردگان، ستمدیدگان یا شورشی‌ها همدردی نمی‌کند.

برای مثال فیلیس اشلفلی[۱۳۳]، زنی دارای مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه رادکلیف[۱۳۴]، فوق‌العاده منظم و دارای قدرت سخنوری بالاست. او رهبری جناح مخالف لایحه تساوی حقوق را بر عهده دارد. پیش از آن‌که او رهبری جناح مخالف را بر عهده گیرد، تصویب لایحه قطعی به نظر می‌رسید. در نخستین سال از حیات جنبش تساوی حقوق و پیش از آن‌که اشلفلی جناح خود را در اکتبر ۱۹۷۲ با شعار «توقف لایحه تساوی حقوق» به راه بیاندازد، جنبش توانسته بود سی تصویب را از سر بگذراند. اما به محض این‌که او سپاه خود را وارد جنگ کرد، جنبش متوقف شد. در هشت سال پس از آن، تنها پنج ایالت لایحه را پذیرفتند و پنج ایالت از سی وپنج ایالتی که لایحه را تصویب کرده بودند، رأی خود را پس گرفتند. اشلفلی که زندگی‌نامه‌نویسش او را «محبوب اکثریت خاموش» می‌نامد، نمونه‌ای از آتنای معاصر در نقش کهن‌الگویی دختر باباست که از ارزش‌های مردسالارانه دفاع می‌کند.

اعتدال طلایی

زمانی که کهن‌الگوی آتنا در روان زنی قوی باشد، او تمایلی طبیعی به میانه‌روی در انجام کارها دارد و در «اعتدال طلایی» زندگی می‌کند؛ چیزی که ایده‌آل آتنی‌ها بود. افراطی‌گری معمولا نتیجه‌ی احساسات یا نیازهای شدید است یا ناشی از طبیعتی شهوت‌آلود، زاهدمآب، ترسو یا حریص؛ که همه‌ی این‌ها

در تضاد با آتنای منطقی است. اعتدال طلایی همچنین به دلیل تمایل آتنا به کنترل وقایع، توجه به اثرات و تغییر زمینه‌ی فعالیت به محض مشخص شدن ناکارآمد بودن آن است.

آتنای زره‌پوش

آتنا با یک زره طلایی براق وارد صحنه المپ شد. در واقع، زره‌پوش بودن یک خصلت آتنایی است. تدافعات عقلانی، چنین زنی را از حس درد مصون نگه می‌دارد؛ چه درد خودش و چه درد دیگران. در بحبوحه‌ی آشفتگی عاطفی یا نبردی تنگاتنگ، او آنچه اتفاق می‌افتد را مشاهده، طبقه‌بندی و تحلیل کرده و تصمیم می‌گیرد در مرحله‌ی بعد چکاری انجام دهد و به این ترتیب در برابر احساسات و عواطف نفوذناپذیر باقی می‌ماند.

در این دنیای رقابتی، کهن‌الگوی آتنا امتیاز تعیین‌کننده‌ای نسبت به آرتمیس دارد. آرتمیس اهداف را انتخاب کرده و برای رسیدن به آن‌ها رقابت می‌کند، اما او زره‌پوش نیست؛ زیرا اسطوره‌ی آرتمیس پیراهنی کوتاه به تن داشت. اگر کهن‌الگوی غالب یک زن به جای آتنا، آرتمیس باشد هر برخورد خصمانه یا فریبکارانه‌ی غیرمنتظره‌ای را شخصی قلمداد کرده، عصبانی یا آزرده‌خاطر شده و ممکن است احساساتی شود و آن‌گونه که باید و شاید مفید و موثر عمل نکند. در چنین موقعیتی، آتنا در کمال خونسردی به ارزیابی اتفاقات می‌پردازد.

پرورش آتنا

زنانی که به‌طور ذاتی مانند آتنا نیستند می‌توانند این کهن‌الگو را از طریق تحصیلات و کار در خود پرورش دهند. تحصیلات نیاز به رشد ویژگی‌های آتنایی دارد. زمانی که یک زن درس و دانشگاه را جدی پیگیری می‌کند، در واقع عادت‌های مطالعاتی منظمی را در خود شکل می‌دهد. ریاضیات، علوم، دستور زبان، تحقیق و نوشتن مقالات نیاز به مهارت‌های آتنایی دارند. شغل نیز تأثیر مشابهی دارد. «حرفه‌ای» رفتار کردن، نشان از آن دارد که زن هدفمند، بی‌طرف و ماهر است. زنی که احساسات عمیقی نسبت به دیگران دارد ممکن است برای مثال وارد رشته پزشکی یا پرستاری شود و متوجه شود که وارد حوزه‌ای آتنایی شده و نیاز دارد مشاهده با خونسردی تمام، تفکر منطقی و مهارت‌های متعددی را بیاموزد.

کلیه‌ی رشته‌های تحصیلی نیاز به پرورش این کهن‌الگو دارند. یادگیری حقایق عینی، تفکر دقیق آمادگی برای امتحانات و گذراندن آزمون‌های متعدد، همگی خود تمرین‌هایی برای فراخواندن آتنا هستند.

کهن‌الگوی آتنا همچنین ممکن است بیش از اندازه رشد پیدا کند. گاهی دختر جوانی که در خانواده‌ی نامناسبی بزرگ شده است یاد می‌گیرد که احساساتش را پنهان کند و یک زره حفاظتی به تن کند. او بی‌حس شده و ارتباط خود را با احساساتش از دست می‌دهد؛ زیرا در غیر این صورت آسیب می‌بیند. او می‌آموزد که به منظور بقا، شرایط را به خوبی مشاهده کرده و برنامه‌ریزی صحیح کند. کهن‌الگوی آتنا در هر نقطه‌ای که یک زنِ قربانی، شروع به برنامه‌ریزی برای بقا یا خلاصی از شرایط کند، فعال می‌شود.

والتر اف. اوتو[۱۳۵] در کتاب خود به نام خدایان هومری، آتنا را اسطوره‌ی «همیشه نزدیک» می‌خواند. به سرعت برای حمایت از قهرمانانش حاضر می‌شد و

برای دیگران قابل رویت نبود. او پیشنهاداتی در گوش آن‌ها زمزمه می‌کرد، آن‌ها را توصیه به خویشتن‌داری می‌کرد و در رقابت با رقیبانشان به آن‌ها امتیاز می‌داد. کهن‌الگوی آتنای «همیشه نزدیک» را باید زمانی که زن در میانه‌ی یک بحران عاطفی نیاز به تفکر دقیق دارد یا زمانی که در حیطه شغلی یا تحصیلی در حال رقابت با مردان است، دعوت به «نزدیک‌تر آمدن» کرد.

آتنا، یک زن

گروه خاصی از زنان مصمم و اجتماعی آمریکایی هستند که به نظر می‌رسد بهترین نمونه برای چهره امروزی آتنا باشند. آن‌ها عملگرا، بی‌ریا، راحت و قابل اعتماد هستند و کارها را بدون سروصدا به انجام می‌رسانند. به‌طور معمول زنان آتنایی از سلامت خوبی برخوردارند، هیچ‌گونه درگیری روحی روانی ندارند و از لحاظ فیزیکی فعال هستند (چرا که آتنا اسطوره‌ی سلامت و تندرستی نیز بود). در نظر من یک زن آتنایی یکی از آن زنان تروتمیز و اتو کشیده‌ای است که در تمام طول زندگی‌شان لباس‌های «شیک و رسمی» می‌پوشند. در واقع روان زن آتنایی نیز شبیه همان لباس‌های شیک و اتو کشیده است؛ کاربردی با دوام و با کیفیت بالا که تحت‌تأثیر تغییرات مُد قرار نمی‌گیرد.

کودکی آتنا

کودک آتنایی در توانایی تمرکز با کودک آرتمیسی شریک است؛ با این تفاوت که چارچوبی ذهنی و فکری به آن اضافه می‌کند. برای مثال، کودک آتنایی

می‌تواند در سه سالگی خود خواندن را یاد بگیرد. او در هر سنی که باشد، به‌محض این‌که موجودی به نام کتاب را کشف کند، دیگر تمام مدت سرش در کتاب خواهد بود. زمانی که مشغول کتاب خواندن نیست، در حال تعقیب ردپای پدرش است: «بابا چرا؟» یا «بابا این چه جوری کار می‌کنه؟» یا بیش از همه «بابا نشونم بده!» او معمولا نمی‌گوید: «مامان چرا؟»؛ مگر این‌که مادری آتنایی داشته باشد که به او پاسخ‌های منطقی بدهد. دختر آتنایی کنجکاو و به دنبال اطلاعات است و می‌خواهد بداند اشیاء چگونه کار می‌کنند.

والدین

زمانی که یک دختر آتنایی به‌عنوان دختر محبوب یک پدر موفق که پدرش به او افتخار می‌کند که «دخترش راه او را دنبال می‌کند» بزرگ‌تر می‌شود، پدر به او کمک می‌کند تا تمام تمایلات طبیعی‌اش را دنبال کند. وقتی الگوی او، یعنی پدرش، تمام نعمت‌ها و موهبت‌هایش را نثار او می‌کند، اعتماد به توانایی‌هایش «حق ذاتی» او می‌شود. چنین دختری در امنیت کامل بزرگ می‌شود؛ بدون آن‌که نگران اثبات توانایی‌هایش باشد. چنین فردی در بزرگسالی به راحتی می‌تواند قدرتش را اعمال کند، اقتدارش را نشان دهد و توانایی‌هایش را به ظهور برساند.

اما تمام زنان آتنایی دارای پدران زئوسی که آن‌ها را دوست داشته باشند، نیستند. اگر چنین باشد، آن‌گاه یکی از عوامل اضلی رشد کهن‌الگو از بین می‌رود. برخی از زنان آتنایی دارای پدران بسیار موفقی هستند که آن‌قدر سرشان شلوغ است که نمی‌توانند به آن‌ها توجه کنند. برخی دیگر از پدران زئوسی نیز اصرار دارند دخترشان به شیوه‌ی سنتی رفتار کند. آن‌ها ممکن است با کنایه به دخترانشان بگویند «کله‌ی قشنگت رو با معلومات پر نکن!» یا با گفتن این

حرف که «این چیزی نیست که یه دختر کوچولو بخواد باهاش بازی کنه!» آن‌ها را سرزنش کنند یا به او بگویند: «این به تو مربوط نیست؛ یه موضوع کاریه!». در نتیجه این احساس در او رشد می‌کند که آنچه که هست، پذیرفتنی نیست و معمولا دچار کمبود اعتماد به‌نفس در زمینه توانایی‌هایش می‌شود؛ هر چند که به‌طور مستقیم از ورود به دنیای تجارت و کار منع نشده باشد.

اگر زن آتنایی پدری داشته باشد که شباهت بسیار کمی با زئوس دارد ــ پدری ورشکسته، معتاد، شاعر یا نویسنده‌ای گمنام ــ رشد کهن‌الگوی آتنا در او ناقص شکل می‌گیرد. او ممکن است اشتیاق لازم برای رسیدن به اهدافی که توانایی به ثمر رساندنشان را دارد، نداشته باشد و حتی وقتی در برابر دیگران به موفقیتی دست پیدا می‌کند، معمولا احساس می‌کند حقه‌بازی است که در نهایت «مچش گرفته خواهد شد»!

علی‌رغم این‌که آتناها خودشان زن هستند، اما اکثر مادران چنین دخترانی احساس ناکافی بودن در برابر آن‌ها دارند یا این‌گونه به نظرشان می‌آید که دخترانشان از گونه‌ی دیگری بوده و از جنس آن‌ها نیستند. برای مثال، همه‌ی زنان رابطه ـ محور، بعد از مدتی متوجه می‌شوند که دچار کمبود ارتباط با دختران آتنایی‌شان هستند. زمانی که مادر راجع به آدم‌ها و احساسات صحبت می‌کند، دختر آتنایی هیچ توجهی نمی‌کند. در عوض، دختر دوست دارد بداند وسایل چگونه کار می‌کنند و درمی‌یابد که مادرش هیچ درکی از موضوع نداشته یا تمایلی به دانستن ندارد. در نتیجه‌ی این تفاوت‌ها، دختر آتنایی احتمال دارد مادرش را نالایق قلمداد کند. یکی از چنین مادرانی تعریف می‌کرد که دخترش «ده ساله است اما مثل سی ساله‌ها رفتار می‌کند.» تکیه‌کلام دخترش این بود: «وای مامان! واقع‌بین باش!» این مادر چنین ادامه می‌داد که «بعضی وقت‌ها دخترم باعث می‌شه من احساس کنم که انگار اون یه آدم بزرگه و من یه بچه‌ی عقب‌افتاده!»

به‌طور مشابه، برخورد مادری نیز که مدام این برداشت را در ذهن دختر آتنایی‌اش ایجاد می‌کند که چیزی در او غلط است، می‌تواند دختر را فلج کند. برای مثال چنین مادری ممکن است بگوید: «تو هیچی به‌جز یه ماشین‌حساب نیستی!» یا «حداقل سعی کن وانمود کنی یه دختری!»

زنی که ویژگی‌های آتنایی‌اش را به خوبی رشد داده شده و با اعتماد به‌نفس بالا به موفقیت‌های متعددی دست یافته است، معمولا دارای والدینی شبیه زئوس و متیس بوده (پدری موفق در جلوی صحنه و مادری پرورش‌دهنده در پشت صحنه) و در خانواده دارای جایگاهی مانند پسر ارشد می‌باشد. معمولا این جایگاه در خانواده به دلیل غیبت پسر اتفاق می‌افتد. او ممکن است تک‌فرزند بوده یا در خانواده‌ای که همه‌ی بچه‌ها دختر هستند از همه بزرگ‌تر باشد و یا این‌که برادرش از یک بیماری جسمی یا روحی رنج ببرد و یا پسر، پدرش را به دلایلی عمیقاً ناامید کرده باشد. در چنین شرایطی او تنها کسی خواهد بود که می‌تواند به آرزوی پدر برای داشتن یک پسر و شریکی که بتواند علایقش را با او تقسیم کند، جامه‌ی عمل بپوشاند.

آتنایی که دارای تصویر مثبت از خودش است و هیچ تضاد درونی و بیرونی برای پیگیری بلندپروازی‌هایش ندارد، می‌تواند فرزند والدینی شاغل یا دختر مادری موفق نیز باشد. در این حالت او در شرایطی بزرگ می‌شود که مادرش الگوی اوست و حمایت والدین را به‌طور کامل داراست.

نوجوانی و آغاز جوانی

دختران آتنایی به موتور ماشین علاقه دارند. آن‌ها همان دخترانی هستند که تعمیر وسایل را یاد می‌گیرند و در کلاس‌های کامپیوتر خیلی سریع و مشتاقانه

می‌آموزند که ماشین‌ها چگونه کار می‌کنند و خویشاوندی نزدیکی با کامپیوترها دارند. آن‌ها می‌توانند برنامه‌نویسی کامپیوتر را مثل آب خوردن انجام دهند؛ چرا که به‌طور خطی و واضح فکر می‌کنند و به جزئیات توجه دارند. آن‌ها دخترانی هستند که درباره بازار سرمایه می‌آموزند و در آن سرمایه‌گذاری می‌کنند.

دختر آتنایی معمولا فکر می‌کند «اکثر دخترها خنگ و کندذهن‌اند»؛ نظری که پسران نوجوان نیز در مورد دخترها دارند. یک دختر آتنایی به جای این‌که از یک حشره‌ی عجیب بترسد، علاقه دارد تا آن را بررسی کند. در واقع هیچ عنکبوتی نمی‌تواند دختری را که دنباله‌رو آتنایی است که آراکنه را تنبیه کرد، بترساند. آتنای جوان ممکن است در خیاطی، بافندگی و سوزن‌دوزی سرآمد باشد. او به احتمال زیاد از دیگر صنایع دستی نیز لذت می‌برد و این علاقه‌اش را با مادرش و دیگر دختران سنتی که او کمتر با آن‌ها احساس نزدیکی می‌کند، شریک می‌شود. او بیشتر از آن‌ها از تلاش برای درآوردن یک الگو و افزایش مهارت‌هایش لذت می‌برد و با انجام کارهای کوچکی مثل دوخت لباس عروسک یا چیز کوچکی برای خودش انگیزه نمی‌گیرد. او از رسیدن به استادی و مهارت بالا خشنود می‌شود. کاربردی بودن و تشویق شدن به‌خاطر کیفیت کارش، به او این انگیزه را می‌دهد که خودش لباس‌هایش را بدوزد.

در سنی که اکثر دخترها دردسرساز هستند، دختران آتنایی به‌هیچ وجه این‌گونه نیستند. جیغ کشیدن و گریه و زاری ابداً در آن‌ها دیده نمی‌شود. تغییرات هورمونی به سختی بر روی رفتار و حالات این دختران تأثیر می‌گذارد. او دوران دبیرستانش را با پسرانی می‌گذراند که از نظر هوشی و درسی با او برابری می‌کنند. او ممکن است عضو یک باشگاه شطرنج باشد یا در مسابقات علمی شرکت کند. او به احتمال زیاد به ریاضیات علاقه داشته و در آن مهارت دارد و یا وقتش را در آزمایشگاه‌های شیمی، فیزیک یا کامپیوتر می‌گذراند.

دختران برون‌گرا و اجتماعی آتنایی از قدرتشان برای یافتن هم‌پیمانان و همراهان اجتماعی و حفظ آن‌ها استفاده می‌کنند. آن‌ها می‌دانند چگونه در محیط‌های اجتماعی رقابت کرده و همزان محبوب باقی بمانند و حتی از لحاظ عاطفی درگیر روابطی نشوند که «روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند.» زنان آتنایی برای آینده برنامه‌ریزی می‌کنند و بیشتر از هر چیز به اهداف پس از دوران دبیرستانشان توجه دارند. اگر او از لحاظ مالی قادر باشد به دانشگاه برود، شروع به بررسی دانشگاه‌هایی می‌کند که می‌تواند در آن‌ها تحصیل کند و با آگاهی کامل انتخاب می‌کند. حتی اگر خانواده‌اش نتوانند او را برای رفتن به دانشگاه حمایت کنند، او معمولا راهی پیدا می‌کند که بتواند از طریق آن بورس تحصیلی یا کمک مالی دریافت کند.

دانشگاه برای اکثر زنان آتنایی محیط آزادی است. رشته‌ای که خودشان برای تحصیل انتخاب کرده‌اند، باعث می‌شود آزادتر از آن چیزی باشند که در دوران دبیرستان بوده‌اند. به‌طور معمول زنان آتنایی به‌خاطر سازگاری و احترام بالایی که برای مردان قائل هستند، دانشگاه‌های مختلط را برای تحصیل انتخاب می‌کنند.

کار

زن آتنایی می‌خواهد در زندگی اثری از خود به جا بگذارد. او به سختی کار می‌کند و همه چیز را به سرانجام می‌رساند و واقعیت را آن‌گونه که هست می‌پذیرد و خود را با آن تطبیق می‌دهد. به همین دلیل سنین بزرگسالی برای او سال‌های پرباری است. در دنیای قدرت و دستاورد، استفاده‌ی او از استراتژی و تفکر منطقی، نشانه‌ی قرابت او با آتناست. در محیط خانه، او در هنرهای دستی مهارت دارد (قلمرو دیگر آتنا) و از ذهن عملگرا و دید

زیبایی‌شناسانه‌اش برای انجام موثر کارهای خانه بهره می‌برد.

اگر یک دختر آتنایی مجبور باشد بلافاصله پس از پایان دوران دبیرستان به سر کار برود، با گذراندن دوره‌های آموزشی تجارت و شغل‌های تابستانی، خود را برای این مهم آماده می‌کند. زنان آتنایی نقش سیندرلا را بازی نمی‌کنند؛ آن‌ها منتظر نمی‌مانند تا با یک ازدواج رویایی نجات پیدا کنند. این خیالبافی که «روزی شاهزاده‌ی من از راه خواهد رسید» از ذهن زن آتنایی به دور است.

اگر او ازدواج کند و به خانه‌داری مشغول شود؛ معمولا مدیر کارآمدی در کارهای خانه خواهد بود. او برای خرید، شستن لباس‌ها و تمیز کردن خانه برنامه‌ریزی دقیقی دارد. برای مثال، همه چیز در آشپزخانه در سر جای خودش قرار دارد. یک زن آتنایی نیاز ندارد تا کسی به او برنامه‌ریزی و زمان‌بندی را یاد دهد؛ سازماندهی کار طبیعی اوست. او معمولا خرید موردنیاز یک هفته را از قبل انجام می‌دهد و برنامه‌ی غذایی را جوری تنظیم می‌کند که بهترین استفاده را از خریدها انجام دهد. زن آتنایی به خوبی از پس مدیریت دخل وخرج مخارج زندگی برمی‌آید.

زن آتنایی یک معلم بسیار خوب است. او مطالب را واضح و به بهترین نحو توضیح می‌دهد. اگر در موضوعی نیاز به اطلاعات دقیق داشته باشد، او به خوبی بر آن مسلط می‌شود. هنر او توضیح فرایندهای پیچیده است که آن را به روش قدم به قدم انجام می‌دهد. معلم آتنایی یکی از سخت‌گیرترین معلمان است. او از آن‌هایی است که «هیچ عذری» را نمی‌پذیرد و انتظار بالاترین‌ها را دارد. او تحت‌تأثیر داستان‌های غم‌انگیز قرار نمی‌گیرد و نمره به کسی اضافه نمی‌کند. او با دانش‌آموزانی که با او رقابت فکری می‌کنند بهترین برخورد را دارد و از آن‌هایی خوشش می‌آید که بهترین عملکرد را دارند و بیشتر وقتش را

با آن‌ها می‌گذراند، نه آن‌هایی که از کلاس عقب هستند (برخلاف رفتار مادرانه‌ی معلم دیمیتری که بیشترین انرژی‌اش را برای دانش‌آموزانی می‌گذارد که نیاز به کمک دارند).

به‌عنوان یک فرد صنعتگر، زن آتنایی اشیا و ابزارآلات کاربردی‌ای می‌سازد که از لحاظ زیبایی‌شناسی نیز قابل‌توجه هستند. او همچنین فکر اقتصادی دارد و به همان میزان که برای ساخت چیزی وقت می‌گذارد، به ارائه و فروش آن نیز اهمیت می‌دهد. او به خوبی با دست‌هایش کار می‌کند و هرچه که می‌سازد، به‌خاطر استادکاری و مهارتی که برای ساخت آن صرف کرده است، به خود می‌بالد.

زن آتنایی که در حوزه دانشگاهی فعالیت می‌کند، می‌تواند تبدیل به یک محقق شود. او با رویکرد منطقی و توجه‌اش به جزئیات، می‌تواند به انجام آزمایشات یا گردآوری اطلاعات بپردازد. حوزه علاقه‌ی او موضوعاتی است که در آن‌ها تفکر منطقی و توجه به شواهد مهم تلقی می‌شود. او به ریاضیات و علوم علاقه دارد و به سراغ رشته‌هایی از قبیل تجارت، حقوق، مهندسی یا پزشکی می‌رود؛ رشته‌هایی که از لحاظ سنتی مردانه طبقه‌بندی می‌شوند و زن آتنایی دوست دارد جزو معدود زنانی باشد که وارد آن حوزه می‌شوند.

روابط با زنان: با فاصله یا جدا

زن آتنایی معمولا دوستان صمیمی هم‌جنس خود ندارد. این الگویی است که این افراد از حدود دوران بلوغ یا حتی قبل از آن دنبال می‌کند. در دوران بلوغ،

دوستان صمیمی ترس‌ها، رازها، علایق و اضطراب‌هایشان در مورد تغییرات جسمی‌شان، مشکلات با والدین و نگرانی‌هایشان درباره‌ی آینده را با یکدیگر تقسیم می‌کنند. موضوعاتی از قبیل پسرها، رابطه‌ی جنسی و موادمخدر، اضطراب‌های اصلی برخی از دختران هستند. دیگر دختران در میانه‌ی تحولی شاعرانه یا خلاقانه هستند و یا ذهن‌شان با افکاری درباره‌ی مرگ، جنون، عرفان یا تضادهای مذهبی پر شده است. این‌ها همه موضوعاتی است که در دوران بلوغ می‌توان با دوستی که او نیز نگرانی‌های مشابهی دارد به اشتراک گذاشت؛ اما نه با ناظر غیراحساسی و شکاک منطقی‌ای مانند آتنای جوان.

علاوه بر این‌ها، در اسطوره‌های یونانی، آتنا زمانی دوستی صمیمی مانند یک خواهر به نام یوداما[۱۳۶] یا پالاس[۱۳۷] داشت. این دو دختر در حال بازی و مسابقه بودند که به‌طور تصادفی نیزه‌ی آتنا به دوستش برخورد کرده و او را می‌کشد. مشابه این اسطوره، اگر فقدان حس همدلی در دختر آتنایی باعث از بین رفتن دوستی‌اش با دیگر دخترها نشود، اما نیاز او به برنده شدن احتمالا این کار را خواهد کرد. در زندگی واقعی، یک دوست زمانی که می‌بیند رفیق آتنایی‌اش اهمیت رابطه‌شان را نادیده گرفته و در عوض بر روی بُرد خودش تمرکز کرد. (گاهی حتی با تقلب)، ممکن است وحشت‌زده شود و آتنا نیز به این شکل، آن بخش از شخصیت‌اش که دوستی را نابود می‌کند، نشان دهد.

کمبود نزدیکی با زنان معمولا از کودکی و با وابستگی و علاقه‌ای که آن‌ها نسبت به پدرشان دارند و یا عدم شباهت شخصیتی و ذهنی‌ای که بین خود و مادرشان احساس می‌کنند، آغاز می‌شود. این موضوع سپس با نداشتن دوستان صمیمی دختر همراه می‌شود و در نتیجه‌ی آن، زنان آتنایی هیچ احساس خواهرانه‌ای نسبت به زنان نخواهند داشت. آن‌ها همچنین هیچ شباهتی بین خودشان و زنان سنتی و همچنین زنان طرفدار حقوق زنان نمی‌بینند؛ اگرچه به خاطر شاغل بودنشان ممکن است در ظاهر شبیه زنان طرفدار حقوق زن‌ها به نظر بیایند. «خواهری» مفهومی بیگانه با ذهن زن آتنایی است.

در اسطوره‌ها، این آتنا بود که رأی مردسالارانه‌ی تعیین‌کننده را در دادگاه اورستس داد. در دوران جدید نیز، این یک زن آتنایی بود که با سخنرانی بر علیه لایحه تساوی حقوق، در برابر طرفداران حقوق زنان، قد علم کرد. پیش از این به نقش تعیین‌کننده‌ی آتنا در این موضوع اشاره شد. این یک زن آتنایی بود که برخاست و فریاد کشید: «من یک زنم و با لایحه‌ی تساوی حقوق زنان مخالفم!» و اکثریت مردان و اکثریت جناح خاموش پشت سر او به حرکت درآمدند.

داستان آراکنه (بافنده‌ای که آتنا او را به دلیل جسارتی که در علنی کردن فریبکاری‌ها و تجاوزهای زئوس از خود نشان داده بود، تبدیل به عنکبوت کرد) دیگر اسطوره‌ای است که مشابه امروزی دارد. دانشجو یا منشی‌ای که ممکن است از استاد یا رئیس‌اش به‌خاطر آزار جنسی شکایت کند و یا دختری که متوجه رفتارهای زناگونه در خانواده‌اش می‌شود و توجهات را به سمت اعمال پدرِ معمولا سرشناس‌اش جلب می‌کند. یا بیماری که گزارش می‌دهد روان‌پزشکش با او رفتار غیراخلاقی داشته است. چنین زنانی مانند آراکنه، آن فرد «ناچیز» ی هستند که رفتارهای مرد قدرتمندی را که در خلوت از جایگاهش برای سوءاستفاده از زنان استفاده می‌کند، برملا می‌نمایند.

زن آتنایی معمولا بیشتر از دست زنی که شکایت کرد، عصبانی می‌شود تا مردی که مورد شکایت قرار گرفته است. او بیشتر زن قربانی را مقصر می‌داند و او را عامل تحریک آن اتفاق قلمداد می‌کند. یا به مانند خود اسطوره‌ی آتنا، از این عصبانی می‌شود که علنی کردن این موضوع مرد را در معرض انتقاد قرار داده است.

زنان طرفدار حقوق زنان با زنان آتنایی شاغلِ موفق با خشم برخورد می‌کنند. زیرا از یک طرف آن‌ها را در مسائل سیاسی مربوط به زنان در جایگاه طرفداری از مردسالاری می‌بینند و از طرف دیگر آن‌ها را در حال بیشترین استفاده از مزایای جنس زنان که بر روی تحصیلات، فرصت‌های شغلی و پیشرفت تأثیر گذاشته است، می‌یابند. زنان طرفدار حقوق زن، اولین زنی را که به قلمرو مردان وارد می‌شود و برای خود جایگاهی دست و پا می‌کند را «ملکه زنبورها» می‌نامند. این زنان به «خواهران» شان برای پیشرفت کمکی نمی‌کنند. در واقع آن‌ها پیشرفت‌های عمومی برای زنان را دشوارتر هم می‌کنند.

روابط با مردان: فقط قهرمانان مورد پذیرش هستند

زن آتنایی به سمت مردان موفق جذب می‌شود. در دانشگاه او به سمت بهترین فرد در رشته‌اش کشیده می‌شود و در تجارت، مجذوب مردی می‌شود که در راه پیشرفت است و روزی رئیس شرکت خواهد شد. او ذکاوت خاصی در یافتن برنده‌ها دارد. او جذب قدرت می‌شود؛ چه خودش به دنبال آن باشد ــ معمولا به کمک یک استاد مرد موفق و بزرگ‌تر از خودش ــ یا به شکل سنتی به‌عنوان یک شریک، همسر، منشی مخصوص یا متحد مردی توانا و جاه‌طلب. برای زنان آتنایی (آن‌گونه که منشی مخصوص هنری کسینجر[۱۳۸] اشاره می‌کند) «قدرت قوی‌ترین تحریک‌کننده است».

زنان آتنایی احمق‌ها را به‌راحتی تحمل نمی‌کنند. آن‌ها حوصله‌ی رویاپردازها را ندارند و نسبت به مردانی که به دنبال مسائل غیرمادی هستند بی‌علاقه‌اند و وقتی مردان بیش از اندازه دلسوزی از خود نشان داده و نتوانند قاطعانه عمل کنند، احساس ناخوشایندی پیدا می‌کنند. آن‌ها به شاعران و هنرمندانی که در فقر روزگار می‌گذرانند علاقه‌ای ندارند و شیفته نوجوانان ابدی‌ای که نقاب مردان را به چهره دارند نمی‌شوند. برای یک زن آتنایی، «دل‌نازک»،

«عصبی» یا «حساس» صفاتی هستند که برای توصیف «بازنده‌ها» به کار می‌روند. وقتی نوبت به مردان می‌رسد، فقط قهرمانان برایش مورد پذیرش هستند.

زن آتنایی معمولا خودش مردش را انتخاب می‌کند. او این کار را با رد کردن خواستگاران یا فرصت‌های همکاری با مردانی که با استانداردهای او در زمینه موفقیت مطابقت ندارند، انجام می‌دهد و یا این‌که مرد خاصی را نشان کرده و با چنان نقشه ماهرانه‌ای او را به سوی خود جذب می‌کند که مرد ناخودآگاه باور می‌کند که خودش زن را انتخاب کرده است. او با حس وقت‌شناسی و شناختی که از مردش دارد، ممکن است خودش موضوع ازدواج یا همکاری شغلی را پیش بکشد.

اگر زن به دنبال این باشد که کارمند یا منشی مردی شود، این فرصت را با تحت‌تأثیر قرار دادن مرد با توانایی‌ها و سخت‌کوشی‌اش به دست می‌آورد. چه بسا در مجاورت مرد، زن به گونه‌ای سخت کار کند که مرد احساس کند حضور او گریزناپذیر است؛ نقشی که اگر زن بتواند به آن دست پیدا کند، هم رضایت کاری و هم رضایت عاطفی را به دست می‌آورد. چنین جایگاهی به زن آتنایی حس قدرت و همچنین خویشاوندی با «مرد کبیر» ی می‌دهد که می‌تواند تا آخر عمر به او وفادار باقی بماند.

زن آتنایی عاشق بحث کردن درباره‌ی استراتژی و محرم بودن در زمینه‌ی مسائلی است که در پشت صحنه می‌گذرد. پیشنهادها و مشاوره‌های او می‌تواند هوشمندانه و مفید باشد: در عین حال که جسورانه نیز هستند. او به مردانی که به دنبال خواسته‌هایشان می‌روند بها می‌دهد؛ مردانی که قدرتمند، کاردان

و برندگان موفق جنگ قدرت مدرن هستند. برخی زنان آتنایی، هرچه در کارهایش حیله‌گرتر باشد بیشتر او را می‌پسندند.

روابط جنسی

زن آتنایی معمولا در ذهنش زندگی می‌کند و با بدنش بیگانه است. او به بدنش به‌عنوان بخش مفیدی از وجودش نگاه می‌کند که تا زمانی که مریض نشده یا آسیب نبیند نسبت به آن ناآگاه است. به‌طور معمول او زنی احساسی یا متمایل به روابط جنسی یا عاشقانه نیست.

او بیشتر دوست دارد مردان، دوست یا استاد راهنمایش باشند تا عاشقش. برخلاف آرتمیس، او به روابط جنسی به‌عنوان یک ورزش مفرح یا ماجراجویانه نگاه نمی‌کند. او نیز به مانند زن آرتمیسی، به منظور این‌که روابط جنسی برایش تبدیل به ابزاری برای ابراز صمیمیت عاطفی شود، نیاز به فعال شدن کهن‌الگوهای هرا یا آفرودیت دارد. در غیر این صورت، رابطه جنسی برایش «بخشی از توافق» است که لازمه‌ی رابطه‌ای خاص یا رفتاری حساب‌شده است. اما در هر حالت، زمانی که او ذهنش را برای فعالیت جنسی آماده می‌کند، به سراغ یادگیری روش‌های ماهرانه عشق‌ورزی می‌رود.

زن آتنایی معمولا زمان زیادی را در طول زندگی‌اش به دلیل تمرکز بر روی فعالیت‌های شغلی‌اش مجرد باقی می‌ماند. اگر او منشی مخصوص یا مدیر اجرایی مرد بانفوذی باشد که خود انتخاب کرده است، می‌تواند مدت‌ها مجرد مانده و کارش را با جدیت دنبال کند.

اگر یک زن متاهل، همذات‌پنداری خود با کهن‌الگوی آتنا را هم‌چنان حفظ کند، آن‌گاه دیدگاه او نسبت به مسائل جنسی تقریباً مشابه دیدگاه او نسبت به

سایر عملکردهای فیزیکی خواهد بود؛ چیزی که باید به‌طور منظم انجام شود و برایش مفید است. او همچنین این عملکرد را بخشی از وظایف همسری خود می‌داند.

ازدواج

بیشتر زنان آتنایی که نمی‌توانند فرصت‌های موفقیت‌آمیز شغلی به‌دست آورند، رو به «ازدواج‌های مناسب» می‌آورند. آن‌ها با مردانی سخت‌کوش و دستاوردمحور ازدواج می‌کنند که برایشان قابل احترامند. این بار نیز ازدواج زن آتنایی بیشتر شبیه نوعی شراکت است تا رابطه‌ای شورانگیز.

او احتمالا مرد را به‌طور دقیق برآورد کرده و به این نتیجه می‌رسد که کاملا برای هم مناسب هستند. پس از آن او شریک، یار و همسری خواهد بود که به شدت به شغل یا تجارت همسرش علاقمند است و همراه او برنامه‌ریزی کرده و راهکارهای پیشرفت و موفقیت را با هم ترسیم می‌کنند. به مانند آتنا که آشیل را در زمانی که می‌خواست در عصبانیت بر روی فرمانده‌اش، آگاممنون، شمشیر بکشد، به عقب کشید، زن آتنایی نیز همسرش را از رفتارهای نابخردانه یا ناگهانی، منع می‌کند.

اگر شوهرش از او بزرگ‌تر باشد و در زمان ازدواج به کارش سروسامان داده و درگیر شغلی بسیار پیچیده یا فنی باشد، نقش اصلی همسر آتنایی، شریک اجتماعی او خواهد بود. در این حالت وظیفه‌ی او این است که برای همسرش یک سرمایه اجتماعی، میزبانی شایسته برای مهمانانش و در ارتباطات مهم

اجتماعی، همراه و دست راست او باشد.

جدا از مشورت دادن به همسر یا حفظ ارتباطات اجتماعی برای پیشرفت شغلی او، زن آتنایی کارهای خانه را نیز به خوبی مدیریت می‌کند. او به‌راحتی می‌تواند حساب دخل وخرج و وظایف مربوط به خانه را نگه دارد و به جزئیات و روش‌های کاربردی توجه کند. او همچنین وظیفه نگهداری و بزرگ کردن بچه‌ها یا وارثان را به‌عنوان بخشی از شراکتش به عهده می‌گیرد.

ارتباط بین همسر آتنایی و شوهرش در زمینه پیشامدهای زندگی عالی است. اما ارتباط احساسی عملا بین این دو نفر وجود ندارد؛ یا به این دلیل که مرد نیز مانند همسرش به احساسات بها نمی‌دهد و یا به این علت که مرد فهمیده است همسرش درکی از احساسات ندارد.

هم زنان هرایی و هم زنان آتنایی هر دو به سمت مردان قدرتمند و بانفوذی مثل زئوس کشیده می‌شوند. اما آنچه که هرکدام از چنین مردی انتظار دارند و همچنین طبیعت پیوندی که این دو زن با آن مرد برقرار می‌کنند، زمین تا آسمان تفاوت دارد. زن هرایی از مردش خدا می‌سازد، کسی که مسئول برآورده کردن خواسته‌هایش است. پیوندی که این زن با مردش احساس می‌کند، پیوندی عمیق و غریزی است. زمانی که زن هرایی بفهمد شوهرش به او خیانت کرده است، اعماق وجودش آسیب می‌بیند و خشم خود را بر سر آن زن دیگر می‌ریزد، زیرا او را مسئول آن اتفاق می‌داند.

در مقابل، در وجود زن آتنایی خبری از حسادت جنسی نیست. او به ازدواج به‌عنوان یک شراکت با سود متقابل نگاه می‌کند. او معمولا وفادار است و انتظار وفاداری دارد، اما این وفاداری لزوماً به معنای وفاداری جنسی نیست. همچنین او به این راحتی باور نمی‌کند که ممکن است با یک کشش گذرا، جایگزینی برایش پیدا شود.

ژاکلین کندی اوناسیس[۱۳۹]، به نظر یک زن آتنایی می‌رسد. او با سناتور جان اف کندی[۱۴۰] ازدواج کرد که بعدها رئیس‌جمهور ایالات متحده شد. بعد از آن او با آریستوتل اوناسیس[۱۴۱]، ثروتمندترین، بی‌رحم‌ترین و قدرتمندترین مرد جهان ازدواج کرد. هر دوی این مردان به داشتن روابط خارج از ازدواج معروف بودند. به نظر می‌رسید که ژاکلین کندی اوناسیس هیچ نوع حس انتقام‌جویی نسبت به این زنان نداشت؛ مگر این‌که بازیگری بسیار ماهری بوده باشد. عدم حضور خشم و حسادت به علاوه‌ی انتخاب مردان قدرتمند، ویژگی‌های زن آتنایی است که در وجود او مشهود بود. تا زمانی که بنیان‌های ازدواج تهدید نشوند، زن آتنایی می‌تواند خود را توجیه کرده و حضور یک زن دیگر را در زندگی همسرش بپذیرد.

البته بعضی اوقات زن آتنایی علاقه‌ی وافر همسرش به یک زن دیگر را دست‌کم می‌گیرد. در واقع او یک نقطه‌ی کور دارد. او به دلیل بیگانه بودن با عواطف خودش، نمی‌تواند اهمیت آن را برای دیگران نیز درست ارزیابی کند. همچنین او نسبت به احساسات آسیب‌پذیر و ارزش‌های روحی همسرش که ممکن است برای او اهمیت ویژه‌ای داشته باشد، بی‌تفاوت است. این عدم درک می‌تواند در زمانی که برخلاف انتظار او همسرش درخواست طلاق و ازدواج با زن دیگری را می‌کند، او را غافلگیر نماید.

وقتی تصمیم طلاق از طرف زن آتنایی باشد، او می‌تواند با کمترین غم و اندوه همسری را که خودش «واقعاً عاشقشق بوده» را کنار بگذارد. این تصوری بود که یک زن سی ویک ساله فروشنده‌ی سهام در من ایجاد کرد. او و همسرش هر دو شاغل بودند تا زمانی که شوهر که مدیر تبلیغاتی شرکتی بود، از کار اخراج شد. بعد از یک سال، زن به شوهرش گفت که طلاق می‌خواهد. طرز فکر او مانند رئیسی بود که مردی که نمی‌تواند از پس مسئولیت‌های شغلی‌اش برآید را اخراج می‌کند یا او را با کارمند بهتری جایگزین می‌نماید. او از گفتن این حرف به مرد بسیار ناراحت بود و بحثی که در پایان آن زن به این نتیجه رسید که مرد باید برود، برایش دردناک بود. اما زمانی که کارهای ناخوشایند به پایان رسید، احساس رهایی و آسایش کرد.

زن آتنایی چه خود درخواست‌دهنده طلاق باشد، چه نباشد، به خوبی از پس شرایط برمی‌آید. توافقات معمولا به خوبی و بدون درگیری و بداخلاقی انجام می‌شود. او حتی اگر شوهرش او را به خاطر زن دیگری هم ترک کرده باشد، احساس فروپاشی نمی‌کند. او ممکن است رابطه‌ی خوبی را با همسر سابقش حفظ کرده و حتی به شراکت کاری‌شان ادامه دهند.

ازدواج‌هایی که زن و شوهر هر دو به‌طور جدی کار می‌کنند، پدیده‌ی نسبتاً جدیدی است. در چنین ازدواج‌هایی معمولا زنان آتنایی بیشتر از دیگران موفق هستند. زیرا در این‌جا نیاز به ذهن آتنایی است تا برای دو شریک شاغل با اهداف بلندمدت و برنامه روزانه‌ای که شاید بیش از ۸ ساعت کار در روز می‌طلبد برنامه‌ریزی کند و در عین حال همیشه آماده حضور اجتماعی به‌عنوان خانواده‌ای رو به پیشرفت یا حرفه‌ای باشند. زنان آتنایی رویکردی محافظه‌کارانه نسبت به نقش‌های سنتی دارند و کمتر پیش می‌آید که درخواست‌های تساوی‌طلبانه داشته باشند. بنابراین زن آتنایی در ازدواجی که هر دو طرف شاغل هستند، معمولا مسئولیت کارهای خانه را به عهده می‌گیرد، کمک مناسبی استخدام می‌کند و این برداشت را از خود در ذهن دیگران ایجاد می‌کند که یک اَبَر زن است که هم به شغلش می‌رسد و هم به کارهای خانه‌اش و وظایف شوهرداری‌اش را به‌عنوان یک همراه و رازدار ارزشمند به خوبی به انجام می‌رساند.

فرزندان

زن آتنایی در جایگاه یک مادر، به سختی می‌تواند صبر کند تا بچه‌هایش بزرگ شوند تا او بتواند با آن‌ها حرف بزند، با آن‌ها کار انجام دهد و به آن‌ها چیزهایی که خودش می‌بیند را نشان دهد. او برخلاف یک مادری دیمیتری است که به‌طور غریزی می‌خواهد مادر باشد و عاشق نگهداری از نوزادان است و آرزو می‌کند کاش هیچ‌وقت آن‌ها بزرگ نمی‌شدند. در مقابل، زن آتنایی به‌محض این‌که امکان استفاده از «رحم اجاره‌ای» پیش بیاید و مطمئن شود در ارتباط با سرپرستی کودک مشکلی پیش نمی‌آید، از آن استفاده می‌کند. او همچنین پرستار بچه و خانه‌دار برای نگهداری از بچه‌هایش استخدام می‌کند.

مادر آتنایی اگر پسری رقابت‌جو، برون‌گرا و باهوش داشته باشد، بسیار خوشحال خواهد شد. این پسران جوجه قهرمانان در حال رشدی هستند که توانایی‌های مادر در زمینه‌ی آموزش، راهنمایی، الهام بخشیدن و تشویق به برتر شدن را به‌کار می‌گیرند. او رفتارهای کلیشه‌ای مردانه را خیلی زود با دادن این پیام که «مرد که گریه نمی‌کند!» در پسرانش تقویت می‌کند.

مادر آتنایی همچنین با دخترانش که مانند خودش مستقل هستند و رویکردهای منطقی مادر نسبت به مسائل را دنبال می‌کنند، خیلی خوب کنار می‌آید. چنین زنانی الگو و راهنمای دخترانشان هستند که می‌خواهند مانند آن‌ها باشند. هرچند برخی مادران آتنایی دخترانی دارند که اصلا شبیه خودشان نیستند. چنین دخترانی برای مثال، ممکن است بیشتر به احساسات انسانی علاقه داشته باشند تا شیوه کارکرد اشیا یا شاید چندان قاطع یا باهوش نباشد. مادری آتنایی با یک دختر سنتی چندان کار نمی‌آید. او شاید از کارهای این دختر تعجب کرده، آن‌ها را بپذیرد و تحمل کند. یا شاید او دختر دوست نداشته و ترجیح بدهد پسر داشته باشد. در هر حال، دختر با مادرش احساس فاصله‌ی عاطفی کرده و حس می‌کند مادرش برای او ارزش قائل نیست.

برای زن آتنایی سروکله زدن با دختر یا پسری که خیلی سریع تحت‌تأثیر عواطف قرار می‌گیرند، کار دشواری است. این شرایط مسلماً برای بچه‌ها سخت‌تر است. اگر بچه‌ها استانداردهای مادرشان را بپذیرند، با این احساس بی‌ارزشی نسبت به خودشان بزرگ می‌شوند که در کودکی بچه‌ای گریه‌ای و در بزرگسالی زیادی احساساتی هستند. همچنین ذهن عملکرای او اصلا تحمل کودکی رویاپرداز که خیالبافی می‌کند را ندارد.

یک مادر آتنایی از بچه‌هایش انتظار دارد از پس وقایعی که عواطف را برمی‌انگیزند به خوبی بربیایند و مانند خودش «سربازهای خوبی» باشند.

میانسالی

سال‌های میانی عمر معمولا برای زن آتنایی بهترین دوارن زندگی‌اش است. او با این توانایی که می‌تواند وقایع را آن‌گونه که هستند ببیند، به‌ندرت دچار اشتباه می‌شود. اگر همه چیز بر روی برنامه پیش برود، زندگی او به شیوه‌ی منظمی شکوفا خواهد شد.

در میانسالی، زن آتنایی این فرصت را می‌یابد تا موقعیت خود را ارزیابی می‌کند. او تمام امکانات را مجدداً بررسی کرده و سپس حرکت حساب‌شده‌ای را به سمت مرحله‌ی بعد آغاز می‌کند. اگر شغل، اصلی‌ترین دغدغه‌اش باشد، اکنون در میانه مسیر شغلی خود است و حالا می‌تواند به مسیر حرکت خود نگاهی بیندازد: تا کجا می‌تواند پیشرفت کند؟ موقعیت کنونی‌اش چقدر امن است؟ کجا نیاز به یک استاد راهنما دارد؟ اگر او یک مادر باشد، به محض این‌که بچه‌هایش بزرگ شدند، او به پیگیری پروژه‌هایش می‌پردازد؛ چرا که اکنون بچه‌ها وقت کمتری از او می‌گیرند.

البته میانسالی برای یک زن آتنایی می‌تواند به‌طور غیرمنتظره‌ای تبدیل به یک بحران شود. آشفتگی عاطفی ممکن است ناگهان به زندگی منظم او هجوم بیاورد. او ناگهان خود را در میانه بحران میانسالی زناشویی می‌یابد که می‌تواند آرامش او را برهم بزند و او را در معرض عمیق‌ترین احساسات قرار دهد. معمولا این بحران میانسالی شوهر اوست که او را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

ازدواج موفقی که برای هر دوی آن‌ها رضایت‌بخش بود، می‌تواند اکنون برای شوهر آزاردهنده شده باشد. او حالا احساس می‌کند شور و هیجان در زندگی

زناشویی‌شان حضور ندارد و ممکن است به سمت زنی کشیده شود که احساسات و عواطف را در او به غلیان می‌آورد. اگر زن بر روی طبیعت آتنایی‌اش باقی بماند، می‌تواند از عهده شرایط برآید. اما در میانسالی معمولا دیگر اسطوره‌ها به‌راحتی فعال شده و برای اولین بار ممکن است زن به‌طور غیرقابل پیش‌بینی عکس‌العمل نشان دهد.

یائسگی نمی‌تواند برای آتنا باعث غم و اندوه شود؛ زیرا او هرگز خود را به‌عنوان یک مادر تعریف نمی‌کند. نه جوانی و نه زیبایی در اعتماد به‌نفس زن آتنایی تأثیری ندارند؛ چرا که اعتماد به‌نفس او بر پایه هوش، شایستگی و چاره‌جویی او بنا شده است. به همین دلیل بالا رفتن سن برای اکثر زنان آتنایی نوعی از دست دادن تلقی نمی‌شود. بلکه برعکس، از آن‌جایی که او در میانسالی قدرتمندتر، مفیدتر و تأثیرگذارتر از دوران جوانی‌اش است، اعتماد به‌نفس و روحیه‌اش در این سال‌ها افزایش نیز پیدا می‌کند؛ درست در دورانی که دیگر زنان به خاطر این‌که ظاهرشان مسن‌تر به نظر می‌رسد دچار اضطراب می‌شوند.

کهنسالی

زن آتنایی در طول دهه‌های زندگی‌اش به کندی تغییر می‌کند. او در تمام طول عمرش زنی پرانرژی و فعال است که با جدیت اول در خانه و محل کار و سپس به‌صورت داوطلب در اجتماع مشغول فعالیت است. او معمولا حامی موسسات سنتی و محافظه‌کار است. زنان آتنایی متاهل از طبقه متوسط و بالای جامعه، ستون فقرات موسسات خیریه و کلیساها هستند.

زن آتنایی وقتی بچه‌هایش بزرگ می‌شوند و به سراغ زندگی خودشان می‌روند، به‌خاطر خلوت شدن خانه دچار ماتم و اندوه نمی‌شود. او حالا وقت دارد به پروژه‌های بیشتری برسد، مطالعه کند و به کارهایی که علاقه دارد بپردازد. معمولا رابطه‌ی او با فرزندان بزرگ‌ترش بسیار دلپذیر است. زیرا او آن‌ها را تشویق کرده است تا مستقل و متکی به خود باشند و هرگز در کار آن‌ها دخالت نکرده و تقریباً هیچ‌کدام از بچه‌ها و نوه‌هایش با او مشکلی نخواهند داشت. بچه‌ها معمولا به او احترام گذاشته و او را دوست دارند. اگرچه زن آتنایی چندان احساساتش را بروز نمی‌دهد، اما ارتباطات خانوادگی را حفظ کرده و مراسم‌های سنتی و تعطیلات را برگزار می‌کند.

بیشتر زنان آتنایی در سنین کهنسالی تبدیل به ستون‌های قابل احترام اجتماع می‌شوند. برخی از آن‌ها پیرزن‌هایی با ذهن تجاری هستند که به دلیل پرسیدن سوالات مرتبط در جلسات سهامداران، مورد تمسخر قرار می‌گیرند. اما آن‌ها به خاطر حرف‌های نامربوط دیگران پا پس نمی‌کشند و اصرار و پیگیری آن‌ها، مردانی که در رأس قدرت هستند را آزار می‌دهد.

زن آتنایی تحت‌تأثیر واقعه فوق همسرش قرار نمی‌گیرد. او می‌داند که امید به زندگی او بیشتر از شوهرش است؛ چرا که او با مردی بزرگ‌تر از خودش

ازدواج کرده و بیوگی موضوعی نیست که او را غافلگیر کند. او بیوه‌ای است که برای پول‌هایش برنامه دارد، آن‌ها را در بازار سهام سرمایه‌گذاری می‌کند یا تجارت خانوادگی یا شغل خودش را ادامه می‌دهد.

یک پیردختر یا یک زن بیوه‌ی آتنایی معمولا تنها زندگی می‌کند و زندگی فعال خود را ادامه می‌دهد. ویژگی اسطوره‌ی باکره که در وجود او حضور دارد و به او کمک می‌کند تا در کهنسالی فعال و خود متکی باقی بماند؛ همان‌طور که در جوانی‌اش بوده است.

مشکلات روان‌شناختی

آتنای منطقی هرگز کنترل ذهن، قلب و اراده‌ی خود را از دست نمی‌دهد. او در میانه‌ی اعتدال طلایی باقی می‌ماند و تحت‌تأثیر عواطف و احساسات غیرمنطقی قرار نمی‌گیرد. بیشتر اسطوره‌ها (به‌جز هستیا) عواطف خود را روی دیگران خالی می‌کنند و باعث رنج آنان شده یا خودشان آسیب دیده و رنج می‌کشند. زنانی که مانند آن‌ها هستند این قابلیت را دارند که یا دیگران را آزار داده و یا خود آزار ببینند. اما آتنا فرق دارد: او آسیب‌ناپذیر است و احساسات ناگهانی یا غیرمنطقی در او تأثیر ندارد و اعمال او کاملا آگاهانه هستند؛ نه ناخودآگاهی. تا زمانی که زنی که شبیه آتناست و ویژگی‌های او را در خود داشته باشد، نه قربانی عواطف دیگران خواهد شد و نه عواطف خودش. مشکلات او از صفات شخصیتی خودش ناشی می‌شود؛ از «پوشیدن زره و برداشتن سپر» از لحاظ روان‌شناختی. در واقع رشد تک‌بُعدی او باعث می‌شود از باقی بخش‌های وجودی‌اش که نیاز به رشد دارند، غافل بماند.

همذات‌پنداری با آتنا

زندگی کردن «به مانند آتنا» به معنای زندگی کردن در ذهن و به شکل هدفمندانه در این دنیاست. زنی که این‌گونه عمل می‌کند به سمت تک‌بُعدی شدن پیش می‌رود؛ او برای کارش زندگی می‌کند. اگرچه او از همکاری و دوستی با دیگران لذت می‌برد، اما از صمیمیت عاطفی، شور جنسی، هیجان یا خلسه بی‌بهره است. او همچنین از ناامیدی و رنج بردن عمیق که می‌تواند منجر به پیوند با دیگران یا نیاز به آن‌ها شود، درکی ندارد. همذات‌پنداری کامل با آتنا، زن را از گستره کامل و عمیق عواطف انسانی جدا می‌کند. احساسات او به خوبی توسط آتنا تعدیل شده و در گستره متوسطی محدود می‌شود. در نتیجه او خودش را از همدردی با احساسات عمیق دیگران، تحت‌تأثیر قرار گرفتن توسط موسیقی یا هنری که بیانگر احساسات شدید است و تجارب عرفانی، جدا می‌کند.

زن آتنایی به دلیل این‌که در ذهنش زندگی می‌کند، از تجربه کاملِ بودن در بدنش بی‌بهره است. او اطلاع کمی درباره‌ی غریزه دارد و فکر کردن درباره‌ی آن مانند فشار آوردن به محدوده‌های جسمش است. آتنا زن را در سطحی «بالاتر» از سطح غریزه نگه می‌دارد و در نتیجه او قدرت واقعی غرایز مادری، جنسی و تولیدمثل را درک نمی‌کند.

یک زن برای فرا رفتن از مرزهای آتنا نیاز دارد دیگر جنبه‌های وجودش را رشد دهد. اگر او به این درک برسد که آتنا او را محدود کرده و بتواند دیدگاه دیگران را بپذیرد، می‌تواند به تدریج این کار را انجام دهد. وقتی دیگران درباره‌ی عواطف و تجربیات‌شان حرف می‌زنند که بسیار برای آن‌ها مهم و برای او

ناشناخته است، او باید تلاش کند تا آنچه آن‌ها درباره‌اش صحبت می‌کنند را تصور کند. او باید بفهمد تمایل‌اش به دلیل و برهان و شکاکیت‌اش، او را از دیگران و همچنین قابلیت‌های رشدنیافته خودش در زمینه معنویات و عواطف دور نگه داشته است.

گاهی اوقات یک زن آتنایی به‌طور غیرمنتظره یا با یک آسیب، تحت فشار شرایط که او را در معرض هجوم احساسات از سمت ناخودآگاه قرار می‌دهد، از مرزهای آتنا فراتر می‌رود. برای مثال ممکن است سلامتی فرزندش به دلیل بیماری تهدید شده یا توسط شخص دیگری آسیب ببیند. اگر غریزه حمایتگری از اعماق کهن‌الگویی وجودش بیرون بزند و او مانند یک ماده خرس خشمگین عصبانی شود، متوجه می‌شود که این جنبه‌ی آرتمیسی بخشی از وجودش است. یا اگر زندگی زناشویی‌اش توسط زن دیگری تهدید شود، ممکن است تحت‌تأثیر احساسات هرای خشمگین و انتقام‌جو قرار بگیرد و دیگر مانند آتنای منطقی مثل همیشه سراغ کسب وکار خودش نرود. یا شاید تحت‌تأثیر داروهای روان‌گردان وارد حالات دیگری از آگاهی شده که باعث حیرت یا ترس او شود.

اثر مدوسا[۱۴۲]

زن آتنایی این توانایی را دارد تا دیگران را مرعوب خود کرده و انگیزه، نیروی حیات و خلاقیت کسانی را که مانند خودش نیستند از آن‌ها بگیرد. این اثر مدوسایی اوست.

بر روی زرهی که اسطوره‌ی آتنا می‌پوشید، تصویر سر گُرگون[۱۴۳] یا همان سر مدوسا نقش بسته بود که نماد قدرت آتنا بود. مدوسا هیولایی بود که بر روی سرش به جای مو، مار روییده بود و ظاهر وحشتناکش، هر کسی را که به او خیره می‌شد تبدیل به سنگ می‌کرد. گُرگون جبه‌ای از وجود زن آتنایی است. او نیز این قدرت را دارد تا نیروی حیات را از تجارب دیگران بگیرد و روابط انسانی را به حالت ایستا تبدیل کند. او با تمرکز بر روی واقعیت‌های موجود و جزئیات و نیاز به اثبات‌های منطقی، به‌راحتی می‌تواند یک گفت‌وگو را تبدیل به بحث خشکی درباره‌ی جزئیات کند. او می‌تواند به طرز ویرانگری بی‌احساس باشد و وجود را به طرز چشمگیری از حالت دوستانه و صمیمی به حالت سطحی و با فاصله تبدیل کند. او با نظرات انتقادی و سوالات موشکافانه‌اش، به‌طور ناخودآگاه تجربه‌ی هدفمند یک فرد را بی‌ارزش می‌کند. آتنا نسبت به مسائل معنوی و اخلاقی که برای برخی اهمیت حیاتی دارد بی‌تفاوت و نسبت به مشکلات افراد در زمینه‌ی روابطشان بی‌حوصله است و از هر گونه ضعفی بیزار می‌باشد. نداشتن حس همدردی تا این اندازه، به‌راستی کشنده است.

در یک موقعیت اجتماعی، این اثر مدوسایی می‌تواند خسته‌کننده یا حتی عصبانی‌کننده باشد. زمانی که زن آتنایی در جایگاه قدرت یا قضاوت قرار می‌گیرد، می‌تواند نیروی مدوسا را تا بالاترین حد ممکن به‌کار گیرد تا باعث وحشت و از کار افتادن طرف مقابل شود. برای مثال او می‌تواند هدایت‌کننده یک مصاحبه‌ی مهم با عواقب جدی باشد. زمانی که یک فرد توسط «چشمان گرگونی آتنا» مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد، احساس می‌کند تحت جاذبه‌ی ذهنی تحلیل‌گر و غیرشخصی قرار گرفته است که به طرز بی‌رحمانه‌ای می‌خواهد بی‌کفایتی‌های او را آشکار کند. در برابر موجودی که دارای ذهنی موشکاف و قلبی سنگی است، انسان احساس می‌کند دارد «تبدیل به سنگ می‌شود».

یکی از همکاران من تجربه‌ی ناموفقی از خودش در ملاقات با یک مدوسا تعریف می‌کرد که در مصاحبه ارزیابی پیشرفت شغلی‌اش رخ داده بود. در حال حاضر این همکار من یک درمان‌گر است که در کارش بسیار موفق بوده و مراجعان متعددی دارد. او به طرزی شهودی قادر است معنای نمادین و عواطف پنهان در پشت رفتارهای غیرمنطقی بیمارانش را درک کرده و به خوبی از پس موضوع برآید. در هر حال، تعریف می‌کرد که در مصاحبه با یک زن آتنایی «احساس می‌کردم ذهنم خالی شده است. برای یک لحظه به معنی واقعی کلمه لال شده بودم. نمی‌توانستم درست فکر کنم و کلمات را بیابم...» به‌طور معمول، زمانی یک فرد در برابر قضاوت موشکافانه‌ی شخص دیگری احساس سنگ شدن می‌کند که آن فرد این قدرت را دارد تا پیشرفت شغلی یا موقعیت تحصیلی او را به خطر بیندازد. چنین فردی یک مرد زئوسی است که «سپر برداشته است». اما از آن‌جا که امروزه زنان نیز به قدرت دست پیدا کرده‌اند، زنان بیشتری هر روز سپر برمی‌دارند و اگر به مانند آتنا عمل کنند، به خوبی می‌توانند اثر مدوسا را از خود به جا بگذارند.

معمولا زن آتنایی که دارای اثر مدوساست، از قدرت منفی خود ناآگاه است. نیت او این نیست که باعث ایجاد ترس و وحشت شود. او صرفاً در حال انجام کارش به بهترین نحو ممکن است؛ جمع‌آوری اطلاعات صحیح، بررسی فرضیات و درک ارتباط موضوع با شواهد. اما ممکن است به‌طور ناخودآگاه همان کاری را کند که گوته اشاره می‌کرد: «ما با موشکافی، فرد را می‌کشیم». او با طرز فکر علمی و سوالات قاطعش، تلاش برای رسیدن به توافق را نادیده می‌گیرد. در نتیجه این رفتار، او امکان هرگونه ارتباط درست که در آن قلب طرفین ــ یا روح افراد ــ به اشتراک گذاشته شود را از بین می‌برد.

گاهی اوقات من با بیماری صحبت می‌کنم که از لحاظ ذهنی کاملا سالم است و به من گزارش کامل و دقیقی از زندگی‌اش می‌دهد؛ اما مجموعه‌ای از وقایع بدون عواطف و احساسات. در این‌جا می‌فهمم باید تلاش کنم تا در ارتباط با او باقی بمانم و برای غلبه بر ملالت به وجود آمده در جایی که هیچ نوع

«حیاتی» وجود ندارد، بجنگم؛ چرا که هیچ نیروی احساسی در پشت آن اتفاقات وجود ندارد. آنچه که درون او عاری از زندگی است، در من احساس کرختی ایجاد می‌کند. به‌طوری که احساس می‌کنم در حال «تبدیل شدن به سنگ» هستم. می‌دانم کاری که در این لحظه انجام می‌دهد، مسئله‌ای است که او در تمام روابطش به آن دچار است. به همین دلیل است که نمی‌تواند با کسی صمیمی شود و همیشه تنهاست. وقتی زنی به‌طور استعاری زره می‌پوشد و سپری را برمی‌دارد که بر روی آن تصویر مدوسا نقش بسته است، هیچ‌گونه قابلیت آسیب‌پذیری از خود نشان نمی‌دهد. او به خوبی مسلح شده (از لحاظ ذهنی) و اقتدار و نگاه منتقدانه‌اش دیگران را در یک فاصله‌ی عاطفی از او نگه می‌دارد.

اگر او از این تأثیر مدوسا که بر روی دیگران می‌گذارد خسته شده باشد، باید به خاطر آورد که این سپر با تصویر گُرگون که در دست دارد، چیزی متعلق به آتناست و او اگر بخواهد، می‌تواند آن را زمین بگذارد. به این ترتیب اگر زن آتنایی «زره و سپرش را دربیاورد» دیگر اثر مدوسایی نخواهد داشت. وقتی او از قضاوت دیگران و درست و غلط انگاشتن احساسات، افکار و زندگی آن‌ها دست بردارد، سپر مدوسا از بین می‌رود. زمانی که او آگاه شود که باید چیزهایی از دیگران بیاموزد و چیزهایی را با آن‌ها به اشتراک بگذارد و خود را با آن‌ها هم‌سطح بداند، خواهد توانست سپر گرگون و اثر مدوسا را کنار بگذارد.

زیرکی: «هر کاری بتواند انجام می‌دهد»!

زن آتنایی که دارای هدف یا مشکلی برای حل کردن است، تقریباً تمام ذهنش درگیر این سوال است که «چطوری می‌توانم این کار رو انجام بدم؟» یا «این کار جواب میده؟» او در دستیابی به اهدافش یا مبارزه با رقیبانش «زیرک» و بی‌پرواست. این نوع زیرکی ویژگی اسطوره‌ی آتنا بود. برای مثال، در اوج جنگ تروا بین آشیل قهرمان یونانی و هکتور[۱۴۴] قهرمان نجیب‌زاده تروا، آتنا از یک «تاکتیک کثیف» برای کمک به برنده شدن قهرمانش استفاده کرد. او هکتور را فریب داد که گمان کند برادرش در کنارش است و نیزه‌های او را حمل می‌کند. بنابراین وقتی او تنها نیزه‌اش را پرتاب کرد، برگشت تا نیزه‌ی دیگری از «برادرش» بگیرد و آن‌جا بود که هکتور متوجه شد که تنهاست و چیزی به پایان کارش باقی نمانده است.

این اسطوره، ذهن خود را با این فکر مشغول نکرد که «آیا این کار عادلانه است؟» یا «آیا اخلاقی است؟» مهم این بود که نقشه موثر افتاد. بخش تاریک وجود یک زن آتنایی به این جنبه از آتنا مربوط می‌شود.

زمانی که او رفتار دیگران را ارزیابی می‌کند، کارآمدی برایش اصلی‌ترین معیار است. طبیعت تفکری او کاری به ارزش‌های احساسی مانند درست و غلط یا خوب و بد ندارد. او به سختی می‌تواند درک کند که چرا مردم به خاطر مسائل غیراخلاقی خصوصاً زمانی که به آن‌ها مربوط نمی‌شود، عصبانی می‌شوند. او همچنین نمی‌تواند درک کند چرا مردم خود را به زحمت می‌اندازند تا درباره «اصول یک موضوع» یا ابزار مورد استفاده برای رسیدن به نقطه مطلوب بحث کنند.

بنابراین اگر او در دهه‌ی ۷۰ میلادی دانش‌آموزی بود که همکلاسی‌هایش برای اعتراض به جنگ ویتنام به خیابان‌ها می‌ریختند یا به خاطر افشای موضوع واترگیت خشمگین بودند، احتمالا خود را درگیر قضایا نمی‌کرد. دیگران نیز او را از لحاظ اخلاقی متفاوت می‌دانستند، چرا که ــ منطبق با الگوی آتنا ــ نه احساسات دیگران به او سرایت می‌کرد و نه به خاطر خودش ناراحت می‌شد. در عوض او در کلاس یا آزمایشگاه می‌ماند و اهداف کاری خودش را دنبال می‌کرد.

راه‌های رشد

فرا رفتن از مرزهای محدود یک اسطوره، از طریق پرورش دیگر اسطوره‌ها یکی از روش‌هایی است که می‌توان همه‌ی کهن‌الگوها را متعادل کرد. اما یک زن آتنایی به روش‌های متعددی می‌تواند این کار را دنبال کند.

بازگشت به سمت درون

زن آتنایی که در دنیای بیرون کار می‌کند، به‌راحتی ممکن است در بازی قدرت، تجارت، حقوق یا سیاست گیر بیفتد و دریابد که همیشه یا در حال کار است یا کار را با خود به خانه می‌برد. او بعد از مدتی احساس می‌کند که ذهنش لحظه‌ای استراحت ندارد و چرخ زندگی همیشه برای او در حال گردش است. زمانی که او دریابد که شغلش تا چه اندازه او را تحلیل برده است و احساس کند نیاز به کمی تعادل دارد، آتنا در مقام اسطوره‌ی صنایع، راهی روان‌شناختی

پیش پای او می‌گذارد تا ذهنش را از کار رها کند.

محبوب‌ترین صنعت نزد آتنا، بافندگی است. یک زن تاجر آتنایی به من می‌گفت زمانی که شروع به بافتن می‌کند «این کار آرامش‌بخش‌ترین کاریه که می‌تونم تصور کنم. من در ریتم دستگاه بافندگی غرق می‌شم. ذهنم همزمان هم متوجه کاره و هم خالیه، دست‌هام مشغول کارند و در نهایت من یک تابلوی زیبا خواهم داشت.»

زن آتنایی دیگری ممکن است دریابد که خیاطی او را از دغدغه‌های کاری‌اش رها می‌کند. او می‌فهمد که دوختن لباس برای خودش هم خلاقانه است و هم مفید. او از بهترین پارچه و نوع دوخت استفاده می‌کند تا در نهایت پیراهن یا کتی که می‌دوزد، ده بار ارزان‌تر از چیزی درآید که اگر می‌خواست آن را آماده خریداری کند. او بی‌نهایت در زمان خیاطی صبور می‌شود و خود آن را به‌طور نیمه جدی نوعی «درمان» می‌داند، چرا که به او اجازه می‌دهد از مسائل کاری‌اش فاصله بگیرد و در حالت دیگری از ذهنش فرو رود. سفالگری بر روی چرخ نیز راه دیگری است که او می‌تواند به این جنبه از آتنا دسترسی پیدا کند. در واقع، همه‌ی صنایع دستی به نوعی تعادل درونی را در برابر تمرکز بر دنیای بیرون برای زنان آتنایی به ارمغان می‌آورند.

بازیابی کودک درون

اسطوره‌ی آتنا هرگز کودک نبود؛ او در قالب بزرگسال متولد شد. این استعاره، چندان از تجربیات واقعی زنان آتنایی به دور نیست. او از زمانی که به‌خاطر

می‌آورد، با این عنوان خوانده می‌شده است که «در حال کشف اشیاست» یا «در همه‌ی زمینه‌ها خیلی باهوشه.» اما دختری که فقط در حرف یک دختر کوچولوست و در عمل ذهنی واقع‌گرایانه دارد، بسیاری از تجربیات درونی را که در نهایت در بزرگسالی به آن‌ها احتیاج خواهد داشت، از دست می‌دهد. به همین دلیل او نیاز دارد تا در درونش آن کودکی را که هرگز نبوده کشف کند؛ همان کودکی که با دیدن چیزهای جدید تعجب کرده یا ذوق می‌کند.

زن آتنایی به منظور بازیابی کودک درون باید روش برخورد با تجارب جدید در قالب «یک بزرگسال معقول» را کنار گذاشته (کاری که از کودکی انجام داده) و در عوض، به زندگی به‌گونه‌ای بنگرد که انگار کودکی حیرت‌زده است و همه چیز برایش جدید و قابل اکتشاف می‌باشد. زمانی که یک کودک مجذوب چیز جدیدی می‌شود، آن را تماماً همان‌گونه که هست می‌پذیرد. کودک برخلاف آتنا پیش‌زمینه‌ی ذهنی ندارد که آن چیز چگونه باید باشد، مشکوک نیست و روی تجارب جدید برچسب‌های پیش پا افتاده و معمول نمی‌زند و آن‌ها را بایگانی نمی‌کند. یک زن آتنایی باید بیاموزد زمانی که شخصی درباره‌ی چیزی که او تجربه نکرده است صحبت می‌کند، به حرف او گوش دهد و تا جایی که می‌تواند، صحنه و احساساتی که برایش توصیف می‌شود را تصور کند.

وقتی او در میانه‌ی یک لحظه‌ی عاطفی قرار دارد، باید سعی کند در آن باقی بماند و به دیگران اجازه بدهد او را آرام کنند. او برای بازیابی کودک درون می‌بایست بازی کند، بخندد، گریه کند و در آغوش گرفته شود.

یافتن مادر

در اسطوره‌ها، آتنا دختر بی‌مادری بود که به تک والد بودن خود افتخار می‌کرد؛ چرا که پدرش زئوس بود. او مادرش متیس را که توسط زئوس بلعیده شده بود نمی‌شناخت. به لحاظ استعاری، زنان آتنایی از جنبه‌های گوناگونی «بی‌مادر» ند. آن‌ها نیاز دارند تا مادر را بیابند و برای او ارزش قائل شوند و به خودشان اجازه دهند مادر شوند.

زن آتنایی معمولا مادرش را دست‌کم می‌گیرد. او نیاز دارد پیش از آن‌که هر نوع شباهت بین خود و مادرش را ارج نهد، قدرت‌های مادرش را کشف کند. او معمولا دچار کمبود ارتباط با کهن‌الگوی مادری (که تجسم آن اسطوره‌ی دیمیتر است) می‌باشد و باید به منظور تجربه حس مادری به شکل عمیق و غریزی، این ارتباط را در خود احیا کند. کریستین داونینگ[۱۴۵] نویسنده کتاب اسطوره‌های زنان این کار را «به یاد آوردن آتنایی» می‌خواند و آن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «بازیابی ارتباطش با زنانگی، مادر و متیس.»

برای یک زن آتنایی مفید خواهد بود که بداند ارزش‌های زنانه و مادرسالارانه، پیش از آن‌که اسطوره‌های یونان شکل حال حاضر خود را داشته باشند، توسط فرهنگ پدرسالارانه که امروز غالب گشته، بلعیده شده‌اند. کنجکاوی ذهنی او می‌تواند او را از تاریخ و روان‌شناسی به سمت مفاهیم زنانگی هدایت کند. با این دیدگاه جدید، او می‌تواند درباره‌ی مادر خودش، دیگر زنان و در نهایت خودش، متفاوت فکر کند. به این طریق بسیاری از زنان آتنایی می‌توانند طرفدار حقوق زنان شوند. به محض آن‌که یک زن آتنایی روش فکر کردنش را تغییر دهد، روابطاش با افراد نیز تغییر خواهد کرد.

فصل شش: هستیا: اسطوره‌ی خانه و کاشانه، معبد، زن خردمند و عمه دوشیزه

اسطوره‌ی هستیا

هستیا اسطوره‌ی خانه و کاشانه یا به‌طور خاص، اسطوره آتش روشن در اجاقی مدور بود. او ناشناخته‌ترین المپی است. هستیا و همتای رومی‌اش، وستا[۱۴۶]، در نقاشی‌ها و مجسمه‌ها در قالب انسانی ظاهر نشده‌اند. در عوض حضور این اسطوره در آتش گرمابخشی که در مرکز خانه، معبد و شهر قرار داشته، حس می‌شده است. دایره نماد هستیاست. نخستین آتشدان‌های او و همچنین معبد او نیز به شکل دایره بود. هیچ خانه و معبدی پیش از ورود هستیا تقدیس نمی‌شد. او هر دوی این مکان‌ها را با حضورش مقدس می‌کرد. هستیا در واقع حس حضوری معنوی و آتشی مقدس بود که شهود، صمیمت و گرما برای غذا را فراهم می‌کرد.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

هستیا نخستین فرزند رئا و کرونوس بود. او بزرگ‌ترین خواهر از نسل اول المپی‌ها و عمه‌ی دوشیزه نسل دوم آن‌هاست. اگرچه او قانوناً یکی از دوازده المپی اصلی بود، اما از آن‌جا که هیچ‌وقت در کوه المپ نبود، زمانی که دیونوسوس[۱۴۷] ترفیع درجه پیدا کرده و جای او را در بین المپی‌ها از آن خود کرد،

نتوانست هیچ اعتراضی کند. او هیچ نوع دخالتی در ماجراهای عاشقانه و جنگ‌هایی که در اسطوره‌های یونانی آمده است، نداشت و به همین دلیل در میان اسطوره‌های مرد و زن یونانی، ناشناخته‌ترین است. در عین حال، بسیار مورد احترام بوده و بهترین پیشکش‌ها و نذورات از طرف انسان‌ها تقدیم او می‌شده است.

داستان کوتاه اسطوره‌ای هستیا در سه سرود هومری به تصویر کشیده شده است. او با عنوان «هستیا، باکره‌ی مقدس» توصیف شده و یکی از سه اسطوره‌ای است که آفرودیت نتوانست آن‌ها را ترغیب کرده، بفریبد و یا حتی «احساسی مطبوع در آن‌ها برانگیزد.»

آفرودیت، پوزیدون (اسطوره دریا) و آپولو (اسطوره خورشید) را عاشق هستیا کرد. هر دوی آن‌ها او را می‌خواستند؛ اما هستیا قاطعانه هر دوی آن‌ها را رد کرد و سوگند یاد کرد که برای همیشه باکره باقی بماند. سپس آن‌گونه که در «سرودی برای آفرودیت» آمده است زئوس امتیازی زیبا به جای هدیه ازدواج به او داد. او جایگاه هستیا را در مرکز خانه قرار داد تا بهترین هدایا را دریافت کند. در معبد تمام اسطوره‌ها هستیا مورد احترام است و در میان تمام انسان‌ها، اسطوره‌ای مورد ستایش.

آیین‌ها و عبادت

برخلاف سایر اسطوره‌ها، هستیا از طریق داستان‌ها و جلوه‌هایش شناخته نمی‌شود. در عوض، اهمیت هستیا در آیین‌هایی است که آتش نماد آن‌هاست. برای

این‌که یک خانه به محل زندگی تبدیل شود، حضور هستیا الزامی بود. زمانی که زوجی ازدواج می‌کردند، مادر عروس مشعلی را با آتش خانه خودش روشن می‌کرد و پیش از آن‌که نوعروس و داماد به خانه خودشان بروند، نخستین آتش خانه آن‌ها را روشن می‌کرد. این عمل خانه جدید را تقدیس می‌کرد.

بعد از تولد یک نوزاد، دومین آیین هستیایی انجام می‌شد. زمانی که کودک پنج روزه می‌شد، دور اجاق گردانده می‌شد که نماد پذیرش او در خانواده بود. سپس مهمانی شاد و مقدسی برگزار می‌گردید.

به همین ترتیب، هر شهر اصلی یونان در تالار مرکزی خود دارای آتشکده‌ای عمومی بود که آتش مقدس در آن روشن بود. در این مکان از مهمانان به‌طور رسمی پذیرایی می‌شد و مهاجران، آتش مقدس را با خود از شهر زادگاه‌شان به شهر جدید می‌بردند تا آن‌جا را با آن آتش روشن کنند.

در نتیجه، هرگاه زوج جدید و گروه جدیدی از مهاجران که می‌خواستند خانه جدیدی احداث کنند، هستیا در قالب آتش مقدس همراه آن‌ها می‌آمد و خانه قدیم را با خانه‌ی جدید پیوند می‌داد که احتمالا نماد پیوستگی، آگاهی مشترک و هویت جمعی بوده است.

بعدها در روم باستان، هستیا را با عنوان وستا ستایش می‌کردند. در آن‌جا، آتش مقدس وستا، تمام شهروندان روم را در قالب یک خانواده به هم پیوند می‌داد. در معابد وستا، از آتش مقدس توسط دوشیزگان وستایی نگهداری می‌شد؛ دوشیزگانی که از آن‌ها خواسته می‌شد تا تجسم بکارت و گمنامی اسطوره باشند. به عبارت دیگر، آن‌ها نمود انسانی اسطوره بودند. آن‌ها تصاویر هستیا را زندگی می‌کردند؛ چیزی فراتر از مجسمه و نقاشی.

دخترانی که به‌عنوان دوشیزگان وستایی انتخاب می‌شوند، در سنین پایین به معبد برده می‌شدند. به‌عنوان شروع، موهایشان را کوتاه می‌کردند و هر چیز شخصی یا متمایزکننده‌ای که در بین آن‌ها وجود داشت، مخفی می‌شد. آن‌ها از بقیه‌ی انسان‌ها جدا می‌شدند، مورد احترام بودند و از آن‌ها انتظار می‌رفت که مانند هستیا زندگی کنند. به‌علاوه اگر باکره باقی نمی‌ماندند، عواقب شومی در انتظار آن‌ها بود.

دوشیزه وستایی که با مردی رابطه برقرار می‌کرد، در واقع به اسطوره بی‌حرمتی کرده بود. به‌عنوان تنبیه، او را در اتاقی بدون هوا در زیرزمین با یک چراغ، مقداری روغن و غذا و جایی برای خواب، زنده زنده دفن می‌کردند. سپس روی زمین را به گونه‌ای می‌پوشاندند که انگار چیزی در زیر آن وجود ندارد. بدین ترتیب زندگی یک دوشیزه وستایی که تجسم شعله‌ی مقدسی از هستیا بود، زمانی که او دیگر در نقش اسطوره ظاهر نمی‌شد، خاموش می‌شد و رویش را با خاک می‌پوشاندند؛ مانند کسی که روی آتش خاکستر می‌ریزد تا خاموش شود.

هستیا معمولا با هرمس[۱۴۸]، اسطوره‌ی پیام‌رسان که رومی‌ها او را به نام مرکوری[۱۴۹] می‌شناسند، جفت بود. او سخنوری ماهر و اسطوره‌ای حیله‌گر بود؛ حامی و راهنمای مسافران، خدای کلام و پشتیبان تاجران و دزدان! قدیمی‌ترین نماد او سنگ‌های ستون‌مانند بود که «هِرم[۱۵۰]» خوانده می‌شد. در خانه، اجاق مدور هستیا درون خانه و ستون عمودی هرمس در آستانه ورودی قرار داشت. آتش هستیا گرمای خانه را تأمین می‌کرد و به خانه تقدس می‌بخشید، در حالی که هرمس ایستاده در آستانه در. باروری و حاصلخیزی را به خانه می‌آورد و شر را از خانه دور نگاه می‌داشت. در معابد نیز این دو اسطوره با هم مرتبط بودند. برای مثال در روم، مکان مقدس مرکوری در سمت راست پله‌هایی قرار داشت که منتهی به معبد وستا می‌شدند.

بنابراین در خانه و معابد، هستیا و هرمس، مرتبط اما جدا از هم بودند. هرکدام از آن‌ها عملکرد ارزشمند اما جداگانه‌ای را انجام می‌دادند. هستیا جایگاه مقدسی را فراهم می‌کرد که در آن اعضای خانواده با هم پیوند می‌خوردند و مکان تبدیل به خانه می‌شد. هرمس در آستانه‌ی در به نگهبانی ایستاده بود و راهنما و همراهی برای جهان بیرون بود؛ جایی که ارتباطات، شناخت راه‌ها، ذکاوت و خوش‌شانسی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

کهن‌الگوی هستیا

حضور اسطوره‌ی هستیا در خانه و معبد، در زندگی روزمره آن زمان اساسی بود. به همین ترتیب، حضور کهن‌الگویی آن در شخصیت یک زن با اهمیت بوده و به او حس کمال و بی‌عیب و نقص بودن می‌دهد.

اسطوره‌ی باکره

هستیا در میان اسطوره‌های باکره از همه مسن‌تر بود. او برخلاف آرتمیس و آتنا وارد دنیای بیرون نشد تا در طبیعت گشت وگذار کند و یا شهری ایجاد نماید. او درون خانه یا معبد و در مرکز آن باقی ماند.

در دنیای بیرون، به نظر می‌رسد هستیای گمنام، شباهتی با آرتمیس پرجنب وجوش یا آتنای باهوش و زره‌پوش ندارد. اما ویژگی‌های اساسی مربوط به جنبه بکارت‌شان در هر سه مشترک است؛ هر چند که حوزه‌ی علاقه یا شیوه عملکردشان متفاوت می‌باشد. همه آن‌ها دارای ویژگی متکی به خود بودن هستند

که مشخصه‌ی یک اسطوره‌ی باکره است. هیچ کدام توسط اسطوره‌های مرد و انسان‌ها مورد آسیب قرار نگرفتند و هر سه این توانایی را دارند که بر روی چیزی که برای‌شان اهمیت دارد تمرکز کنند؛ بدون آن‌که حواس‌شان به خاطر نیاز دیگران به آن‌ها یا نیاز خودشان به دیگران از روی آن موضوع پرت شود.

هشیاری متمرکز به درون

کهن‌الگوی هستیا در هشیاری متمرکز با دو اسطوره‌ی باکره‌ی دیگر مشترک است (در لاتین، لغت مربوط به «آتشدان[۱۵۱]» تمرکز[۱۵۲] است). اما جهت‌گیری درونی تمرکز هستیا متفاوت است. جهت‌گیری تمرکز آرتمیس و آتنا به سمت بیرون و بر روی اهداف و نقشه‌های اجرایی است؛ در حالی که هستیا بر روی تجارب درونی خودش تمرکز می‌کند. برای مثال، زمانی که او مراقبه می‌کند، به‌طور کامل غرق دنیای درون می‌شود.

روش دریافت اطلاعات هستیا از طریق نگاه کردن به درون و به شکل شهودی انجام می‌پذیرد. حالت هستیایی به ما اجازه می‌دهد با ارزش‌های درونی‌مان در تماس قرار بگیریم؛ چرا که تمرکزمان را به سمت مسائلی می‌برد که شخصاً برای ما معنادار هستند. ما از طریق این تمرکز درونی می‌توانیم ماهیت یک موقعیت را درک کنیم. ما همچنین می‌توانیم بینشی عمیق نسبت به شخصیت دیگران به‌دست آوریم و الگوهای رفتاری آن‌ها را ببینیم یا معنای آن‌ها را درک کنیم. این نوع دیدگاه درونی، در میانه هزاران جزئیاتی که حواس پنج‌گانه ما با آن‌ها مواجه است، نوعی قدرت تشخیص به ما می‌دهد.

هستیای درون‌گرا همچنین ممکن است از لحاظ عاطفی از دیگران جدا بوده و چون حواسش متوجه موضوعات درونی خودش است، نسبت به اطرافیانش

بی‌توجه باشد. این جدایی عاطفی نیز ویژگی مشترک هر سه اسطوره‌ی باکره است. به علاوه، تمایل او به مصاحبت نداشتن با دیگران و مشخصه متکی به نفس بودن هستیا، او را در جست‌وجوی آرامشی ساکن قرار می‌دهد که معمولا در خلوت یافتن می‌شود.

محافظ خانه و کاشانه

هستیا در مقام اسطوره‌ی خانه و کاشانه، کهن‌الگوی فعال در درون زنانی است که خانه‌داری را به جای کاری روزمره، فعالیتی معنادار می‌دانند. به کمک هستیا، خانه‌داری ابزاری می‌شود که از طریق آن زن می‌تواند به خودش و خانه‌اش نظم ببخشد. زنی که با انجام کارهای روزانه‌ی خانه، به نوعی حس هماهنگی درونی دست پیدا می‌کند، با این جنبه از کهن‌الگوی هستیا در ارتباط است.

توجه به جزئیات خانه‌داری، نوعی فعالیت تمرکزی است که با مراقبه برابری می‌کند. اگر یک زن هستیایی بتواند درباره‌ی فرآیند درونی‌اش صحبت می‌کند، می‌تواند کتابی با عنوان مراقبه و هنر خانه‌داری بنویسد. او کارهای خانه را به این دلیل انجام می‌دهد که این کارها به خودی خود برای او مهم هستند و همچنین به این دلیل که او از انجام آن‌ها احساس رضایت می‌کند. او از طریق کاری که انجام می‌دهد به نوعی آرامش درونی دست پیدا می‌کند؛ مانند زنی که دارای مقامی مذهبی در معبدی است و هر کاری که انجام می‌دهد «در خدمت خداوند» می‌باشد. اگر هستیا کهن‌الگوی زنی باشد، زمانی که کارهایش به اتمام می‌رسد، حس درونی خوبی دارد. برخلاف آتنا که پس از پایان کار احساس موفقیت و پیشرفت دارد و آرتمیس که بعد از انجام کار روزمره، احساس رهایی می‌کند و فکر می‌کند آزاد شده است تا کار دیگری را انجام دهد.

زمانی که هستیا در وجود زنی حضور داشته باشد، او به گونه‌ای سراغ کارهای خانه می‌رود که انگار مقدار زیادی زمان دارد. او یک چشمش تمام مدت به ساعت نیست؛ چرا که او نه از روی برنامه زمانی کار می‌کند و نه در چارچوب زمان قرار می‌گیرد. او در واقع در چیزی قرار می‌گیرد که یونانی‌ها به آن زمان کایروس[۱۵۳] (زمان بی زمانی) می‌گفتند؛ او «با زمان شریک می‌شود» که از لحاظ روان‌شناختی بسیار مفید است (در اصل مانند تمام تجربیاتی که ما در آن‌ها گذر زمان را احساس نمی‌کنیم). او همان‌طور که لباس‌ها را مرتب کرده و تا می‌کند، ظرف‌ها را می‌شوید و خانه را جمع وجور می‌کند، نوعی جذبه آرامش‌بخش را احساس می‌کند.

نگهبان خانه و کاشانه به شکل گمنام در پشت صحنه باقی می‌ماند. حضور آن‌ها معمولا بدیهی انگاشته می‌شود و شخصیت‌های مشهور و جالب‌توجهی نیستند.

نگهبان آتشکده‌ی معابد

کهن‌الگوی هستیا در مجامع مذهبی پیشرفت می‌کنند؛ خصوصاً آن‌هایی که سکوت را ترویج می‌دهند. مراسم‌های معنوی کاتولیک و ادیان شرقی که در آن‌ها تعالیم معنوی بر پایه مراقبه می‌باشد، برای زنان هستیایی بسیار مناسب است.

دوشیزه‌های وستایی و راهبه‌ها دارای کهن‌الگوی هستیا هستند؛ زنان جوانی که وارد صومعه می‌شوند و هویت قبلی خود را رها می‌کنند. نام کوچک آن‌ها

تغییر می‌کند و نام خانوادگی آن‌ها دیگر استفاده نمی‌شود. آن‌ها لباس یک شکل می‌پوشند، تلاش می‌کنند تا با نفس مبارزه کنند، زندگی مجردی را تا آخر عمر برمی‌گزینند و زندگی‌شان را وقف آداب مذهبی می‌کنند.

همان‌طور که ادیان شرقی بیش از پیش توجه غربی‌ها را به خود جلب می‌کند، زنانی که تجسم هستیا هستند را می‌توان به اندازه صومعه‌ها، در آشرام‌ها نیز یافت. هر دوی این مکان‌ها، اهمیت اصلی را بر روی نیایش و مراقبه می‌گذارند و سپس اهمیت بعدی را بر روی نگهداری از مکان (یا خانه‌داری) و وظایف با این رویکرد انجام می‌شود که این کارها نیز نوعی عبادت هستند.

اکثر هستیاهایی که در معابد هستند، زنان گمنامی‌اند که بی‌سروصدا در مراسم‌های معنوی روزانه و آیین‌های خانه‌داری مجامع مذهبی‌شان شرکت می‌کنند. زنان عضو این مجامع که دارای اهمیت و مقام هستند، کهن‌الگوی هستیا را با کهن‌الگوی قدرتمند دیگری ترکیب کرده‌اند. برای مثال، قدیسه‌ی عارف ترزای آویلایی[۱۵۴] که به خاطر نوشته‌های پر شورش مشهور است، جنبه‌ای از آفرودیت را با هستیا ترکیب نموده است. یا مادر ترزا، برنده‌ی جایزه نوبل صلح، ترکیبی از کهن‌الگوی دیمیتر مادرانه و هستیا بوده است. مادران مقدس که از لحاظ معنوی الهام‌بخش و همچنین سرپرستان کارآمدی هستند، معمولا ویژگی‌های قوی آتنا را به همراه هستیا دارند.

جنبه‌های خانه و معبد هستیا، زمانی که مراسم‌های مذهبی در خانه برگزار می‌شود، با هم ترکیب می‌شوند.

پیرزن خردمند

هستیا در مقام خواهر بزرگ‌تر نسل اول المپی‌ها و عمه‌ی بزرگ نسل دوم، جایگاه بزرگ خاندان را از آن خود دانسته است. او از دسیسه‌ها و رقابت‌های خویشاوندانش به دور بود و از افتادن در دام هیجانات آنی خودداری می‌کرد. زمانی که این کهن‌الگو در روان زنی حضور داشته باشد، وقایع و اتفاقات اثری مشابه آنچه بر روی دیگران دارند، بر روی او ندارند.

حضور درونی هستیا در یک زن باعث می‌شود او هیچ‌گونه «وابستگی» به افراد، نتایج، متعلقات، اعتبار یا قدرت نداشته باشد. او با آنچه که هست احساس تمامیت می‌کند. **من**[۱۵۵] او در معرض خطر نیست. چرا که هویت او مهم نیست و به عوامل بیرونی نیز وابسته نمی‌باشد. در نتیجه او در اثر اتفاقات چندان پایین و بالا نمی‌شود. او دارای:

آزادی درونی از امیال بیرونی است

رها از اعمال و رنج‌ها، رها از ملزومات

درون و بیرون، محصور شد در حسی از برکت،

نور سفیدی آرام و متحرک

تی. اس. الیوت[۱۵۶]؛ چهار قطعه موسیقی

عدم وابستگی هستیا به این کهن‌الگو ویژگی «زن خردمند» را می‌بخشد. او مانند بزرگ‌تری است که همه چیز را می‌بیند و از پس تمام تجربیات برمی‌آید، بی‌آن‌که روحش افسرده شده یا شخصیتش متزلزل شود.

اسطوره‌ی هستیا در معابد تمام اسطوره‌ها مورد احترام بود. زمانی که هستیا «معبد» (یا شخصیت) را با اسطوره‌ها یا کهن‌الگوهای دیگر شریک می‌شود، دیدگاه خردمندانه‌ای را در زمینه اهدافشان برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد. بنابراین یک زن هرایی که متوجه خیانت همسرش شده و با درد به آن موضوع واکنش نشان می‌دهد، اگر کهن‌الگوی هستیا را در وجود خود داشته باشد، به اندازه‌ی قبل احساس قربانی بودن نمی‌کند. افراط سایر کهن‌الگوها به کمک توصیه‌های خردمندانه هستیا متعادل می‌شود؛ نوعی حس حضور که ما را به سوی حقیقت هدایت می‌کند یا بینشی معنوی را به ما ارائه می‌دهد.

خویشتن: مرکزیت درونی، شهود معنوی و معنا

هستیا کهن‌الگوی مرکزیت درون است. او همان «نقطه پرگار وجود» است که به تمام اعمال ما معنا می‌دهد. همان نقطه مرجع درونی که به یک زن اجازه می‌دهد در بحبوحه‌ی آشفتگی‌ها و هیاهوهای روزمره، اتصال خود را حفظ کند. اگر هستیا در روان زنی حضور داشته باشد، زندگی او معنا خواهد داشت.

آتشدان مدور هستیا که آتشی مقدس در میانه‌ی خود دارد، تصویر یک ماندالا[۱۵۷] ست. ماندالا تصویری است که در مراقبه استفاده می‌شود و نماد تمامیت یا کمال است. یونگ درباره‌ی نماد ماندالا می‌نویسد:

موضوع اصلی آن‌ها، پیش‌آگاهی دادن درباره‌ی مرکز شخصیت است؛ نوعی نقطه‌ی مرکزی در میانه‌ی روان که همه چیز به آن مربوط شده، همه چیز از طریق آن سازماندهی می‌شود و خودش نیز منبع اصلی انرژی است. انرژی این نقطه‌ی مرکزی خود را در نیازها و وسواس‌های مقاومت‌ناپذیری نشان می‌دهد که در آن‌ها فرد می‌خواهد به آنچه که باید، تبدیل شود؛ درست مانند ارگانیسمی که می‌خواهد به شکلی که ویژگی ذاتی اوست، فارغ از آن‌که شرایط محیطی چیست، تبدیل شود. به این مرکز روان نمی‌توان به مانند **من** فکر کرد یا آن را احساس نمود؛ اما اگر بخواهیم آن را بیان کنیم، می‌توان آن را «خویشتن» نامید.

خویشتن[۱۵۸] آن تجربه‌ی درونی است که از طریق آن ما با جوهره وجودی هر چیز در دنیای بیرون احساس یکتایی می‌کنیم. در این سطح از آگاهی «وصل» و «جدایی» به طرز متناقضی یکی هستند. وقتی که ما در تماس با منبع درونی گرما و نور قرار می‌گیریم (به لحاظ استعاری از طریق آتش معنویت گرم و

روشن می‌شویم) این «آتش» همه کسانی که ما در خانه‌مان دوست داریم را گرم می‌کند و ما را در ارتباط با کسانی قرار می‌دهد که حتی از ما فاصله دارند.

آتش مقدس هستیا را می‌توان در خانه و کاشانه و در میانه معابد یافت. اسطوره و آتش یکی هستند و خانواده‌ها را با یکدیگر و شهرها را با اطراف پیوند می‌دهد. هستیا همان پیوند معنوی است که بین همه‌ی ما برقرار است. زمانی که این کهن‌الگو پیوند و مرکزیتی معنوی ایجاد می‌کند جنبه «خویشتن» خود را نشان می‌دهد.

هستیا و هرمس: دوگانگی کهن‌الگویی

ستون و حلقه‌ی دایره‌ی شکل نماد اصول زنانه و مردانه هستند. در یونان باستان، ستون همان «هرم» بود که در آستانه در خانه برافراشته شده و بیانگر حضور هرمس بود. در همان حال، اجاق مدور درون خانه، نماد هستیا بود. در هند و دیگر سرزمین‌های شرق، ستون و حلقه با هم «جفت» بودند. یونانی‌ها و رومی‌ها این دو نماد هرمس و هستیا را مرتبط اما جدا از هم نگاه داشتند، در حالی که در شرق ستون و دایره با هم درمی‌آمیختند. برای تأکید بیشتر بر این جدایی باید خاطرنشان کرد که هستیا اسطوره‌ای باکره بود که هرگز به او نفوذ نشد و در عین حال، بزرگ‌ترین المپی بود. او عمه‌ی بزرگ هرمس بود که کوچک‌ترین المپی شناخته می‌شود؛ پس وحدت آن‌ها ممکن نبود.

از دوران یونان باستان به بعد، فرهنگ غرب بر روی دوگانگی، شکاف و تفکیک مردانگی و زنانگی، لوگوس و اروس، پویایی و انفعال، تأکید کرده است که به مرور زمان تمام این‌ها به دو دسته ارزش‌های والاتر و پست‌تر تقسیم شدند. زمانی که هستیا و هرمس هر دو در خانه و معابد مورد احترام بودند، ارزش‌های زنانه‌ی هستیایی به مراتب مهم‌تر بود و او بالاترین احترام را دریافت می‌کرد. در آن زمان آن دوگانگی مکمل یکدیگر بود. اما پس از آن، هستیا بی‌ارزش شده و به دست فراموشی سپرده شد. آتش مقدس او دیگر مورد توجه نیست و چیزهایی که او نماد آن‌ها بود، دیگر مورد احترام نیستند.

زمانی که ارزش‌های زنانه‌ی هستیایی مورد فراموشی یا بی‌احترامی قرار می‌گیرند، اهمیت جایگاه مقدس درون ــ رفتن به درون برای یافتن معنا و آرامش ــ و خانواده به‌عنوان جایگاهی مقدس و منبع گرما و صمیمیت، حقیر شده یا از بین می‌رود. به‌علاوه، حس ارتباط درونی با دیگران کم‌رنگ شده و متعاقب آن، نیاز شهروندان یک شهر، کشور یا کل کره زمین به وصل بودن از طریق پیوندی معنوی، از بین می‌رود.

هستیا و هرمس: ارتباط عرفانی

در سطح عرفانی، کهن‌الگوهای هستیا و هرمس از طریق تصویر آتش مقدس در مرکز با یکدیگر در ارتباط هستند. هرمس یا مرکوری روح کیمیاگر مرکوریوس بود که تجسم عنصر آتش بود. این آتش که معدن علوم غریبه بود، به لحاظ نمادین در مرکز زمین جای داشت.

هستیا و هرمس نمود مفهوم کهن‌الگویی روح و جان هستند. هرمس روحی است که جان را شعله‌ور می‌سازد. در این حالت، هرمس مانند نسیمی است که

از روی خاکستر یک آتشدان عبور می‌کند و آن را شعله‌ور می‌سازد. به همین ترتیب، ایده‌ها می‌توانند احساسات عمیق را شعله‌ور سازند یا کلمات می‌توانند آنچه را که تا به حال ناشناخته بوده، به سطح آگاهی بیاورند و آنچه که پیش از این به سختی درک می‌شده را روشن سازند.

پرورش هستیا

هستیا را می‌توان در خلوتی آرام و حس نظمی یافت که از انجام «مراقبه‌گونه کارهای خانه» به‌دست می‌آید. در این حالت، زن می‌تواند در هر کاری که انجام می‌دهد به‌طور کامل غرق شود، برای انجام آن عجله‌ای نداشته باشد و از هماهنگی به‌دست آمده لذت ببرد. حتی غیرهستیایی‌ترین زنان هم می‌توانند زمانی را به خاطر آورند که در هنگام انجام کارهای خانه تحت سلطه‌ی این کهن‌الگو بوده‌اند. برای مثال، روزی که مشغول تمیز کردن کمد لباس‌ها و دور انداختن و نگه داشتن آن‌ها بودند، وقایع را به خاطر آورده و پیش‌بینی می‌کردند و هم لباس‌ها را مرتب می‌کردند و هم خویشتن‌شان را. در پایان نیز کمد مرتبی داشتند که بازتاب روان‌شان بود و روزی که به خوبی سپری شده بود. یا زنی ممکن است هستیا را در لذت و رضایت مرور عکس‌های قدیمی مرتب کردن و گذاشتن آن‌ها در آلبوم تجربه کند.

زنانی که ذاتاً هستیایی نیستند، می‌توانند زمانی را «با هستیا» بگذرانند؛ با آن بخش درونی، آرام و مرکزی وجودشان. به این منظور آن‌ها باید زمانی بگذارند و مکانی پیدا کنند؛ خصوصاً اگر زنان رابطه‌محوری هستند که زندگی‌شان پر از فعالیت و روابط است و به این واقعیت اذعان داشته و افتخار می‌کنند که «وقت سر خاراندن ندارند».

دعوت از هستیا برای حضور در بخشی از کارهای روزمره‌ی خانه را با نیت تغییر نگرش به سمت نگرش هستیایی، می‌توان آغاز کرد. بعد از تصمیم به انجام کاری، زن باید ابتدا زمانی زیادی را برای آن کار در نظر بگیرد. برای مثال، تا کردن لباس‌های شسته شده برای بسیاری از زنان کاری روزمره و تکراری است که همیشه برای انجام آن عجله دارند. اما با پذیرش نگرش هستیایی، یک زن می‌تواند از فرصت تا کردن لباس به‌عنوان زمانی که می‌تواند ذهنش را آرام کند، استقبال نماید. به منظور حضور هستیا، زن باید در یک زمان روی یک فعالیت، یک فضا یا یک اتاق تمرکز کند و کارها را با آرامش و در زمانی که در اختیار دارد انجام دهد. او باید چنان مجذوب کارش شود که گویی در حال اجرای مراسم چای ژاپنی است؛ با حسی از وقار در هر حرکتی که انجام می‌دهد. تنها در این صورت است که آرامش درونی عمیق جای هیاهوی معمول ذهن را می‌گیرد. معیارهایی که باید مورد ملاحظه قرار بگیرند می‌بایست متعلق به خود زن باشند؛ روش انجام آن‌ها نیز باید مطابق با آنچه باشد که برای خودش معنا دارد. از این طریق او اسطوره‌ای باکره خواهد بود، نه سرویس‌دهنده‌ای به نیازها یا معیارهای دیگران و نه مغلوبی در برابر زمان.

مراقبه، این کهن‌الگوی درون‌گرا و متمرکز به سمت درون را فعال و تقویت می‌کند. زمانی که شروع به انجام مراقبه می‌کنید، کم‌کم برایتان تبدیل به یک تمرین روزمره می‌شود؛ چرا که حسی از تمامیت و تمرکز بر روی منبع درونی آرامش و روشن‌بینی در اثر ارتباط با هستیا در شما ایجاد می‌کند.

برخی از زنان در حضور هستیا، ذوق شاعری پیدا می‌کنند. می سارتون[۱۵۹]، شاعر و نویسنده، می‌گوید: «نوشتن تنها زمانی برایم امکان‌پذیر است که در حالتی از برکت قرار دارم؛ زمانی که کانال‌های عمیق درونی‌ام باز هستند و به طرز شگرفی هم آرام هستم و هم منقلب. در این حالت است که شعر به مانند موهبت ورای اراده‌ی من بر من جاری می‌شود.» این شاعر در واقع در حال توصیف تجربه‌ی کهن‌الگوی **خویشتن** می‌باشد که همیشه ورای **من** و

تلاش‌های **من** و در قالب نوعی برکت بر انسان وارد می‌شود.

یافتن هستیا از طریق تنهایی ناخواسته

تقریباً تمام انسان‌ها در بازه‌ای از زندگی، تنهایی ناخواسته را تجربه کرده‌اند. چنین زمانی معمولا با فقدان، غم، تنهایی و آرزوی بودن با دیگران آغاز می‌شود. برای مثال، همسر آدریس ویتمن[۱۶۰] نویسنده، مدت کوتاهی پس از خداحافظی صبحگاهی و خروج از درب خانه، دچار حمله‌ی قلبی شده و دیگر هرگز بازنمی‌گردد. هفت سال بعد، این نویسنده درباره موهبت غیرمنتظره‌ی تنهایی کتابی می‌نویسد. کلام او احساساتی را برمی‌انگیزد که با هستیا مرتبط هستند:

به مانند نخستین اشعه‌های باریک نور خورشید پس از باران، غم ناشی از تنهایی ناخواسته با گذشت زمان گرم‌تر و گرم‌تر می‌شود... و همزمان با آن حس هویت انسان نیز رشد پیدا می‌کند. زمانی که در میانه‌ی مردم زندگی می‌کنیم، بخشی از اشتیاق و بینش طبیعی‌مان از طریق صحبت کوتاهی که با دیگران داریم به بیرون درز پیدا می‌کند. در شجاعانه‌ترین حالت شما فکر می‌کنید این نهایت کاری است که انسان می‌تواند انجام دهد. اما نیروی اصلی حیات از درون می‌آید؛ به آن‌جا بروید. نیایش و مراقبه کنید و به آن بخش‌های روشنگر درون‌تان دست پیدا کنید.

هستیا؛ یک زن

یک زن هستیا با اسطوره‌ی هستیا در داشتن ویژگی‌های آرام و محبوب بودن شریک است. ویژگی‌هایی که باعث می‌شود حضورش فضایی گرم و آرامش‌بخش پدید آورد. او معمولا زنی درون‌گراست که از خلوت لذت می‌برد. به تازگی زنی هستیایی را در خانه‌اش ملاقات کردم و به محض ورود، ارتباط بین شخص او و تزئینات خانه‌اش با اسطوره‌ی خانه و کاشانه را حس نمودم. خانه تمیز، مرتب و شاداب بود. گل‌ها زیبایی خاصی به میز بخشیده بود و نان تازه پخته شده در حال خنک شدن بود. چیزی نامرئی در خانه وجود داشت که به آن حس یک معبد آرام و مکانی دلپذیر می‌داد. من را به یاد معبدی در کوهستان انداخت که از دنیای مادی به دور بود و آرامشی بی‌زمان را به انسان منتقل می‌کرد.

سال‌های کودکی

کودک هستیایی بسیار شبیه به کودک پرسفونی به نظر می‌آید. هر دوی آن‌ها کودکانی دلپذیر و «راحت» هستند. حتی دو سال سخت ابتدای تولدشان، بدون کوچک‌ترین لجبازی و اذیتی سپری می‌شود. اما در این بین تفاوت‌های ظریفی نیز بین این دو وجود دارد. کودک پرسفونی از دیگران تقلید می‌کند و دوست دارد تأیید آن‌ها را جلب کند. هستیا ممکن است کاری که دیگران می‌گویند را انجام دهد و به نظر مطیع بیاید؛ اما وقتی به حال خودش رها شود، او با رضایت خاطر و بدون هیچ نوع تقلیدی با خودش بازی می‌کند. هستیای کوچک آرام و خودبسنده است. اگر او به خودش آسیبی بزند یا از چیزی ناراحت شود، به اتاق خودش می‌رود و آرامش را همان‌گونه که از مادرش می‌گیرد، در خلوت نیز به دست می‌آورد. گاهی اوقات افراد جذب حضوری درونی می‌شوند که هستیا حامل آن است؛ «روحی پخته» در وجود کودکی خردسال که حاکی از خِرد یا آرامشی درونی است.

کودک هستیایی کاری نمی‌کند تا توجه دیگران را به خود جلب کند یا واکنش خاصی را در آن‌ها برانگیزد. زمانی که او اتاقش را مرتب می‌کند ممکن است تشویقی دریافت کند یا زمانی که در خودش فرو می‌رود، ممکن است از او بخواهند به جمع خانواده بپیوندند یا حواسش را به دنیای بیرون جلب کنند.

والدین

اسطوره‌ی هستیا اولین فرزند رئا و کرونوس بود؛ اولین فرزندی که توسط کرونوس بلعیده شد و آخرینی که بیرون آمد. به همین دلیل او بیشترین زمان را

نسبت به دیگر خواهر و برادرهایش در شکم تاریک و دردناک پدرش گذرانده و تنها کسی بوده که مدتی را در آن‌جا به تنهایی گذرانده است. او کودکی شادی نداشته است. کرونوس پدر مستبدی بود که هیچ‌گونه احساس محبت‌آمیزی نسبت به فرزندانش نداشت. رئا نیز منفعل و ضعیف بود و هیچ کاری برای متوقف کردن آزاری که به کودکانش می‌رسید انجام نداد تا فرزند آخرش متولد شد. از میان تمام بچه‌ها، هستیا بیش از همه برای تطبیق با شرایط به خودش متکی بود.

برخی از زنان هستیایی که من در دوران تحصیل خود دیده‌ام، در سال‌های ابتدایی زندگی‌شان شبیه این اسطوره بوده‌اند؛ پدری مستبد و آزاردهنده به همراه مادری منفعل (و معمولا افسرده). بسیاری از آن‌ها در کودکی از لحاظ روان‌شناختی روی پای خودشان بودند و در خانه‌ای زندگی می‌کردند که هر نوع نیاز بچه‌ها نادیده گرفته می‌شد و هر نوع ابزار وجودی، توسط نیاز پدر به سلطه، «بلعیده می‌شد». در چنین شرایطی اکثر بچه‌ها از والدین‌شان تقلید می‌کنند: قوی‌ترها که معمولا پسرها هستند، ممکن است کوچک‌ترها را آزار داده و به آن‌ها زور بگویند یا از خانه فرار کنند. در میان دخترها، آن کسی که ضعیف اما مادروار است، احتمالا از الگوی دیمیتر پیروی کرده و تلاش می‌کند مراقب خواهر و برادرهای کوچک‌ترش باشد. یا ممکن است از الگوی هرا پیروی کرده و به محض این‌که به اندازه‌ی کافی بزرگ شده برای خودش شوهری دست وپا کند.

اما یک دختر هستیایی، به احتمال زیاد از لحاظ عاطفی عقب می‌کشد و در میانه یک زندگی خانوادگی دردناک و پرتنش یا محیط مدرسه‌ای که برای او بیگانه است، به درون خود بازمی‌گردد تا تسکین بیابد. او معمولا نسبت به خواهر و برادرهایش احساس جدا بودن یا بیگانگی دارد؛ همان‌گونه که نسبت به والدینش چنین حسی دارد و در اصل، او حقیقتآ متفاوت است. او تلاش می‌کند تا جلب‌توجه نکند و دارای ظاهری منفعل اما حس درونی قاطعی است که

با اطرافیانش متفاوت است. او در تمام موقعیت‌ها سعی می‌کند آرام و بی‌سروصدا باشد و در میانه جمع، خلوت خود را دارد. به این ترتیب او واقعاً «بی‌نقاب» می‌شود، به مانند خود اسطوره.

در مقابل، دختر هستیایی از طبقه متوسط و معمول جامعه که والدین حمایتگر دارد، تا این اندازه هستیایی نمی‌شود. از دوران مهدکودک به او کمک می‌شود تا «بر خجالتی و ترسو بودنش فائق بیاید»؛ ویژگی‌هایی که دیگران به آن برچسب «در خود بودن» می‌زنند. به این ترتیب او نقابی مورد پذیرش اجتماع برای خودش ایجاد می‌کند تا اجتماعی و خوش‌مشرب شود. او تشویق می‌شود تا در مدرسه خوب عمل کند، در همه‌ی فعالیت‌ها از باله گرفته تا فوتبال دختران شرکت کند، نسبت به بچه‌های کوچک محبت مادرانه داشته و در دوران دبیرستان با هم‌سن وسال‌های خودش معاشرت داشته باشد. به این ترتیب اگرچه او در دنیای بیرون به خوبی ظاهر می‌شود، اما از درون هنوز هستیاست. او نوعی ویژگی استقلال و تفکیک خود از دیگران دارد؛ نوعی اعتدال عاطفی که از مرکزیت داشتن‌اش می‌آید.

نوجوانی و آغاز جوانی

هستیای نوجوان خودش را از هیجانات اجتماعی، احساسات شدید و درگیری در روابط همسالانش دور می‌کند. در این مورد او شبیه اسطوره‌ی هستیاست که در هیچ ماجرای عشقی یا جنگی که سایر المپی‌ها درگیر آن‌ها بودند، وارد نشد. به همین دلیل او ممکن است از لحاظ اجتماعی منزوی شده و در حاشیه همه‌ی فعالیت‌ها باقی بماند و در نظر دیگران با اعتماد به‌نفس و خودرأی جلوه کند. دوستانش صمیمیت آرام و ثبات شخصیت او را دوست دارند؛

هرچند گاهی از بی‌طرفی او در مجادله‌ها عصبانی می‌شوند و آرزو می‌کنند کاش او کمی رقابت‌جو بود.

نوجوانی می‌تواند برای هستیا دوره‌ی اعتقادات عمیق مذهبی باشد. در صورتی که او بخواهد یک شغل مذهبی را دنبال کند، این موضوع می‌تواند تبدیل به تنها درگیری مستقیم او با والدینش شود. اگرچه برخی از خانواده‌های کاتولیک از این‌که دخترشان راهبه شود استقبال می‌کنند، بسیاری دیگر اگر ببینند دخترشان روی ایمانش استوار است وحشت‌زده می‌شوند. به تازگی زنان هستیایی جذب ادیان مختلف شرقی می‌شوند که از دهه‌ی ۷۰ میلادی به بعد در ایالات متحده گسترش پیدا کرده‌اند. زمانی که دختران هستیایی جذب آشرام‌ها شده، به زبان‌های بیگانه نیایش می‌کنند و نام‌های جدیدی برای خودشان انتخاب می‌نمایند، بسیاری از والدین با وحشت واکنش نشان داده و به اشتباه گمان می‌کنند به‌راحتی می‌توان کاری کرد تا دختر آرام و مطیع هستیایی‌شان دست از اعتقاد راسخ خود بردارد. در عوض، به کمک قاطعیت و تمرکز اسطوره‌ی باکره، دختر هستیایی به جای آن‌که به آرزوهای والدینش جامه‌عمل بپوشاند، به آنچه برای خودش مهم است عمل می‌کند.

زن هستیایی که به دانشگاه می‌رود، معمولا از گمنامی در یک محیط بزرگ و فرصت داشتن فضایی برای خودش لذت می‌برد. زنی که فقط کهن‌الگوی هستیا را درون خود دارد، به‌ندرت ممکن است به دلیل شخصی به دانشگاه برود؛ چرا که چالش فکری، یافتن شوهر یا آماده شدن برای محیط کار هیچ‌کدام دغدغه‌ی هستیا نیست. برای چنین انگیزه‌هایی حضور دیگر اسطوره‌ها لازم است. اکثر زنان هستیایی که به دانشگاه می‌روند این کار را به این دلیل انجام می‌دهند که یا دیگر اسطوره‌ها نیز در وجود آن‌ها فعال است و یا این‌که دیگران از آن‌ها چنین انتظاری دارند.

کار

محیط رقابتی کار، برای زنان هستیایی مناسب نیست. زن هستیایی، بلندپروازی و انگیزه ندارد. او نیاز ندارد شناخته شود، قدرت ارزشی برایش ندارد و راهکارهایی که منجر به پیشرفت می‌شوند برای او بیگانه‌اند. در نتیجه یک زن هستیایی ترجیح می‌دهد یک شغل زنانه‌ی سنتی در دفتری داشته باشد که هم در آن دیده نمی‌شود و هم وجودش بدیهی به نظر می‌آید و یا مانند «جواهری» قدرش دانسته می‌شود که با اطمینان و ثبات، کارش را انجام می‌دهد و خودش را دور از سیاست‌بازی‌های دفتر و حرف و حدیث‌ها نگه می‌دارد و محیطی منظم و گرم را فراهم می‌کند. او از پذیرایی با چای یا قهوه در دفترش لذت می‌برد و رنگ و بویی زنانه به محیط کار می‌بخشد.

زنان هستیایی می‌توانند در مشاغلی که نیاز به صبر و آرامش دارند، سرآمد باشند. برای مثال، مدل مورد علاقه‌ی عکاسان، زن هستیایی است؛ چرا که نوعی «نگاه درونی» در چشمانش وجود دارد. به‌علاوه‌ی زیبایی‌ای متواضعانه و آرامشی همراه با متانت دارد و کاملا در ژستش فرو می‌رود.

بسیاری از زنان هستیایی در آن سوی لنز نیز عملکرد خوبی دارند. صبر و آرامش هستیا ویژگی‌هایی است که برای عکاسی که باید برای لحظه‌ی مناسب، موقعیتی تأثیرگذار یا ترکیبی خودانگیخته منتظر بماند، بسیار مفید است. هستیا می‌تواند با دیگر کهن‌الگوها در روان زن «متحد شده» و کیفیتی هستیایی به کار او ببخشد. برای مثال، بهترین مربیان مهدکودکی که درباره آن‌ها شنیده‌ام، به نظر ترکیبی از دیمیتر مادرانه و هستیا هستند. همکاران او از نظم بنیادینی که او بدون تلاش خاصی در اطرافش ایجاد می‌کند شگفت‌زده می‌شوند: «او هرگز آشفته نمی‌شه! حتی شاید آرامشش به بچه‌ها هم منتقل

می‌شه. فقط اینو می‌دونم که اون یه جورایی یه اتاق پر از بچه‌هایی که برای جلب‌توجه با هم رقابت می‌کنند رو تبدیل به یه گروه سرزنده و صمیمی می‌کنه. او هیچ‌وقت دستپاچه نمی‌شه و در عین حال که تمام حواسش به یه بچه این طرف هست، اون طرف یکی دیگه رو بغل کرده و داره به یکی دیگه یه کتاب یا بازی پیشنهاد می‌ده و بچه‌ها همگی آروم می‌شن.»

روابط با زنان

زن هستیایی معمولا دوستان صمیمی کمی دارد که گاه به گاه از وقت گذراندن با آن‌ها لذت می‌برد. خوشبختانه خود این دوستان نیز دارای برخی ویژگی‌های هستیایی هستند و به دوست هستیایی خود به‌عنوان مکان مقدسی نگاه می‌کنند که در کنار او بخش‌های هستیایی خودشان نیز نمود پیدا می‌کند. زن هستیایی وارد حرف‌های غیبت‌گونه یا بحث‌های سیاسی یا روشنفکرانه نمی‌شود. لطف او گوش دادن با قلبی مهربان، متمرکز ماندن در میانه آشفتگی‌ای که دوستش با خود آورده و فراهم کردن محیطی صمیمی به کمک گرمای درونی‌اش می‌باشد.

روابط جنسی

زمانی که هستیا کهن‌الگوی غالب در روان یک زن باشد، روابط جنسی مسئله‌ی مهمی برای او نخواهد بود. جالب است که این موضوع حتی زمانی که او از لحاظ جنسی بسیار جذاب است نیز صادق می‌باشد. هم زنان هستیایی و هم شوهران‌شان تعریف می‌کند که تا چه میزان پیش از آن‌که عمل جنسی شروع شود، حس تحریک‌پذیری آن‌ها خفته است. شوهر یک زن هستیایی می‌گفت: «او به شدت به رابطه‌ی جنسی راغب است.» یک زن هستیایی با مردی ازدواج کرده بود که برای رابطه «یک بار در ماه اگه خیلی فعال باشه و اگه نباشه دو ماه یک بار» پیش‌قدم می‌شد. آن زن متوجه شده بود که خودش حتی با کمترین معاشقه به‌راحتی به اوج می‌رسد. او از رابطه‌ی جنسی «اگر پیش می‌آمد» لذت می‌برد و در نبود آن «کاملا راضی بود». در چنین زنانی الگوی هستیا غالب است. شور جنسی آفرودیتی در طول مدت عشق‌بازی در آن‌ها برانگیخته می‌شود و در سایر مواقع غایب می‌باشد.

زن هستیایی که از لحاظ جنسی فعال نمی‌باشد، به رابطه به‌عنوان «تجربه‌ای عالی و صمیمی» نگاه می‌کند که از فراهم کردن آن برای شوهرش لذت می‌برد: «خیلی حس خوبیه وقتی اون به من نزدیک میشه باهاش احساس صمیمیت می‌کنم و براش خوشحالم.» برای شوهرش رابطه‌ی جنسی با او «مثل بازگشت به خانه» یا «مکانی امن» می‌باشد.

ازدواج

زن هستیایی کاملا منطبق با مفهوم سنتی «یک همسر خوب» است. او به خوبی از خانه مراقبت می‌کند. او نه در مورد خودش و نه در مورد شوهرش جاه‌طلب نیست و به همین دلیل نه خودش با او رقابت می‌کند و نه از او عیب‌جویی می‌کند. او نه اهل شیطنت است و نه به همسرش خیانت می‌کند. اگرچه وفاداری همسر به اندازه‌ای که برای هرا اهمیت دارد، برای هستیا این‌گونه نیست، او خودش به مانند هرا وفادار است. هیچ‌گونه وسوسه‌ای برای خیانت در وجود او راه ندارد.

همسر هستیایی ممکن است مانند همسران وابسته به نظر آید که به‌راحتی نقش همسر سنتی را در خانواده ایفا می‌کند. اگرچه ظاهرش غلط‌انداز است، اما او در باطن مستقل بودن خود را دارد. بخشی از او همان اسطوره باکره‌ی متکی به خود است. او برای این‌که از لحاظ عاطفی ارضا شود، نیاز به هیچ مردی ندارد. بدون شوهر، زندگی متفاوت می‌شود، اما معنا و هدف خود را از دست نمی‌دهد.

«تعریف شغلی» زنان متاهل سنتی، بسته به کهن‌الگویی که در آن‌ها فعال است، تفاوت می‌کند. هرا بیشتر بر روی نقش «همسر» تأکید دارد، دیمیتر بر روی «مادر» و آتنا بر روی خانه‌داری کارآمد و بهینه. اما هستیا عنوان شغلی خود را «کدبانو» می‌گذارد.

روابط با مردان

زنان هستیایی برای مردانی جذابند که به دنبال زنی آرام، محبوب و با اعتماد به‌نفس هستند که می‌توانند همسران خوبی باشند. چنین مردانی خود را در

نقش سنتی رئیس و نان‌آور خانواده می‌بینند. مردانی که به دنبال زنان شهوت‌برانگیز هستند یا زنانی که مادر یا الهام‌بخش آن‌ها یا شریک همراه آن‌ها در راه پیشرفت باشند، باید جای دیگری به دنبال همسر مناسب خود بگردند.

گاهی اوقات زن هستیایی برای مردانی که زنان را به دو دسته فاحشه و راهبه تقسیم می‌کنند نیز جذاب هستند. چنین مردانی زنان را این‌گونه دسته‌بندی می‌کنند که اگر به رابطه‌ی جنسی بی‌علاقه باشند «خوب» هستند و در نتیجه «مقدس». اما اگر زنی از لحاظ جنسی پرحرارت باشد به او برچسب «بد» یا «سبک‌سر» می‌زنند. این گروه از مردان با دسته‌ی اول ازدواج می‌کنند و بعد با دسته‌ی دوم رابطه‌ی پنهانی برقرار می‌کنند. اگر زن هستیایی با چنین مردی ازدواج کند، همچنان نسبت به شور جنسی ناآگاه باقی می‌ماند؛ چرا که شوهرش نمی‌خواهد همسری پرشور و حرارت از لحاظ جنسی داشته باشد.

بسیاری از ازدواج‌های سنتی رضایت‌بخش، پیوند شوهر هرمسی اهل تجارت، مسافرت، با روابط عمومی بالا، کارآفرین و ماهر در معادلات دنیای بیرون با زنی هستیایی است که آتش خانه را همیشه روشن نگاه می‌دارد. معمولا این ترکیب برای هر دوی آن‌ها به خوبی جواب می‌دهد. هرکدام از آن‌ها رضایت شخصی خود را از آنچه به‌طور فردی انجام می‌دهند به خوبی می‌یابند و این رضایت به‌طور غیرمستقیم فعالیت‌های دیگری را پشتیبانی می‌کند. شوهر قدر آرامش خاطر خود از بابت خانه و زندگی را می‌داند؛ چرا که همسرش به خوبی حواسش به خانه هست و این کار را لزوماً به خاطر شوهر انجام نمی‌دهد و همیشه خانه‌ای آرام و صمیمی در بین بازگشت‌هایش از هیاهوی دنیای بیرون، برایش مهیاست. او ترکیب خانه‌نشینی و روح مستقل همسرش را دوست دارد.

در مقابل زن نیز قدر مستقل بودنش در تصمیم‌گیری برای خانه‌شان را می‌داند و حمایت مالی‌ای که زمان و فضای مناسب برای انجام آنچه برایش مهم است به او می‌دهد را دوست دارد. به‌علاوه یک شوهر هرمسی به‌طور ذاتی همیشه در حرکت است، کارهای جدید خلق می‌کند، معامله می‌کند، راه‌های جدید را امتحان می‌کند، به هوش و شهود خودش اعتماد می‌کند و در مجموع در دنیا بیشتر روی خودش حساب می‌کند. او نه نیازی دارد و نه می‌خواهد همسری هرایی یا آتنایی داشته باشد تا به او در ایجاد یک تصویر اجتماعی یا راهکاری مناسب یاری برساند. بنابراین او از همسرش انتظار ندارد تا در سفرهای کاری یا در مهمانی‌های رسمی او را همراهی کند، که همه این‌ها کاملا متناسب با شخصیت همسر هستیایی او می‌باشد.

زن هستیایی ترجیح می‌دهد در خانه از مهمانان پذیرایی کند؛ جایی که محیط و مکان را برای جمع آماده کرده، غذا تهیه دیده و خودش در حین این‌که شوهر برون‌گرایش هدایت بحث را به دست گرفته و مستقیماً با مهمانان ارتباط برقرار می‌کند، در پشت صحنه باقی می‌ماند. ساعت‌هایی که صرف انجام کار برای آماده‌سازی مهمانی می‌کند معمولا بدیهی فرض شده و ارزش مهم او در پدید آوردن عصری دلپذیر، آن‌گونه که باید و شاید دانسته نمی‌شود. به نظر می‌رسد زن هستیایی نیز مانند خود اسطوره‌ی هستیا علی‌رغم مرکزیتش همچنان گمنام باقی می‌ماند.

فرزندان

زن هستیایی می‌تواند مادر فوق‌العاده‌ای باشد؛ به‌خصوص اگر کمی کهن‌الگوی دیمیتر نیز در روانش داشته باشد. او ممکن است زمانی که به درون می‌رود کمی بیش از اندازه از دنیای بیرون جدا شود و عشق و محبتش غیرشخصی و عام شود. با این حال او معمولا با بچه‌ها با توجهی محبت‌آمیز و پذیرا برخورد

می‌کند. او بلندپروازی‌های خاصی در مورد فرزندانش ندارد و به آن‌ها اجازه می‌دهد خودشان باشند. او به‌طور طبیعی به خوبی از آن‌ها مراقبت می‌کند و محیط خانه را به‌گونه‌ای امن و صمیمی برای‌شان فراهم می‌نماید.

فرزندان هستیا نیاز ندارند از چیزی فرار کنند یا در برابر او سرکشی نمایند و در بزرگسالی و در حین روند روانکاوی، مسئله خاصی در ارتباط با مادرشان ندارند که نیاز به کار داشته باشد.

وقتی که نوبت به کمک به فرزندان در مواجهه با مسائل اجتماعی یا موقعیت‌های رقابتی می‌شود، زن هستیایی کمک چندانی نمی‌تواند بکند. این موضوع در مورد آرزوها و پیشرفت‌های شغلی فرزندان نیز صادق است.

میانسالی

به‌طور معمول در میانسالی زندگی زن هستیایی روی روال است. اگر ازدواج کرده باشد، کدبانویی است که از نقش خود راضی است. اگر ازدواج نکرده باشد، هاله‌ای از «پیردختر» در اطرافش دیده می‌شود؛ چرا که مجرد بودن برایش مهم نیست و به دنبال شوهر نمی‌گردد. اگر در دفتری کار می‌کند یا در صومعه یا آشرامی زندگی کند، جزو «اعضای ثابت» آن‌جاست که بی‌سروصدا نقش خود را ایفا می‌کند.

میانسالی می‌تواند زمانی باشد که یک زن هستیایی به‌طور رسمی وارد یک صومعه یا آشرام شود، نامش را عوض کند و زندگی‌اش را وقف مسیر معنوی مشخصی کند. این مرحله‌ی گذار برای او طبیعی است؛ عمیق‌سازی تعهد به وقف خود در مسیری که پیش از این در آن آموزش دیده است. این تصمیم برای بستگانش ممکن است کاملا غیرمنتظره باشد؛ چرا که هستیای آرام هرگز اهمیت این بخش از وجودش را به اطلاع دیگران نرسانده است.

کهنسالی

همیشه در وجود زن هستیایی چیزی «کهن و خردمندانه» وجود دارد. او این قابلیت را دارد که به زیبایی و به طرزی موقرانه پیر شود. او برای تنها زندگی کردن کاملا آماده است و حتی ممکن است این کار را در تمام طول دوران عمرش انجام داده باشد. در نقش کهن‌الگویی خود به‌عنوان عمه‌ی بزرگ و دوشیزه، ممکن است توسط سایر اعضای خانواده در صورت نیاز به کمک، فرا خوانده شود.

دو بحران عاطفی مهم که زنان سنتی با آن مواجه می‌شوند؛ بیوگی و خالی شدن خانه از بچه‌ها می‌باشد. اگرچه اکثر زنان هستیایی همسر و مادر هستند، اما نیاز عمیقی به داشتن این دو نقش ندارند. در نتیجه، از دست رفتن این دو نقش آن‌گونه که در مورد زنان هرایی یا دیمیتری اتفاق می‌افتد، در هستیا ایجاد افسردگی نمی‌کند. مشکل اصلی زنان هستیایی مواجهه با دنیای بیرون است. اگر آن‌ها به دلیل طلاق یا فوت همسر جایگاه خود را در خانه از دست بدهند و از لحاظ اقتصادی نیز آماده‌ی این موقعیت نبوده باشند، به‌طور ذاتی و تجربی نمی‌توانند در دنیای بیرون موفق باشند. به همین دلیل ممکن است به دسته‌ی فقرای دارای مناعت طبع بپیوندند.

شاید یک زن کهنسال هستیایی مجبور شود با مستمری ناچیز تأمین اجتماعی روزگار بگذراند، اما هرگز از لحاظ روحی افت نمی‌کند. حتی اگر سال‌های آخر عمرش را در تنهایی بگذراند، نه حسرت زندگی گذشته‌اش را خواهد خورد و نه ترسی از مرگ به دل راه خواهد داد.

مشکلات روان‌شناختی

در مقام کهن‌الگوی خرد درونی، هستیا از حالات منفی به دور است. در نتیجه جای تعجب ندارد که الگوهای معمول آسیب‌شناسی در وجود وی حضور نداشته باشند. او با دیگر اسطوره‌ها و همچنین انسان‌های فانی درگیر نشد که این موضوع می‌تواند باعث تنهایی یا گوشه‌گیری زن شود. مشکل اصلی زنان هستیایی مربوط به مسائلی می‌شود که در هستیا وجود نداشت. در بین تمام اسطوره‌های زن و مرد کوه المپ، هستیا تنها اسطوره‌ای بود که در قالب انسانی ظاهر نشد. در واقع او تصویر یا نقاب نداشت. به علاوه او درگیر هیچ ماجرای عاشقانه یا کشمکشی نشد که بدین معناست که در یافتن مسیر خود

در این حوزه‌ها مهارت ندارد.

همذات‌پنداری با هستیا

زندگی کردن «به مانند هستیا» به معنای فروتنی، گمنامی و معمولی بودن در خانه‌ای است که در آن خودش بی‌شک نقش مرکزیت را داراست. بسیاری از زنان مشکلات این نقش را می‌دانند. کار آنان معمولا بدیهی انگاشته می‌شود و احساسات آن‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. شخصیت زن هستیایی به‌گونه‌ای است که قاطعیت ندارد و اگر احساس تحقیر کند از خودش دفاع نمی‌کند. اگر کار خانه که می‌تواند منبع آرامش و نظم درونی باشد، به‌محض انجام شدن و ایجاد نظم، توسط دیگران به هم ریخته شده و دوباره بی‌نظمی ایجاد شود، معنای خود را از دست خواهد داد. زمانی که هستیای نگهبان آتش خانه و کاشانه احساس کند تلاش‌هایش بی‌معنا و بیهوده است، ممکن است شعله‌ی درونی‌اش خاموش شود.

همذات‌پنداری با هستیایی که از لحاظ عاطفی مستقل از دیگران است می‌تواند از ابراز احساسات مستقیم یک زن جلوگیری کند. زن هستیایی عشق‌اش را به دیگران به‌طور غیرمستقیم ابراز کرده و نگرانی‌اش نسبت به آن‌ها را از طریق اقدامات ملاحظه‌کارانه نشان می‌دهد. اصطلاح «آتش زیر خاکستر» بیانگر احساسات هستیایی درون‌گراست که در زیر سطح پنهان است. از آن‌جا که زن هستیایی بسیار خوددار است، افرادی که برای او مهم هستند، از این اهمیت خود بی‌اطلاعند. اگر افرادی که هستیا به آن‌ها عمیقاً اهمیت می‌دهد از احساس او بی‌خبر باشند، ممکن است او را ترک کرده و خلوتی که هستیا برای آن ارزش قابل توجهی قائل است، تبدیل به تنهایی شود. غم‌انگیزتر آن‌که گاه زن هستیایی کسی که طالب عشق اوست را دوست دارد، اما آن فرد هرگز از آن

عشق خبردار نمی‌شود. صمیمیت او نه تنها غیرشخصی است، بلکه در قالب کلمات یا آغوش نیز خود را نشان نمی‌دهد و مشخصاً به‌طور مستقیم به افرادی که او به آن‌ها علاقه دارد ابراز نمی‌شود. برای رشد کردن فراتر از مرزهای هستیا، زن باید بیاموزد احساساتش را بیان کند تا افرادی که برای او خاص هستند متوجه این موضوع شوند.

بی‌ارزش شدن هستیا

صومعه یا نهاد خانواده که هر دو تعهدات مادام‌العمری هستند، مکانی امن برای رشد روح هستیا می‌باشند. اما در صورتی که امنیت و ثبات دائمی این نهادها از بین برود، زن هستیایی در وضعیت نامساعدی قرار می‌گیرد. او احساس می‌کند لاک‌پشت بدون لاکی است که باید در مسابقه‌ای با موش‌های صحرایی رقابت کند. هستیا به‌طور ذاتی یک رقابت‌جوی اجتماعی نیست و مسائل سیاسی یا جاه‌طلبی به او انگیزه‌ی تلاش نمی‌دهد. او تلاش نمی‌کند تا در دنیای بیرونی اثری از خود به جا بگذارد و حتی به این موضوع رغبتی هم ندارد. در نتیجه به‌راحتی توسط افراد موفق و قضاوت‌گران اجتماعی که انسان‌ها را با معیارهای ملموس متر می‌کند، نادیده گرفته و بی‌ارزش انگاشته می‌شود.

بی‌ارزش انگاشته شدن، اثری منفی بر روی اعتماد به‌نفس زن هستیایی دارد. اگر او سعی کند خود را با معیارهای دیگران تطبیق دهد، به احتمال زیاد احساس ناسازگاری و بی‌کفایتی خواهد کرد.

راه‌های رشد

مشکلات زن هستیایی زمانی بروز پیدا می‌کند که او از پناهگاه امن خانه یا معبد پا را بیرون گذاشته و سعی کند راه خود را در دنیای بیرون بیابد. او به‌عنوان فردی درون‌گرا که با قدم‌های سریع‌تر و گاه رقابت‌جویانه دیگران مواجه می‌شود. تا زمانی که دیگر جنبه‌های شخصیت خود را رشد ندهد، از مرحله عقب خواهد افتاد.

ساختن یک نقاب اجتماعی مقبول

واژه‌ی پرسونا[۱۶۱] (که در لاتین به معنای «نقاب» می‌باشد) به ماسک‌هایی گفته می‌شد که بازیگران روی صحنه‌ی نمایش به چهره می‌زدند تا به سرعت با نقش خود یکی دانسته شوند. در روان‌شناسی یونگ، پرسونا نقاب مقبول اجتماعی است که فرد به جامعه بیرون نشان می‌دهد. در اصل شیوه‌ای است که به کمک آن ما خود را به دیگران ارائه می‌دهیم. فردی که دارای نقاب کارآمدی است، مانند زنی می‌باشد که کمد بزرگی از لباس دارد که در هر زمان می‌تواند لباس متناسب با موقعیت و شخصیت، جایگاه و سن خود را از آن انتخاب کرده و بپوشد. چگونگی رفتار ما، کلام ما، چگونگی تعامل ما با دیگران و این‌که چگونه خود را به دیگران معرفی می‌کنیم، همگی بخش‌هایی از نقاب ما هستند.

زن هستیایی به‌طور ذاتی علاقه‌ای به مسائل مربوط به سطح نقاب ندارد؛ مسائلی از قبیل این‌که کی چکاره است و یا چگونه می‌تواند اثر مناسب و خوبی از

خود به جا بگذارد؛ اما به غیر از حالتی که او به صومعه برود و دیگر هرگز پاییش را بیرون نگذارد، در بقیه مواقع ناچار به تعامل با دیگران، صحبتی کوتاه و مورد مصاحبه و ارزیابی واقع شدن است؛ درست مثل همه‌ی افراد در فرهنگ رقابتی، این مهارت‌ها در او ذاتی نیست و او باید این‌ها را بیاموزد و این روند معمولا دردناک است. زمانی که مجبور است به یک گردهمایی بزرگ برود، احساس بی‌کفایتی، ناشی‌گری، خجالت و ناشایستگی می‌کند. او احساس می‌کند نقاب مناسبی ندارد و گویی «چیزی نپوشیده است». این نوع اضطراب خود را در کابوس‌هایی نشان می‌دهد که او در آن‌ها خودش را عریان یا نیمه‌عریان می‌بیند. گاهی تعبیر استعاره‌ای چنین رویاهایی این است که بیش از اندازه خود را عریان نموده است؛ بیش از اندازه خود را آشکار کرده، بیش از اندازه صادق بوده و اجازه داده تا آنچه همگان در موقعیت مشابه پنهان می‌کنند را دیگران ببینند.

یک زن هستیایی که می‌بایست در یک مصاحبه یا ارزشیابی حاضر شود، باید به‌طور آگاهانه نقابی برای خود بسازد و به اندازه‌ای در مورد آن تفکر کند که انگار می‌خواهد برای خود رزومه بنویسد (که می‌توان رزومه را نقاب «روی کاغذ» دانست). او نیاز دارد تا جایی که می‌تواند تصویر واضحی از آنچه از او انتظار می‌رود در هر موقعیتی باشد، به دست بیاورد و نقاب‌های متعددی را امتحان کرده تا در نهایت آنچه که بیشتر از همه با آن احساس راحتی می‌کند را بیابد.

به دست آوردن قاطعیت از طریق آرتمیس، آتنا یا آنیموس

در کنار یک نقاب، زن هستیایی نیاز دارد تا توانایی قاطع بودن را نیز به‌دست آورد. او باید بخش فعالی در شخصیتش داشته باشد تا در تعامل با دیگران یا

محافظت از خودش در دنیای بیرون به کار ببندد.

اسطوره‌ی هستیا برای دستیابی به قدرت یا کسب سیب طلایی تلاشی نکرد. او خود را از روابط دور نگه داشت، به کوه المپ نرفت، در پشت صحنه جنگ تروا حضور نداشت و هیچ انسانی را نه کمک و پشتیبانی کرد و نه تنبیه نمود. اما برخلاف اسطوره‌ی هستیا، زن هستیایی انسانی است که در بین مردم زندگی می‌کند و باید به بیرون از دیوارهای خانه یا معبد پا بگذارد و در این تجربه موفق نخواهد بود مگر آن‌که دیگر بخش‌های روانش به او کمک کنند تا فعال، اجتماعی و قاطع باشد. آتنا و آرتمیس، کهن‌الگوهای فعال زنانه درست به مانند آنیموس یا بخش مردانه‌ی روان یک زن می‌توانند به او کمک کنند تا به این توانایی‌ها دست پیدا کند.

اگر زن هستیایی در فعالیت‌های رقابتی، اردوهای تابستانی، گروه‌های زنانه، ورزش‌های گروهی یا فعالیت‌های علمی شرکت کند، ویژگی‌های آتنا و آرتمیس در او رشد پیدا می‌کنند. دختری که از لحاظ کهن‌الگویی هستیاست خیلی زود متوجه می‌شود که باید خود را با بودن در میان جمع تطبیق داده و انتظارات برون‌گرایانه را برآورده سازد. در این روند او ممکن است دیگر کهن‌الگوها را در وجود خودش بیدار کرده و پرورش دهد. در نتیجه می‌تواند ویژگی‌های آتنا و آرتمیس را با شخصیت خودش درهم آمیزد.

زن هستیایی ممکن است احساس کند مرکزیت وجودش ــ هستیای درون‌نگر آرام، زنانه و علاقمند به خانه ــ تحت‌تأثیر تجارب بیرونی‌اش قرار نمی‌گیرد. در عوض، در طی فرایند تطابق با دنیای رقابتی و اجتماعی، نگرش‌های مردانه یا آنیموسی‌اش رشد پیدا کند. آنیموس رشدیافته مانند مردی درونی است که او

هر زمانی که نیاز داشته باشد قاطع یا تأثیرگذار صحبت کند، می‌تواند او را فرا بخواند. اما هر چقدر هم که آنیموس درونش با کفایت باشد، اما باز هم زن هستیایی نسبت به او حس «غریبه» دارد.

رابطه‌ی زن هستیایی با آنیموس درونش مانند رابطه‌ی درونی هستیا ـ هرمس است؛ مشابه اهمیت و مکان آن‌ها در خانه‌های یونانی. نمود هستیا در خانه، آتشدان مدور در مرکز خانه بود. در حالی که «هِرم» یا ستونی که بیرون در خانه قرار داشت، نمود هرمس بود. هرمس اسطوره‌ی نگهبان در آستانه‌ی ورودی و همچنین همراه مسافران بود. زمانی که هستیا و هرمس هر دو، جنبه‌های درونی روان یک زن باشند، هستیا می‌تواند آرامش درونی را فراهم کند و آنیموس هرمسی‌اش روش تعامل موثر با دنیای بیرون را برایش تدارک ببیند.

زنی که آنیموس هرمسی درونش واسطه او و جهان بیرون است، حس می‌کند جنبه‌ی مردانه‌ای دارد که در هنگام قدم گذاشتن به دنیای بیرون مورد استفاده قرار می‌دهد و از طریق آن می‌تواند قاطع و تأثیرگذار باشد. آنیموس همچنین وظیفه نگهبانی را نیز انجام می‌دهد و قاطعانه از حریم زن در برابر تعدی‌های ناخواسته جلوگیری می‌کند. به کمک یک آنیموس هرمسی، او می‌تواند زیرک و اثربخش باشد و در موقعیت‌های رقابت‌جویانه از خود مراقبت نماید. اما در هر حال تا زمانی که آنیموس مسئول قاطعیت زن باشد، نمی‌توان از او انتظار داشت تا همیشه حاضر و در دسترس باشد. برای مثال، او ممکن است پاسخ تلفن را بدهد و انتظار داشته باشد یک دوست پشت خط باشد، اما در عوض صدای فروشنده‌ی خشنی را بشنود که سوالات نامربوطی می‌پرسد یا مددکار سمجی باشد که از او انتظار دارد وقتش را به او اختصاص دهد. در این حالت آنیموس او توان دفاعی‌اش را از دست می‌دهد و گیج و سردرگم می‌شود.

سوزان گریفن[۱۶۲]، نمایشنامه‌نویس، شاعر و نویسنده‌ی کتاب زن و طبیعت، به این نتیجه رسید که اتحاد هرمس ـ هستیا، دو بخش به ظاهر بسیار ناهمخوان وجودش را توضیح می‌دهد. او در خانه حضور بسیار ملایمی دارد، به آرامی دور آشپزخانه‌اش می‌گردد و خانه‌اش را به محلی امن تبدیل می‌کند. این سوزان گریفتن بسیار آرام کاملا در تضاد با سردبیر زیرک، فصیح و سیاستمداری است که در سطح اجتماع می‌تواند مانند «مرکوری» باشد؛ باهوش و بسیار سریع.

دسترسی به مرکز: ماندن حقیقی با هستیا

آپولو و پوزیدون هر دو در تلاش بودند تا با هستیا ارتباط برقرار کنند و بکارت و اتکای به‌نفس او را از او بگیرند. اما او به جای تسلیم در برابر خواسته‌ی آن‌ها، قسم باکرگی جاودان خورد. پافشاری هستیا در رد آپولو و پوزیدون را می‌توان از لحاظ استعاری به نیروهای ذهنی و عاطفی تعبیر کرد که سعی دارند تا زن را از مرکزیت وجودش فاصله دهند.

هستیا نماد «خویشتن» است؛ مرکز معنوی آگاه وجود یک زن که می‌تواند به زندگی‌اش معنا ببخشد. این مرکزیت هستیایی در صورت «ورود آپولو» می‌تواند بی‌اعتبار شود. آپولو اسطوره‌ی خورشید و آپولویی بودن مترادف با عقلانیت، زندگی روشنفکرانه و پایه و اساس منطق و استدلال است. اگر آپولو زنی را ترغیب کند تا بکارت هستیایی‌اش را رها کند، آن زن تجربه درونی و شهودی خود را تحت کنترل اطلاعات علمی و دقیق قرار می‌دهد. هرچه که او احساس کند اما نتواند در قالب کلمات بگنجاند بی‌اعتبار خواهد شد و هرچه که او از طریق زن خردمند درونش بفهمد تا زمانی که نتواند آن را با شواهد محکم اثبات کند، به حساب نخواهد آمد. اگر شکاکیت علمی «مردانه» اجازه‌ی ورود به تجارب معنوی پیدا کرده و درخواست «اثبات» بنماید، این تهاجم

همواره کامل بودن و معنای وجود زن را مورد تجاوز قرار خواهد داد.

به‌طور مشابه، اگر زن هستیایی «توسط پوزیدون ربوده شود» به وسیله‌ی اسطوره‌ی دریا غرق خواهد شد. پوزیدون نماد خطر غرق شدن توسط احساسات متلاطم یا محتویات بالا آمده از ناخودآگاه است. وقتی که این سیل زن را تهدید می‌کند، او ممکن است خواب ببیند که موج بزرگی او را به پایین می‌کشد. در زندگی روزمره، مشغولیت بیش از اندازه با عواطف می‌تواند زن را از احساس مرکزیت خود دور کند. اگر این آشفتگی‌ها منجر به افسردگی شود، در واقع می‌توان گفت که تأثیر آب‌گونه‌ی پوزیدون به‌طور موقت «آتش مرکزیت وجود هستیا را خاموش کرده است».

زن هستیایی در زمان تهدید توسط آپولو و پوزیدون نیاز دارد تا در خلوت به جست‌وجوی کمال خود بربیاید. او در آرامش سکوت می‌تواند بار دیگر از طریق شهود راه خود را به سمت مرکز پیدا کند.

فصل هفت: اسطوره‌های آسیب‌پذیر

هرا، دیمیتر و پرسفون

سه اسطوره‌ی آسیب‌پذیر عبارتند از هرا، اسطوره ازدواج؛ دیمیتر، اسطوره‌ی غلات و پرسفون، که با عنوان کر[۱۶۳] یا دوشیزه نیز شناخته می‌شود و ملکه‌ی جهان زیرین بود. این سه اسطوره تجسم کهن‌الگوهایی هستند که نقش‌های سنتی زنان به عنوان همسر، مادر و دختر را ارائه می‌دهند. آن‌ها اسطوره‌هایی رابطه‌محور هستند که هویت و خوشبختی‌شان بسته به داشتن رابطه‌ای خاص است. آن‌ها بیانگر نیاز زنان به داشتن پیوند با دیگران هستند.

در افسانه‌ها این سه اسطوره‌ی زن توسط اسطوره‌های مرد مورد تجاوز، ربوده شدن، مغلوب شدن یا تحقیر شدن قرار گرفتند. هر کدام از آن‌ها زمانی که پیوندی شکسته شد یا مورد بی‌احترامی قرار گرفت، رنج کشیدند. هر کدام از آن‌ها ضعیف بودن را تجربه کردند و بسته به شخصیت‌شان ــ هرا با خشم و حسادت، پرسفون و دیمیتر با افسردگی ــ به آن وقایع واکنش نشان دادند. هر کدام از آن‌ها علائمی از خود نشان دادند که شبیه بیماری‌های روان‌شناختی است. زنانی که این کهن‌الگوها در روان‌شان حضور دارند نیز آسیب‌پذیرند. شناخت هرا، دیمیتر و پرسفون بینشی را به زنان در زمینه نیاز آن‌ها به روابط و

الگوهای واکنش آن‌ها به از دست دادن‌ها ارائه می‌دهد.

زمانی که هرا، دیمیتر یا پرسفون کهن‌الگوی غالب روان یک زن باشد، نیروی گرانشی آن‌ها رابطه خواهد بود، نه دستاورد و مستقل بودن یا تجربه‌های جدید. تمرکز توجه آن‌ها روی دیگران است؛ نه یک هدف بیرونی یا حالتی درونی. در نتیجه زنانی که با این اسطوره‌ها همذات‌پنداری می‌کنند نسبت به دیگران حساس و پذیرا هستند. آن‌ها از مواهب رابطه یعنی تأیید، عشق، توجه و نیاز کهن‌الگو به همسر بودن (هرا)، پرورش‌دهنده بودن (دیمیتر) یا وابسته بودن (پرسفون دوشیزه) انگیزه می‌گیرند. برای این زنان ایفای نقش‌های سنتی از لحاظ شخصی رضایت‌بخش است.

کیفیت هشیاری: مانند نوری پراکنده

هر کدام از این سه دسته اسطوره‌ها، دارای ویژگی هشیاری منحصر به‌فردی هستند. ویژگی مرتبط با اسطوره‌های آسیب‌پذیر «هشیاری پراکنده» است. ایرنه کلارمونت دکاستیلو[۱۶۴] تحلیل‌گر یونگی (در کتاب شناخت زن) این

هشیاری را به عنوان «نگرشی برای پذیرش، هشیاری‌ای برای وحدت با کل زندگی و آمادگی‌ای برای رابطه» توضیح می‌دهد. این نوع هشیاری مشخصه افراد رابطه‌محور از هر دو جنس زن و مرد می‌باشد.

من به این نوع از هشیاری به مانند نور چراغ اتاق پذیرایی فکر می‌کنم که از طریق اشعه‌هایش تابشی گرم بر روی همه چیز دارد و آن‌ها را روشن می‌کند.

این حساسیتی عمومی است که به فرد این امکان را می‌دهد تا تغییرات جزیی احساسات را متوجه شده، پذیرشی نسبت به موقعیت‌های عاطفی داشته و از مفاهیم پشت صحنه به اندازه‌ی آنچه که در مرکز توجه جلوی صحنه می‌گذرد آگاه باشد. هشیاری پراکنده، آگاهی اجمالی را توضیح می‌دهد که به والدین این امکان را می‌دهد تا گریه‌ی کودک را از میان هیاهوها تشخیص داده یا یک همسر را قادر می‌سازد تا بفهمد شوهرش زمانی که پایش را داخل خانه می‌گذارد، ناراحت است، احساس مریضی می‌کند یا تحت فشار است (گاهی حتی پیش از آن‌که مرد متوجه حالات خود شود). این نوع پراکنده و پذیرای هشیاری می‌تواند باعث درک کل یک موقعیت شود (در تضاد با ویژگی «هشیاری متمرکز» آرتمیس، آتنا و هستیا ــ سه اسطوره‌ی باکره ــ که بر روی یک عنصر واحد تمرکز می‌کردند و از هر چیز دیگری غیر از آن جدا می‌شدند).

زمانی که من دو کودک نوپا داشتم، متوجه شدم که چگونه رفتار مادر می‌تواند توسط کودکانش اصلاح شود تا آن‌ها را در هشیاری پراکنده خود نگه دارد. بیشتر اوقاتی که من در کنار کودکانم بودم، با آن‌ها همفاز بوده و در حالت روحی پذیرایی بودم که در آن، ذهنم روی هیچ چیز متمرکز نبود. من متوجه شدم زمانی که حالتم تغییر می‌کند و به طور عمیق روی چیزی غیر از آن‌ها متمرکز می‌شوم، آن‌ها بلااستثنا حواس مرا پرت می‌کردند.

برای مثال، اگر آن‌ها به آرامی در اتاق خودشان بازی می‌کردند و من نیز مشغول شستن ظرف‌ها و مرتب کردن لباس‌ها یا حتی مطالعه سبُکی بودم، این امکان را داشتم تا بتوانم برای مدتی به کارهای «بدون فکرم» ادامه دهم. اما اگر تصمیم می‌گرفتم تا از این فرصت بازی آرام آن‌ها استفاده کرده و مقاله‌ای بخوانم یا چیزی مطالعه کنم که نیاز به توجه متمرکزم داشت، حدود یک یا دو دقیقه طول می‌کشید تا مثل همیشه پاهای کوچک به سمت من بدوند و حواسم را پرت کنند. انگار که آن‌ها حس ششمی داشتند که وقتی حالت روحی توجه دقیق من به آن‌ها با توجهِ متمرکز جایگزین می‌شد، آن‌ها را «از تعادل

خارج می‌کرد». تلاش برای تمرکز در میانه حواس‌پرتی‌های ممتد، کاری بی‌نتیجه است. اثر نهایی این کار دلسرد شدن من از هشیاری متمرکز و در نتیجه، اصلاح رفتار ذهنی‌ام بود.

وقتی که شرایط را درک کردم، من نیز مانند برخی دیگر افراد، تجربه‌ای را امتحان نمودم. صبر کنید تا یکی از آن زمان‌هایی که کودک آرام و بی‌سروصدا با خودش مشغول بازی است، فرا برسد. توجه داشته باشید که شما می‌توانید خود را با چیزی مشغول کنید که نیاز به تمرکز ندارد. به ساعت دقت کنید و سپس هشیاری پراکنده خود را به هشیاری متمرکز برای انجام کاری دیگر تغییر دهید. ببینید چقدر زمان می‌برد تا کودک حواس شما را از کاری که بر آن متمرکز هستید پرت کند.

این فقط کودکان نیستند که وقتی زنِ مهم زندگی‌شان بر روی چیزی که برای خودش مهم است تمرکز می‌کند، این‌گونه واکنش نشان می‌دهند. زنان مراجع من تعداد بی‌شماری اتفاق مشابه را با افراد مختلف برای من تعریف کرده‌اند. برای مثال، زمانی که یک زن رابطه‌محور در رشته‌ای ثبت‌نام کرده یا برای ادامه تحصیل به دانشگاه بازمی‌گردد، یک منبع اجتناب‌ناپذیر اختلاف بین او و آن‌هایی که با او زندگی می‌کنند ــ شوهر، نامزد، فرزندان بزرگ‌تر ــ مزاحمت‌ها و دخالت‌هایی است که آن‌ها هنگام تحصیل برای او به وجود می‌آورند. چنین زنی خودش نیز با تمرکز بر روی کارش مشکل دارد. ذهن پذیرا و پراکنده که به زن این امکان را می‌دهد که به دیگران توجه کند و به دیگران نیز اجازه می‌دهد به راحتی حواس او را پرت کنند.

زمانی که زن کاری را با تمرکز انجام می‌دهد، مردی زندگی‌اش ناخودآگاه به گونه‌ای واکنش نشان می‌دهد که انگار کار زن رقیبی است که دارد او را از مرد

دور می‌کند. در واقع مرد به فقدان توجه زن واکنش نشان می‌دهد که تا پیش از آن، بخشی از محیط خانه‌اش بوده است. او به عدم حضور هرا یا دیمیتر در وجود زن اعتراض دارد؛ چرا که زن دیگر مانند قبل با او رفتار نمی‌کند.

شرایط به گونه‌ای است که انگار نور گرمی رو به خاموشی است و این موضوع باعث می‌شود مرد احساس مبهمی از اضطراب و عدم امنیت داشته باشد که گویی چیزی در این میان اشتباه است. اوضاع وقتی بدتر می‌شود که مرد «بدون هیچ دلیلی» مزاحم زن شود؛ چرا که واکنش طبیعی به پرت شدن حواس، عصبانیت است. در نتیجه زن با ناراحتی یا عصبانیت واکنش نشان داده که در ظاهر مُهر تأییدی است بر حس طردشدگی مرد. تمام زوج‌هایی که من می‌شناسم ــ که مرد واقعاً از آرزوهای تحصیلی و شغلی همسرش حمایت می‌کند و مرد نیز واقعاً مورد علاقه‌ی زن بوده و برایش مهم است ـ شناخت این الگوی آسیب‌زا را مفید یافته‌اند. به محض آن‌که مرد تغییر هشیاری پراکنده‌ی زن به هشیاری متمرکز را به خودش نگیرد، الگوی مزاحمت‌های ناخواسته‌ی مرد و عصبانیت و رنجش زن و درگیری پس از آن، حل می‌شود.

آسیب‌پذیری، قربانی شدن و هشیاری پراکنده

اسطوره‌های زن آسیب‌پذیر، همگی قربانی اتفاقات شدند. هرا توسط شوهرش زئوس که به نیاز او به وفاداری اهمیت نمی‌داد، تحقیر شد و مورد خیانت قرار گرفت. پیوند دیمیتر با دخترش نادیده گرفته شد و او زمانی که پرسفون ربوده و در دنیای زیرین زندانی شد، رنج بسیار کشید. هم پرسفون و هم دیمیتر مورد تجاوز واقع شدند. این سه اسطوره نیز مانند انسان‌ها زمانی که در شرایط رنج و ضعف قرار گرفتند، علائم بیماری‌های روان‌شناختی را از خود نشان

دادند.

زنانی که از لحاظ درونی شبیه این اسطوره‌ها هستند و حالت خودآگاهی‌شان، هشیاری پراکنده است نیز در معرض قربانی شدن قرار دارند. در مقابل، اسطوره‌هایی که دارای توانایی تعیین مرز و هدف‌گذاری هستند (آرتمیس) یا در میانه‌ی مشکلات فکر کرده و راهکار ارائه می‌دهند (آتنا) دارای هشیاری متمرکز بوده و اسطوره‌هایی باکره و آسیب‌ناپذیر هستند. زنانی که شبیه این اسطوره‌ها هستند، احتمال کمتری وجود دارد که قربانی شوند.

به منظور جلوگیری از قربانی شدن، زن باید متمرکز و مطمئن دیده شود. او باید به گونه‌ای راه برود که گویی برای رفتن به جایی عجله دارد. بی‌هدف یا بی‌حواس دیده شدن، دردسر جذب می‌کند. اگرچه زنی پذیرا و قابل دستیابی به ایجاد رابطه در محیط خانواده کمک کرده و خانه را گرم می‌کند، داشتن این ویژگی‌ها در دنیای بیرون منجر به مزاحمت‌های ناخواسته می‌شود. هر زنی که تنها و منتظر ایستاده باشد یا به تنهایی در رستورانی نشسته باشد، می‌تواند انتظار داشته باشد تا مردانی که فکر می‌کنند هر زنِ تنها سوژه‌ی مناسبی برای خنده و تفریح است، به او نزدیک شوند. اگر زن پذیرا و قابل دسترس باشد، آن‌گاه صمیمیت او این تصور را ایجاد می‌کند که او ابزاری مناسب برای سوءاستفاده است. در نتیجه ممکن است پیشنهاداتی دریافت کرده، قربانی آزار جنسی شده یا در صورت رد پیشنهاد، قربانی خشم آن‌ها شود. دو عامل، چنین زنی را مستعد سوءاستفاده می‌کند: سوء برداشت مردان از پذیرا بودن و صمیمیت زن به عنوان دعوت برای رابطه، و دوم، این پیش‌فرض عمومی که به هر زن تنهایی می‌توان نزدیک شد و به طور بالقوه قابل دسترس است. دیگر عامل دخیل در این موضوع، این پیش‌فرض اجتماعی است که زنان مایملک هستند. این فرض مانع از این می‌شود که مردان با زنی که همواره دارد حرف بزنند، متلک بیاندازند و یا حتی «نگاهی کنند»؛ اما در غیر این صورت خود را مجاز به انجام هر کاری می‌دانند. زنانی مانند دیمیتر و پرسفون

که حس آسیب‌پذیری یا بی‌پناهی دارند، معمولا خواب‌های اضطراب‌برانگیز می‌بینند. آن‌ها ممکن است خواب ببینند که مردانی به روز وارد خانه یا اتاق خواب آن‌ها می‌شوند؛ یا مردانی خشن آن‌ها را تهدید کرده یا تعقیب می‌کنند. گاهی اوقات این مردان متجاوز آشنا هستند: مردانی که انتقادهای‌شان زنان را می‌ترساند یا مردانی که آزارهای فیزیکی یا فوران خشمشان زنان را به وحشت می‌اندازد. اگر زنی در کودکی احساس بی‌پناهی کرده یا واقعاً مورد بدرفتاری واقع شده باشد، شخصیت‌هایی که در خواب به او حمله می‌کنند معمولا از دوران کودکی بود یا در مکان‌هایی که از آن زمان برایش آشناست، واقع می‌شوند.

همه‌ی زنانی که رابطه‌محور بوده و شبیه اسطوره‌های آسیب‌پذیر هستند، خواب قربانی شدن نمی‌بینند. مانند دوره‌های زندگی خود اسطوره‌ها، زنانی نیز که شبیه آن‌ها هستند می‌توانند دوران‌هایی را در طول زندگی خود تجربه کنند که در آن احساس امنیت و عدم تهدید می‌کنند. رویاهای آن‌ها می‌تواند کاملا لذت‌بخش باشد. با این حال، برخی از زنان حتی در زمان‌های خوب نیز رویای قربانی شدن می‌بینند؛ گویی که رویا می‌خواهد آسیب‌پذیری آن‌ها را به یادشان بیاورد. در تمام موارد، رویاهای زنان آسیب‌پذیر، پر از افراد مختلف بوده و معمولا در داخل ساختمان‌ها اتفاق می‌افتد و خاطراتی را از پیوندهای عاطفی قدیم برمی‌انگیزد و به همان میزان، روابط حال خود را به شکل نمادین بیان می‌کند.

الگوهای بودن و رفتار کردن

هر کدام از سه اسطوره‌ی آسیب‌پذیر در داستان‌های‌شان دوره‌ای شاد و رضایت‌بخش، دوره‌ای پر درد و رنج و همراه با نشانه‌های بیماری، و دوره‌ای همراه با

تغییر شکل یا ترمیم روحی روانی داشته‌اند. هر کدام از این دوره‌ها نماد مرحله‌ای در زندگی یک زن است که می‌تواند به سرعت از آن عبور کرده و یا مدتی در آن باقی بماند.

زنی که متوجه می‌شود شبیه هرا، دیمیتر یا پرسفون است، چیزهای بیشتری درباره‌ی خودش، توانایی‌هایش، نقاط ضعفش و قابلیت‌های منفی‌اش می‌آموزد؛ چرا که شباهت‌های بین خود و این کهن‌الگوهای اسطوره‌ای را درک می‌کند. اگر او بیاموزد که مشکلاتش را پیش‌بینی کند، می‌تواند از خود در برابر رنج محافظت نماید. برای مثال، یک زن هرایی می‌تواند با جلوگیری از خود برای رفتن به سمت ازدواجی نابخردانه و زودهنگام، از حجم زیادی از غم و درد دوری کند. او باید یاد بگیرد چگونه شخصیت و توانایی یک مرد برای عشق ورزیدن را پیش از ازدواج بسنجد؛ چرا که سرنوشت او با شوهرش گره خورده است. به همین ترتیب، یک زن دیمیتر باید آگاه باشد که تحت چه شرایطی باردار می‌شود و اقدامات پیشگیرانه را به عمل آورد؛ چرا که اسطوره‌ای که در او حضور دارد ــ و به مانند غریزه‌ی مادرانه اجبارکننده‌ای احساس می‌شود ــ به هیچ عنوان به عواقب کار نمی‌اندیشد و یک زن پرسفونی جوان باید در بیرون آمدن از خانه و رفتن به سمت کار یا دانشگاه به خوبی عمل کند تا این فرصت را داشته باشد تا رشد کرده و دیگر فقط یک دختر مطیع مادرش نباشد.

رشد کردن اسطوره‌های آسیب‌پذیر

اگرچه اسطوره‌های آسیب‌پذیر دارای ویژگی‌هایی که منجر به رسیدن به دستاورد می‌شوند نیستند، اما زنی که این کهن‌الگوها درون او زندگی می‌کنند می‌تواند رشد کرده و به ورای این کهن‌الگوها برود. او می‌تواند ویژگی‌های آتنایی یا آرتمیسی را در وجودش کشف کرده و یا دریابد که رقابت و به دست

آوردن شایستگی در دنیای بیرون، از طریق رشد بخش «مردانه» وجودش میسر می‌شود. یا می‌تواند با کمک هستیا، اسطوره‌ی خانه و کاشانه یا آفرودیت، اسطوره‌ی عشق، به کشف ابعاد معنوی یا حس وجودش بپردازد.

سه فصل آتی، به بررسی اسطوره‌شناسی و ویژگی‌های شخصیتی هرا، دیمیتر و پرسفون می‌پردازد. هر فصل الگوهای کهن‌الگویی را که هر اسطوره تجسم آن است، توضیح داده و نشان می‌دهد که چگونه یک کهن‌الگو زندگی زنی را که در روانش حضور دارد تحت‌تأثیر قرار داده و همچنین اثری را که بر روی افرادی که با چنین زنی در ارتباط هستند می‌گذارد، اعم از همسر، والدین، دوستان، و فرزندان، تشریح می‌کند.

هر زنی که در درونش میلی برای ازدواج یا داشتن فرزند احساس کرده و یا منتظر چیزی بوده تا اتفاق بیفتد و زندگی‌اش را تغییر دهد ــ چیزی که شاید درباره‌ی همه‌ی زنان صدق کند ــ در بخشی از زندگی‌اش به اسطوره‌های آسیب‌پذیر شباهت داشته است.

فصل هشت: هرا اسطوره‌ی ازدواج، تعهد و همسر

هرای اسطوره

هرای باشکوه، زیبا و شاهانه، که رومی‌ها او را ژونو[۱۶۵] می‌نامند، اسطوره‌ی ازدواج بود. او همسر زئوس (ژوپیتر[۱۶۶])، بزرگ‌ترین اسطوره‌ی المپی‌ها بود که بر آسمان‌ها و زمین فرمانروایی می‌کرد. به نظر می‌رسد نام او به معنای «بانوی بزرگ» و مونث لغت یونانی قهرمان[۱۶۷] باشد.

شاعران یونانی به او لقب «گاوچشم» داده‌اند تا چشمان بزرگ و زیبای او را توصیف کرده باشند. نمادهای او عبارتند از گاو، کهکشان راه شیری، گل سوسن و «چشمان» نقش بسته بر روی پرهای رنگارنگ طاووس که نماد هشیاری هرا بوده است. گاو مقدس تصویری بوده که از زمان‌های بسیار دور با اسطوره‌ی مادر کبیر که نماد فراهم آورنده تغذیه است، مرتبط می‌باشد. همچنین راه شیری ــ کهکشان ما که از لغتی یونانی گالا به معنای «شیر مادر» می‌آید ــ نشان‌دهنده این اعتقاد پیش از ظهور اسطوره‌های المپی است که راه شیری از سینه‌های اسطوره‌ی مادر کبیر به عنوان ملکه‌ی آسمان‌ها چکیده شده است. این اعتقاد سپس بخشی از اسطوره‌ی هرا شد که: زمانی که شیر از سینه‌هایش بیرون ریخت، راه شیری به وجود آمد. قطراتی که بر روی زمین

چکید، گل‌های سوسن را پدید آورد که نماد اعتقادی پیش از دوران هلنیک است که به قدرت خودباروری زنان معتقد بودند. نمادهای هرا (و اختلافات او با زئوس) همگی نشانگر قدرتی هستند که او زمانی به عنوان اسطوره‌ی اعظمی داشته است که پیش از زئوس مورد احترام و پرستش واقع می‌شده است. در اسطوره‌های یونان، هرا دارای دو جنبه متضاد است: از یک طرف با تشریفات فراوان در مراسم‌ها در مقام اسطوره‌ی قدرتمند ازدواج مورد احترام و پرستش بوده و از طرف دیگر، توسط هومر با عنوان سلیطه‌ای حسود، پرخاشگر و انتقام‌جو، بدنام می‌شود.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

هرا فرزند رئا و کرونوس بود. او به محض تولد توسط پدرش بلعیده شد و بین خواهر و برادرهایش چهارمی بود. زمانی که از اسارت کرونوس رهایی پیدا کرد، دختری جوان بود. دوشیزه‌ی جوان برای نگهداری به دو اسطوره‌ی طبیعت سپرده شد.

هرا بزرگ شد و تبدیل به اسطوره‌ای دوست‌داشتنی گشت. او توجه زئوس را که حالا به کرونوس و تیتان‌ها غلبه کرده بود و تبدیل به اصلی‌ترین فرمانروا شده بود، به خود جلب کرد. زئوس برای نزدیک شدن به دوشیزه‌ی جوان خود را به شکل پرنده‌ی کوچک لرزانی درآورد و ترحم هرا را برانگیخت. هرا برای گرم کردن پرنده آن را برداشت و به سینه‌اش فشرد. سپس زئوس از پوشش خود بیرون آمد و به ظاهر اصلی خود بازگشت و تلاش کرد تا هرا را در آغوش بگیرد. اما تلاشش موفقیت‌آمیز نبود. هرا در برابر پیشنهاد عاشقانه زئوس مقاومت کرد تا این‌که زئوس به او قول ازدواج داد. بر طبق گفته‌ها ماه‌عسل آن‌ها سیصد سال به طول انجامید!

اما زمانی که ماه‌عسل به اتمام رسید، همه چیز تمام شد. زئوس دوباره به سراغ کارهای پیش از ازدواجش برگشت (او پیش از ازدواج با هرا، شش همسر و تعداد زیادی فرزند داشت). زئوس بارها و بارها به هرا خیانت کرد و حسات انتقام‌جویانه را در همسرش برانگیخت. خشم هرا متوجه شوهر خیانتکارش نبود؛ بلکه به سمت «آن زن دیگر» (که معمولا توسط زئوس اغوا شده یا مورد تجاوز قرار می‌گرفتند)، فرزندان زئوس یا ناظران بی‌گناه بود.

داستان‌های بی‌شماری درباره خشم و غضب هرا وجود دارد. زمانی که زئوس، آژینا[۱۶۸] را ربود و به جزیره‌ای برد، هرا اژدهایی غول‌پیکر را در آن جزیره رها کرد که اکثر ساکنان آن مکان را از بین برد و زمانی که به علت تولد دیونوسوس عصبانی بود، در تلاش برای از بین بردن او، پدر و مادرخوانده‌ی او را دیوانه کرد.

کالیستو[۱۶۹] زن بدبخت دیگری بود که گرفتار دعواهای هرا و زئوس شد. زئوس در قامت آرتمیس، اسطوره‌ی شکار، بر کالیستو ظاهر شد و او را فریب داد. هرا در واکنش به این رابطه، کالیستو را تبدیل به یک خرس کرد و پسر کالیستو نادانسته مادرش را به قتل رساند. اما زئوس مادر و پسر را در قالب صورت‌های فلکی دُب‌اکبر و دُب‌اصغر در آسمان جای داد.

هرا به دلیل روابط متعدد زئوس تحقیر می‌شد. زئوس به پیمان ازدواج‌شان که برای هرا بسیار مقدس بود؛ بی‌احترامی می‌کرد و با علاقه‌ای که به فرزندانش از زنان دیگر نشان می‌داد، بر اندوه هرا می‌افزود. زئوس با تولد بخشیدن به دخترش آتنا، اسطوره‌ی خرد، بر زخم هرا نمک پاشید؛ چرا که به او نشان داد حتی برای زایش نیز به همسر احتیاجی ندارد.

هرا نیز فرزندان متعددی داشت. او در یک اقدام متقابل به تولد آتنا، تصمیم گرفت به تنهایی پسری به دنیا آورد. او هفایستوس، اسطوره‌ی کوره‌ی آهنگری را باردار شد. زمانی که هفایستوس با پاهایی معیوب زاده شد ــ فرزندی معلول در برابر آتنای کامل ــ هرا او را طرد کرد و از بالای کوه المپ به پایین پرتاب نمود.

هرا همچنین طبق برخی روایت‌ها، تنها والدی تایفون[۱۷۰]، هیولایی غیرانسانی، تخریب‌گر و «وحشتناک و زهرآلود» بود. آرس، اسطوره‌ی جنگ، پسر هرا و زئوس بود (زئوس به دلیل آن‌که آرس در بحبوحه‌ی جنگ فکرش از کار می‌افتاد، او را تحقیر کرد). هرا همچنین دو دختر گمنام داشت: هبه[۱۷۱]، ساقی نوجوان و ایلیتریا[۱۷۲]، اسطوره‌ی تولد که در این نقش با آرتمیس مشترک بود (زنان در هنگام درد زایمان از او با نام آرتمیس ایلیتریا درخواست کمک می‌کردند).

هرا به هر خیانت جدید زئوس عکس‌العمل نشان می‌داد. اما خشم و انتقام‌جویی، تنها واکنش‌های او نبودند. بعضی اوقات او عقب‌نشینی می‌کرد. در افسانه‌ها آمده است که هرا در انتهای زمین و دریاها سرگردان شد و خود را در اعماق تاریکی زندانی نمود و از زئوس و دیگر المپی‌ها کناره گزید. در یکی از افسانه‌ها آمده است هرا به کوهستانی که دوران جوانی و خوشی‌اش را در آن‌جا سپری کرده بود بازگشت. وقتی زئوس دید که هرا قصد بازگشت ندارد، تلاش کرد تا حسادت او را برانگیزد و همه‌جا این خبر را پر کرد که می‌خواهد با یک شاهزاده‌ی محلی ازدواج کند. سپس جشنی نمایشی با مجسمه‌ی یک زن به راه انداخت. این شوخی به مذاق هرا خوش آمد و زئوس را بخشید و به کوه المپ بازگشت.

اگرچه در اسطوره‌های یونانی بیشتر روی تحقیر شدن و انتقام‌جویی‌های هرا تأکید شده است، با این حال در مقام ستایش، هرا بسیار مورد احترام بوده است.

در آیین‌ها و مراسم‌ها، هرا دارای سه لقب و سه جایگاه در طول سال بود که در آن‌ها مورد ستایش قرار می‌گرفت. در بهار، او هرای پارتنوس[۱۷۳] (هرای دوشیزه یا باکره) بود. در تابستان و پاییز او را به عنوان هرای تلیا[۱۷۴] (هرای کامل یا هرای خشنود) مورد تجلیل قرار می‌دادند و در زمستان تبدیل به هرای چرا[۱۷۵] (هرای بیوه) می‌گشت.

این سه جنبه‌ی هرا، نماد سه حالت زندگی زن هستند که به طور نمادین در آیین‌های مختلف بازآفرینی می‌شدند. در بهار، تصویری از هرا ارائه می‌شود که در حوضچه‌ای استحمام کرده و به شکل نمادین به باکرگی خود بازمی‌گردد. در تابستان، با آیین ازدواج به تکامل می‌رسد و در زمستان، مراسم دیگری بر مشاجرات او با زئوس و جدا شدنش از او تأکید دارد که در قالب دوره‌ی هرای بیوه نمایش داده می‌شود که در طول آن، هرا از نظرها پنهان می‌شده است.

کهن‌الگوی هرا

هرا در مقام اسطوره‌ی ازدواج، هم مورد تمجید بود و هم مورد ناسزا؛ هم محترم بود و هم تحقیر شده. او بیش از هر اسطوره‌ی زن دیگری دارای جنبه‌های منفی و مثبت برجسته بوده است. این موضوع در مورد کهن‌الگوی هرا نیز صدق می‌کند؛ نیروی قدرتمند شادی و غم در شخصیت یک زن.

همسر

کهن‌الگوی هرا بیش و پیش از هر چیز نمود تمایل یک زن به همسر بودن است. زنی که کهن‌الگوی هرا در وجودش قوی باشد، بدون شریک، احساس نقصان اساسی می‌کند. او از غریزه «خدادادی» ازدواج انگیزه می‌گیرد. غمی که او از نداشتن شریک زندگی در وجودش احساس می‌کند، به اندازه‌ی تجربه‌ی درونی زن بدون فرزندی که قوی‌ترین تمایل را به داشتن فرزند دارد، دردناک و عمیق است.

من به عنوان یک روانپزشک، از رنج یک زن هرایی ناشی از نداشتن همسر به خوبی آگاهم. بسیاری از زنان این غم پنهانی خود را با من شریک می‌شوند. یک وکیل با بغض به من می‌گفت: «من سی ونه سال سن دارم و هنوز ازدواج نکرده‌ام. من از این بابت واقعاً شرم‌زده‌ام.» پرستار زیبای سی ودوساله‌ی مطلقه‌ای با اندوه فراوان می‌گفت: «احساس می‌کنم حفره‌ای بزرگ در روانم دارم یا شاید زخمی که هرگز خوب نمی‌شود. خدای من! من واقعاً تنهای تنهام! من به اندازه کافی در اجتماع حضور دارم؛ اما هیچ‌کدام از مردهایی که می‌بینم دنبال رابطه‌ی جدی نیستند.»

زمانی که زنی با نیاز شدید همسر بودن، وارد یک رابطه‌ی متعهدانه می‌شود، بیشتر تمایلاتی که کهن‌الگوی هرا برای همسر بودن در روان زن ایجاد می‌کند، برآورده می‌شوند. اما او همچنان میل شدیدی برای خودِ ازدواج در درونش احساس می‌کند. او نیاز به اعتبار و عزت و احترامی دارد که ازدواج برایش به ارمغان می‌آورد و می‌خواهد با عنوان «خانم آقای فلانی» شناخته شود. او نمی‌خواهد با شریک زندگی‌اش فقط زندگی کند. او نیاز به تأیید بیرونی دارد و عروسی باشکوه در کلیسا را به مراتب به یک مسافرت تفریحی یا ثبت ازدواج در دفترخانه ترجیح می‌دهد.

اگر هرا کهن‌الگوی یک عروس باشد، در روز عروسی‌اش احساسی شبیه یک اسطوره خواهد داشت. برای او نزدیک شدن زمان ازدواج، انتظار خرسندی و تمامیت را برمی‌انگیزد و وجود او را پر از شادی و شعف می‌نماید. او عروسی باشکوه است که تمام وجودش پر از هراست.

نانسی ریگان[۱۷۶]، همسر رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، تجسم کهن‌الگوی همسر است. او به وضوح ابراز می‌دارد که همسر رونالد ریگان[۱۷۷] بودن، مهم‌ترین اولویت زندگی‌اش است. زمانی که او از اهمیت ازدواج صحبت می‌کند، گویی از طرف تمام زنانی صحبت می‌کند که تجسم هرا در یک ازدواج موفق هستند:

اگر نظر مرا جویا شوید، باید بگویم پیش از ملاقات با رونی[۱۷۸] من حقیقتاً زندگی را تجربه نکرده بودم. می‌دانم که این روزها این نوع اظهارنظر مورد تأیید عموم نیست. شما فکر می‌کنید فرد باید کاملا مستقل باشد. احتمالا برای شما شوهر نوعی اسباب راحتی است. اما من نمی‌توانم جلوی احساساتم را بگیرم. رونی دلیل شاد بودن من است. بدون او من کاملا بدبخت خواهم شد و هیچ هدف یا جهت واقعی‌ای در زندگی‌ام نخواهم داشت.

فرهنگ ما به گونه‌ای است که تا همین اواخر، دیدگاه نانسی ریگان را به شدت تبلیغ می‌کرد: «ازدواج کردن» اصلی‌ترین وظیفه‌ی یک زن به شمار می‌آمد. حتی امروز نیز که تحصیلات و اهداف شغلی اهمیت بالایی دارند، بیشتر زنان نمی‌توانند از احساس فشار ناشی از انتظارات اجتماعی مبنی بر این‌که «بشین سر جات و ازدواج کن» فرار کنند. به علاوه، ذهنیت «کشتی نوح» نیز غالب است: انسان‌ها باید جفت باشند؛ مانند کفش‌ها و جوراب‌ها! این عرف اجتماعی، باعث می‌شود زنان مجرد احساس کشتی شکستگی کنند. در نتیجه، همان‌گونه که اگر زن بر طبق کهن‌الگوی هرا رفتار کند، اعتبار و تأییدی

مثبت را دریافت می‌کند، اگر منطبق با آن عمل ننماید، عواقبی منفی انتظارش را خواهد کشید.

توانایی تعهد دادن

کهن‌الگوی هرا، توانایی برقرار کردن پیوند، وفادار و متعهد بودن و تحمل کردن مشکلات به همراه همسر را به ارمغان می‌آورد. زمانی که هرا نیروی انگیزشی یک زن باشد، تعهد او مشروط نخواهد بود. ازدواج برای او به معنای ماندن «در خوبی‌ها و بدی‌ها» ست.

یک زن بدون وجود هرا در روانش، ممکن است روابط کوتاه مدت متعددی را تجربه کند و همه‌ی آن‌ها را به محض بروز مشکلات اجتناب‌ناپذیر ترک کند. او حتی ممکن است همه‌ی مراسم‌ها را انجام دهد ــ ازدواجی باشکوه در کلیسا و همه چیز ــ اما هیچ نوع پیوند اساسی هراگونه‌ای را با مردی که با او ازدواج کرده احساس نکند.

زمانی که زنان بدون هرا ازدواج می‌کنند، گویی «چیزی کم است». این دقیقاً کلماتی بود که یکی از بیمارانم که زنی چهل وپنج ساله و عکاس بود، استفاده می‌کرد. او دچار کمبود حس پیوندی عمیق با شوهرش بود. او می‌گفت: «من خیلی اونو دوست دارم و همیشه همسر خوبی بوده‌ام. اما احساس می‌کنم اگه تنها زندگی کنم برام مناسب‌تر باشه. اگه زن‌های دیگه وقتی من نزدیکش هستم بیان و با او صحبت کنن، اون جواب شون رو میده؛ فکر کنم برای این‌که عکس‌العمل منو ببینه. اون امیدواره که بتونه حسادت من رو برانگیخته کنه؛ اما بعد خودش بهم می‌ریزه، چون که من بهم نمی‌ریزم! من فکر

می‌کنم اون گمان می‌کنه برای من اهمیت خاصی نداره؛ که درست هم هست. من واقعاً در اعماق وجودم همسر فداکاری نیستم؛ هر چند رفتار ظاهریم به عنوان یک همسر هیچ جایی برای انتقاد نمی‌ذاره.» در کمال افسوس، حتی بعد از بیست سال زندگی مشترک، هرا کهن‌الگوی فعالی در زندگی آن‌ها نبود.

ازدواج مقدس

دو مقصود از سه مقصود ازدواج، یکی ارضای نیاز درونی به همسر بودن و دومی شناخته شدن به عنوان زن و شوهر در سطح اجتماع است. اما کهن‌الگوی ازدواج بیانگر مقصود سومی در سطح عرفانی است و آن تلاش برای رسیدن به کمال از طریق «ازدواج مقدس» است. مراسم مذهبی ازدواج که بر روی جنبه مقدس آن تأکید دارد ــ و آن را به عنوان وحدتی معنوی یا آیینی مذهبی که از طریق آن برکت جاری می‌شود، نشان می‌دهد ــ بازآفرینی معاصر آیین‌های مقدس هراست.

بینش و درک جنبه‌ی مقدس کهن‌الگوی هرا، از طریق تجربه‌ی مستقیم آن بر من وارد شد. من به عنوان پروتستانی میانه‌رو بزرگ شدم. هیچ نوع رمز و راز یا جادویی با مراسم‌های مذهبی ما پیوند نخورده بود. مراسم عشای ربانی برای ما جشن یادبودی بود که با آب انگور ولزی برگزار می‌شد.

به همین دلیل تجربه درونی پرهیبتی که من در مراسم ازدواج خودم در کلیسای جامع سان‌فرانسیسکو تجربه کردم، هم غیرمنتظره و هم عمیقاً تکان‌دهنده بود. احساس می‌کردم در آیینی قدرتمند شرکت دارم که تقدس را فرا می‌خواند. حس می‌کردم در حال تجربه چیزی ورای واقعیت معمول هستم؛ چیزی

اسرارآمیز (که مشخصه یک تجربه‌ی کهن‌الگویی است). همان‌طور که خطبه عقد را می‌خواندم، احساس می‌کردم گویی در حال انجام مناسکی مقدس هستم.

زمانی که ازدواج مقدس در رویا اتفاق می‌افتد، تغییری با همین شدت رخ می‌دهد. چیزی که از آن رویا در خاطر فرد باقی می‌ماند، شکوه و هیبت آن است. افراد معمولا از استعاره‌ی میدان انرژی یا الکتریکی برای توضیح احساس پیوندی که با شخصی که در رویا شریک مقدس‌شان بوده است استفاده می‌کنند. چنین رویایی با نمادین ساختن پیوند درونْ روانی بین زنانگی و مردانگی، تجربه‌ی کمال را ممکن می‌سازد. رویابین در کنار شریک مقدس‌اش، ترکیبی از عشق، سعادت و وحدت را احساس می‌نماید. این رویا روحانی است (بدین معنا که تأثیر عاطفی غیرقابل توضیح، اسرارآمیز و الهی بر روی رویابین دارد). رویابین مبهوت و متحیر از خواب برمی‌خیزد: «این خوابی بود که برای من خیلی واقعی‌تر از بیداری بود. من هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. وقتی در کنار او بودم، احساسی فوق‌العاده داشتم. شبیه پیوندی عرفانی بود. نمی‌توانم آن را توصیف کنم: «حس عمیقی از آرامش و همزمان هیجان‌انگیز. این رویا یکی از مهم‌ترین اتفاق زندگی بود.»

در چنین تجربه خالص درونی از ازدواج مقدس، رویابین خود را در مقام هرای کامل یا خرسند حس می‌کند. چنین رویایی معمولا تأثیری آرام و نامحسوس بر روی میل به همسر بودن و نیاز به متأهل بودن می‌گذارد.

هرای طرد شده: الگوی هرای منفی

اسطوره‌ی هرا هرگز خشم خود را به خاطر خیانت‌های آشکار زئوس، به او ابراز نمی‌کرد. درد او از بابت طرد شدن و تحقیر شدن توسط همسرش، تبدیل به خشمی انتقام‌جویانه می‌شد که به سمت زنانی که زئوس با آن‌ها رابطه داشت یا بچه‌هایی که زئوس پدر آن‌ها بود، نشانه می‌رفت. کهن‌الگوی هرا زنان را مستعد می‌سازد تا خطای همسرشان را ــ که خود از لحاظ عاطفی به او وابسته هستند ــ به گردن دیگران بیاندازند. زنان هرایی به این درد و شکست با خشم و عمل واکنش می‌دهند (برخلاف دیمیتر و پرسفون که واکنش‌شان افسردگی است). من در کار روانکاوی خود متوجه شدم که انتقام‌جویی نوعی حقه‌ی روانی است که باعث می‌شود زن هرایی به جای احساس طردشدگی، احساس قدرت کند.

پرورش هرا

نیاز به پرورش هرا، درکی است که در ابتدای میانسالی به سراغ برخی زنان می‌آید. تا آن زمان، آن‌ها بر روی شغل یا مسائل دیگر تمرکز کرده بودند و ازدواج جزو اولویت‌های‌شان نبوده است. آن‌ها تا پیش از این به تمایلات آفرودیتی بها می‌دادند؛ یا مانند پرسفون از دادن تعهد فرار می‌کردند و یا مثل آرتمیس و آتنا روی دستیابی به اهداف‌شان تمرکز داشته‌اند. و یا این‌که اسطوره‌ی هرا مورد بدفهمی قرار گرفته شده و تمایل به همسر بودن با انتخاب مردانی که دیگر اسطوره‌ها بر آن‌ها تأثیرگذار بوده‌اند، بی‌نتیجه مانده است.

وقتی که پیوند زناشویی به طور فطری قوی نباشد، باید آگاهانه تقویت شود. این موضوع تنها زمانی امکان‌پذیر است که زن نیاز به تعهد دادن را در وجود خود احساس کند و تمایل به حفظ آن داشته باشد و هنگامی که فرصت آن پیش آمد، عمل نماید. اگر زن، مردی را دوست دارد که خواهان وفاداری زن

است، زن باید بین مجرد ماندن و آن مرد یکی را انتخاب کند. او باید تصمیم بگیرد که بی‌تعهدی‌های آفرودیت یا استقلال آرتمیس را کنار گذاشته و به هرا توجه کند. تصمیم آگاهانه برای همسری هرایی بودن می‌تواند پیوند زن با کهن‌الگو را تقویت کند.

اگر در ارتباط بودن با مردانی که تمایلی به ازدواج ندارند، زن را از همسر شدن بازمی‌دارد، او باید خود را از شر این‌گونه مردان خلاص کرده و رفتارهایی را که باعث می‌شود چنین مردانی را به سمت خود جذب کند، کنار بگذارد. او همچنین باید عقاید خود درباره‌ی مردانی که دارای ارزش‌های سنتی هستند را بازبینی کرده؛ چرا که ممکن است نسبت به مردانی که تمایل به ازدواج و تشکیل خانواده دارند، دچار قضاوت و بدبینی باشد. زمانی که تصویر او از مرد دلخواه تغییر کرده و مشابه مردانی شود که می‌توانند متعهد باشند، آن زمان است که میل هرای خرسند به همسر بودن، امکان‌پذیر می‌شود.

زن هرایی

هرای امروزی به‌راحتی قابل تشخیص است. او به سان عروسی باشکوه به سمت داماد منتظرش قدم برمی‌دارد؛ او هرای شادمان است که انتظار رضایت و خرسندی دارد. در جایگاه همسری خیانت‌دیده، زمانی که متوجه می‌شود شوهرش رابطه‌ای پنهانی دارد و بر آن زن دیگر خشم می‌گیرد، او هرای سلیطه است. زن هرایی در بیشمار زنانی متجلی می‌شود که می‌توان آن‌ها را «بانو» نامید؛ به طور معمول پیش از ازدواج دوشیزه بوده، ده‌ها سال به همسر خود وفادار ماند تا زمانی که بیوه شده و پس از آن نیز با مستمری اجتماعی روزگار را می‌گذراند.

زن هرایی از این‌که شوهرش را مرکز زندگی‌اش کند لذت می‌برد. همگان می‌دانند که شوهر او برایش در اولویت قرار دارد. فرزندان زن هرایی این قانون کلی او را به خوبی می‌دانند: همیشه بهترین‌ها برای پدر است. افراد دیگر نیز به سرعت نکته را می‌گیرند: او آن‌ها را معطل نگه می‌دارد تا همه چیز را با شوهر هماهنگ کند.

بسیاری از زنانی که در قالب هرا فرو رفته‌اند، رفتاری بانومنشانه دارند و این‌گونه در نظر دیگران می‌آیند که «خیلی متأهلند»! بسیاری دیگر از زنان نیز کهن‌الگوی هرا را به عنوان بخشی از شخصیت‌شان در خود دارند. ممکن است در ظاهر مانند یک زن هرایی به نظر نرسند، اما وقتی درباره‌ی آن می‌آموزند متوجه می‌شوند که هرا یکی از شخصیت‌های درونی خیلی آشنای‌شان است.

سال‌های کودکی

هرای کوچک را در سنین چهار یا پنج سال می‌توان مشغول خاله‌بازی دید که در حالی که همبازی‌اش را به سمت در اتاق هدایت می‌کند می‌گوید: «الآن تو بابایی، پس برو سر کار». او در تلاش برای این‌که مانند «آدم‌بزرگ‌ها» به نظر بیاید، همه‌جا را جارو می‌کند و شامی متشکل از سالادی که با چمن‌ها و کیکی که با گِل باغچه درست کرده است، روی میز می‌گذارد و انتظار مهم‌ترین اتفاق روزمره‌ی هرا را می‌کشد که همان بازگشت شوهر به خانه و نشستن او بر سر میز شام است. (برخلاف دیمیتر کوچک که برای او مادر بودن مهم‌ترین اتفاق است و کالسکه عروسکش را در این طرف و آن طرف می‌برد و ساعت‌ها وقت صرف لباس پوشاندن، غذا دادن و خواباندن «نوزاد» در تخت‌خواب می‌کند).

اما در سنین شش یا هفت سالگی که دخترها و پسرها گروه‌های بازی‌شان را از هم جدا می‌کنند و بیشتر دختر کوچولوها فکر می‌کنند بیشتر پسر کوچولوها «چندش‌آور» ند، یافتن پسری برای «خاله‌بازی» تقریباً غیرممکن می‌شود. شاید گه‌گاهی حتی در کلاس اول، جفت شدنی بین بچه‌ها اتفاق بیفتد؛ اما بیشترین نشانه‌های هرا تا وقتی بچه‌ها بزرگ‌تر شدند می‌توان دید.

والدین

والدین هرا، رئا و کرونوس بودند؛ پدری با فاصله که فرزندانش را می‌بلعید، چرا که می‌ترسید روزی یکی از آن‌ها بر او مسلط شود و مادری ضعیف که نمی‌توانست از فرزندانش در برابر او دفاع کند. کرونوس و رئا تصویری منفی و اغراق شده از یک ازدواج مردسالارانه را به نمایش می‌گذارند: شوهر، مردی قدرتمند و سلطه‌جوست که نمی‌تواند هیچ نوع رقابتی را از طرف فرزندانش تحمل کرده یا به همسرش اجازه دهد هیچ نوع علاقه‌ی جدیدی داشته باشد. زن به طرزی منفعلانه، تنها با پنهان کردن رازها از شوهر یا استفاده از حقه می‌تواند در برابر او مقاومت کند. هرا یکی از بچه‌هایی بود که همراه با دیگر خواهر و برادرهای بلعیده شده‌اش دارای دو پدر و مادر بودند. او پس از آزاد شدن از بطن پدرش، در محیطی طبیعی به همراه او الهه‌ی طبیعت به عنوان پدر و مادر خوانده‌اش بزرگ شد.

الگوی داشتن دو پدر و مادر ــ یا دو مدل ازدواج ــ برای بسیاری از زنان هرایی آشناست. در میانه‌ی شرایط خانوادگی نامناسب که باعث می‌شود دیگر بچه‌ها نسبت به ازدواج بدبین شوند، هرای جوان به تصویر ایده‌آلی از ازدواج وفادار می‌ماند و به دنبال آن می‌گردد تا به نوعی، از آن شرایط بد خانوادگی

رهایی یابد. اما در محیطی شادتر و مناسب‌تر، دختر هرایی ازدواج ایده‌آل خود را در رابطه‌ی پایدار پدر و مادر خودش می‌بیند.

نوجوانی و ابتدای جوانی

هرای نوجوان اگر رابطه‌ای پایدار داشته باشد، در بالاترین حالت رضایت است. او دختری است که با افتخار تمام حلقه‌ی نامزدش را با زنجیری به گردنش آویزان می‌کند، درباره عروسی باشکوه‌شان خیالبافی می‌کند و روی دفترچه‌هایش اسمش را با عنوان «خانم فلانی» با نام فامیل همسر آینده‌اش می‌نویسد.

داشتن احساساتی پایدار برای او اهمیت حیاتی دارد. اگر او در دبیرستان مرفهی درس بخواند، برایش مهم است که نامزدش از شاگردان سرشناس باشد. اگر او در دبیرستان متوسطی درس بخواند، معیارهایش متفاوت خواهد بود؛ اما الگوی رفتاریش همان است. او به دنبال آن است که با یک مرد جوان سطح بالا نامزد شود و از رابطه‌اش انتظار امنیت عاطفی دارد.

برخی زنان هرایی در طول دوره دبیرستان یا بلافاصله پس از آن، ازدواج می‌کنند تا «خاله‌بازی» خود را هرچه زودتر از سر بگیرند. اما بسیاری از روابط عاشقانه دوران دبیرستان شکست می‌خورند و پایان اولین رابطه‌ی جدی مترادف است با اولین زخم عاطفی جدی هرای جوان.

هرا به دانشگاه به عنوان فرصتی برای یافتن همسر می‌نگرد. اگر او باهوش و بااستعداد باشد معمولا عملکرد خوبی در دانشگاه خواهد داشت؛ به گونه‌ای که استادانش گمان خواهند کرد که او در درس بسیار جدی است. در حالی که برای زن هرایی تحصیلات به خودی خود اهمیت ندارد و تنها بخشی از

پیش‌زمینه اجتماعی‌ای است که او از خود انتظار دارد.

از آن جایی که ازدواج علت رفتن او به دانشگاه است، با گذشت زمان و پیدا نشدن شوهر، اضطراب او افزایش می‌یابد. من از دوران دانشجویی خود در اواسط دهه‌ی ۵۰ میلادی، زنان هرایی تنهایی را به خاطر می‌آورم که این اضطراب از دوران دبیرستان در آن‌ها آغاز شده بود و چون هنوز در دوران دانشگاه نامزد نکرده بودند، احساس بیچارگی شدیدی می‌کردند و فکر می‌کردند محکوم به پیردختر شدن هستند. سوالات نامربوط آشنایان مبنی بر این‌که «کی می‌خوای ازدواج کنی؟» فوق‌العاده برای آن‌ها دردناک بود؛ چرا که زن هرایی مجرد، احساس خلأ و کمبودی درونی دارد که وقتی با انتظارات دیگران که آن‌ها نیز بر لزوم ازدواج تأکید دارند مواجه می‌شود؛ تقویت می‌گردد.

شغل

برای زن هرایی، شغل در درجه دوم اهمیت قرار دارد؛ درست به مانند دانشگاه، تحصیلات، شغل، حرفه یا عنوان او هرچه که باشد، زمانی که نیروی هرا در روان زنی قوی باشد، شغل برایش فقط کاری است که انجام می‌دهد؛ نه یک بخش مهم از هویت او.

زن هرایی می‌تواند در شغل خود بسیار عالی باشد و به پیشرفت و شهرت دست پیدا کند. اما اگر ازدواج نکرده باشد، هیچ‌کدام از این‌ها برایش ارزشی نخواهد داشت. او از دیدگاه خودش، علی‌رغم تمام دستاوردها، خود را یک شکست خورده می‌داند.

معمولا زنی که در دنیای بیرون خوب عمل می‌کند، کهن‌الگوهای فعال دیگری در روانش حضور دارند. اما تا زمانی که هرا الگوی غالب باشد، زن به

شغلش به عنوان اولویت اصلی‌اش نگاه نمی‌کند. اگر متأهل باشد، به طور طبیعی شغلش را تابع شوهرش قرار داده و ساعات کاری و فرصت‌های ارتقای شغلی خود را با نیازهای شوهرش هماهنگ می‌کند. یک زن هرایی فقط در ظاهر یک زن شاغل متأهل به نظر می‌آید؛ در اصل شغل اصلی او ازدواجش است.

در این عصر دوشغله‌ها، که دو حقوق برای گذران زندگی لازم است، بسیاری از همسران شاغل زنان هرایی هستند. این زنان هرایی هستند که همیشه می‌گویند: «هرجا بروی، من هم می‌آیم». او هرگز پیشنهاد جدایی‌های شغلی امروزی که یکی در یک شهر کار کند و دیگری در شهر دیگر و آخر هفته‌ها با هم باشند را نمی‌دهد. همچنین هرگز ادعا نمی‌کند که شغلش به اندازه شغل همسرش مهم است. به این منظور باید اسطوره‌های دیگری در روانش فعال باشند.

روابط با زنان: گروه کم‌ارزش

زن هرایی معمولا اهمیت خاصی برای دوستی با دیگر زنان قائل نیست و عموماً دوست صمیمی ندارد. او ترجیح می‌دهد با شوهرش باشد و همه کارش را با او انجام دهد. اگر او دوستی صمیمی و طولانی مدتی با زنی داشته باشد، حتماً پای کهن‌الگوی دیگری در میان است.

اگر او مجرد باشد، ملاقات با خواستگاران شایسته برایش در درجه اول اهمیت قرار دارد. او ممکن است با زن دیگری همراه شود تا به مکان‌هایی که رفتن

یک زن تنها مناسب نیست، برود. اما زمانی که وارد یک رابطه‌ی پایدار می‌شود، دیگر وقت چندانی برای دوستان مجردش ندارد و معمولا با آن‌ها قطع رابطه می‌کند.

بین زنان این یک عرف اجتماعی است که زن هرایی قرار از پیش تعیین شده‌ی دوستانه را به خاطر بیرون رفتن با یک خواستگار، لغو کند. زمانی که ازدواج کند نیز قرارهای دوستانه با زنان به طور کلی قطع می‌شود.

زن هرایی متأهل با دیگر زنان متأهل مانند نیمه‌ی یک جفت برخورد می‌کند. او یا زنان تنها را اگر شوهرش اندک توجهی به آن‌ها داشته باشد، تهدیدی بالقوه به شمار می‌آورد یا این‌که اصلا آن‌ها را به حساب نمی‌آورد؛ فقط چون زنانی بدون همراهی مردان هستند. بعد از ازدواج، او تقریباً هر کاری برای اجتماعی شدن لازم هست به عنوان یک همسر انجام می‌دهد. زمانی که یک زن هرایی متأهل کاری با دیگر زنان انجام می‌دهد، آن کار حتماً به نوعی مرتبط با شغل همسرش یا فعالیت‌های او می‌باشد. در آمریکا سازمان‌های زنانه‌ای وجود دارد که بر این پایه شکل گرفته‌اند. در این سازمان‌ها، جایگاه شوهر معمولا جایگاه همسرش را مشخص می‌کند. در انتخابات برای تعیین هیأت‌رئیسه سازمان، زن هرایی به ناچار به جایگاه شغلی شوهر یک زن دیگر توجه کرده و به آن رأی می‌دهد.

برای یک زن هرایی که ارتباطش با دیگر زنان فقط در قالب روابط متأهلی است، پیوند با زنان برایش بیشتر یک اتحاد دوستانه است تا یک دوستی شخصی. در نتیجه زن هرایی به‌راحتی با یک دوست مطلقه یا بیوه قطع رابطه می‌کند؛ حتی اگر سال‌ها با یکدیگر مراودات اجتماعی داشته باشند؛ چرا که

آن دوست دیگر زوج نیست. زنان هرایی به این دلیل با یکدیگر قطع رابطه می‌کنند که به این باور درونی راسخ رسیده‌اند که زن بدون شوهر هیچ نیست. بسیاری از بیوه‌های اندوهگین به اقلیم‌های گرم‌تر نقل‌مکان می‌کنند؛ نه به خاطر آب و هوا، بلکه از شدت خشم و ناراحتی از این‌که می‌فهمند دیگر در دایره‌ی دوستان نزدیک قدیمی خود، جایی ندارند.

روابط با مردان: انتظار رضایت و خرسندی

زمانی که هرا در معابد یونانی مورد ستایش قرار می‌گرفت و ازدواج زئوس و هرا رسماً منعقد شد، زئوس را با عنوان زئوس تلیوس[۱۷۹] می‌خواندند؛ به معنای «زئوس، برآورده‌کننده خرسندی». یک زن هرایی امروزی، انتظاراتی کهن‌الگویی از شوهرش دارد تا شوهر بتواند او را راضی کند.

زن هرایی جذب مردان موفق و با کفایت می‌شود؛ تعریفی که بسته به طبقه اجتماعی و خانوادگی او می‌تواند تفاوت کند. هنرمندان فقیر، شاعران احساساتی و تحصیل‌کرده‌های باهوش جایگاهی نزد او ندارند. مردانی که به خاطر اصول اخلاقی یا ارزش‌های هنری رنج می‌کشند، هرگز زن هرایی را فریفته خود نمی‌کنند.

البته گاهی اوقات زنان هرایی کاملا تحت‌تأثیر ترکیبی که دل هرا را ربود، قرار می‌گیرند. زئوس در ابتدا برای نزدیک شدن به هرا خود را به شکل پرنده لرزانی درآورد و پس از آن هیبت اصلی خود را به او نشان داد. در نتیجه زن هرایی نیز ممکن است با این ترکیب موجود کوچک نحیف که نیاز به گرمای او

دارد و مردی بزرگ و قدرتمند ازدواج کند. بسیاری از مردان فوق‌العاده موفق در دنیا، معمولا مانند خود زئوس، از لحاظ عاطفی عنصر پسربچه‌گونه‌ای در خود دارند که وقتی با قدرت ترکیب می‌شود برای زن هرایی بسیار جذاب می‌شود. شاید مرد دوستی صمیمی نداشته و در خلوت محرم غم‌های دیگران نبوده است و به همین دلیل توانایی همدردی در او رشد نیافته باشد.

عدم بلوغ عاطفی مرد باعث می‌شود او در رابطه با زنان به جای عمق به دنبال تعدد باشد و نتیجه این موضوع تمایل به روابط متعدد است که زن هرایی نمی‌تواند تحمل کند. او می‌تواند مرد تاجری باشد که وقتی برای کار از شهر خارج می‌شود از تفریحات یک‌شبه لذت ببرد. او از فتح و هیجان رابطه با زنی جدید مسرور می‌شود و تصور می‌کند اگر همسرش از موضوع خبردار نشود، آسیبی نمی‌بیند. او از صحبت کردن درباره روابط یا بحث کردن درباره‌ی رفتارش متنفر است و بنابراین زن هرایی از هر دوی این‌ها اجتناب می‌کند.

اگر زن هرایی با مردی ازدواج کند که بعد از مدتی تبدیل به مردی هوسباز و دروغ‌گو مانند زئوس شود و زن نیز حرف‌هایی او را باور کند ــ ویژگی اصلی زنان هرایی که می‌خواهند دوباره به همسران‌شان اعتماد کنند ــ بارها و بارها آسیب می‌بیند. بسیاری از زنان هرایی از لحاظ روانی معلول می‌شوند، چرا که در تشخیص شخصیت پنهان مرد یا درک الگوهای رفتاری او دچار مشکل هستند. چنین زنانی در ارزیابی افراد، ظاهر را به احتمالات ترجیح می‌دهند (مانند نگاه کردن به خانه‌ای برای خرید و دقت کردن به آنچه فقط در آن لحظه وجود دارد؛ نه به آن چیزی که بوده یا می‌تواند باشد). در نهایت، ناامیدی و دردی که زن هرایی متحمل خواهد شد، متناسب با تفاوت بین انتظارات کهن‌الگویی‌اش برای رضایت و واقعیت خواهد بود؛ فاصله‌ای که می‌تواند بسیار عمیق باشد.

روابط جنسی

فرض زن هرایی بر این است که رابطه‌ی جنسی و ازدواج توأمان هستند. بنابراین او تا پیش از ازدواج باکره می‌ماند. به همین دلیل لذت جنسی او کاملا بستگی به همسرش دارد. اگر شوهر این کار را انجام ندهد، او به طور منظم به عنوان بخشی از نقش مهم همسری خود با شوهرش رابطه برقرار می‌کند. به احتمال زیاد ایده رابطه‌ی جنسی از روی وظیفه را اولین بار زنان هرایی ایجاد کرده‌اند.

عجیب نیست که زن هرایی در اوایل ازدواجش اوج لذت جنسی را تجربه نکند. این‌که این شرایط به مرور زمان تغییر کند یا نه، بستگی به این دارد که آیا کهن‌الگوی آفرودیت در طول ازدواج فعال می‌شود یا خیر.

ازدواج

برای زن هرایی روز عروسی‌اش مهم‌ترین روز زندگی‌اش است. در آن روز او نام جدیدی پیدا می‌کند (او هرگز از نام خانوادگی خود استفاده نمی‌کند و تأکید دارد که آن، نام دوران دوشیزگی‌اش بوده است). او اکنون همسر می‌شود و این میلی که از زنانی که به خاطر می‌آورد در او فعال بوده است، به آرامش می‌رسد.

طبقه متوسط آمریکا جایی است که بسیاری از زنان هرایی در آن پیشرفت می‌کنند. زن‌ها و شوهرها آخر هفته‌ها و تعطیلات را با یکدیگر می‌گذرانند. شوهر

خانه را به قصد کار ترک می‌کند و سر ساعت معینی برای شام به خانه بازمی‌گردد. دوستان او همه مرد هستند و او اوقاتش را با آن‌ها می‌گذراند. او به همسرش احترام می‌گذارد و از او انتظار دارد وظایفش را به عنوان همسر به خوبی ایفا کند و خود را متعهد می‌داند که برای تمام طول عمر متأهل باشد. روزمرگی، با هم بودن در زندگی اجتماعی و نقش‌ها هر کدام سهمی در پایداری ازدواج و رضایتی که زن هرایی به دنبال آن است، دارند.

ازدواج شرکتی نیز جایگاه دیگری است که برای زن هرایی می‌تواند مناسب باشد. او می‌تواند با شوهرش از پله‌های ترقی شرکت بالا رفته، با یکدیگر به مأموریت‌های کاری بروند یا ترفیع درجه بگیرند و موانع سخت را به‌راحتی پشت سر بگذارند. از آن‌جا که پیوند با شوهر برای او اصلی‌ترین دلیلِ بودن است و همچنین روابطش با دیگران ضعیف است، نقل‌مکان کردن به همراه شوهر برایش کار بسیار آسانی است. در مقابل، زنانی که پیوندهای دوستی محکمی دارند، غم فقدان و تنهایی زیادی را با هر جابه‌جایی متحمل می‌شوند. زنانی که شغل‌شان نیز برای‌شان اهمیت زیادی دارد نیز همین‌گونه‌اند و باید با هر جابه‌جایی از نو شروع کنند.

میزان خوشبختی زن هرایی به میزان ازخودگذشتگی شوهر، اهمیتی که او برای ازدواج قائل است و قدردانی که از همسرش به عمل می‌آورد بستگی دارد. اما زن هرایی جذب مردان موفقی می‌شود که بسیاری از آن‌ها دلیل موفقیت‌شان این است که زندگی خود را وقف کارشان کرده‌اند و در اصل با شغل‌شان ازدواج نموده‌اند. در نتیجه زن ممکن است علی‌رغم متأهل بودن احساس خوشبختی نکند؛ حتی اگر هیچ‌گونه خیانتی از شوهر سر نزند. اگر ازدواج برای شوهر اهمیت چندانی نداشته باشد، نمی‌تواند برای زن هرایی منبع رضایت باشد.

شوهر زئوسی امروزی معمولا از ازدواج به عنوان بخشی از ظاهر اجتماعی خود استفاده می‌کند. او با زنی از طبقه اجتماعی خودش یا بالاتر ازدواج می‌کند و هنگامی که فرا خوانده می‌شود می‌تواند در کنار او در انظار ظاهر شود. این نوع رفتار برای مرد، منفعت‌طلبانه و برای زن یک فاجعه‌ی شخصی است. اگر دیگر کهن‌الگوها در روان زن غالب باشند، او می‌تواند چنین ازدواج بی‌محتوایی را بپذیرد. اما زن هرایی از عدم توجه شوهرش به مقوله‌ی ازدواج بسیار آسیب می‌بیند. مرد معمولا جذب دیگر سرگرمی‌ها و معمولا آن‌هایی می‌شود که به نوعی با قدرت در ارتباطند ــ مانند معاملات تجاری و پیوندهای سیاسی ــ و این مشغولیت‌های اصلی‌اش را هرگز با همسرش شریک نمی‌شود. در نتیجه زن احساس خلأ عمیقی در مرکز روانش می‌کند.

زن هرایی ممکن است به منظور جبران (یا نادیده گرفتن) این حس خلأ، خود را در موجی از فعالیت‌های اجتماعی غرق کند تا تصویری اجتماعی از یک زوج موفق ارائه دهد. این تصویر کاملا منطبق با تصویر تعدادی از زوج‌های برجسته اجتماعی است که در رویدادهایی از قبیل شب افتتاحیه‌ی اپرا یا مراسم خیریه، از خود به نمایش می‌گذارند. اما آن با هم بودنی که در جمع از خود نشان می‌دهند، در خلوت به هیچ عنوان وجود ندارد. این نوع ازدواج‌های منفعت‌طلبانه منحصر به هیچ طبقه خاصی نیست و در تمام سطوح اجتماعی یافت می‌شوند.

صرف‌نظر از میزان عدم رضایتی که زن هرایی می‌تواند از ازدواج خود داشته باشد، کمتر از تمام اسطوره‌ها به سراغ طلاق می‌رود. مانند خود اسطوره‌ی هرا که تحقیر شد و مورد سوءاستفاده قرار گرفت، زن هرایی نیز می‌تواند رفتارهای نامناسب را تحمل کند. او در اعماق وجودش احساس تأهل می‌کند و طلاق برایش غیرقابل تصور است؛ حتی اگر برایش اتفاق بیفتد.

اگر شوهر بخواهد او را به خاطر زن دیگری ترک کند و این موضوع را به او بگوید، او به شدت در برابر شنیدن چیزی که او می‌گوید، مقاومت می‌نماید. ازدواج برای او یک تجربه کهن‌الگویی است و او در ذهنش همیشه خود را همسر می‌داند. حتی بعد از آن‌که طلاق اتفاق افتاد، زن هرایی ممکن است فکر کند همچنان متأهل است و هر بار که یادش می‌افتد این‌گونه نیست، از نو رنج می‌کشد. این نوع واکنش برای خودش دردناک و برای دیگران دردسرساز است.

او ممکن است ساعت‌های زیادی را به روان‌کاوی بپردازد و با مشکلاتی که حتی پس از پایان ازدواج به دلیل نفوذ کهن‌الگویی هرا برایش اتفاق می‌افتد دست‌وپنجه نرم کند. من در تجربه‌ی روان‌کاوی خود اثر هرا را به انحای مختلف دیده‌ام. برای مثال، بیمار می‌تواند یک زن هرایی باشد که بین درد و خشم نوسان دارد و احساس می‌کند هنوز همسر قانونی فرد است. یا بیمار می‌تواند شوهر سابقی باشد که از تماس‌های روزانه‌ی همسر سابقش به ستوه آمده است. یا بیمار ممکن است همسر جدید خشمگینی باشد که از مزاحمت‌های همسر سابق شوهرش عصبانی است یا چون همسر سابق شوهرش هنوز اصرار بر استفاده از نام خانوادگی شوهر سابقش در صورت‌حساب‌ها یا دیگر مدارک رسمی دارد، دچار مشکل شده است.

فرزندان

زن هرایی معمولا به این دلیل صاحب فرزند می‌شود که این کار بخشی از وظایف همسری است. او چندان غریزه‌ی مادری در وجودش ندارد؛ مگر آن‌که دیمیتر نیز کهن‌الگویی فعال در روانش باشد. همچنین بدون حضور آرتمیس یا آتنا در روانش، از کارهایی که با بچه‌ها انجام می‌دهد لذت نمی‌برد. اگر زن

هرایی دارای فرزند باشد و نتواند آن پیوند مادر ـ فرزندی کهن‌الگویی را با آن‌ها برقرار کند، بچه‌هایش این ناتوانی او را به شکل کمبود عشق و حمایت احساس می‌کنند. حتی اگر او یک همسر و مادر تمام‌وقت باشد و حضور فیزیکی زیادی در زندگی آن‌ها داشته باشد، بچه‌ها نوعی کمبود صمیمیت و طرد عاطفی را احساس خواهند کرد.

زمانی که زن هرایی مجبور باشد بین شوهر و فرزندانش یکی را انتخاب کند، او معمولا به منظور حفظ شوهرش، بهترین علائق فرزندان را قربانی می‌کند. من گاهی در تجربه‌ی کاری خود بزرگسالانی را دیده‌ام که در خانواده‌هایی سنتی رشد یافته‌اند که در آن پدر رئیس خانه، نان‌آور و دیکتاتوری کوچک بوده است. چنین بیمارانی مادر را در مقام حمایت‌گر و تغذیه‌کننده تجربه کرده‌اند؛ اما اذعان دارند که او هرگز به عنوان سپری بین شوهرش و بچه‌ها عمل نکرده‌اند. بچه‌ها همیشه در مواجهه با پدرشان تنها بوده‌اند؛ فارغ از این‌که پدر چقدر بی‌منطق یا غیرقابل کنترل عمل می‌کرده است.

در ابتدای روان‌کاوی، این بیماران گمان می‌کنند مشکل اصلی آن‌ها که از دوران کودکی‌شان با درد و رنج یاد می‌کنند، پدرشان است. گاهی اوقات آن‌ها احساس می‌کنند باید اگر امکان دارد در زمان حال با پدرشان مقابله کرده و به خاطر وقایع گذشته پدرشان به نوعی از آن‌ها عذرخواهی یا قدردانی کند. در این نقطه، نقشی که مادرشان در این موضوع داشته وارد آگاهی‌شان می‌شود.

یکی از بیمارانم که زنی شاغل و در اواخر دهه‌ی سی زندگی‌اش بود و در تمام طول دوران نوجوانی‌اش با پدرش درگیری داشت، گفت: «هیچ‌کدام از کارهای من به اندازه‌ی کافی خوب نبود. از نظر اون، من خنگ‌تر از اونی بودم که بخوام به چیزی فکر کنم یا دست‌وپا چلفتی‌تر از اونی که بخوام کاری

انجام بدم. موضوع هرچی که بود، اون منو می‌کوبید. اون چیزهایی که برای من مهم بود رو مسخره می‌کرد و حتی بارها چیزهایی که برای من ارزشمند بودند رو خراب کرد.» حالا او از پدرش می‌خواست به خاطر موفقیت‌هایش از او قدردانی کند؛ چرا که اکنون دارای تحصیلات عالیه و شغل بود. همچنین او می‌خواست پدرش بفهمد چه میزان رفتارش مخرب بوده است.

یک روز او با والدینش که همیشه با هم بودند، تماس گرفت. طبق معمول آن‌ها پای دو تلفن بودند (او نمی‌توانست هیچ وقت با یکی بدون دیگری صحبت کند!) او پدرش را خطاب قرار داد و شخصاً گفت که «حرف مهمی» برای گفتن به او دارد و از او می‌خواهد که بدون این‌که صحبت‌هایش را قطع کند به حرفش گوش دهد. او از واکنش پدرش که به درخواست او عمل کرد و فقط گوش داد، شگفت‌زده شد. اما مادرش به‌گونه‌ای برخورد کرد که انگار دختر در حال انجام عملی توهین‌آمیز است: «تو حق نداری با پدرت این‌جوری صحبت کنی!» وقتی مادر این‌گونه دخالت کرد، دختر با این بینش مواجه شد که مادرش در تمام طول این مدت چه نقشی داشته است.

واکنش این مادر کاملا هراگونه بود. او طرف شوهرش را گرفت. یک بچه چطور جرأت کرده بود با او این‌گونه برخورد کند؟! او زئوس است، فرمانروای مطلق! چطور یک بچه به خود اجازه داده او را ناراحت کند؟! او به شدت آسیب‌پذیر است؛ درست مانند آن پرنده‌ی لرزانی که نیاز به گرما و حمایت هرا داشت!

میانسالی

این‌که آیا میانسالی زن هرایی رضایت‌بخش است یا نه، بستگی به این دارد که آیا او ازدواج کرده است و با چه کسی. اگر زنان هرایی ازدواجی پایدار با مردانی داشته باشند که به درجه‌ای از موفقیت و مقام رسیده‌اند و قدر همسران‌شان را نیز می‌دانند، میانسالی بهترین سال‌های زندگی آن‌هاست. در مقابل، وضعیت هرای مجرد، مطلقه یا بیوه، رقت‌انگیز است.

در میانسالی، زندگی زناشویی دچار تنش‌هایی می‌شود که معمولا زن هرایی به خوبی از عهده‌ی آن‌ها برنمی‌آید. زمانی که ازدواج او دچار مشکلات می‌شود، زن هرایی با تملک‌طلبی و حسادتش اوضاع را بدتر می‌کند. اگر او برای نخستین بار در طول زندگی زناشویی‌اش متوجه اهمیت زن دیگری شود، انتقام‌جویی‌ای که نظیرش هرگز قبلا دیده نشده است با تمام زشتی‌اش بروز می‌کند و زندگی زناشویی‌ای را که برایش خیلی اهمیت دارد در معرض خطر قرار می‌دهد.

کهنسالی

برای زن هرایی که از مرحله‌ی هرای دوشیزه به هرای کامل رفته است، تبدیل شدن به هرای بیوه سخت‌ترین دوران زندگی است. میلیون‌ها زنی که بیشتر از شوهران‌شان عمر می‌کنند، این موقعیت را تجربه می‌نمایند. وقتی زن هرایی بیوه می‌شود، نه تنها شوهرش را، بلکه نقش همسری خود را که به زندگی

معنا و هویت می‌بخشید، از دست می‌دهد. آن‌گاه احساس بی‌ارزشی می‌کند.

زن هرایی که دیگر جنبه‌های شخصیت خود را رشد نداده است، در اثر مرگ شوهر ممکن است دچار افسردگی مزمن، سرگردانی و تنهایی شود. این واکنش نتیجه‌ی افکار محدود اعمال پیشین خود اوست. زن هرایی معمولا با فرزندانش خیلی صمیمی نیست و همیشه شوهرش را در اولویت قرار می‌دهد. او دوستان صمیمی ندارد و همه‌ی فعالیت‌های اجتماعی‌اش را جوری تنظیم کرده که همه‌ی کارها را به عنوان یک زوج انجام دهد. و همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، ممکن است از گروه‌های اجتماعی کنار گذاشته شود؛ همان‌گونه که خودش تمایل داشت این کار را با دیگر زنان مجرد انجام دهد.

کیفیت زندگی یک هرای بیوه، کاملا بستگی به حضور دیگر کهن‌الگوها در روانش دارد و این‌که او چگونه از لحاظ مالی خود را آماده‌ی این دوران کرده است. برخی از زنان هرایی هرگز از غم فقدان شوهران‌شان بیرون نمی‌آیند.

اما زنان هرایی خوش‌شانس آن‌هایی هستند که همراه با شوهران‌شان وارد دوران کهنسالی شده و سالگرد ازدواج طلایی‌شان را با هم جشن می‌گیرند. آن‌ها جزو دسته زنان سعادتمند قرار می‌گیرند که توانسته‌اند کهن‌الگوی اصلی روان خود را که به زندگی‌شان معنا می‌بخشد، به سرانجام برسانند.

مشکلات روان‌شناختی

هرا اثر غیرقابل انکاری بر زندگی بسیاری از زنان دارد. برخی دیگر از کهن‌الگوها زمانی که به شکل مثبت خود در زندگی ظاهر می‌شوند، به اندازه‌ی هرا

رضایت‌بخش نیستند؛ اما تمام کهن‌الگوها در شکل منفی خود، قدرت تخریبی کمتری نسبت به هرا دارد. بنابراین برای یک زن هرایی بسیار مهم است که مشکلاتی را که هرا می‌تواند باعث آن‌ها شود بشناسد؛ چرا که در غیر این صورت تبدیل به نیروی وسواس‌گونه و غیرقابل کنترل می‌شود.

همذات‌پنداری با هرا

برای یک زن، زندگی کردن «به سان هرا» همان همذات‌پنداری با نقش همسری است. این‌که این نقش معنا و رضایت را برای زندگی زن به ارمغان می‌آورد یا درد و خشم، بستگی به کیفیت ازدواج و وفاداری مرد دارد.

تا زمانی که میل غریزی زن هرایی برآورده نشده است، اصلی‌ترین کار او یافتن یک مرد است و نداشتن همسر برایش تبدیل به منبع اصلی غم و اندوه می‌شود. وقتی که او به دنبال همسر می‌گردد، چه مشغول درس و کار باشد و چه با دوستانش بیرون برود، همه‌ی این کارها به این امید است که شوهری بیابد.

زن هرایی وقتی ازدواج می‌کند، زندگی خود را محدود کرده و آن را با نقش خود به عنوان همسر و علائق شوهرش تطبیق می‌دهد. اگر شوهر نیاز به کمک مالی او داشته باشد تا درسش تمام شود، زن به سر کار می‌رود. اگر شوهر یک همسر تمام‌وقت بخواهد، زن از کارش بیرون می‌آید یا تحصیلاتش را ناتمام رها می‌کند. اگر شاغل باشد و شوهرش بخواهد به شهر دیگری نقل‌مکان کند، او با کمال میل شوهر را همراهی می‌کند. او معمولا دوستی‌ها و علائق پیش

از ازدواجش را ادامه نمی‌دهد؛ چرا که اولویتش همراه بودن با شوهرش است.

مردی که با یک زن هرایی ازدواج می‌کند، به زودی متوجه می‌شود که او دیگر زن قبل از ازدواج نیست. او پیش از آن‌که زندگی‌اش را محدود به نقش همسری‌اش کند، علائق گسترده‌تری داشته است. تأثیر سایر اسطوره‌ها وقتی زن هرایی ازدواج می‌کند، به طرز چشمگیری کاهش پیدا می‌کند.

زنان هرایی بعد از ازدواج شکوفا می‌شوند. عروس باشکوه اینک همسری خوشبخت است. اگر شوهرش زئوسی فداکار باشد که عاشق اوست، ازدواج مرکز معنابخش زندگی زن خواهد شد. جنبه‌های وجودی دیگر اسطوره‌ها فرصت ابراز می‌یابند، هر چند همیشه نسبت به نقش همسری در وهله دوم قرار دارند.

این‌که آیا زن هرایی فعالیت‌های خود را پس از ازدواج محدود کرده و فقط نقش همسری را ایفا می‌کند یا خیر، بستگی به قدرت کهن‌الگو، میزان رشد دیگر جنبه‌های شخصیتی پیش از ازدواج و میزان حمایت شوهر از او برای فرا رفتن از مرزهای هرا دارد. شوهران حسود و تملک‌طلب که از همسران‌شان انتظار دارند مطابق با خواسته‌های آن عمل نمایند، با کهن‌الگوی هرا همدست شده تا وجود زن را به فقط هرا بودن تنزل دهند.

انتظارات برآورده نشده

وقتی زنی با هرا همذات‌پنداری می‌کند، تصور می‌کند او و شوهرش بعد از ازدواج تغییر کرده و به طور ناخودآگاه از شوهر انتظار دارد تا تبدیل به زئوس تلیوس یا زئوسی که آرزوهای او را برآورده می‌کند، شود. پس از مراسم، زن ممکن است عمیقاً و به طرزی غیرمنطقی ناامید شده و احساس کند مرد او را

فریب داده است؛ انگار که او قول چیزی داده که به آن عمل ننموده است. در واقع مرد مقصر نیست، بلکه مقصر انتظاری کهن‌الگویی از زئوس تلیوس است که بر روی شوهر فرافکنی شده است.

بسیاری از زنان هرایی تصویری از یک شوهر ایده‌آل را بر روی یک مرد فرافکنی کرده و بعد وقتی مرد مطابق با انتظارات آن‌ها عمل نمی‌کند، شاکی و عصبانی می‌شوند. چنین زنی (از دید هومر به کهن‌الگوی هرا) تبدیل به «سلیطه» ای می‌شود که شوهر را مجبور می‌کند خودش را تغییر دهد. گروه دیگری از زنان می‌توانند در وهله‌ی اول مرد را دقیق‌تر ببینند و انتظار نداشته باشند که ازدواج او را تغییر دهد یا این‌که این توانایی را داشته باشند که او را ترک کنند.

دچار شدن بین کهن‌الگو و فرهنگ

زن هرایی ممکن است تحت‌تأثیر نیروهای کهن‌الگویی و فرهنگی به طور همزمان، به سمت ازدواج سوق داده شده و همان‌جا در دام بیفتد. هر دوی این نیرو تلویحاً قول می‌دهند که پایانی مانند قصه‌ها اتفاق بیفتد «و آن‌ها به خوبی و خوشی برای همیشه زندگی کنند». زن هرایی زمانی که ازدواج می‌کند (بیش از هر نوع زن دیگری) احساس پیوند می‌کند؛ در خوبی‌ها و بدی‌ها. وقتی که نوبت به «بدی‌ها» می‌رسد، معمولا کهن‌الگوی هرا با حمایت فرهنگ، مانع از آن می‌شود که او از یک ازدواج نامناسب خارج شود. اعتقادات فرهنگی و انتظارات خانوادگی با یکدیگر «توطئه کرده» تا زن را همچنان در کنار مردی معتاد یا مردی که همسرش را کتک می‌زند، نگه دارند.

ظالم یا مظلوم

واضح است که نتیجه‌ی همذات‌پنداری با هرا می‌تواند منجر به ظلم به زنان شود. یک زن هرایی مجرد ممکن است احساس کند ناکامل یا شکست خورده است یا این‌که به سمت ازدواجی بد سوق داده شود. یک زن متأهل ممکن است در ترک کردن یک ازدواج بد ناتوان بوده و تحت‌تأثیر چیزهای بدی قرار بگیرد. او می‌تواند تبدیل به زنی غرغرو و ناراضی شود و زمانی که شوهرش نمی‌تواند انتظارات هرایی او را برآورده کند، تلخ‌تر شود. یا ممکن است تبدیل به همسری حسود، آسیب‌دیده یا خشمگین شود؛ چرا که شوهرش به او وفادار نبوده یا زن تصور کند که شوهر این‌گونه است. یا این‌که نتواند ازدواجی را که به شدت برایش تخریب‌کننده است، ترک کند.

هرا بیش از هر اسطوره‌ی دیگر رنج کشید؛ به جز دیمیتر که البته رنج او از جنس دیگری بود. اما او نیز به قصد انتقام‌جویی، بسیاری دیگر را آزار داد تا جایی که در بین همه‌ی اسطوره‌های زن، مخرب‌ترین به شمار می‌آید. ظلم هرا نسبت به دیگران به‌هیچ وجه عادلانه نیست و رفتار او کاملا به روشی مخرب انجام می‌گیرد. زنان هرایی دیگر زنان را قضاوت کرده و آن‌ها مجازات می‌کنند؛ معمولا با محروم کردن آن‌ها و فرزندان‌شان از حقوق اجتماعی؛ فقط به این جرم که مطابق با معیارهای هرا نیستند. چنین زنانی قضاوت‌گران اجتماعی هستند. آن‌ها به‌ویژه خصومت خاصی با آفرودیت دارند. هر زمان که بتوانند، زنان جذابی که مردان را به خود جلب می‌کنند، زنان مطلقه و در مجموع هر کسی که ممکن است برای همسران‌شان جذاب بوده و تهدیدی برای آن‌ها به حساب آیند را کنار می‌گذارند. اما این قضاوت‌گری آن‌ها دامن زنانی که شخصاً تهدیدکننده نیستند را نیز می‌گیرد. برای مثال آن‌ها نسبت به مادران مستمری‌بگیر سرپرست خانوار یا قربانیان تجاوز، بیشتر حالت انتقادی دارند تا همدردی. برای هرا تنها نقش قابل قبول برای یک زن، همسر یک مرد موفق بودن است.

مدت زمان زیای پس از آن‌که من فکر می‌کرد حامی حقوق زنان هستم، الگوی هرایی ناخودآگاهی را در روانم کشف کردم که زمانی که در کنار همسرم بودم، زنان دیگر را در نظرم کم‌ارزش جلوه می‌داد. این کشف زمانی اتفاق افتاد که متوجه شدم زمانی که در جایی همراه شوهرم هستم، به دنبال زوج‌ها می‌گردم و از زنان مجردی که وقتی خودم تنها هستم از مصاحبت آن‌ها لذت می‌برم، دوری می‌کنم. وقتی متوجه این الگوی مشخص هرایی شدم، از این رفتار خود شرمنده شدم. در همان زمان، وقتی فهمیدم که پیش از این نسبت به زنان هرایی احساس برتری داشتم، در حالی که خودم جنبه‌ی منفی هرا را در وجودم داشتم، بیش از پیش سرافکنده شدم. پس از آن، انتخاب کاملی برای گذران وقت با افراد دیگر داشتم و متوجه شدم که من با زنان هرایی وجه مشترکی دارم و از قضاوت آن‌ها دست برداشتم.

علائم مدآ

اصطلاح «علائم مدآ» به خوبی زن انتقام‌جوی هرایی را توصیف می‌کند که احساس می‌کند به او خیانت شده و طرد شده است و به دنبال آن است که سخت‌ترین انتقام ممکن را بگیرد. افسانه‌ی مدآ استعاره‌ی مناسبی است که می‌تواند نشان دهد چگونه زن تعهد خود به یک مرد را در رأس همه‌ی مسائل قرار می‌دهد و چگونه وقتی زن متوجه می‌شود تعهدش به مرد در نظر او هیچ اهمیتی ندارد، انتقام می‌گیرد.

در اسطوره‌های یونان، مدآ زنی فانی بود که فرزندان خود را کشت تا از شوهری که او را ترک کرده بود انتقام بگیرد. این یک مورد بیماری است که در زنانی که توسط جنبه‌ی منفی هرا تسخیر می‌شوند، دیده می‌شود.

مدآ دختری کاهنه و فرزند پادشاه کولچیس[۱۸۰] بود. پشم زرین که جیسون[۱۸۱] و آرگونات‌ها[۱۸۲] به دنبال آن بودند، به این سرزمین تعلق داشت. جیسون برای دستیابی به پشم نیاز به کمک داشت؛ چرا که از پشم زرین به شدت نگهبانی می‌شد. هرا و آتنا، اسطوره‌های حامی جیسون، آفرودیت را راضی کردند تا مدآ را عاشق جیسون کند و به او کمک نماید تا پشم زرین را بدزدد. جیسون از مدآ درخواست کرد تا به او کمک کند و قول داد با او ازدواج نماید و تعهد داد با او باشد «تا زمانی که دست مرگ ما را از یکدیگر جدا کند». مدآ که از لذت وفاداری جیسون سرمست شده بود، به او کمک کرد تا پشم را بدزدد. با این عمل، او به پدر و کشورش خیانت کرد و باعث مرگ برادرش شد.

جیسون و مدآ در کورنیث[۱۸۳] ساکن شده و صاحب دو پسر شدند. از آن‌جایی که مدآ یک بیگانه بود، جایگاه او مانند یک همسر موقت بود. در نتیجه جیسون فرصت‌طلب از موقعیت استفاده کرد تا با گلوسه[۱۸۴]، دختر پادشاه کورنیث ازدواج کند. او به عنوان شرط ازدواج قبول کرد که مدآ و فرزندانش از آن سرزمین تبعید شوند.

مدآ به خاطر خیانت شوهرش و حس حقارتی که به او به این خاطر دست داده بود که می‌دید تمام فداکاری‌ها و جنایت‌هایی که به خاطر جیسون انجام داده، بر باد رفته‌اند، تبدیل به یک آدمکش شد. او ابتدا به رقیب خود ردایی سمی داد. وقتی گلوسه آن را پوشید، مانند پوششی آتش‌زا عمل کرد و تمام گوشت بدن او را از بین برد. سپس مدآ در تضادی بین عشق به فرزندانش و میل به انتقام قرار گرفت. در این کشمکش، خشم و غرور پیروز شد و مدآ برای انتقام از جیسون فرزندان خود را کشت.

مدآ مانند یک هیولا رفتار کرد؛ چرا که قربانی عشق وسواس‌گونه‌اش به جیسون شده بود. برخی از زنان هنگامی که افسرده شده و پس از طرد شدن، تمایل به خودکشی پیدا می‌کنند، مدآ در روان‌شان فعال می‌شود و نقشه انتقام‌جویی می‌کشد. رابطه‌ی او با جیسون پایه و اساس زندگی‌اش بود. هر کاری که انجام می‌داد، یا نتیجه‌ی عشق جیسون بود یا از دست دادن او. مدآ به خاطر نیازش به همسر جیسون بودن، دچار عقده، تسخیر و حتی دیوانگی شد. آسیب‌شناسی او ریشه در شدت غریزه‌ی هرا و ناشی از ناکام شدنش بود.

اگرچه خوشبختانه بازآفرینی مجدد افسانه‌ی مدآ بسیار نادر است، اما در سطح استعاری بسیار معمول است. وقتی زنی در اثر مداخله توأمان هرا و آفرودیت به مردی پیوند می‌خورد ــ همان‌گونه که در مورد مدآ اتفاق افتاد ــ غریزه همسری و تمایلی که به او دارد، آن رابطه را بالاتر از هر چیز دیگری قرار می‌دهد. زن خانواده‌اش را ترک می‌کند، ارزش‌ها را زیر پا می‌گذارد و اگر لازم باشد روابط خانوادگی را نیز از بین می‌برد. بسیاری از زنان مانند مدآ، به پیمان ازدواج مبنی بر از خود گذشتگی همیشگی، اعتقاد دارند و فداکاری‌های فوق‌العاده‌ای برای مردان‌شان انجام می‌دهند تا توسط جیسون‌های بی‌معرفت و جاه‌طلب مورد سوءاستفاده قرار گرفته و کنار گذاشته شوند.

زمانی که زوجی نقش جیسون و مدآ را بازی می‌کنند، زن ممکن است واقعاً آن زن دیگر را که شوهر به خاطرش او را ترک کرده، آتش زده و تکه‌تکه کند. اما معمولا زن در این زمینه تنها خیالبافی کرده و تلاش می‌کند هم‌ارز عاطفی آن کار را انجام دهد. برای مثال، «مدآ» ممکن است سعی کند با دروغ‌هایی، خوشنامی آن زن را تخریب کرده یا حتی واقعاً تلاش کند تا به او آسیب برساند. و اگر ــ باز مشابه افسانه‌ی جیسون و مدآ ــ حس انتقام‌جویی او بزرگ‌تر از عشقش به فرزندانش و آنچه برای آن‌ها بهترین است باشد، تلاش می‌کند تا رابطه بچه‌ها را با پدرشان از بین ببرد. او ممکن است بچه‌ها را از پدر دور کند

تا او نتواند آن‌ها را ببیند. یا ممکن است زن در ملاقات‌های مرد با بچه‌ها چنان وقایع آسیب‌زایی را رقم بزند که مرد عطای ارتباط داشتن با آن‌ها را به لقایش ببخشد.

توجه داشته باشید که علی‌رغم تمام ویژگی‌های مخرب هرا، مدآ جیسون را نمی‌کشد. به همین صورت، هرای خشن و طرد شده، به دیگران بیش از آن مردی که او را ترک کرده آسیب می‌زند. او حتی به فرزندان‌شان نیز آسیب می‌رساند.

راه‌های رشد

شناخت اثر هرا و درک قابلیت‌هایش، اولین گام برای رشد است. بسیاری از زنان می‌توانند به روابط گذشته خود نگاهی انداخته و متوجه شوند که چقدر تمایل به ازدواج داشته‌اند. اگر «هرا» در روان زنی غالب بوده و فرصت آن نیز فراهم باشد، آن زن با نامزد دوران دبیرستانش یا با هر مرد دیگری که چندان شناختی از او ندارد ازدواج می‌کند.

وقتی زنی تحت‌تأثیر هرا قرار می‌گیرد، به احتمال زیاد با اولین مرد قابل احترامی که از او درخواست می‌کند، یا هر مرد شایسته‌ای که با او بیرون می‌رود ازدواج خواهد کرد؛ بدون آن‌که لحظه‌ای مکث کرده و به این فکر کند که چه چیز برایش بهترین است. او بهتر است کمی در برابر ازدواج مقاومت کرده تا به اندازه کافی شوهر آینده‌اش را بشناسد. او چه نوع شخصیتی دارد؟ چه میزان از لحاظ عاطفی به بلوغ رسیده است؟ خودش واقعاً چه احساسی نسبت به آن مرد به عنوان یک فرد دارد؟ چقدر برای یکدیگر مناسب هستند؟ پاسخ دادن صادقانه به این سوالات برای خوشبختی آینده‌ی زن هرایی الزامی است. بعد از ازدواج دیگر آینده‌ی زن به شخصیت مرد و قابلیت مرد برای دوست داشتن او وابسته خواهد بود. مرد تصمیم خواهد گرفت که آیا همسرش یک هرای خرسند باشد یا هرایی غضبناک و سرخورده.

فرا رفتن از مرزهای هرا

از آن‌جایی که ازدواج اصلی‌ترین منبعی است که به زندگی زن معنا می‌بخشد، اگر او خودش را به همسر بودن محدود کند؟ رشد و توانایی‌های خود را برای تطبیق با شرایطی که مرگ یا طلاق این نقش او را پایان می‌دهد، محدود کرده است. او ممکن است به طور ناخودآگاه تسلیم انتخاب‌های شوهرش در مورد دوستان و فعالیت‌هایش باشد و به شوهر اجازه دهد برایش تصمیم بگیرد که چگونه زندگی‌اش را بگذراند. اما او همچنین می‌تواند متوجه این الگوی رفتاری شده و بفهمد که دیگر جنبه‌های وجودش را نادیده گرفته است. این آگاهی می‌تواند زندگی شخصی زن را همپای زندگی زناشویی‌اش غنی کند.

در ازدواج‌های سنتی، زن و شوهر نیمه‌هایی از یک کل هستند و هرکدام به ایفای نقش فرهنگی مشخصی می‌پردازند. این تخصصی کردن وظایف، به کمال

رسیدن هر فرد را سست می‌کند. هر آن چیزی که فرهنگ آن را «مردانه» تلقی می‌کند، در یک زن رشد پیدا نمی‌کند. زن هرایی به‌راحتی در دام این الگو می‌افتد. او حتی ممکن است از این بابت که هیچ چیز راجع به ماشین‌ها یا اعداد یا ارتباط با آدم‌ها در دنیای تجارت ندارد، دچار غروری کاذب شود؛ چرا که شوهرش همه‌ی کارها را برای هر دوی‌شان انجام می‌دهد. بنابراین اگر زن اجازه بدهد چنین اتفاقی بیفتد، رشد و شایستگی خود را محدود می‌نماید. اما یک زن می‌تواند از منفعل بودن دست برداشته و درباره‌ی الگوی ازدواج خود فکر کند. او می‌تواند متوجه شود که در قالب نقشی فرو رفته که در بهترین حالت او را محدود کرده و در بدترین حالت برایش مخرب است. این آگاهی، اولین گام برای مقاومت در برابر هرا و رشد کردن ورای الگوهای آن است. زن هرایی باید به طور آگاهانه و مکرر، خود را با دیگر اسطوره‌هایی که به او اجازه می‌دهند از نقش همسری فراتر رود، تنظیم نماید.

ازدواج به عنوان تجربه‌ای رشددهنده

زن هرایی بدون اعتماد به‌نفس، به شدت مستعد حسادت است. او با کوچک‌ترین حرکتی دچار شک خیانت شده و با بی‌توجهی شوهرش به او در جمع، احساس تحقیر می‌نماید. اگر واکنش‌های او متناسب با موضوع نباشد، یا با تهمت‌هایش مرد را از خود منزجر می‌کند و یا تلاش می‌کند تا مرد را نسبت به اثری که روی او دارد حساس‌تر کند. به این ترتیب یا اوضاع زندگی زناشویی‌شان وخیم‌تر شده و ترس‌های او به واقعیت می‌پیوندند یا زن و شوهر به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند.

برای مثال، شوهر ممکن است یاد بگیرد زمانی که همسرش نیاز دارد بداند او کجاست، به جای آن‌که با خشم یا جواب سربالا پاسخ او را بدهد، با مهربانی

واکنش نشان دهد. اگر مرد بتواند به این روش رفتار کند، اعتماد زن افزایش می‌یابد. یکی از این مردان چنین می‌گفت: «حالا من به اون اجازه می‌دم بدونه که کی منتظر من باشه و اگه مشکلی توی برنامه‌ام پیش بیاد، به جای این‌که اون رو در چنگال دیو حسادت رها کنم تا اعصابش رو داغون کنه، بهش یه تلفن می‌زنم.» زن هرایی باید بارها و بارها تصمیم بگیرد به چه کسی اعتماد کند؛ به هرای شکاک درون خودش یا به شوهرش. به منظور رشد، او باید در برابر هرا مقاومت کرده و به حمایت و وفاداری شوهرش اعتماد کند.

تبدیل خشم و درد به کار خلاقانه: راه‌حل هفایستوس

زمانی که زن هرایی در یک زندگی زناشویی نامناسب قرار دارد یا در تلاش است تا خود را از هرای قربانی و انتقام‌جو بودن خلاص کند، یکی از راه‌حل‌های ممکن داستان هفایستوس، پسر هرا و اسطوره‌ی کوره‌ی آهنگری است. هفایستوس نماد قدرت بالقوه‌ی درونی است که خود هرا آن را طرد کرد؛ اما هنوز در روان زنان هرایی حضور دارد. (هرا پسر دیگر خود، یعنی آرس اسطوره‌ی جنگ را دوست داشت. آرس نیز مانند مادرش خشمی غیرقابل کنترل در میدان جنگ داشت که بازتاب انتقام‌جویی خارج از کنترل هرا بود). هفایستوس ــ که رومی‌ها او را با نام ولکان[۱۸۵] می‌شناسند ــ دارای کوره‌ای درون یک آتشفشان بود. به طور نمادین او مظهر این قابلیت است که خشم آتشفشانی را کنترل کرده و آن را به انرژی خلاقه‌ای برای ساخت سلاح و آثار هنری تبدیل کند.

زن هرایی خشمگین و تحقیر شده می‌تواند انتخاب کند که یا توسط خشمش از پا دربیاید یا انگیزه‌های خشونت‌بارش را کنترل کرده و به انتخاب‌های

موجود فکر کند. اگر او بتواند ببیند که توسط خشم و حسادتش فلج شده است، می‌تواند عصبانیت خود را به سمت کار هدایت کند. او ممکن است واقعاً الگوی هفایستوس را دنبال کند (که همسرش بارها به او خیانت کرد) و تبدیل به یک زن صنعتگر شود. او می‌تواند با سفال کار کرده و چیزهایی که می‌سازد را در کوره بپزد و در این فرآیند خودش نیز تغییر کند؛ یعنی به شکل استعاری با آتش عواطفش به جای آن‌که از پا دربیاید و از بین برود، تبدیل به یک صنعتگر شود. یا ممکن است احساسات شدید خود را به سمت نقاشی و نویسندگی هدایت کند. هر نوع کاری، چه فکری و چه دستی، می‌تواند به عنوان ابزاری برای کاهش خشم مورد استفاده قرار گیرد و کاهش دادن به مراتب سالم‌تر از رها کردن و تقویت خشم است.

احتمال آشتی: واقعیت یا افسانه

زن هرایی باید بداند زمانی که مردی او ترک کرد، او به سختی خواهد توانست از دست دادن او را باور کند. در این شرایط او برای پذیرش واقعیت مشکل دارد و ترجیح می‌دهد پایان افسانه‌ای را باور داشته باشد؛ این‌که مرد، مانند زئوس، دلش برای او تنگ خواهد شد و برمی‌گردد. زن هرایی نمی‌تواند شواهد را نادیده بگیرد و باید به جای انکار واقعیت، آن را بپذیرد. تنها زمانی که او امید به آشتی احتمالی را متوقف کند، می‌تواند سوگواری کرده، خود را بازیابی کند و به زندگی‌اش ادامه دهد.

بسیاری از زنان هرایی امیدوارند شوهری که آن‌ها را به خاطر زن دیگری ترک کرده، بازگردد. در یکی از افسانه‌های مربوط به هرا، این آشتی اتفاق می‌افتد؛ اما فقط زمانی که هرا قادر می‌شود زئوس را ترک کند. در این افسانه، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، زئوس به کوهستانی که هرا در آن ساکن بود رفت و

یک مراسم عروسی با مجسمه‌ی یک زن راه انداخت. هرا از این نمایش خوشش آمد و سپس با هم آشتی کردند.

عناصر روان‌شناختی متعددی در این داستان حضور دارند. اول از همه، هرا زئوس و امیدهایش برای تغییر او را کنار گذاشت؛ او همچنین نقش خودش به عنوان هرای قربانی و انتقام‌جو را نیز رها کرد. از طرف دیگر، زئوس نیز متوجه شد که هرا حقیقتآ برایش مهم است و این پیام را به او انتقال داد. شاید فقط آن زمان بود که توجه هرا جلب شد؛ چرا که بالاخره فهمید هیچ زن دیگری برای مدت زمان طولانی برای زئوس اهمیت ندارد. همه‌ی روابط او (مانند همان مجسمه) برایش یک نماد بودند؛ نه یک رابطه مهم.

زندگی گاهی از این پایان شاد افسانه‌ای پیروی می‌کند؛ اما معمولا این‌گونه نیست. یک زن می‌تواند ببیند که جدایی، قلب شوهرش را تغییر نداده است و او نه‌تنها دیگر برنمی‌گردد، بلکه عمیقآ درگیر شخص دیگری شده یا از این‌که دیگر کنار او نیست، احساس رضایت می‌کند. این زمانی است که او باید به واقعیت توجه کند. تنها در این صورت است که او می‌تواند سوگواری کرده و زندگی خودش را ادامه دهد.

چرخه بازسازی فردی

امکان کامل کردن یک چرخه و شروع دوباره، جزء جدایی‌ناپذیر اسطوره‌ی هراست. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، در دوره‌های ستایش سالانه، اسطوره‌ی هرا در بهار هرای دوشیزه، در تابستان و پاییز هرای خرسند و در زمستان هرای بیوه بود. هر بهار او دوباره بکارت خود را بازمی‌یافت و چرخه دوباره شروع

می‌شد. با درک این امکان کهن‌الگویی، یک زن هرایی در یک زندگی زناشویی نامناسب، می‌تواند با ترک آن رابطه‌ای که فقط پوچی، سوءاستفاده و خیانت برایش دارد، از لحاظ عاطفی خود را «بیوه» کند. سپس می‌تواند از نو شروع کرده و این بار دست به انتخابی عاقلانه بزند. در یک ازدواج جدید، میل او به همسر بودن می‌تواند به روشی مثبت ارضا شود.

این چرخه همچنین اگر زن بتواند نیاز خود به همسر بودن و خرسند شدن از طریق نقش همسری را رها کند، می‌تواند به شکل یک تجربه‌ی درونی زیست شود. برای مثال، مادربزرگ بیوه‌ای خواب می‌دید که دوباره قاعده شده است ــ ده سال پس از یائسگی ــ و متوجه شد که این رویا یک موقعیت کاملا نمادین است. او در آستانه دوره‌ی جدیدی از زندگی‌اش، از لحاظ روان‌شناختی بار دیگر دوشیزه شده بود.

فصل نه: دیمیتر اسطوره‌ی غلات تغذیه‌کننده و مادر

دیمیتر اسطوره

دیمیتر اسطوره‌ی غلات، حاصلخیزی محصولات کشاورزی را بر عهده داشت. رومی‌ها او را با نام سِرِس[۱۸۶] می‌شناختند که با لغت سرآل[۱۸۷] به معنای غلات در ارتباط می‌باشد. او در نوشته‌های هومر با عنوان «سرودی برای دیمیتر» به این شکل توصیف شده است: «آن اسطوره‌ی شگفت‌انگیز با موهای زیبا... و شمشیر طلایی‌اش» (که احتمالا تعبیر شاعرانه‌ی دسته‌ای گندم می‌باشد که نماد اصلی اوست). او به شکل زنی زیبا با موهای طلایی و پیراهن بلند آبی تصویر شده یا (بیشتر در مجسمه‌ها) در قامت بانویی نشسته.

به نظر می‌رسد در نام دیمیتر، بخش «میتر» به معنای «مادر» باشد؛ اما مشخص نیست بخش «دِ» یا نسخه قدیمی‌تر آن «را» به چه معناست. دیمیتر در مقام اسطوره‌ی مادر، به‌ویژه مادر غلات و مادر دوشیزه‌ی پرسفون (پروسرپینای[۱۸۸] رومی‌ها) مورد ستایش بود.

شروع زندگی دیمیتر به همان رقت‌انگیزی زندگی هرا بود. او دومین فرزند رئا و کرونوس بود و دومین بچه‌ای که توسط او بلعیده شد. دیمیتر چهارمین

همسر رسمی زئوس (ژوپیتر) بود. او بر هرا که هفتمین و آخرین همسر زئوس بود، تقدم داشت. حاصل پیوند زئوس و دیمیتر تنها یک فرزند بود؛ دخترشان پرسفون که دیمیتر در افسانه‌ها و آیین‌ها، با او مرتبط بود.

داستان دیمیتر و پرسفون به زیبایی در «سرودی برای دیمیتر» توسط هومر نقل شده است و حول جریان واکنش دیمیتر به ربوده شدن پرسفون توسط هادس، اسطوره‌ی جهان زیرین، می‌گذرد. این افسانه پایه اسرار الوسین[۱۸۹]، مهم‌ترین و مقدس‌ترین آیین مذهبی یونان باستان در طول دو هزار سال بوده است. این آیین در قرن پنجم میلادی با تخریب مکان‌های مقدس در الوسوس[۱۹۰] در اثر حمله‌ی بربرها به پایان رسید.

ربوده شدن پرسفون

پرسفون به همراه دوستانش در حال جمع کردن گل در چمنزاری بود که گل نرگس فوق‌العاده‌ای توجه او را به خود جلب کرد. به محض آن‌که پرسفون خواست آن گل را بچیند، زمین زیر پایش شکافت. از اعماق زمین، هادس با ارابه‌ی طلایی‌اش که اسب‌های سیاه آن را می‌کشیدند؛ بیرون آمد، پرسفون را ربود و به همان سرعتی که بیرون آمده بود، در اعماق زمین ناپدید شد. پرسفون تقلا کرد و با فریاد از زئوس کمک خواست؛ اما هیچ کمکی نیامد.

دیمیتر انعکاس جیغ پرسفون را شنید و با عجله به دنبال او رفت. او نُه شبانه‌روز به دنبال دختر ربوده شده‌اش تمام زمین و دریاها را گشت. او در طول جست‌وجوی دیوانه‌وارش، نه خورد و نه خوابید و نه استحمام کرد.

در افسانه‌ی دیگری آمده است که وقتی دیمیتر در جست‌وجوی بی‌حاصل دختر ربوده شده‌اش بود، پوزیدون (نپتون) اسطوره‌ی دریاها، او را دید و به او تمایل پیدا کرد و او را دنبال کرد. دیمیتر برای فرار از دست او، خود را تبدیل به یک مادیان کرد و وارد گله‌ای از اسب‌ها شد. پوزیدون که گول این تغییر شکل را نخورده بود، خود را تبدیل به یک نریان کرد و دیمیتر را در میان گله پیدا نمود.

در طلوع روز دهم، دیمیتر با هکاته[۱۹۱] اسطوره‌ی ماه تاریک و دوراهی‌ها ملاقات نمود. هکاته به او پیشنهاد داد تا با هم نزد هلیوس[۱۹۲]، اسطوره‌ی خورشید (یکی از اسطوره‌های طبیعت که در این عنوان با آپولو شریک بود) بروند. هلیوس به آن‌ها گفت که هادس، پرسفون را دزدیده و او را با خود به جهان زیرین برده تا در آن‌جا به زور با او ازدواج کند. علاوه بر این، هلیوس گفت که دزدی و تجاوز به پرسفون با اجازه‌ی زئوس انجام گرفته است. او به دیمیتر گفت که دست از گریه و زاری بردارد و واقعیت را بپذیرد؛ چرا که گذشته از همه‌ی این حرف‌ها، هادس «داماد کم‌ارزشی نیست».

دیمیتر پیشنهاد هلیوس را نپذیرفت. او حالا نه‌تنها غمگین بود، بلکه از خیانت و ظلم زئوس بسیار عصبانی بود. او کوه المپ را ترک کرد، خود را به شکل یک پیرزن درآورد و به شکل ناشناس در شهرها آواره شد. روزی او به شهر الوسیس[۱۹۳] رسید. در کنار چشمه‌ای نشسته بود که دختران سلوس[۱۹۴] فرمانروای الوسیس او را یافتند. چیزی در وقار و زیبایی دیمیتر، دختران را به سمت خود کشید. وقتی دیمیتر به آن‌ها گفت که به دنبال شغل دایگی است، آن‌ها او را با خود به خانه و نزد مادرشان متانیرا[۱۹۵] بردند؛ چرا که آن‌ها برادر تازه متولد شده و بسیار دوست‌داشتنی‌ای به نام دموفون[۱۹۶] داشتند.

دموفون تحت مراقبت دیمیتر مانند یک اسطوره بزرگ می‌شد. دیمیتر کودک را با شهد جاودانگی تغذیه می‌کرد و مخفیانه او را روی آتش می‌گرفت تا او را

فناناپذیر کند. تا این‌که متانیرا آن صحنه را دید و از ترس جان فرزندش فریاد کشید. دیمیتر با خشم به او واکنش نشان داد و متانیرا را به خاطر حماقتش سرزنش کرد و هویت حقیقی خود را آشکار نمود. به محض آن‌که دیمیتر خود را معرفی کرد، به شکل و اندازه‌ی اسطوره‌ای خود درآمد و زیبایی الهی‌اش آشکار شد. موهای طلاییش روی شانه‌هایش لغزید و شکوه و عظمتش تمام خانه را روشن کرد.

در آن موقع، دیمیتر دستور داد تا معبدی برایش بسازند و خودش در آن‌جا ساکن شد، در غم ربوده شدن دخترش تنها نشست و از هر نوع عملکردی اجتناب نمود. در نتیجه، هیچ چیز نتوانست بروید یا متولد شود. قحطی در همه جا گسترش یافت به طوری که نژاد بشر در معرض نابودی قرار گرفت و اسطوره‌های المپ‌نشین از نذورات و قربانی‌های آن‌ها محروم شدند.

در نهایت توجه زئوس به این موضوع جلب شد. او ابتدا قاصد خود ایریس[۱۹۷] را به دنبال دیمیتر فرستاد تا او را بازگرداند. سپس وقتی دیمیتر بازنگشت، همه‌ی اسطوره‌های المپی هدایا و پیام‌های احترام خود را برای او فرستادند. اما در مقابل همه‌ی این‌ها، دیمیتر خشمگین به آن‌ها فهماند که نه‌تنها پایش را در کوه المپ نمی‌گذارد، بلکه اجازه به رویش هیچ چیز نمی‌دهد تا پرسفون به نزدش بازگردد.

دست آخر زئوس تسلیم شد. او هرمس، اسطوره‌ی پیام‌رسان را نزد هادس فرستاد و به او دستور داد پرسفون را بازگرداند تا «مادرش با چشم خودش او را ببیند؛ شاید خشمش فروکش کند». هرمس به جهان زیرین رفت و هادس را نشسته بر تخت در کنار پرسفون افسرده دید.

پرسفون به محض آن‌که شنید آزاد است که بازگردد، به وجود آمد و از جایش پرید تا با هرمس همراه شود. اما قبل از هر کار، هادس به او چند دانه انار شیرین داد تا بخورد.

هرمس ارابه‌ی هادس را قرض گرفت تا پرسفون را به خانه بازگرداند. اسب‌ها به سرعت از جهان زیرین به بالا آمده و در مقابل معبد دیمیتر متوقف شدند. دیمیتر به محض دیدن آن‌ها، دوید و بازوان را باز کرد تا دخترش را در آغوش بگیرد. پرسفون نیز که به همان اندازه خوشحال بود به سمت آغوش مادر دوید. سپس دیمیتر با اضطراب از پرسفون پرسید که آیا چیزی در دنیای زیرین خورده است؟ اگر پرسفون چیزی نخورده بود، به طور کامل به نزد دیمیتر بازمی‌گشت. اما چون چند دانه انار خورده بود، دوسوم سال را با دیمیتر می‌گذراند و مابقی سال را در دنیای زیرین با هادس.

پس از پیوند دوباره‌ی مادر و دختر، دیمیتر رشد و باروری را به زمین بازگرداند. او سپس اسرار الوسین را پایه‌گذاری نمود. این اسرار شامل آیین‌های مذهبی شگفت‌انگیزی بود که تازه‌واردان اجازه آشکار کردن آن‌ها را نداشتند. از طریق این اسرار، انسان‌ها به دلیلی برای شاد زیستن و استقبال از مرگ بدون ترس دست می‌یافتند.

کهن‌الگوی دیمیتر

دیمیتر کهن‌الگوی مادری است. او مظهر غریزه‌ی مادری است که از طریق بارداری و پرورش جسمی، روانی و روحی دیگران ارضا می‌شود. این کهن‌الگوی قدرتمند می‌تواند مسیر زندگی یک زن را تعیین کرده و تأثیر قابل‌توجهی بر افرادی که در زندگی آن زن حضور دارند بگذارد. همچنین می‌تواند اگر نیاز او به پرورش نادیده گرفته شده یا ناکام شود، زن را مستعد افسردگی نماید.

مادر

نماد مادر در کوه المپ دیمیتر بود که مهم‌ترین نقش را به عنوان مادر (برای پرسفون) و فراهم‌کننده خوراک (در مقام اسطوره‌ی غلات) و حامی معنوی (اسرار الوسین) داشت. اگرچه دیگر اسطوره‌ها نیز مادر بودند (هرا و آفرودیت) اما برای دیمیتر، دخترش مهم‌ترین رابطه‌ی زندگی‌اش بود. او در میان اسطوره‌های زن، پرورش‌دهنده‌ترین بود.

زنی که کهن‌الگوی دیمیتر در او قوی است، تمایل دارد مادر شود و زمانی که مادر می‌شود، این نقش را بسیار رضایت‌بخش می‌یابد. زمانی که دیمیتر قوی‌ترین کهن‌الگو در روان یک زن باشد، مادر بودن مهم‌ترین نقش و عملکرد زندگی او خواهد بود. تصویر مادر و فرزند ــ که در هنر غرب بیش از هر چیز با تصویر حضرت مریم و کودکش نشان داده شده است ــ برای چنین زنی مطابق با تصویری درونی است که عمیقاً به او انگیزه می‌بخشد.

کهن‌الگوی مادر، زنان را برمی‌انگیزد تا دیگران را تغذیه کنند، بخشنده و سخاوتمند باشند و از مراقب بودن و فراهم‌کننده بودن احساس رضایت نمایند. بنابراین جنبه تغذیه‌کنندگی و پرورش‌دهندگی کهن‌الگوی دیمیتر می‌تواند در مشاغل خدماتی ــ از قبیل معلمی، پرستاری، مشاوره و هر شغلی که یاری رساندن به دیگران بخشی از آن باشد ــ و هر رابطه‌ای که او بتواند در آن فرد پرورش‌دهنده‌ای باشد، خود را نشان دهد. بنابراین این کهن‌الگو محدود به نقش مادری نیست.

غریزه مادری

در سطح زیست‌شناختی، دیمیتر نمود غریزه‌ی مادری است ــ میل به بارداری و داشتن فرزند ــ که برخی زنان از زمانی که به خاطر می‌آورند، این تمایل را داشته‌اند.

کهن‌الگوی دیمیتر نیرویی اجبارکننده به سمت بارداری است. یک زن می‌تواند کاملا از قدرت این غریزه آگاه بوده و خودش تصمیم بگیرد که چه زمان این میل عمیق را ارضا نماید. اما اگر به طور ناخودآگاه توسط دیمیتر هدایت شود، ممکن است دچار حاملگی «ناخواسته» شود.

آنچه که بعد از آن‌که زن فهمید دچار حاملگی ناخواسته شده، اتفاق می‌افتد، نشان‌دهنده‌ی میزان قدرت این کهن‌الگو در آن زن است. زمانی که سقط جنین معقول‌ترین راه‌حل ممکن باشد، یک زن غیردیمیتری به‌راحتی برای آن برنامه‌ریزی کرده و پس از انجام آن احساس خلاصی می‌کند. پس از آن اتفاق

نیز بیشترین مراقبت‌ها را به کار می‌گیرد تا دیگر دچار حاملگی ناخواسته نشود. در مقابل، زمانی که تأثیر دیمیتر در روان زن قوی باشد، هرچند ممکن است سقط به نفع زن باشد، اما او نسبت به انجام آن ناتوان است. سقط‌جنین در برابر عمیق‌ترین الزام درونی روان زن برای بچه‌دار شدن قرار می‌گیرد. در نتیجه او احتمالا داشتن فرزند را به سقط‌جنین ترجیح خواهد داد؛ حتی اگر کل مسیر زندگی‌اش دگرگون شود.

چنین زنی اگر تصمیم به سقط‌جنین بگیرد، در تمام طول فرایند تصمیم‌گیری و انجام عمل، تضاد و آشفتگی عمیقی را تجربه می‌کند. او به جای احساس خلاصی، احساس غم یا ترکیبی از این دو احساس خواهد داشت. در نهایت، شاید به نظر برسد چنین زنی بعد از تجربه این همه درد و رنج، دیگر هرگز اجازه ندهد چنین اتفاقی دوباره رخ دهد. اما معمولا خلاف این مساله درست است؛ او دچار چرخه‌های حاملگی، آشفتگی، سقط و افسردگی می‌شود؛ چرا که میل به حاملگی که یک بار ناکام مانده است، قوی‌تر می‌شود.

غریزه‌ی مادری دیمیتر، محدود به مادر زیست‌شناختی بودن یا پرورش فرزندان خود زن نمی‌شود. مادرخواندگی یا پرستاری بچه به بسیاری از زنان این امکان را داده است تا پس از آن‌که فرزندان‌شان بزرگ شده یا آن‌ها را ترک کردند، بتوانند عشق مادرانه خود را ابراز نمایند. خود اسطوره‌ی دیمیتر نیز چنین نقشی را برای دموفون ایفا کرد. امیلی اپلگیت[۱۹۸]، زنی که به عنوان یک مادرخوانده ویژه مشهور است، تجسم این جنبه از دیمیتر است. او از نوزادان مکزیکی که بیماری یا سوءتغذیه جان آن‌ها را تهدید می‌کرد، مراقبت می‌نمود، آن‌ها را با خود به خانه‌اش می‌برد، به طوری که آن کودکان عضوی از خانواده‌اش می‌شدند. به او لقب «مادر دوم» داده بودند. اپلگیت ــ به مانند افراد مشهوری که کودکان معلول از همه‌ی نژادها را به فرزندی قبول می‌کنند ــ سرشار از غریزه مادری و توانایی پرورش و رشد دادن است که متناسب با کهن‌الگوی دیمیتر می‌باشد.

فراهم‌کننده‌ی غذا

تغذیه کردن دیگران نیز برای زن دیمیتری رضایت به ارمغان می‌آورد. او شیر دادن به فرزندانش را به طرز فوق‌العاده‌ای رضایت‌بخش می‌یابد. او از این‌که وعده‌ی غذایی مفصلی برای خانواده و مهمانانش فراهم کند، لذت می‌برد. اگر آن‌ها از غذا خوش‌شان بیاید، غرق در احساس مادری خوب بودن می‌شود (به جای آن‌که ــ مانند آتنا ــ احساس آشپزی ماهر بودن را تجربه کند). اگر او در شرکتی کار کند، از این‌که از دیگران با قهوه پذیرایی کند خوشحال می‌شود (درست برخلاف آرتمیس که اگر مردها نیز چنین کاری را انجام ندهند، از انجام آن کار احساس خفت و خواری می‌کند).

دیمیتر در مقام اسطوره‌ی غلات، این امکان را برای بشریت فراهم آورد تا بتوانند محصولات کشاورزی پرورش دهند و مسئول حاصلخیزی طبیعت بود. به طور مشابه، زنانی که در روستاها محصولات غذایی خودشان را پرورش می‌دهند، نان می‌پزند، میوه می‌کارند و با بخشندگی آن‌ها را با دیگران شریک می‌شوند، بیانگر این جنبه مادر طبیعت دیمیتر هستند.

مادر سرسخت

سرسختی مادرانه یکی دیگر از جنبه‌های دیمیتر است. چنین مادرانی زمانی که پای خوشبختی فرزندان‌شان در میان است، تسلیم نمی‌شوند. بسیاری از کلاس‌های آموزشی استثنایی برای کودکان معلول، به دلیل پافشاری یک مادر دیمیتری برای دریافت آنچه که کودکش به آن نیاز دارد به وجود آمده‌اند.

مادران آرژانتینی دختران و پسران گمشده‌ای که توسط پلیس ایالتی ربوده شده بودند نیز مانند دیمیتر در مقام سرسختی‌اش بودند. آن‌ها که «مادران میدان ماه می» خوانده می‌شدند، تسلیم به پذیرش از دست دادن فرزندان‌شان نشدند و مخالفت خود را با دیکتاتوری حتی تا پای خطر، ادامه دادند. سرسختی، صبر و پشتکار، آن دسته از ویژگی‌های دیمیتر هستند که ــ همان‌طور که زئوس متوجه شد ــ می‌تواند سرانجام تأثیر خود را بر روی یک مرد یا نظام قدرتمند بگذارد.

مادر بخشنده

در اسطوره‌ها، دیمیتر بخشنده‌ترین اسطوره‌ی زن بود. او به بشریت کشاورزی و محصولات را بخشید؛ به رشد دموفون کمک کرد (و او را فناناپذیر ساخت) و اسرار الوسین را پایه‌گذاری نمود. تمام این سخاوت‌ها در زنان دیمیتری نیز یافت می‌شود. برخی از آن‌ها به طور ملموس دیگران را تغذیه کرده و از آن‌ها مراقبت‌های فیزیکی به عمل می‌آورند؛ برخی دیگر حمایت‌های عاطفی و روان‌شناختی به عمل می‌آورند و عده‌ای دیگر نیز پرورش معنوی برای افراد به ارمغان می‌آورند. بسیاری از رهبران مذهبی زن در سطح دنیا دارای ویژگی‌های دیمیتری بوده و از دید مریدان‌شان به عنوان شخصیتی مادرانه شناخته می‌شدند: مادر ترزا[۱۹۹] برنده‌ی جایزه نوبل، ماری بیکر ادی[۲۰۰] که بنیانگذار دین علمی مسیحی بود؛ و زنی که عنوان «مادر» به او اطلاق شده و رهبر معنوی آشرام اوروبیندو[۲۰۱] در هند می‌باشد.

این سه سطح بخشش درست مشابه آن بخششی است که زنان دیمیتری نسبت به فرزندان‌شان انجام می‌دهند. در ابتدا کودکان به خاطر نیاز فیزیکی به مراقبت مادران‌شان وابسته هستند. سپس به خاطر حمایت عاطفی به مادر نیاز پیدا می‌کنند. و در نهایت، می‌توانند به مادران‌شان در هنگام ناامیدی و اندوه یا در زمانی که در جست‌وجوی معنایی برای زندگی هستند، از لحاظ خِرد معنوی تکیه کنند.

مادر اندوهگین: مستعد افسردگی

زمانی که کهن‌الگوی دیمیتر در روان زنی قوی باشد و او نتواند آن را ارضا کند، از نوعی افسردگی خاص موسوم به «آشیانه‌ی خالی و پوچی» رنج خواهد برد. زنی که تمایل به بچه‌دار شدن دارد، ممکن است عقیم بوده یا فرزند خود را از دست بدهد یا فرزند خانه را ترک نماید. یا شغل خود را که در آن در مقام یک مادر کار می‌کرده است از دست بدهد و دلش برای شاگردان یا درمان‌جوهایش تنگ شود. در این زمان، زن دیمیتری تمایل دارد به جای آن‌که خشمگین شود یا به طور فعالانه کسانی را که مسئول این اتفاق بودند قلع وقمع کند (روش واکنشی هرا) درون افسردگی خود فرو رود. او سوگواری کرده و احساس می‌کند زندگی‌اش خالی از معنا شده و پوچ است.

دکتر پائولین بارت[۲۰۲]، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ایلینویز[۲۰۳]، مقاله‌ای درباره زنان دیمیتری افسرده نوشته است. بارت در این مقاله صحبت‌های ۵۰۰ زن که برای اولین بار بین سنین چهل تا پنجاه ونه سالگی در بیمارستان روانی بستری شده‌اند را بررسی کرده است. او دریافت که مادران فوق‌العاده حمایت‌گر و بیش از اندازه درگیری که نقش مادرانه خود را از دست داده‌اند، بیشترین مبتلایان به افسردگی بوداند.

آن‌ها پیش از بیماری‌شان، «اَبَرمادرانی» بودند که سابقه‌ی فداکاری‌های فراوان داشتند. صحبت‌های آن‌ها حاکی از سرمایه‌گذاری عاطفی‌شان برای حمایت از دیگران و احساس پوچی‌ای بود که بعد از رفتن فرزندان‌شان احساس می‌کردند. یکی از این زنان گفته بود: «به طور طبیعی یک مادر از این‌که دخترش خانه را ترک کند متنفر است. منظورم این است که این کار باعث ایجاد خلأیی در خانه می‌شود.» مادر دیگری می‌گفت: «من آن‌قدر زن پرانرژی‌ای بودم. من خانه‌ای بزرگ و خانواده‌ام را داشتم. دخترم می‌گفت «مامان من هشت تا کار رو با هم نمی‌کنه، اون ده تا کار می‌کنه.» وقتی از آن‌ها پرسیده شد بیش از هر چیز به چه افتخار می‌کنند، تمام آن‌ها پاسخ دادند: «فرزندان‌مان». هیچ‌کدام از آن‌ها هیچ دستاورد دیگری را برای خود نشمردند. وقتی که آن‌ها نقش مادری خود را از دست دادند، زندگی نیز معنای خود را از دست داد.

زمانی که یک زن در اواخر میانسالی به خاطر آن‌که فرزندان بزرگش از او فاصله عاطفی یا روان‌شناختی می‌گیرند، دچار افسردگی، خشم یا ناامیدی می‌شود، تبدیل به یک مادر اندوهگین می‌گردد. او به خاطر حس فقدان خود دچار آزار روحی شده، امید به زندگی خود را از دست می‌داده و رشد روان‌شناختی‌اش متوقف می‌شود. او در اثر «تسخیر شدن» توسط جنبه اندوهگین کهن‌الگوی دیمیتر، عملا تفاوتی با دیگر بیماران مشابه نخواهد داشت. این بیماران افسرده، علائمی از خود نشان می‌دهند که بسیار شبیه به هم هستند: نشانه‌های افسردگی در صورت، نوع نشستن، ایستادن، راه رفتن و آه کشیدن؛ نوع ابراز درد و ایجاد حس گناه، خشم و بیچارگی در دیگران.

مادر مخرب

زمانی که مادر اندوهگین دست از کار کشید، دیگر هیچ چیز رشد نکرد و قحطی جان نژاد بشر را تهدید نمود. به همین ترتیب، جنبه‌ی مخرب دیمیتر با مضایقه کردن از پاسخ به نیاز فردی دیگر، ابراز می‌شود. (برخلاف هرا و آرتمیس که با خشم خود به شکل فعالی تخریب ایجاد می‌کردند). یک تازه مادر به شدت افسرده که دست از هر کاری کشیده است، می‌تواند زندگی شیرخوار خود را به خطر بیندازد. کارکنان اورژانس یا متخصص اطفال ممکن است این‌گونه تشخیص دهند «توقف رشد». چنین کودکی وزن اضافه نمی‌کند، بی‌حال است و از لحاظ ظاهری لاغر و نزار است. توقف رشد زمانی اتفاق می‌افتد که یک مادر تماس فیزیکی و عاطفی را از کودک دریغ کرده و علاوه بر این، نیاز تغذیه‌ای او را نیز نادیده می‌گیرد.

مادرانی که از صحبت با کودکان خود روزها و حتی مدت زمانی بیشتر خودداری می‌کنند، یا فرزندان کوچک خود را تنها می‌گذارند، ضربه روان‌شناختی مخربی از طریق این نوع مضایقه خود به کودک وارد می‌کنند. این مادران خودشان نیز معمولا مشکل افسردگی و خشم جدی دارند.

نوع معمول‌تر مضایقه کردن نسبت به این روش‌های افراطی، مادرانی دیمیتری هستند که جلوی رشد استقلال فرزندان‌شان را می‌گیرند. اگرچه افسردگی مادر در این موارد کمتر مشهود است، عدم تأیید (که کودک برای عزت‌نفس خود به آن نیاز دارد) با افسردگی مرتبط است. او به رشد استقلال کودک به چشم نوعی فقدان عاطفی برای خودش نگاه می‌کند. مادر احساس می‌کند دیگر به او کمتر نیاز است و احساس طردشدگی می‌کند؛ در نتیجه ممکن است افسرده و خشمگین شود.

پرورش دیمیتر

بدون شناخت این کهن‌الگو، زنان فقط وقتی به سراغ پرورش و دعوت از دیمیتر می‌روند که به طور جدی تصمیم به بچه‌دار شدن می‌گیرند. به محض این‌که آن‌ها این تصمیم را می‌گیرند، متوجه زنان حامله می‌شوند (که پیش از این به نظر می‌رسید نامرئی هستند، اما الآن همه‌جا حضور دارند). آن‌ها به نوزاد توجه کرده و به دنبال آدم‌های بچه‌دار می‌گردند و به خود کودکان نیز توجه می‌کنند. تمام این کارها را زنان دیمیتری به طور طبیعی انجام می‌دهند. زنان پرورش دیمیتر را با تصور حاملگی خودشان و بچه‌دارشدن‌شان انجام می‌دهند. زمانی که آن‌ها به زنان حامله توجه می‌کنند، نوزادان را در آغوش می‌گیرند و تمام توجه خود را به کودکان اختصاص می‌دهند، این کهن‌الگو در آن‌ها برانگیخته می‌شود. اگر کهن‌الگو با این کارها به‌راحتی برانگیخته شود، نشانه آن است که غریزه‌ی مادری قوی است.

یک زن ممکن است به روش دیگری این کار را انجام دهد و نسبت به یک کودک خاص، مادرانه‌تر رفتار کرده یا بخواهد توسط کودکی خاص دوست داشته شود. این کودک کهن‌الگو را در این زن بیدار می‌کند. زن تحت‌تأثیر احساسات خود نسبت به این کودک، سعی می‌کند صبورتر باشد یا به خاطر او بیشتر ایستادگی کند. همان‌طور که زن مادرانه‌تر رفتار می‌کند و تلاش می‌کند این‌گونه باشد، کهن‌الگوی دیمیتر در او رشد می‌کند.

زن دیمیتری

زن دیمیتری در زمینه‌ی مادری اولین و پیشروترین است. او در روابطاش پرورش‌دهنده، حمایت‌گر، یاری‌رسان و بخشنده است. او معمولا بانویی سخاوتمند است که برای دیگران هرچه لازم است را فراهم می‌کند؛ سوپ جوجه، آغوشی حمایت‌گر، پول برای رفع مشکل یک دوست و یا دعوتی دائمی به «برگرد

خونه پیش مامان».

زن دیمیتری معمولا هاله‌ای از «مادر زمین» را در اطراف خود دارد. او محکم و قابل اتکاست. دیگران او را این‌گونه توصیف می‌کنند که انگار «پاهایش روی زمین است»؛ چرا که او هر کاری لازم باشد را با ترکیبی از کارایی و صمیمیت انجام می‌دهد. او عموماً سخاوتمند، برون‌گرا، نوع‌دوست و وفادار به افراد و اصول است؛ تا حدی که دیگران ممکن است او را سرسخت قلمداد کنند. او دارای اعتقاد راسخی است و به سختی می‌توان زمانی که کسی یا چیزی که برای او مهم است گرفتار می‌شود، او را از عقیده‌اش پایین آورد.

کودک دیمیتری

برخی از دختران کوچک به طور واضح «مامان کوچولو» هایی هستند که عروسک‌های‌شان را در آغوش‌شان تکان می‌دهند. (در مقایسه با هراهای کوچک که عروسک‌های باربی و کن[۲۰۴] را دوست دارند و آتناهای کوچکی که

مجموعه‌ای از عروسک‌های خاص در جعبه‌های شیشه‌ای دارند). دیمیتری کوچک همچنین دوست دارد نوزادان واقعی را در آغوش بگیرد و در سن نه یا ده سالگی، مشتاق نگهداری از بچه‌های همسایه‌هاست.

والدین

رابطه‌ی زنان دیمیتری با والدین‌شان را زمانی می‌توان بهتر درک کرد که ابتدا نگاهی به رابطه‌ی اسطوره‌ی دیمیتر با والدینش بیاندازیم. دیمیتر اسطوره، دختر رئا و نوه‌ی گایا بود. گایا مادر اولیه‌ی زمین بود که همه چیز از او حیات یافت، حتی خدای آسمان، اورانوس که بعدها شوهرش شد. رئا نیز به عنوان اسطوره‌ی زمین شناخته می‌شود که بیشترین شهرت خود را به خاطر مادر نسل اول المپی‌ها بودن، دارد.

دیمیتر در مقام اسطوره‌ی غلات، نسبت اسطوره‌های زن پیش از خود را که همگی دغدغه‌ی باروری و حاصلخیزی داشتند، ادامه داد. او شباهت‌های دیگری هم با مادر و مادربزرگش دارد. برای مثال، هر سه آن‌ها به خاطر آسیبی که شوهران‌شان به فرزندان‌شان می‌رساندند، رنج کشیدند. شوهر گایا به محض تولد بچه‌هایش آن‌ها را در بدن گایا دفن می‌کرد. شوهر رئا نوزادانش را می‌بلعید و شوهر دیمیتری اجازه داد دخترش ربوده شده و به جهان زیرین برده شود. هر سه پدر واقعی، از خود کمبود محبت پدرانه نشان می‌دادند.

این اسطوره‌های مادر، برای سه نسل رنج کشیدند. از آن‌جایی که آن‌ها از شوهران‌شان ضعیف‌تر بودند، نمی‌توانستند جلوی شوهران‌شان بگیرند تا به فرزندان‌شان آسیب نرسانند. هر چند، آن‌ها هرگز در برابر این بدرفتاری عقب نکشیدند و آن‌قدر مقاومت نمودند تا فرزندان‌شان را نجات دادند. برخلاف هرا که اصلی‌ترین پیوند برای او پیوند زن و شوهری است، قوی‌ترین پیوند برای این اسطوره‌های «مادر زمین» پیوند مادر و فرزندی بود.

زمانی که زنان مادرگونه با مردان غیرپدرگونه ازدواج می‌کنند، اسطوره تکرار می‌شود. در این شرایط دختر دیمیتری با همذات‌پنداری شدیدی که با مادرش دارد بزرگ می‌شود و با پدرش پیوندی ندارد. نظر پدر نسبت به فرزندانش می‌تواند از بی‌علاقگی تا رقابت‌جویی و تنفر یا حتی بدرفتاری گسترده باشد؛ خصوصاً اگر بچه‌ها را به چشم رقیبی برای محبت و علاقه‌ی همسرش ببیند. در چنین خانواده‌ای، اعتماد به‌نفس دیمیتر جوان آسیب دیده و ذهنیت قربانی در او رشد پیدا می‌کند. و یا ویژگی‌های مادرانه‌ی یک دختر دیمیتری منجر به جابه‌جایی نقش او با والدین نامناسب و ناپخته‌اش می‌شود. او به محض آن‌که به اندازه‌ی کافی بزرگ شود، ممکن است از والدین خود مراقبت کرده و یا مادر دوم خواهر و برادرهای کوچک‌ترش شود.

در مقابل، اگر دیمیتر جوان پدری مهربان و تأییدکننده داشته باشد، با احساس حمایت پدر، بزرگ خواهد شد و دوست دارد او نیز مانند والدینش، مادر خوبی شود. در نتیجه دید مثبتی نسبت به مردان پیدا کرده و از شوهر خود انتظارات مثبتی خواهد داشت. به این ترتیب به‌خاطر تجربیات کودکی‌اش، آن استعداد کهن‌الگویی برای قربانی شدن در او رشد نخواهدکرد.

نوجوانی و ابتدای جوانی

در دوران بلوغ، داشتن فرزند از لحاظ زیست‌شناختی برای او ممکن می‌شود و همزمان میل کهن‌الگویی مادر شدن به خاطر هورمون‌هایش تقویت خواهد شد. سپس برخی از دختران دیمیتری تمایل به بارداری پیدا می‌کنند. اگر دیگر جنبه‌های زندگی او رشد نکرده باشد و خودش کم‌سن و سال‌تر از آن باشد که بتواند از خود مراقبت کند، اگر ناخواسته حامله شود ممکن است پذیرای کودک باشد. یک دختر چهارده ساله‌ی باردار در پناهگاه مادران مجرد

می‌گفت: «وقتی دخترهای همسن وسال من دوچرخه یا چیزهای دیگه می‌خواستن، من فقط بچه‌ی خودم رو می‌خواستم. خوشحالم که باردارم!».

با این حال، بیشتر دیمیترهای نوجوان باردار نمی‌شوند. به دلیل کمبود حس عمیق هرا به ازدواج یا تمایلات آفرودیتی، دیمیتر انگیزه‌ای برای برقراری رابطه‌ی زودهنگام ندارد.

بسیاری از دیمیترها در سنین جوانی ازدواج می‌کنند. در خانواده‌های طبقه‌ی کارمند، دختر بعد از پایان دوران دبیرستان تشویق به ازدواج می‌شود. این فشار ممکن است مطابق با تمایل دختر دیمیتری به داشتن خانواده به جای شغل و تحصیلات باشد.

اگر یک زن دیمیتری ازدواج نکند و تشکیل خانواده ندهد، به دانشگاه یا سر کار می‌رود. در دانشگاه او به احتمال رشته‌هایی انتخاب می‌کند که او را آماده ورود به بازار کار کند. زن دیمیتری معمولا بلندپرواز، عقل‌گرا یا رقابتجو برای کسب نمره نیست، با این وجود می‌تواند در درس عملکرد خوبی داشته و به کلاس‌هایش علاقمند باشد. جایگاه اجتماعی، یعنی آن چیزی که برای زن هرایی مهم است، برای زن دیمیتری بی‌اهمیت است. او دوستانش را از بین طبقات مختلف اجتماعی و نژادی انتخاب می‌کند. او برای این‌که یک دانشجوی خارجی گرفتار احساس راحتی کند، یا به یک دانشجوی معلول کمک کند دست از کار خود می‌کشد.

کار

طبیعت مادرانه یک زن دیمیتری او را مستعد ورود به مشاغل تربیتی و خدماتی می‌کند. او به سمت شغل‌های «سنتی زنانه» مثل معلمی، مددکاری یا پرستاری جذب می‌شود. زمانی که دیمیتر در وجود زنی حاضر باشد، کمک به بهبود یا رشد افراد برایش رضایتبخش و انگیزه‌بخش است. زنانی که روان‌درمان‌گر، فیزیوتراپ، توانبخش یا پزشک اطفال می‌شوند، معمولا تمایلاتی دیمیتری را در انتخاب‌های شغلی خود نشان می‌دهند. بسیاری از زنانی که داوطلبانه در مهدکودک‌ها، دبستان‌ها و بیمارستان‌ها کار می‌کنند نیز تمایلات دیمیتری خود را در شغل‌شان می‌گنجانند.

برخی از زنان دیمیتری نیز شغل‌های کلیدی را در سازمان‌ها به عهده می‌گیرند که نیاز به انرژی مادرانه آن‌ها دارد. به طور معمول زن دیمیتری در چنین موقعیتی از لحاظ شخصی بسیار موثر است. او ممکن است ایده‌پردازی سازمانی را انجام داده و آن را بنیان‌گذاری کند. انرژی قابل‌توجهی را در آن صرف کند و شخصاً مسئولیت‌های ابتدایی آن را به عهده بگیرد.

زنان دیمیتری در جایگاه رهبری و بنیان‌گذاری، به مشاوره در زمینه‌های متعددی نیاز دارند: سازمان ممکن است چنان انرژی‌ای از آن‌ها ببرد که دیگر آن‌ها وقت و توان برای هیچ چیز دیگری نداشته باشند. تمایل شخصی برای داشتن همسر (اگر هرا نیز در وجود او باشد) و داشتن فرزند، ناکام می‌ماند. تعارضات درونی او با خودش و همچنین با کسانی که او سرپرست آن‌هاست، بروز پیدا می‌کند؛ چرا که او شخص مسئولی است که دیگران به او به چشم شخصی خدمات‌دهنده نگاه می‌کنند. برای مثال، برای او سخت است که با کارمندی نالایق برخورد قاطع داشته باشد، چرا که او برای آن شخص احساس تأسف کرده و اگر باعث رنجش او شود، احساس عذاب وجدان می‌کند. به علاوه، کارمندان از او انتظار مراقبت شخصی دارند (انتظاری که آن‌ها معمولا از یک سرپرست مرد ندارند) و هرگاه او چنین نکند، آن‌ها عصبانی و خشمگین می‌شوند.

رابطه با زنان

زنان دیمیتری با دیگر زنان بر سر مردان یا دستاورد، رقابت ندارند. تنها چیزی که می‌تواند رشک و حسادت او را برانگیزد، مساله‌ی فرزند است. زن دیمیتری که فرزند ندارد، به طرز ناخوشایندی خود را با زنان هم‌سن‌وسال خودش که مادر هستند، مقایسه می‌کند. اگر او نازا باشد، در مواجهه با زنان حامله احساس تلخی خاصی می‌کند. بعدها در زندگی که فرزندان او بزرگ شده و از لحاظ عاطفی یا فیزیکی از او دور شوند، او به مادرانی که هرچند وقت یک بار با فرزندان‌شان در تماس هستند، حسادت خواهد کرد. در مرحله‌ای دیگر، حسادت می‌تواند بعد از بیست وپنج سال دوباره خود را نشان داده و این بار به خاطر نوه‌ها.

زنان دیمیتری احساسات متفاوتی درباره تساوی حقوق زنان دارند. بسیاری از زنان دیمیتری از جنبش تساوی حقوق زنان به خاطر بی‌ارزش شمردن نقش مادری بیزار هستند. آن‌ها دوست دارند مادرانی تمام‌وقت باشند، حال آن‌که احساس می‌کنند مجبورند بیرون از خانه کار کنند. اما از طرف دیگر، هوادار بسیاری از مسائل زنان نیز هستند؛ برای مثال حمایت از کودکان در برابر آزار و اذیت و فراهم کردن سرپناه برای زنان آسیب‌دیده.

معمولا زنان دیمیتری دوستی‌های محکمی با دیگر زنان دیمیتری دارند. بسیاری از این دوستی‌ها به زمانی برمی‌گردد که آن‌ها با هم به تازگی مادر شده بودند. بسیاری از آن‌ها روی حمایت عاطفی دوستان خود بیشتر از شوهران‌شان حساب می‌کنند، همچنین برای کمک‌های ملموس. برای مثال زنی می‌گفت: «زمانی که من در بیمارستان بودم، دوستم روث[۲۰۵] از بچه‌های من نگهداری کرد و هر شب به مدت دو هفته برای شوهرم جو[۲۰۶] شام آماده کرد.

اون از نه تا بچه نگهداری کرد، چهارتا مال خودش و پنج‌تا مال من و همین‌طور سه‌تا آدم بزرگ... من هم البته همین کارو براش انجام دادم.». این زن در واقع در نبود خود قرارداد نانوشته‌ای با دوستش بسته بود، به جای آن‌که از شوهرش انتظار داشته باشد از خانه و بچه‌ها مراقبت کند.

در خانواده‌ها، مادران و دخترانی که همه دیمیتری هستند، طی سال‌های مختلف با هم صمیمی باقی می‌مانند. چنین خانواده‌هایی قالب مادرسالارانه دارند و زنان چنین خانواده‌هایی بسیار بیشتر از مردان می‌دانند چه اتفاقاتی در خانواده‌ی گسترده در حال رخ دادن است.

این الگوی مادر- دختری می‌تواند در بین دوستان نیز تکرار شود. او می‌تواند برای دوستی پرسفونی که بی‌تجربه و مردد، نقش مادری بر عهده بگیرد. یا اگر هر دو زنانی دیمیتری باشند که ویژگی‌های پرسفونی مشترک داشته باشند، می‌توانند به نوبت نقش مادری یکدیگر را به عهده بگیرند و در زمان‌هایی دیگر هر دو دیمیتری باشند و جزییات زندگی خود را با هم در میان گذاشته و درباره‌ی شادی‌ها و غم‌های‌شان صحبت کنند. یا دوباره هر دو پرسفون‌هایی بازیگوش شوند.

رابطه با مردان

زن دیمیتری توجه مردانی را به خود جلب می‌کند که با زنان مادرگونه احساس قرابت دارند. یک زن دیمیتری واقعی انتخابی انجام نمی‌دهد، بلکه به نیاز آن مرد به خودش پاسخ می‌دهد و حتی ممکن است با مردی باشد به این دلیل که دلش برای او می‌سوزد! زنان دیمیتری انتظار زیادی از مردان ندارند. بسیاری از اوقات آن‌ها احساس می‌کنند «مردها فقط یه تعداد پسر کوچولواند».

یک نوع معمول از رابطه زنان دیمیتری، رابطه «مادرْکبیر» با پسر عاشق است. این رابطه مادرپسری کهن‌الگویی، ارتباط چندانی با اختلاف سنی ندارد؛ هر

چند که مرد ممکن است کوچک‌تر باشد. معمولا مرد، پسری باهوش و حساس است که احساس می‌کند دیگران او را درک نکرده و قدر ویژگی‌های خاص او را (به اندازه زن) نمی‌دانند و از بی‌مسئولیتی‌های او (به مانند زن) چشم‌پوشی نمی‌کنند. او بیشتر پسری نابالغ و خودشیفته با حسی از خاص بودن است تا یک مرد. زن با تصورات او از خودش کنار می‌آید و مدام از رفتارهای او با خودش که دیگران آن‌ها را خودخواهانه و بدون فکر می‌دانند، چشم‌پوشی می‌کند.

از نظر زن، کل دنیا با مرد نامهربان است و او باید با او متفاوت رفتار کند. بی‌فکری‌های مرد گاه زن را آزرده و عصبانی می‌کند؛ اما اگر بعد از آن مرد بگوید که چقدر برای زن ارزش قائل است یا او تنها کسی در این دنیاست که به فکر اوست، همه چیز بخشیده می‌شود.

مانند مادر پسری زیبا که خودش تعجب می‌کند چگونه چنین شاهزاده‌ی جوانی را به دنیا آورده است، زن دیمیتری که نقش مادرکبیر را برای پسر عاشق‌اش بازی می‌کند نیز گاه شیفته ظاهر (یا هوش) او می‌شود. او ممکن است مانند زنی دیمیتری که خودش به من گفت، بگوید: «او برای من مانند مجسمه‌ی داوود میکل‌آنژ است. من خیلی خوشبختم که از او مراقبت می‌کند. من خیلی اون رو لوس می‌کنم.» و او این حرف‌ها را با افتخار می‌گفت، نه با ناراحتی.

ویژگی‌های مادرانه یک زن دیمیتری و مشکل او در نه گفتن، او را مستعد مورد سوءاستفاده قرار گرفتن از طرف مردان جامعه‌ستیز، نوع دیگری از مردانی که وارد رابطه با زنان دیمیتری می‌شوند، می‌نماید. رابطه‌ی دیمیتر ــ جامعه‌ستیز می‌تواند در ظاهر بسیار شبیه رابطه‌ی مادرکبیر ــ پسر عاشق باشد، و البته

شباهت‌هایی هم وجود دارد. اما پسر عاشق توانایی عشق ورزیدن، وفاداری و ابراز پشیمانی دارد. اما مرد جامعه‌ستیز از این ویژگی‌ها بی‌بهره است که تفاوت قابل توجهی است. جامعه‌ستیز با این فرض رفتار می‌کند که خواسته‌های او، او را مستحق دریافت می‌کند. او ناتوان از صمیمیت عاطفی یا قدردانی است. عقیده او این است: «تو تا حالا برای من چی کار کردی؟» او فداکاری‌ها و بخشندگی‌های زن دیمیتری را فراموش می‌کند؛ همین‌طور رفتارهای استثمارکننده خودش را. او نیازهای خود را بزرگنمایی می‌کند و این نیازها بخشندگی دیمیتر را به خود جذب می‌کند. رابطه با یک مرد جامعه‌ستیز می‌تواند سال‌ها زندگی عاطفی یک زن دیمیتری را درگیر خود کرده و همچنین او را از نظر مالی تخلیه کند.

همسرِ نوعی دیگری که برای زن دیمیتری پیش می‌آید، مردی است که «دختری می‌خواهد درست مثل دختری که باباجون باهاش ازدواج کرد». او مانند ادیپی[۲۰۷] کوچک از سن چهار پنج سالگی می‌خواهد با مامانش ازدواج کند. حالا او مرد بزرگی شده است که به دنبال زن مادرگونه‌ای است که مادر خوبی برایش باشد. او می‌خواهد همسرش تغذیه‌کننده، گرم و صمیمی، خدمات‌دهنده و مراقب باشد؛ به فکر وعده‌های غذایی او باشد، برایش لباس بخرد، مطمئن شود که او در وقت لزوم به دکتر و دندانپزشک مراجعه می‌کند و زندگی اجتماعی او را سروسامان دهد.

از بین تمام مردانی که جذب زن دیمیتری می‌شوند، «مرد خانواده» تنها مردی است که خودش نیز بالغ و بخشنده است. این مرد بسیار به خانه و خانواده علاقمند بوده و زن دیمیتری را زنی می‌بیند که می‌تواند در این رویا با او شریک شود. او در کنار «بابای خوب» بودن برای بچه‌ها، از همسرش نیز مراقبت می‌کند و به او توجه دارد. اگر زن به خاطر مشکل در نه گفتن گرفتار آدم‌های سوءاستفاده چی شود، مرد می‌تواند به او کمک کند تا از عهده خودش بربیاید.

مرد خانواده همچنین به زن دیمیتری کمک می‌کند تا از طریق صاحب فرزندشان به احساس رضایت دست پیدا کند. سه تیپ دیگر مردان ذکر شده از بچه‌دار شدن وحشت دارند و ممکن است اگر زن حامله شود، اصرار به سقط‌جنین داشته باشند. این اصرار زن را در بحرانی مادرانه قرار می‌دهد: یا باید مردی را که برایش مادری می‌کند را رد کند یا مادر بودن را. چنین انتخابی باعث می‌شود او احساس کند بر سر دوراهی ناممکن قربانی کردن یکی از دو فرزندش است!

رابطه جنسی

زمانی که دیمیتری قوی‌ترین عنصر شخصیت یک زن باشد، رابطه جنسی چندان برای او اهمیت نخواهد داشت. دیمیتر معمولا غریزه جنسی چندان قوی ندارد. او معمولا شخصیت زنانه، مهربان و خونگرمی دارد که در هنگام عشق‌بازی آغوش گرمی دارد. بسیاری از زنان دیمیتری عقاید سفت و سختی درباره رابطه جنسی دارند. از نظر آن‌ها رابطه جنسی برای بقای نسل است، نه لذت. برخی از زنان دیمیتری به رابطه جنسی به عنوان چیزی که زن برای برطرف کردن نیاز شوهرش فراهم می‌کند، نگاه کرده و آن را بخشی از بخشندگی و پرورش‌دهندگی خود می‌دانند. و بسیاری از زنان دیمیتری رازی را با عذاب وجدان همیشه نزد خود نگاه می‌دارد که برای‌شان شیر دادن به نوزادان‌شان بسیار لذت‌بخش‌تر از رابطه با شوهران‌شان است.

ازدواج

برای زن دیمیتری، ازدواج به مانند زن هرایی اولویت اصلی نیست. اکثر زنان دیمیتری به خاطر بچه‌دار شدن ازدواج می‌کنند. اگر در وجود او کهن‌الگوهای آفرودیت یا هرا فعال نباشند، به ازدواج به عنوان مرحله‌ی ساده و لازمی نگاه می‌کند که راه بچه‌دار شدن را برای او هموار می‌سازد.

فرزندان

زن دیمیتری تمایل عمیقی برای فرزنددار شدن دارد. او می‌خواهد فرزند خودش را به دنیا آورد و بزرگ کند. او همچنین می‌تواند دایه‌ای مهربان یا مادرخوانده باشد، اما اگر نتواند خودش بچه‌دار شود، میل عمیقی در وجودش برآورده نشده و احساس بی‌ثمری می‌کند. (برخلاف بسیاری از زنان آتنایی و آرتمیسی که با ازدواج با مردی که فرزندانی دارد، به سرعت صاحب یک خانواده حاضر و آماده می‌شوند).

زنان دیمیتری بلااستثنا خود را مادران خوبی می‌دانند که علائق فرزندان‌شان را در ذهن خود می‌پرورانند. از نظر اثری که آن‌ها روی فرزندان‌شان می‌گذارند یا مادرانی فوق‌العاده خواهند بود و یا مادران وحشتناکی که همه انرژی فرزندان‌شان را تحلیل می‌برند.

زمانی که فرزندان زن دیمیتری در بزرگسالی از مادر خود متنفر می‌شوند، او عمیقاً زخم‌خورده و سرگردان می‌شود. او نمی‌تواند بفهمد چرا فرزندانش این‌قدر بد با او رفتار می‌کنند؛ در حالی که دیگر مادران فرزندانی دارند که به آن‌ها عشق می‌ورزند و قدردان آن‌ها هستند. او همچنین نمی‌تواند ببیند که در پدید آمدن مشکلات فرزندانش سهیم بوده است. او تنها از نیات مثبت خود آگاه است و متوجه عناصر منفی‌ای که رابطه‌ی او با فرزندانش را مسموم کرده

است، نیست.

این‌که مادر دیمیتری اثر مثبتی روی فرزندانش داشته باشد یا خیر، بستگی به این دارد که او شبیه اسطوره‌ی دیمیتر «پیش از ربوده شدن» باشد یا «پس از ربوده شدن». قبل از ربوده شدن پرسفون، دیمیتر خیالش راحت بود که همه چیز رو به راه است (و پرسفون در حال بازی در دشت است) و خودش به دنبال کارهای خودش رفت. پس از ربوده شدن پرسفون او خشمگین و افسرده شد، کوه المپ را ترک کرد و فعالیت‌هایش را متوقف ساخت.

مرحله‌ی «پیش از ربوده شدن» اشکال مختلفی در زندگی واقعی دارد. برای زنی که با خانه خالی پس از رفتن آخرین فرزندش مواجه می‌شود و حال احساس می‌کند که معنای زندگی‌اش «ربوده شده» است، مرحله‌ی پیش از ربوده شدن، زندگی خانوادگی گرم و صمیمی‌ای بوده است که حدود بیست وپنج سال به طول انجامیده است. برای زنی که دخترش در برابر او می‌ایستد تا با مردی که از نظر مادر، هادس آدم‌رباست ازدواج نماید، مرحله‌ی پیش از ربوده شدن زمانی است که به نظر می‌رسید دخترش دنباله‌ای از خودش است و همان ارزش‌ها و آرزوهایی را برای آینده دارد، که خودش صاحب آن‌هاست.

برخی مادران دیمیتری همیشه این نگرانی را دارند که اتفاق بدی برای فرزندان‌شان رخ دهد. این مادران به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار از بدو تولدِ فرزند در حال پیش‌بینی احتمال «ربوده شدن» هستند. در نتیجه آن‌ها استقلال فرزند را محدود کرده و اجازه نمی‌دهند ارتباطات او با دیگران شکل بگیرد. در قلب اضطرابی که آن‌ها را وا می‌دارد تا به این شیوه عمل کنند، ترس از دست دادن علاقه فرزندشان وجود دارد.

شرایط محیطی نیز می‌تواند عامل فعال شدن جنبه منفی دیمیتر باشد. یکی از زنان مراجع من به خاطر می‌آورد که تا شش سال پس از تولد فرزندش همه چیز در بهترین حالت بود. دنیا محل امنی بود و مادری کردن کاری رضایت‌بخش و شاد. سپس اتفاقی افتاد که به هولناکی و سرعت خروج هادس و پدیدار شدنش بر روی زمین بود. یک روز بعدازظهر مادر دخترش را به دست پرستار می‌سپرد و بیرون می‌رود. دختر از خانه بیرون رفته و به خانه همسایه می‌رود و مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد. پس از آن دختر مضطرب و ترسو می‌شود، دچار کابوس شده و از همه‌ی مردان اطرافش حتی پدرش می‌ترسد.

این مادر خشمگین، غمگین و پر از احساس گناه بود، چرا که در آن زمان آنجا نبوده است تا دخترش را از آن حادثه حفظ نماید. پیش از این اتفاق مادر در سبک مادری‌اش بخشنده، مطمئن و تا حدودی بی‌خیال بود. اما پس از آن احساس عذاب وجدان می‌کرد، اعتماد به نفس‌اش را از دست داده بود و مدام مضطرب بود که اتفاق بدی دوباره نیفتند. او بیش از اندازه کنترل‌گر و مراقب شده بود. شادی، خودانگیختگی و حس زندگی کردن در دنیایی امن از وجود او رخت بربسته بود.

مادر دیمیتری بابت هر اتفاقی که اثری منفی روی فرزندش داشته باشد احساس گناه می‌کند. تا زمانی که او انتظارات غیرواقعی از خود داشته باشد، فکر می‌کند باید مادری کامل باشد که همه چیز را بداند و توانایی انجام هر کاری داشته باشد، بتواند اتفاقات را پیش‌بینی کند و فرزندش را در برابر هر دردی محافظت کند.

زن دیمیتری با نیت محافظت از فرزندش ممکن است تبدیل به یک مادر بیش از حد کنترل‌گر شود. او به هر حرکتی مشکوک است، به خاطر فرزندش همه‌جا پادرمیانی می‌کند و هر جا امکان آسیبی برای او باشد خودش اوضاع را به دست می‌گیرد. در نتیجه فرزند بابت هر مشکل و تعاملی با دیگران به او وابسته می‌شود.

فرزندان یک مادر دیمیتری گاهی برای همیشه نزدیک او می‌مانند و بندناف روان‌شناختی همچنان دست‌نخورده باقی ماند. از آن‌جایی که شخصیت بچه‌ها تحت سلطه مادر درمی‌آید، آن‌ها تا بزرگسالی پسر کوچولو و دختر کوچولوهای مامان باقی می‌مانند. برخی از این فرزندان ممکن است هرگز ازدواج نکنند.

اگر هم ازدواج کنند، پیوند فرزندی‌شان قوی‌تر از پیوند زناشویی‌شان خواهد بود. برای مثال، پسر یک مادر دیمیتری ممکن است گوش به فرمان مادرش باشد و خواسته‌های همسرش را همیشه کنار بگذارد. یا ممکن است دختر یک مادر دیمیتری هرگز با شوهرش به یک مسافرت طولانی مدت نرود، چرا که نمی‌تواند برای مدت زیاد مادرش را تنها بگذارد.

برخی از فرزندان در تلاش برای به دست گرفتن زندگی خود ممکن است هم از لحاظ جغرافیایی و هم عاطفی فاصله زیادی بین خود و مادر دیمیتری بیش از حد کنترل‌گرشان ایجاد کنند. معمولا آن‌ها زمانی این کار را انجام می‌دهند که مادر به طور ناخودآگاه تلاش می‌کند تا آن‌ها را زیر بار منت، وابسته و با عذاب وجدان نگاه دارد.

روش مادری منفی دیگری که زنان دیمیتری به کار می‌برند، مادری است که نمی‌تواند به فرزندانش نه بگوید. او خود را مادری از خود گذشته و بخشنده می‌داند که فقط دهندگی دارد. در ابتدا وقتی سن بچه‌ها کم است، این مادر هر آنچه می‌خواهند را به آن‌ها می‌دهند. اگر چیزی که می‌خواهند گران‌تر از حد توان او باشد یا نهایت فداکاری را می‌کند تا آن را برای بچه‌ها فراهم کند یا اگر نتواند احساس گناه خواهد کرد. به علاوه او نمی‌تواند برای رفتارها هم حدومرزی تعیین کند. از دوران نوزادی او تمام خواسته‌های فرزندانش را فراهم کرده و با ازخودگذشتگی تمام آن‌ها را بزرگ می‌کند. در نتیجه فرزندان او با این احساس بزرگ می‌شوند که بالاترین خواسته‌ها حق آن‌هاست و هیچ نوع آمادگی برای تغییر ندارند. مشکلات رفتاری چنین بچه‌هایی در دوران مدرسه بروز می‌کند و تعارضات آن‌ها با اولیای مدرسه همه چیز را بهم می‌ریزد. تلاش‌های این مادر برای فراهم کردن همه چیز و «مادر خوب» بودن می‌تواند نتیجه معکوس بدهد.

میانسالی

دوره‌ی میانسالی زمان مهمی برای زنان دیمیتری است. اگر این زن بچه‌دار نشده باشد، ساعت زیست‌شناختی بدن این هشدار را به او می‌دهد که زمان برای قابلیت بارداری در حال سر آمدن است. زنان متأهلی که شوهران‌شان تمایل به بچه‌دار شدن نداشته‌اند، موضوع فرزند را پیش می‌کشند و اگر مشکل در زمینه بارداری یا سقط وجود داشته باشد، به متخصص مراجعه می‌نمایند. بحث فرزندخواندگی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

حتی اگر زن دیمیتری فرزندانی هم داشته باشد، سال‌های میانی زندگی او چندان آرام‌تر نخواهد بود. چرا که به احتمال زیاد نسبت به اهمیت شکل دادن به سال‌های آتی زندگی‌اش، ناآگاه بوده است. فرزندان او در حال بزرگ شدن هستند و هر مرحله که آن‌ها به سمت استقلال می‌روند، آزمونی برای مادر است تا توانایی خود را در رها کردن وابستگی آن‌ها به خودش بسنجد. او همچنین ممکن است این تمایل را در خود احساس کند که می‌خواهد نوزادی در این سنین به دنیا آورد. زنی در میانه‌ی بحران میانسالی‌اش نزد من آمد. فرزندان او همه به دانشگاه رفته بودند و حال در چهل سالگی وقت آن بود که او خودش هم به دانشگاه بازگردد تا بتواند از مرزهای دیمیتر فراتر رود. او متوجه شد که می‌ترسد از عهده دروس کارشناسی ارشد برنیاید و یک بچه دیگر تنها بهانه‌ای بود که او می‌توانست با آن از ورود به دانشگاه طفره رود. سپس او توانست میل به داشتن یک فرزند دیگر را از ترس شکست به عنوان یک دانشجو تفکیک کند تا بتواند بر روی بررسی این مساله تمرکز نماید. او به محض آگاهی از این موضوع وارد دانشگاه شد، رشته مورد علاقه‌اش را دنبال کرد و اکنون یک معلم الهام‌بخش است.

در سال‌های میان‌سالی، یک مادر بنیان‌گذار یک سازمان با این بحران مواجه می‌شود که وقتی سازمانش به اندازه کافی بزرگ شد، این امکان وجود دارد که دیگران بخواهند جایگاه و قدرت او را تصاحب نمایند. بدون داشتن یک ذهن استراتژیست آتنایی که بتواند از عهده بازی‌های سیاسی بربیاید، مدیران بلندپرواز ممکن است سازمانی را که او به آن حیات بخشیده و در سال‌های قبل پرورش داده است، «بدزدند». این فقدان می‌تواند او را تبدیل به دیمیتر خشمگین و اندوهگین نماید.

حتی اگر جنگ قدرتی در کار نباشد یا او از این بحران سالم عبور کند، نظرات شخصی برای او و تمام زنان دیمیتری که انرژی مادرانه خود را روی کار گذاشته‌اند، سر برمی‌آورند. حال وقت آن است که تشخیص دهد چه چیز در زندگی‌اش کم است و برای کسب رضایت خودش چه کاری باید انجام دهد.

کهنسالی

زنان دیمیتری در دوران کهنسالی معمولا به دو دسته تقسیم می‌شوند. بسیاری از آن‌ها این دوران را دورانی بسیار پربار می‌یابند. آن‌ها زنانی فعال و پرچنب وجوش ــ مثل همیشه ــ هستند که از زندگی درس‌های زیادی آموخته‌اند و به خاطرِ خرد واقع‌بینانه و بخشندگی‌شان مورد تحسین دیگران هستند. آن‌ها زنانی دیمیتری هستند که یاد گرفته‌اند نباید به آدم‌ها چسبید یا به آن‌ها اجازه داد از او سوءاستفاده کنند. در عوض این زنان استقلال و احترام متقابل را پرورش می‌دهند. فرزندان، نوه‌ها، کارمندان، شاگردان یا بیماران او، که از سنین مختلفی هستند، او را دوست دارند و به او احترام می‌گذارند. او مانند اسطوره‌ی دیمیتر در پایان داستان است که هدایای خود را به نوع بشر داد و بسیار مورد ستایش واقع گشت.

سرنوشت متضادی نیز در انتظار زنی دیمیتری است که خود را یک قربانی می‌داند. منشأ ناخشنودی او معمولا ریشه در ناامیدی‌ها و انتظارات برآورده نشده دوران میانسالی دارد. حال او با دیمیتری خشمگین و سوگوار همذات‌پنداری می‌کند که در معبدش نشسته است و اجازه نمی‌دهد هیچ چیز رشد کند. چنین زنی هیچ کاری با سال‌های باقی‌مانده عمرش نمی‌کند جز این‌که پیرتر و تلخ‌تر می‌شود.

مشکلات روان‌شناختی

اسطوره‌ی دیمیتری شخصیتی اساسی بود. وقتی او دست از کار برداشت، هیچ چیز رشد نکرد و المپی‌ها همه تلاش‌شان را کردند تا او را راضی کنند باروری و حاصلخیزی را به زمین برگرداند. از آن‌جایی که او نتوانست جلوی ربوده شدن پرسفون را بگیرد یا باعث بازگشت زودهنگام او شود، فریب خورد، خواسته‌هایش رد شد و دچار افسردگی گشت. مشکلاتی که زنان دیمیتری نیز با آن‌ها مواجه می‌شوند درون‌مایه‌های مشابهی دارند: قربانی شدن، قدرت و کنترل، بروز خشم و افسردگی.

همذات‌پنداری با دیمیتر

زنی که با دیمیتری همذات‌پنداری می‌کند مانند اسطوره‌ای بخشنده و مادرانه‌ای رفتار می‌کند که ظرفیت نامحدودی برای خدمات‌دهی دارد. اگر کسی به کمک یا توجه او نیاز داشته باشد، او نمی‌تواند نه بگوید. این ویژگی دیمیتر یک زن را ساعت‌ها پای تلفن با یک دوست افسرده نگاه می‌دارد و یا برخلاف میلش با نگهداری از فرزندان دیگران موافقت می‌کند و یا یک بعدازظهر آزاد را به جای آن‌که به خودش برسد، به کمک به فرد دیگری اختصاص می‌دهد. دیمیتر در وجود در درمان‌گری حضور دارد که تنها وقت استراحت خود در طول یک روز شلوغ را به مراجع مضطربی اختصاص می‌دهد و تمام طول عصرهایش با تلفن‌های طولانی به انحای مختلف اشغال می‌شود و حق‌الزحمه‌اش نیز در پایین‌ترین حد ممکن است. این غریزه‌ی پرورش و مراقبت می‌تواند به تدریج یک زن دیمیتری را در شغلی کمک‌دهنده تحلیل برده و منجر به بروز علائم خستگی مفرط و بی‌احساسی در او شود.

زمانی که یک زن از روی غریزه به هر کسی که نیاز به کمک دارد جواب مثبت می‌دهد به سرعت خود را در بین تعهدات زیادی می‌یابد که آن‌ها را قبول کرده است. او به منبعی نامحدود متصل نیست؛ حتی اگر خودش یا دیگران از او چنین انتظاری داشته باشند. زن دیمیتری اگر می‌خواهد مسئولیت زندگی خود را بر عهده بگیرد، باید بارها و بارها در برابر اسطوره‌ی دیمیتر بایستد و به جای آن‌که از روی غریزه جواب مثبت بدهد که پاسخی دیمیتری است، باید بتواند انتخاب کند که چه زمان، چگونه و به چه کسی خدمات بدهد. بدین منظور او باید بیاموزد که «نه» بگوید؛ هم به افرادی که از او کمک می‌خواهند و هم به اسطوره‌ی درونش.

غریزه مادری

اگر این کهن‌الگو راه خود در وجود یک زن یافته باشد، زن دیمیتری نمی‌تواند در برابر حامله شدن مقاومت کند. چرا که مادری بر او یک الزام درونی است. یک زن دیمیتری ممکن است به طور ناخودآگاه با کهن‌الگوی دیمیتر تبانی کرده، روزهایی که احتمال بارداری بالاست را «فراموش کند» یا درباره کنترل بارداری «بی‌مبالات» باشد. در نتیجه ممکن است درست در زمانی که شرایط بسیار نامناسب است، باردار شود.

زن دیمیتر باید بتواند انتخاب کند که چه زمان و با چه کسی بچه‌دار شود. او نیاز دارد بفهمد که دیمیتر درون او هیچ علاقه‌ای به واقعیات زندگی او ندارد و نگران زمان هم نیست. اگر او می‌خواهد حاملگی در زمان مناسبی در طول زندگی‌اش رخ دهد، باید با حساس بودن روی مساله کنترل بارداری، در برابر دیمیتر مقاومت نماید.

فرسودگی، سردرد، دردهای قاعدگی، زخم‌معده، فشارخون باشد و دردهای پشت کمر، در زنان دیمیتری که توان نه گفتن یا بروز خشم ندارند، عادی است. پیامی که از طریق این علائم می‌خواهد خود را برساند این است: «من تحت فشار، خسته‌ام و درد دارم، از من کار بیشتر نکشید!» این علائم همچنین نشانه‌ی افسردگی مزمن و خفیف هستند که زمانی که یک زن نمی‌تواند به طور موثر مخالفت کند یا خشمش را سرکوب می‌کند و از شرایطی که دیمیتر برایش ایجاد کرده متنفر است، بروز می‌کند.

پرورش وابستگی

ظرفیت فوق‌العاده بالای زن دیمیتری برای مادری کردن می‌تواند با نیاز او به این‌که فرزندش به او نیاز داشته باشد و اضطراب او زمانی که فرزندش «از دیدش خارج می‌شود»، دچار اشکال شود. او وابستگی را در فرزند خود پرورش می‌دهد. او این کار را ممکن است در روابط دیگرش نیز انجام دهد. برای مثال او ممکن است همان‌طور که مادر «کودک وابسته» خود است. برای «پسر کوچولوی بیچاره» محبوب خود نیز مادری کند و از «کودک مضطرب» درون دوستانش نیز مراقبت کند.

چنین زنی دیگران را با کنترل بیش از اندازه («بگذار من برایت انجام بدهم») تلاش برای ضروری نشان دادن وجود خود («مادر بهتر می‌داند») دیگران را مانند کودکان نگاه می‌دارد. چنین تمایلی احساس عدم امنیت و بی‌کفایتی را در دیگران پرورش می‌دهد. برای مثال او ممکن است در آشپزخانه دختر جوان خود را تشویق به آشپزی کند. اما به شدت بر کار او نظارت کرده و همیشه خودش کار را به انتها برساند. هر کاری دختر انجام دهد، مادر این پیغام را به او می‌دهد که «به اندازه کافی خوب نبود» و «تو برای انجام درست کارها به من احتیاج داری». در یک موقعیت کاری نیز به همین ترتیب است. او سرپرست، سردبیر یا راهنمایی است که «بهتر از همه می‌داند» چگونه کارها را انجام دهد و در نتیجه خودش آن‌ها را به عهده می‌گیرد و ابتکار و اعتمادبه‌نفس را در «فرزندش» خفه می‌کند و بار کاری خود را افزایش می‌دهد.

یک مادر دیمیتری مضطرب زمانی که افراد زندگی‌اش به او احتیاج داشته باشند احساس امنیت می‌کند. اگر آن‌ها در بستری از استقلال و شایستگی رشد

کند، او احساس تهدید می‌کند. اگر قرار باشد آن‌ها در الطاف او غرق باشند و همیشه توجه و مراقبت او را دریافت کنند، لازم است نقش وابسته خود را حفظ نمایند. این‌که یک زن دیمیتری وابستگی را پرورش دهد و یا در نقطه مقابل، حس امنیتی را ایجاد کند که دیگران بتوانند رشد کنند، بستگی به این دارد که او خودش احساس بخشندگی داشته باشد یا کمبود. اگر او این ترس را داشته باشد که دیگران را از دست بدهد یا این‌که «فرزندش به اندازه کافی خوب نیست»، تملک‌طلب، کنترل‌گر و محدودکننده می‌شود. این حس عدم امنیت از او مادری خفه‌کننده می‌سازد.

مادر جوانی در طی یکی از تمرینات من متوجه شد که وقتی کودکش هنوز شیرخوار بود، برایش سخت بود اجازه دهد او بزرگ شود. اولین مشکل زمانی پیش آمد که زمان دادن غذای کمکی به کودک فرا رسید. مادر تا پیش از آن کودکش را از شیر خودش تغذیه می‌کرد و از این رابطه‌ی انحصاری و وابستگی شیرخوارش به خود لذت می‌برد. به محض آن‌که زمان دادن غذا به کودک فرا رسید، شوهرش به دنبال این بود که خودش به کودک غذا دهد که اصلی‌ترین مرحله‌ی آغازین پیوند پدر و دختر است. خوشبختانه مادر نوع‌دوست درون این زن می‌دانست که الآن وقت غذا دادن به کودک و تقسیم کردن او با شوهرش است، اما مادر تملک‌طلب درونش می‌خواست تا جایی که می‌تواند در برابر این اتفاق مقاومت نماید. در نهایت تمایل او به انجام بهترین کار برای فرزندش پیروز شد. اگرچه به طور گذرا احساس دیمیتر سوگواری که بر این فقدان، اندوهگین بود را تجربه می‌کرد.

اگر زنان دیمیتری تملک‌طلب، نیاز خود به وابسته نگه داشتن دیگران را کنار بگذارند، می‌توانند رشد کنند. با انجام این کار، وابستگی متقابل می‌تواند تبدیل به عشق و احترام متقابل شود.

رفتار خشمگین ـ منفعلانه

زن دیمیتری که نمی‌تواند نه بگوید بار مسئولیت زیادی را متحمل می‌شود. در نتیجه ممکن است دچار فرسودگی، بی‌حسی یا نفرت و خشم شود. اگر او احساس استثمار شدن کند، به طور معمول نمی‌تواند آن را مستقیم بیان کند و همان عدم قاطعیتی را از خود نشان می‌دهد که در زمانی که نمی‌تواند نه بگوید. او به جای بروز خشم خود یا پافشاری بر تغییر چیزی، ترجیح می‌دهد احساسات خود را پست بداند، سخت‌تر کار کند و همه مسئولیت‌ها را به عهده بگیرد.

زمانی که او تلاش می‌کند احساسات درست خود را سرکوب کند و این احساسات هیچ راهی برای بروز پیدا نمی‌کنند، او شروع به بروز رفتار خشمگین ـ منفعلانه می‌کند. در نتیجه او چیزهایی را فراموش می‌کند و اقلامی که همسایه بغلی از او خواسته است را نمی‌خرد، ضرب‌العجل‌ها را فراموش می‌کند یا بر سر قرار ملاقات‌های مهم دیر حاضر می‌شود. به این روش او بخشی از بار مسئولیتی که از او انتظار می‌رود را زمین می‌گذارد، به طور ناخودآگاه با رفتارهای سرکشانه خصومت خود را نشان می‌دهد و غیرمستقیم نفرت خود را نشان داده و استقلال خود را اثبات می‌نماید. اما بهتر است که او در وهله اول بیاموزد که نه بگوید؛ زیرا رفتارهای خشمگین ـ منفعلانه او را بی‌کفایت نشان داده و خودش نیز دچار عذاب وجدان می‌شود.

انجام همان کار با نیت آگاهانه، کاملا متفاوت خواهد بود. رد کردن رُک و مستقیم کاری که دیگران از شما انتظار دارند و گفتن چرا، پیامی واضح است، اما رفتار خشمگین ـ منفعلانه پیام گیج‌کننده است که با رفتاری خشونت‌آمیز رمزگذاری شده است. اگر فرد مقابل برای خواسته‌های شما احترام قائل باشد،

اظهارنظری واضح کافی خواهد بود. اما در مورد افراد سوءاستفاده‌چی که تلاش می‌کنند از هر راهی به خواسته خود برسند، لازم است اظهارنظر با عملی همراه شود. زئوس تا زمانی که دیمیتر «اعتصاب» نکرده به خواسته او توجهی ننمود.

تا زمانی که دیمیتر عمل کردن در مقام اسطوره‌ی غلات را کنار نگذاشت، زئوس به رنجی که او می‌کشید اهمیت نداد. زمانی که امتناع دیمیتر از دادن اجازه رویش، زمین را با خطر قحطی تهدید نمود، زئوس نگران شد، چون ممکن بود دیگر انسانی روی زمین باقی نماند تا به ستایش آن‌ها ادامه دهد. تنها این زمان بود که زئوس به دیمیتر توجه نمود و هرمس را فرستاد تا پرسفون را از جهان زیرین بازگرداند. وقتی زن دیمیتری از نیازهای خود آگاه می‌شود (که خود آن‌ها را سرکوب کرده است) و متوجه عصبانیت خود از نادیده گرفتن شدن نیازهایش از سمت دیگران می‌شود، می‌تواند الگوی دیمیتر را دنبال کند. کارمندی که وظایف زیاد و حقوق کم دارد ممکن است از رئیس خود درخواست ترفیع و همکار کمکی کند و حرفش شنیده نشود تا زمانی که به رئیس‌اش نشان دهد با این وضعیت دیگر به کار ادامه نخواهد داد.

افسردگی: آشیانه خالی و حس پوچی

زمانی که زن دیمیتری رابطه‌ای را که در آن نقش مادرانه داشته است، از دست می‌دهد، نه تنها آن فرد و رابطه را از دست داده، بلکه نقش مادری خود را نیز از دست رفته می‌یابد که به او حس قدرت، اهمیت و معنا می‌داد. او با آشیانه‌ای خالی و حس پوچی تنها گذاشته می‌شود.

اصطلاح «افسردگی ناشی از آشیانه خالی» واکنش زنانی را توصیف می‌کند که زندگی‌شان را فقط وقف فرزندان‌شان کرده‌اند و اکنون آن‌ها او را ترک نموده‌اند. زنان دیمیتر در یک رابطه‌ی عاشقانه‌ای که تمام شده و همچنین آن‌هایی که برای پروژه‌ای سال‌ها «مادری کرده‌اند» و اکنون شکست خورده یا توسط دیگران تصاحب شده است نیز احساس مشابهی دارند.

زمانی که کهن‌الگو در اوج خود قرار داشته باشد، زن دیمیتری کاملا ناتوان شده و نیاز به بستری شدن در بیمارستان روانی پیدا می‌کند. او می‌تواند تجسم اسطوره‌ی اندوهگینی شود که بی‌ثمر روی زمین به دنبال پرسفون می‌گردد. مانند دیمیتر او ممکن است نخورد، نخوابد و استحمام نکند و در طول یک افسردگی سخت و تهییجی مدام قدم بزند، تمام مدت بدون استراحت حرکت کند، دست‌هایش را به هم بمالد و غصه بخورد. یا شاید مانند دیمیتر در معبد للوسین، عقب‌نشینی کرده، بنشیند و بی‌حرکت و بدون واکنش باشد. همه چیز در نظر او بی‌حاصل و غم‌افزاست و جهان برایش خالی از معناست. او در زندگی خشک و بی‌روحش احساس می‌کند هیچ چیز جای رویش و سرسبزی ندارد. این واکنش‌ها نشان از یک افسردگی سخت دارند. در هر دو نوع واکنش، خصومت در زیر افسردگی‌اش پنهان است: او عصبانی است چرا که منشأ معنایش از او گرفته شده است.

زمانی که دیمیتر اندوهگین بستری می‌شود، نیاز به کمک حرفه‌ای پیدا می‌کند. اما اگر او از قبل بداند که بسیار مستعد دچار شدن به افسردگی آشیانه

خالی است و چهار درمان پیشگیرانه‌ی روانی را برای خود در نظر بگیرد، واکنش او بسیار خفیف‌تر خواهد بود. یادگیری چگونگی بروز خشم به جای تبدیل کردن آن به جنگ درونی افسردگی را کاهش می‌دهد. یادگیری نه گفتن به او کمک می‌کند تا میزان حس پوچی و افسردگی او در اثر حس استثمارشدگی یا مورد قدردانی واقع نشدن، کم شود. یادگیری رها کردن و دادن اجازه رشد، باعث می‌شود تا فرزندان (

یا کارمندان و مراجعانش) از او متنفر نشده و نخواهند او را ترک کنند. رشد دادن دیگر اسطوره‌های درون روان نیز علائق دیگری را در کنار مادری در وجود او ایجاد می‌کند.

راه‌های رشد

برای زنان دیمیتری تشخیص الگوی مادرانه درون‌شان و سختی نه گفتن برای‌شان کار راحتی است. اگرچه نقاط کور بسیاری در زمینه احساسات و رفتارهای منفی‌شان نسبت به دیگران نیز وجود دارد که آن‌ها قادر به دیدن‌شان نیستند؛ در حالی که این احساسات و اعمال بیش از هر چیز دیگری نیاز به تغییر دارند. تا زمانی که زن دیمیتری نتواند تصویر کامل را ببیند، رشد او کامل نخواهد شد. زنان دیمیتری نیات خوبی دارند که با نیاز آن‌ها برای مادری خوب بودن همراه شده و پذیرش آن‌ها را نسبت به نقاط منفی‌شان از بین می‌برد. این زنان معمولا بسیار حالت تدافعی دارند و در برابر اظهارنظرهای انتقادی درباره‌ی نیات خوب‌شان، مقابله می‌کنند («من فقط می‌خواستم کمک کنم») یا لیستی از کارهای مثبت و سخاوتمندانه‌ی خود را بیان می‌کنند.

از آن‌جایی که نه گفتن برای زن دیمیتری به دلیل همذات‌پنداری با مادر خوب و بخشنده دشوار است، در نتیجه در برابر اقرار به عصبانیت خود نسبت به عزیزانش مقاومت می‌کند. به دلیل مشابه، قابلیت خود در نشان دادن رفتارهای خشمگین منفعلانه را انکار کرده و بیش از حد کنترل‌گر بودن و پرورش وابستگی را قبول ندارد. او فقط می‌داند که به دلیل مورد قدردانی واقع نشدن احساس سرخوردگی می‌کند و به احساس افسردگی خود اعتراف می‌کند. اگر او بخواهد این زمینه‌ها را در خود بررسی کند، کم‌کم می‌تواند رفتارهای دیمیتری منفی خود را شناخته و نسبت به آن‌ها آگاه شود. بزرگ‌ترین مانع، شناخت و پذیرش است. تغییر رفتار کار به مراتب آسان‌تری است.

مادر خوب خود شدن

زن دیمیتری نیاز دارد تا دیمیتر را «در خدمت خودش بگیرد»، به جای آن‌که به طور غریزی به دیگران خدمات بدهد. وقتی از او خواسته می‌شود مسئولیت دیگری را به عهده بگیرد، باید بیاموزد تا به همان نیازهای خودش که در مورد دیگران حساس است، توجه کند. او می‌تواند از خودش بپرسد «واقعاً میخای این کار رو انجام بدی؟» و «وقت و انرژی کافی داری؟». زمانی که با او بدرفتاری می‌شود نیاز دارد به خود قوت‌قلب دهد «تو شایسته‌ی رفتار بهتری هستی» و خود را تشویق کند «برو بهشون درباره‌ی نیازهات بگو».

فرا رفتن از مرزهای دیمیتر

زن دیمیتری بدون آن‌که فضایی در زندگی خود برای روابط غیردیمیتری داشته باشد، به احتمال زیاد در همان الگوی «فقط دیمیتر بودن» قفل می‌شود. اگر او زنی متأهل و دارای فرزند باشد، آیا تلاش می‌کند بدون فرزندان با شوهرش بیرون برود؟ آیا وقتی برای فعالیت‌های خصوصی خود و پیاده‌روی، تمرکز، نقاشی یا ساز زدن اختصاص می‌دهد؟ یا آن‌گونه که متناسب با کهن‌الگوی دیمیتر است، هرگز وقت خالی پیدا نمی‌کند؟ اگر او یک زن دیمیتری شاغل باشد، تمام انرژی‌اش صرف کارش می‌شود. او می‌تواند مدیر یک مهدکودک یا برنامه شغلی دیگر باشد و تمام زمان و انرژی‌اش را صرف کار می‌کند و هر روز آخر شب خسته و بی‌حال به خانه بازمی‌گردد. یک دیمیتر شاغل باید درست به مانند دیمیتری که پنج فرزند دارد، در برابر «فقط دیمیتر بودن» مقاومت کند. اگر او از مرزهای دیمیتر فراتر نرود، احتمال ابتلا به افسردگی آشیانه خالی در زمانی که دیگر به او نیاز نیست، افزایش می‌یابد.

رهایی از افسردگی

یک زن دیمیتری که تبدیل به دیمیتری غمگین و افسرده می‌شود، از فقدان عمیقی رنج می‌برد. این فقدان هر چیزی می‌تواند باشد که برای او از لحاظ عاطفی ارزشمند است؛ یک رابطه، نقش، شغل یا آرمان و هر چیزی که به زندگی او معنا می‌بخشیده و اکنون از دست رفته است و به مانند داستان اسطوره‌ای همه‌ی کهن‌الگوها، برای یک زن این امکان وجود دارد که به هر مرحله «بچسبد» و یا از الگوی اسطوره‌ای فراتر رفته و رشد کند. برخی از زنان دیمیتری هرگز نمی‌توانند از افسردگی رهایی یابند و وجودشان همچنان خالی، تلخ و بی‌ثمر خواهد ماند.

اما رهایی و رشد امکان‌پذیر است. داستان اسطوره‌ای دو راه‌حل ارائه می‌دهد. اول، بعد از آن‌که دیمیتر فهمید پرسفون ربوده شده است، کوه المپ را ترک

کرده و بر روی زمین به دنبال او گشت. در شهر الوسیس، اسطوره‌ی غمگین و افسرده به خانه‌ای دعوت شد و در آن‌جا دایگی دموفون را به عهده گرفت. دیمیتر به او از شهد بهشتی می‌خوراند و تا زمانی که مادرش، متانیرا دخالت نکرد، مشغول جاودان کردن او بود. بدین ترتیب او توانست با عشق ورزیدن و نگهداری از شخصی دیگر، از پس این فقدان برآید. ریسک ورود به یک رابطه‌ی دیگر، راهی است که زن دیمیتری غمگین می‌تواند از غم رهایی یافته و باز به عمل بازگردد.

دوم، پیوند دوباره با پرسفون منجر به رهایی دیمیتر شد. مادر غمگین دوباره با دختر دوشیزه‌ی ابدی خود پیوند خورد و افسردگی‌اش پایان یافت و دوباره به جایگاه خود به عنوان اسطوره‌ی غلات و میوه‌ها بازگشت و حاصلخیزی و رشد را به زمین بازگرداند.

از لحاظ استعاری، پایان افسردگی به این روش به معنای بازگشت کهن‌الگوی جوانی است. نحوه‌ی بازگشت آن اسرارآمیز به نظر می‌رسد و پس از خشم و زاری به دست می‌آید. مدت زمانی می‌گذرد و بعد احساسی شروع به شکوفایی می‌کند. به احتمال زن متوجه می‌شود که چقدر آسمان آبی زیباست. یا محبت شخصی را احساس می‌کند. یا تمایل پیدا می‌کند که کاری که مدت‌ها رها کرده بوده است را به اتمام برساند. از لحاظ عاطفی نشانه‌های کوچکی از بهار دیده می‌شود. مدت کوتاهی پس از اولین علائم بازگشت حیات، خود زن نیز دوباره احساس سرزندگی و بخشندگی می‌کند و با آن بخش از دست رفته وجودش دوباره پیوند می‌خورد.

حتی می‌توان از یک بازیابی ساده فراتر رفت. زن دیمیتری می‌تواند از آن دوره رنج، به خرد و درک معنوی خاصی برسد. به عنوان یک تجربه درونی،

داستان دیمیتر و پرسفون از امکان رشد از طریق رنج سخن می‌گوید. زن دیمیتری می‌تواند مانند خود دیمیتر، به پذیرش وجود تغییرات فصلی در انسان برسد. او می‌تواند به خِرد زمین که طبیعت آیینه‌ی آن است، دست پیدا کند. چنین زنی می‌آموزد که می‌تواند در بحبوحه همه‌ی اتفاقات، زندگی کند و بداند که پس از هر زمستان، بهاری در راه است و تغییرات تجربیات انسانی از الگوی خاصی پیروی می‌کند.

فصل ده: پرسفون دوشیزه و ملکه جهان زیرین زن پذیرا و دختر مادرش

اسطوره پرسفون

اسطوره‌ی پرسفون که رومی‌ها او را پروسرپینا[۲۰۸] یا کر[۲۰۹] می‌خواندند، بیش از هر چیز از طریق «سرودی برای دیمیتر» هومر شناخته می‌شود که در آن ربوده شدنش توسط هادس شرح داده شده است. او در دو مقام مورد ستایش بود؛ یکی به عنوان دوشیزه یا کر (که به معنای «دختر جوان» است) و دیگری در مقام ملکه‌ی جهان زیرین. او اسطوره‌ای جوان، زیبا و ظریف بود که با نمادهای حاصلخیزی مثل انار، حبوبات، ذرت و همچنین گل نرگس ــ گلی که باعث اغوایش شد ــ مرتبط بود. در مقام ملکه جهان زیرین، پرسفون اسطوره‌ی بالغی است که بر ارواح مردگان حکمفرمایی می‌کند، زنده‌هایی که از جهان زیرین بازدید می‌کنند را راهنمایی می‌کند، و هر چیزی که می‌خواهد به دست می‌آورد.

اگرچه پرسفون یکی از دوازده اسطوره‌ی اصلی المپ نیست، اما شخصیت اصلی آیین اسرار الوسین می‌باشد که برای حدود دو هزار سال پیش از مسیحیت، مذهب اصلی یونانی‌ها بود. در آیین الوسین، یونانی‌ها بازگشت از مرگ یا تجدید حیات را از طریق بازگشت سالانه پرسفون از جهان زیرین تجربه می‌کردند.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

پرسفون تنها دختر دیمیتر و زئوس است. اساطیر یونان به طرز غیرعادی درباره شرایط باروری و پدید آمدن نطفه پرسفون سکوت اختیار کرده‌اند.

در ابتدای اسطوره‌ی دیمیتر و پرسفون (که به تفصیل در فصل قبل بیان شد)، پرسفون دختر بی‌خیالی بود که با دوستانش بازی می‌کرد و گل می‌چید. ناگهان هادس با ارابه‌اش از زیر زمین بیرون آمد، دوشیزه را جیغ‌زنان به زور گرفت و با خود به جهان زیرین برد تا عروس اجباری‌اش شود. دیمیتر این شرایط را نپذیرفت، کوه المپ را ترک کرده بر بازگشت پرسفون اصرار ورزید و در نهایت زئوس را مجبور کرد تا به خواسته‌ی او جامه‌عمل بپوشاند.

زئوس هرمس، اسطوره‌ی پیام‌رسان را فرستاد تا پرسفون را بازگرداند. هرمس به دنیای زیرین رفت و پرسفون پریشان و دل‌شکسته را آن‌جا یافت. اما یأس و ناامیدی پرسفون به محض آن‌که فهمید هرمس به دنبال او آمده است تبدیل به شادی شد و هادس به او اجازه داد تا برود. اما قبل از این‌که پرسفون هادس را ترک کند، هادس به او چند دانه انار داد تا بخورد. پس از آن پرسفون همراه با هرمس سوار بر ارابه شدند و به سرعت به نزد دیمیتر بازگشتند.

بعد از پیوند دوباره، مادر و دختر با شادی یکدیگر را در آغوش گرفته بودند که دیمیتر با اضطراب از پرسفون پرسید که آیا چیزی در جهان زیرین خورده است. پرسفون پاسخ داد که چند دانه انار خورده است؛ چرا که هادس او را «به زور و با خشونت» مجبور به خوردن آن‌ها کرده است (حرفی که واقعیت نداشت). دیمیتر این داستان و چرخه‌ای که پس از آن به وجود می‌آمد را پذیرفت. اگر پرسفون چیزی نخورده بود، به طور کامل به دیمیتر بازگردانده می‌شد. اما حال که چند دانه انار خورده بود، باید یک‌سوم از سال را در جهان زیرین با هادس می‌گذراند و دوسوم سال را با دیمیتر در دنیای بیرون.

بعدها پرسفون ملکه‌ی جهان زیرین شد. هرگاه قهرمانان زن و مرد اساطیر یونان به قلمرو جهان زیرین فرود می‌آمدند، پرسفون آن‌جا بود که از آن‌ها استقبال کرده و آن‌ها را راهنمایی کند. (او هرگز در آن‌جا غایب نبود. هیچ‌گاه بر روی درب جهان زیرین نوشته نشده بود «به خانه نزد مادر رفته است!» هر چند در اسطوره‌ها آمده است که دوسوم سال این کار را انجام می‌داده است).

در داستان ادیسه، اولیسِ قهرمان به جهان زیرین سفر می‌کند و در آن‌جا پرسفون به او روح زنان مشهور افسانه‌ای را نشان می‌دهد. در اسطوره‌ی سایکی و اروس، آخرین مأموریت سایکی این است که جعبه‌ای را به جهان زیرین نزد پرسفون ببرد تا او آن را پر از پماد زیبایی برای آفرودیت کند. آخرین خوان از خوان‌های دوازده‌گانه هرکول نیز او را به نزد پرسفون کشاند. هرکول می‌بایست از پرسفون اجازه می‌گرفت تا سربروس[۲۱۰]، سگ سه سر نگهبان و وحشی را امانت بگیرد. هرکول سربروس را رام کرد و بر آن افسار بست.

پرسفون با آفرودیت بر سر مالکیت آدونیس[۲۱۱]، جوان زیبایی که مورد علاقه هر دوی آن‌ها بود نیز مرافعه‌ای داشت. آفرودیت آدونیس را در صندوقی پنهان کرد و او را نزد پرسفون فرستاد تا از آن حفاظت کند. اما ملکه‌ی جهان زیرین به محض باز کردن درب صندوق، شیفته‌ی زیبایی آدونیس شد و از باز پس فرستادن او امتناع کرد. حال پرسفون در نزاع با یک اسطوره قدرتمند دیگر بر سر مالکیت آدونیس بود، همان‌طور که زمانی دیمیتر و هادس بر سر خود او نزاع داشتند. دعوا به نزد زئوس برده شد و او تصمیم گرفت که آدونیس یک‌سوم سال را نزد پرسفون، یک‌سوم سال را نزد آفرودیت و باقی‌مانده را به حال خودش رها شود.

اسطوره‌ی پرسفون

برخلاف هرا و دیمیتر که نمود کهن‌الگوهایی هستند که با احساسات غریزی قدرتمندی مرتبط بودند، الگوی شخصیتی پرسفون چنین اجباری را درون خود احساس نمی‌کند. اگر پرسفون ساختار اصلی شخصیت یک زن را تشکیل دهد، او را مستعد می‌سازد که عملی انجام ندهد، بلکه دیگران او را به عمل وادارند و به عبارت دیگر در عمل مطیع و در عقیده، منفعل باشد. پرسفون دوشیزه همچنین این امکان را به زن می‌دهد تا همیشه جوان به نظر برسد.

اسطوره‌ی پرسفون دارای دو جنبه است؛ یکی کر و دیگری ملکه‌ی جهان زیرین. این دوگانگی خود را در دو الگوی کهن‌الگویی نشان می‌دهد. زنان می‌توانند تحت‌تأثیر یکی یا هر دوی این جنبه‌ها قرار بگیرند، از یکی به سمت دیگری رشد پیدا کنند یا می‌توانند هم کر و هم ملکه را به طور همزمان در روان خود داشته باشند.

کر، دوشیزه‌ی کهن‌الگویی

کر «دوشیزه‌ی بی‌نام» بود. او نمود دختران جوانی است که نمی‌دانند «که هستند» و هنوز نسبت به تمایلات و توانایی‌های‌شان ناآگاه می‌باشند. اکثر زنان جوان پیش از ازدواج یا تصمیم برای رفتن به سر کار، دوره‌ای از «کر» بودن را تجربه می‌کنند. سایر زنان نیز در بیشتر طول زندگی‌شان دوشیزه باقی می‌مانند. آن‌ها به یک رابطه، کار یا هدف تحصیلی بی‌تعهد هستند؛ در حالی که ممکن است در واقعیت در یک رابطه باشند یا شغلی داشته باشند یا حتی

در دانشگاه درس بخوانند. هر کاری آن‌ها انجام دهند به نظر «حقیقی» نمی‌رسد. افکار آن‌ها مثل نوجوان ابدی است، درباره آن‌چه می‌خواهند وقتی «بزرگ شدند» بشوند، مردد هستند و منتظر کسی یا چیزی هستند تا زندگی‌شان را تغییر دهد.

دختر مادر

پرسفون و دیمیتر نمود الگوی عام مادر و دختر هستند که در آن دختر آن‌قدر به مادر نزدیک است که نمی‌تواند درباره خودش به طور مستقل بیندیشد. شعار این رابطه این است «مامان بهتر میدونه». دختر پرسفونی تمایل دارد تا مادرش را راضی نگه دارد. این میل به او انگیزه می‌دهد تا «دختر خوبی» باشد؛ مطیع، فرمانبردار، محتاط و معمولا «محافظت شده» در برابر تجربه‌هایی که کوچک‌ترین اثری از ریسک در خود دارند. این الگو در شعر زیر خود را نشان می‌دهد:

«مامان، می‌تونم برم بیرون شنا کنم؟»

«بله دختر عزیزم؛

لباس‌هات رو به شاخه درخت آویزون کن،

اما به آب نزدیک نشو!»

اگرچه مادر به نظر قوی و مستقل می‌آید، این ظاهر گول‌زننده است. او دخترش را وابسته به خود بار می‌آورد تا نزد او باقی بماند. یا این‌که می‌خواهد دخترش به نوعی به او وصل باشد تا از طریق او بتواند زندگی نزیسته‌اش را زندگی کند. نمونه‌ی سنتی این نوع رابطه، مادر مدیر برنامه و دختر بازیگر است.

گاهی اوقات پدر سلطه‌جو و مداخله‌گر است که دختر را وابسته تربیت می‌کند. عقاید بیش از حد کنترل‌گرانه او می‌تواند پوششی برای عواطف بسیار نزدیک او به دخترش باشد.

علاوه بر عوامل خانوادگی، فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم نیز دختران را مقید می‌سازد تا خود را با زنانگی وابسته و منفعل یکی کنند. آن‌ها تشویق می‌شوند تا مانند سیندرلا عمل کرده و منتظر شاهزاده‌ای باشند تا بیاید و یا مانند زیبای خفته منتظر باشند تا بیدار شوند. انفعال و وابستگی مشکل اصلی بسیاری از زنان است؛ چرا که محیط، کهن‌الگو را تقویت کرده و دیگر جنبه‌های شخصیت رشد نمی‌یابند.

«زن آنیمایی»

استر هاردینگ[۲۱۲]، یکی از روان‌کاوان برجسته یونگی، کتاب خود «راه همه‌ی زنان» را با توضیح تیپی از زنان که «همه چیز برای همه‌ی مردان» هستند،

آغاز می‌کند. این تیپ، «زن آنیمایی» است که «خود را با آرزوهای مرد تطبیق داده، خود را در چشم او زیبا جلوه می‌دهد، از او دلبری می‌کند و او را خوشنود می‌سازد.» چنین زنی «به اندازه‌ی کافی از خودش آگاه نیست تا بتواند تصویری از زندگی و شخصیت درونی خود ارائه دهد.» او «در کل ناخودآگاه است؛ او خودش را تحلیل نمی‌کند یا به خودش انگیزه نمی‌دهد؛ او فقط هست و در اکثر مواقع گنگ است.»

هاردینگ راحتی‌ای را توضیح می‌دهد که از طریق آن «زن آنیمایی» فرافکنی تصویر ناخودآگاه یک مرد از زن (آنیمای مرد) را می‌پذیرد و به طور ناخودآگاه خود را با آن تصویر تطبیق می‌دهد. هاردینگ چنین زنی را این‌گونه توصیف می‌کند: «او مانند یک کریستال چندوجهی است که به طور خودکار و بدون هیچ اراده‌ای می‌چرخد... از طریق این تطبیق، وجوه خود را یکی پس از دیگری نمایش می‌دهد و همیشه آن وجهی که بیش از همه بازتاب آنیمایی مرد هست را به ناظر نشان می‌دهد.»

پذیرش ذاتی زن پرسفونی او را بسیار شکل‌پذیر می‌سازد. اگر افراد زیادی تصویر یا انتظاری را روی وی فرافکنی کنند، او اصلا مقاومت نمی‌کند. این الگوی بوقلمون‌صفتی اوست تا هر چیز که دیگران از او انتظار دارند را «امتحان کند». این همان خصوصیتی است که او را مستعد «زن آنیمایی» بودن می‌کند؛ او به طور ناخودآگاه خود را به آن شکلی که مرد از او می‌خواهد درمی‌آورد. با یک مرد، او بازیکن تنیس می‌شود و در باشگاه ورزشی عضو می‌شود؛ در رابطه‌ی بعدی، پشت موتورسیکلت نامزدش می‌نشیند و در اتوبان‌ها لایی می‌کشند و در رابطه‌ی سوم، یک مدل می‌شود و ظاهر ساده و معصومانه‌اش را مطابق میل مردش نقاشی می‌کند.

کودک ـ زن

پرسفون پیش از ربوده شدنش یک کودک ـزن بود؛ غافل از جذابیت جنسی و زیبایی‌اش. این ترکیب کهن‌الگویی از جنسیت و معصومیت در فرهنگ امریکا نفوذ کرده است و زنانی خواستنی تلقی می‌شوند که مانند دختران نوجوان و کم‌سن‌وسال به نظر می‌رسند.

زن پرسفونی نیاز ندارد تا از نظر سنی جوان و یا از لحاظ جنسی بی‌تجربه باشد تا از حس جنسی خود بی‌خبر باشد. او تا زمانی که از لحاظ روان‌شناختی کر باشد، میل جنسی او خفته است. اگرچه از این‌که مردان او را دوست دارند خوشش می‌آید، از لذت جنسی بی‌بهره است و به احتمال نمی‌تواند به اوج لذت جنسی دست یابد.

در ژاپن حتی بیشتر از امریکا، زن ایده‌آل به پرسفون شباهت دارد. او ساکت، متین و فرمانبردار است و آموخته است که هرگز نباید به طور مستقیم نه بگوید. او تربیت شده است تا با مخالفت و ناراضی بودن نظم را برهم نزند. زن ژاپنی به طرز بخشنده‌ای حاضر اما در پشت صحنه است و نیاز مردان را پیش‌بینی می‌کند و در ظاهر، تقدیر خود را می‌پذیرد.

راهنمای دنیای زیرین

اگرچه در اولین تجربه پرسفون از دنیای زیرین، او قربانی یک آدم‌ربایی شد، اما بعدها تبدیل به ملکه‌ی جهان زیرین و راهنمای کسانی گشت که از آن‌جا

بازدید می‌کردند. آن‌طور که در اسطوره‌ها آمده است، این جنبه از کهن‌الگوی پرسفون در اثر رشد و تجربه به دست می‌آید.

از لحاظ نمادین، دنیای زیرین نماد لایه‌های عمیق‌تر روان و جایی است که در آن خاطرات و احساسات «دفن شده‌اند» (ناخودآگاه فردی) و همچنین جایی است که تصاویر، الگوها، غرایز و احساسات کهن‌الگویی که در بین تمام ابنای بشر مشترک است، در آن‌جا یافت می‌شود (ناخودآگاه جمعی). زمانی که در یک فرایند روان‌کاوی این مناطق مورد بررسی قرار می‌گیرند، تصاویر زیرزمینی در رویاها سر برمی‌آورند. رویابین ممکن است در یک زیرزمین به همراه تعداد زیادی راهرو و اتاق باشد که گاه بیشتر شبیه یک مارپیچ هستند. یا ممکن است خود را در دنیای زیرین یا غاری عمیق ببیند که در آن‌جا با افراد، اشیاء و حیواناتی مواجه شده، بترسد، حیرت‌کند یا مجذوب شود؛ بسته به آن‌که آیا از این قلمرو درونی خود می‌ترسد یا خیر.

پرسفون ملکه و راهنمای جهان زیرین نماد توانایی حرکت بین خودآگاه یا دنیای «واقعی» و ناخودآگاه یا واقعیت کهن‌الگویی روان است. زمانی که کهن‌الگوی پرسفون فعال باشد، زن این امکان را می‌یابد که بین دو سطح واسطه شده و هر دوی آن‌ها را در شخصیت خود ادغام کند. او همچنین می‌تواند به عنوان راهنما برای کسانی که از دنیای زیرین در رویاها و خیالبافی‌های‌شان «ملاقات» می‌کنند عمل کند و یا می‌تواند به آن‌هایی که «ربوده شده‌اند» یا آن‌هایی که ارتباط خود با واقعیت از دست داده‌اند، کمک کند.

هانا گرین[۲۱۳] در کتاب «من هرگز باغی از رز را به تو قول نداده بودم»، داستان بیماری خود، بستری شدنش و بازیابی پس از بیماری اسکیزوفرنی در سن شانزده سالگی‌اش را به رشته تحریر درآورده است که چگونه از دنیای واقعی کناره گرفته و در دام قلمروی خیالی گرفتار آمده بوده است. گرین به منظور نوشتن این کتاب ناگزیر بوده تا تمام آن تجربیات را به طور واضح در ذهن مرور کند. در ابتدا «پادشاهی ایر[۲۱۴]» پناهگاه او بوده است؛ دنیایی خیالی که «تقویم اسرارآمیز» و زبان و شخصیت‌های خاص خودش را داشته است. اما سرانجام این دنیای «زیرزمینی» به دنیای واقعی یورش می‌برد. او در آن زندانی می‌شود و نمی‌تواند آن‌جا را ترک کند: «او چیزی غیر از نمایی کلی، خاکستری و بدون عمق و تختی مثل یک عکس نمی‌دید.» این دختر یک پرسفون ربوده شده بوده است.

کسانی که در گذشته دچار بیماری‌های روانی بوده‌اند، مانند پرسفون می‌توانند دیگران را در دنیای زیرین راهمایی و کمک نمایند. کتاب هانا گرین، رمان سیلویا پلات[۲۱۵] به نام «طنین زنگ» و اشعار او، می‌تواند به عنوان

راهنمایی برای کسانی که به درون عمق خود کشیده شده‌اند و نیاز به کمک دارند، مورد استفاده قرار گیرند. این زنان زمانی بیمارانی بوده‌اند که بستری شده‌اند و سلامت خود را بازیافته‌اند و جریان «ربوده شدن» شان در دنیای افسردگی و جنون را به رشته تحریر درآورده‌اند. من همچنین درمان‌گران عالی متعددی را می‌شناسم که در دوران جوانی به دلیل بیماری‌های روانی بستری شده‌اند. آن‌ها خود زمانی «در بند» اجزای ناخودآگاه شده و از واقعیت معمول فاصله گرفته‌اند. به جهت تجربیات دست اول آن‌ها از اعماق روان و رود درمان‌شان، اکنون می‌توانند به طرز ویژه‌ای به دیگران یاری برسانند. چنین افرادی راه خود را در دنیای زیرین می‌شناسند.

برخی افراد نیز «پرسفون راهنما» را بدون تجربه‌ی «کر اسیر» می‌شناسند. این موضوع در مورد بسیاری از درمان‌گرانی صدق می‌کند که با رویاها و تصاویری که در تخیل بیماران‌شان ظهور پیدا می‌کنند، کار می‌نمایند. آن‌ها بدون آن‌که در قلمرو ناخودآگاه اسیر شده باشند، گیرایی خاصی در مورد آن دارند. آن‌ها به طور شهودی ناخودآگاه را درک می‌کنند و با قلمرو جهان زیرین آشنایی دارند.

پرسفون راهنما بخشی از روان این اشخاص است. کهن‌الگویی که مسئول حس آشناییتی است که فرد در زمان مواجهه با یک زبان نمادین، آیین، جنون، الهامات یا تجربه خلسه عرفانی درون خود احساس می‌کند.

نماد بهار

پرسفون کر یا «دوشیزه‌ی بی‌نام» برای بسیاری از زنان به عنوان مرحله‌ای از زندگی‌شان زمانی که جوان، مردد و پر از استعداد بوده‌اند، آشناست. این همان زمانی است که او منتظر بوده تا چیزی یا شخصی از راه برسد و زندگی او را شکل دهد؛ پیش از آن‌که کهن‌الگوی دیگری (هر کهن‌الگویی) فعال شده و در بازه زمانی دیگری خود را به ظهور برساند. در میان فصول مختلف زندگی یک زن، پرسفون نماد بهار است.

درست همان‌طور که پس از بهار دوره‌ی پاییز بعد از فصل برداشت و ماه‌های بی‌ثمر زمستان از راه می‌رسند و بعد دوباره همه چیز گرم‌تر و روشن‌تر شده و از نو سبز می‌شوند، پرسفون نیز می‌تواند پس از دوره‌ای غم و افسردگی دوباره درون زنان فعال شود. هر زمان که دوباره کهن‌الگوی پرسفون روی روان زن را بپوشاند، او دوباره می‌تواند پذیرای تأثیرات و تغییرات جدید باشد.

پرسفون نماد جوانی، سرزندگی و قابلیت رشد است. زنانی که پرسفون را به عنوان بخشی از وجود خود دارند، در برابر تغییر پذیرا و از لحاظ روحی در کل دوران زندگی‌شان جوان خواهند بود.

پرورش پرسفون

ویژگی پذیرش در کهن‌الگوی پرسفون، خصوصیتی است که بسیاری از زنان نیاز به پرورش آن دارند. این موضوع به‌ویژه در مورد زنان آتنایی و آرتمیسی صدق می‌کند که عادت دارند بدانند چه می‌خواهند و همیشه می‌خواهند قاطعانه رفتار کنند. آن‌ها وقتی درباره زمان و چگونگی انجام عملی با عدم

شفافیت مواجه می‌شوند یا در زمینه‌ی بالاترین اولویت‌شان دچار تردید می‌شوند، چندان خوب عمل نمی‌کند. به همین دلیل این افراد نیاز دارند تا توانایی‌های پرسفون را در خود پرورش داده تا بتوانند منتظر بمانند تا شرایط تغییر کرده یا احساسات‌شان واضح شود.

توانایی پذیرا و منعطف بودن (یا شکل‌پذیر بودن) که ویژگی اصلی پرسفون است، خصوصیتی است که گاه حتی زنان هرایی و دیمیتری نیز نیاز به پرورش آن دارند. چرا که آن‌ها نیز گاه در دام انتظارات‌شان (هرا) یا این عقیده که از همه بهتر می‌دانند (دیمیتر) گیر می‌افتند.

ارزش‌گذاری مثبت «پذیرش» اولین گام برای پرورش آن است. دیدگاه پذیرا نسبت به دیگران را می‌توان به طور آگاهانه با گوش دادن به این‌که آن‌ها چه می‌خواهند بگویند، رشد داد. هم‌چنین از طریق تلاش برای نگاه کردن به مسائل از نقطه‌نظر دیگران و پرهیز از قضاوت‌های منتقدانه (یا پیش‌داوری).

ما حتی می‌توانیم دیدگاه پذیرا نسبت به روان خودمان را نیز گسترش دهیم. اولین گام لازم برای این کار، مهربانی نسبت به خود (به جای ناشکیبایی و سرزنش خود) است؛ خصوصاً در زمان‌هایی که زن احساس می‌کند «بی‌حوصله» است. بسیاری از زنان آموخته‌اند که دوره‌های بی‌حوصلگی می‌توانند فرصت‌های شفایی باشند که پیش از یک موج فعالیت یا خلاقیت ظهور می‌کنند؛ اما تنها زمانی این اتفاق می‌افتد که این دوره‌ها را به عنوان یک مرحله بپذیرند و بابت آن‌ها احساس گناه به خود راه ندهند.

توجه به رویاها نیز می‌تواند ارزشمند باشد. تلاش برای یادآوری و نوشتن آن‌ها در هر صبح، تصاویر را زنده نگاه می‌دارد. تأمل در معنا و درک تعبیر آن‌ها

معمولا با یادآوری و تفکر درباره‌ی آن‌ها تقویت می‌شود. ادراکات فراحسی نیز در بسیاری از افراد که تلاش می‌کنند تصاویر ناخودآگاه‌شان را جمع‌آوری کنند و می‌آموزند تا در برابر تصاویر ذهنی‌شان پذیرا باشند، رشد می‌یابد.

زن پرسفون

زن پرسفونی دارای شور جوانی است. او ممکن است واقعاً جوان‌تر از سنش به نظر برسد یا چیزی «دخترانه» در شخصیتش داشته باشد. یک عنصرِ «از من کوچولو مراقبت کن» که می‌تواند تا دوران میانسالی و حتی پس از آن ادامه پیدا کند. تصور من از زن پرسفونی مانند درخت بید مجنونی است که خم شده است تا مطابق با شرایط محیط یا شخصیت‌هایی قوی‌تر شکل بگیرد. او با رفتن به دنبال یک راه و سپس راهی دیگر، بسته به آن‌که «باد از کدام سمت بوزد»، زمانی که فشار از رویش برداشته می‌شود به شکل اول خود باز می‌گردد. اما در شرایط مشخصی از طریق تجربه، فارغ از هر نوع تعهدی که بخواهد او را تغییر دهد، می‌تواند غیرقابل نفوذ باقی بماند.

پرسفون کودک

پرسفون کوچک «دختر کوچولوی خوب»، ساکت و بی‌تکلفی است که معمولا لباس‌های صورتی چین‌دار می‌پوشد. او عموماً کودک خوش‌اخلاقی است که رضایت دیگران را جلب می‌کند، آنچه به او گفته می‌شود را انجام می‌دهد و هرچه برایش انتخاب می‌شود می‌پوشد.

یک مادر فوق نگران اگر از زمان شیرخوارگی با دخترش مانند یک عروسک شکستنی رفتار کند، می‌تواند تمایلات او را محتاطانه و مطابق با خواسته‌های خودش شکل دهد. زمانی که مادر بیش از آن‌که از اولین قدم‌های دخترش لذت ببرد، نگران این باشد که نیفتد و آسیب نبیند، در حال مخابره اولین پیام‌هایی است که در زمان امتحان کردن هر چیز جدیدی حس خطر و نگرانی را در ذهن دختر القا می‌کند. زمانی که او دخترش را به خاطر امتحان کردن چیزی به روش خودش سرزنش می‌کند و به او می‌گوید: «اول باید از من اجازه بگیری»، پیغام او در اصل این است: «منتظر من باش تا کمکت کنم». در این‌جا «وابسته بمان» تذکر ناگفته است.

این احتمال وجود دارد که کودک پرسفونی درون‌گرا باشد و به طور طبیعی محتاط بوده و ابتدا هر چیز را بررسی کرده و سپس آن را امتحان نماید. چنین کودکی ترجیح می‌دهد از حاشیه به مساله نگاه کند تا بفهمد چه چیز در حال رخ دادن است و قوانین آن چیست؛ برعکس یک کودک برون‌گرا که ناگهان وارد عمل شده و می‌خواهد همه چیز را به شکل دست اول بیاموزد. او نیاز دارد پیش از تصمیم‌گیری برای انجام کاری، خود را در حال انجام آن تصور کند. اما مادر روان‌گرایش معمولا این حالت طبیعی درون‌گرایی او را به اشتباه خجالتی بودن برداشت می‌کند و با هل دادن او به سمت انجام کاری که برای آن

آمادگی ندارد اجازه نمی‌دهد دختر پرسفونی‌اش به اندازه کافی، زمان برای کشف ترجیحات خود داشته باشد. کودک پرسفونی تحت فشار «تصمیمت رو بگیر!» به احتمال زیاد به جای مقاومت، کاری که دیگران را راضی می‌سازد انجام می‌دهد و بدین ترتیب یاد می‌گیرد منفعل باشد.

در مقابل، دختر پرسفونی اگر حمایت شود می‌تواند بیاموزد به روش درونی خود برای فهم آن‌چه خودش می‌خواهد انجام دهد، اعتماد کند. او به‌تدریج می‌آموزد به سبک پذیرای ذاتی خود اعتماد کرده و به توانایی خود در تصمیم‌گیری به روش خودش و در زمان خودش، اطمینان نماید. ترجیحات او به طور درونی تصمیمات او را شکل می‌دهند و برای او درست هستند؛ هرچند شاید نتواند دلایل خود را بیان کند، چرا که او به شکل درونی می‌فهمد چه کاری باید انجام دهد و نمی‌تواند آن‌ها را به طور منطقی توضیح دهد.

والدین

دختر پرسفونی معمولا «دختر کوچولوی مامان» است و کاملا منطبق بر الگوی دیمیتر- پرسفون می‌باشد. این دسته از مادران با دخترشان مانند امتدادی از خودشان رفتار می‌کند اعتماد به‌نفس‌شان با او بالا و پایین می‌شود. این الگو می‌تواند منجر به رابطه‌ای شود که در آن روان مادر و دختر همپوشانی پیدا می‌کند. مادر برای دخترش مهمانی‌ها، درس‌های پیانو و حتی دوستانش را انتخاب می‌کند؛ گویی برای خودش مادری می‌کند. او برای دخترش چیزهایی را فراهم می‌کند که خود در دوران کودکی می‌خواسته یا از دست داده است؛ بدون توجه به این‌که شاید دخترش نیازهای متفاوتی داشته باشد.

دختر پرسفونی چندان مخالفتی با این موضوع نمی‌کند و او هم همان چیزهایی را برای خودش می‌خواهد که مادرش برای او خواسته است. چرا که به طور طبیعی او پذیرا و مطیع است و دوست دارد دیگران را راضی کند (برخلاف آتنا و آرتمیس کوچک که در سن دو سالگی قاطعانه به پوشیدن لباسی که نمی‌خواهند «نه!» می‌گویند یا زمانی که تلاش می‌شود حواس آن‌ها از کاری که قصد انجامش را دارند پرت شود، مخالفت می‌کنند).

ذهن شغل‌گرای یک مادر آتنایی که دختری پرسفونی دارد ممکن است از خود بپرسد: «من چطور صاحب این شاهزاده‌ی کوچولو شدم؟» چنین مادری لحظاتی از داشتن چنین فرزندی غرق لذت شده و زمانی دیگر وقتی ظاهر مردد و ناتوان دخترش را در بیان آنچه در ذهن دارد می‌بیند، ناامید می‌شود. ناامیدی مادر آرتمیسی به گونه‌ای دیگر اتفاق می‌افتد. او احساسات درونی دخترش را بهتر می‌پذیرد. ناراحتی او بابت کمبود اراده‌ی دخترش است. مادر آرتمیسی دخترش را تشویق می‌کند که «روی پای خودت بایست!» مادران آتنایی و آرتمیسی یا تلاش می‌کنند تا ویژگی‌هایی که برای خودشان ارزشمند است را در دختر پرسفونی‌شان تقویت کنند یا به تدریج احساس بی‌کفایتی خواهند کرد.

بسیاری از کودکان پرسفونی رابطه‌ی نزدیکی با پدران‌شان ندارند. جایگاه پدر ممکن است به دلیل تملک‌طلبی مادر دیمیتری که می‌خواهد رابطه انحصاری با دخترش داشته باشد، تضعیف شده باشد. یا اگر پدر، شوهری سنتی باشد که به این‌که هرگز جای بچه را عوض نکرده افتخار کند، خودش انتخاب کرده است درگیر ماجرا نشود. مردان خاصی هم هستند که دختر را رها می‌کنند تا توسط مادران‌شان بزرگ شوند و خودشان نیز مسئولیت پسران‌شان را بر عهده می‌گیرند.

به طور ایده‌آل، کودک پرسفونی باید والدینی داشته باشد که به روش درونی او برای فهم چیزهایی که برایش مهم هستند، احترام بگذارند و به نتایجی که دخترشان می‌رسد اعتماد کنند. آن‌ها باید موقعیت تجارب گوناگونی را برای او فراهم کنند؛ اما نباید او را مجبور به امتحان هیچ کدام از آن‌ها کنند. این افراد والدینی هستند که آموخته‌اند به درون‌گرایی خودشان احترام بگذارند.

نوجوانی و آغاز جوانی

تجربه‌ی پرسفون جوان از دوران دبیرستان، ادامه‌ای از تجربه سال‌های گذشته‌اش است. اگر او در رابطه‌ای که «مادر بهتر می‌داند» بزرگ شده باشد، مادرش با او به خرید می‌رود، لباس‌هایش را انتخاب می‌کند و روی انتخاب دوستان، علائق و قرارهای ملاقاتش تأثیر می‌گذارد. مادری که از طریق دخترش زندگی نزیسته خود را زندگی می‌کند، جزییات تمام اتفاقات و کارهای دخترش را با ولع خاصی گوش می‌دهد و از او انتظار دارد اعتماد کرده و همه اسرارش را با مادرش در میان بگذارد.

نوجوانان نیاز دارند اسراری را نزد خود نگاه دارند و برای خود حریمی خصوصی داشته باشند. در این مرحله از رشد، والدینی که بیش از اندازه در امور فرزندان‌شان دخالت می‌کنند، رشد هویت مستقل آن‌ها را دچار اختلال می‌کنند. دختر نوجوان با بازگو کردن همه چیز، به مادرش این اجازه را می‌دهد تا روی هر چیزی که باید تجربه شخصی خود دختر باشد، تأثیر بگذارد. نگرانی‌ها، نظرات و ارزش‌های مادر روی دیدگاه دختر تأثیر می‌گذارد.

به طور طبیعی، یک دختر پرسفونی از طبقه متوسط یا بالای اجتماع وارد دانشگاه می‌شود؛ چرا که این انتظاری است که از دختران هم‌طبقه‌ی اجتماعی او می‌رود؛ زمینه اجتماعی یکسانی که پرسفون و دوستانش در آن به ایفای نقش می‌پردازند. تحصیلات معمولا برای چنین دختری حکم تفریح دارد؛ نه یک امر ضروری. او برای انجام تکالیف و نوشتن مقالات بسیار تلاش می‌کند؛ چرا که به‌راحتی حواسش پرت می‌شود و به علاوه کمبود اعتماد به‌نفس دارد. احتمال دارد او رشته‌های تحصیلی متعددی را امتحان کند. اگر روی یک رشته تمرکز یابد دلیل بی‌اهمیتی است یا بی‌این دلیل که دنبال کردن راهی که در آن قرار دارد راحت‌تر از یک انتخاب آگاهانه جدید است.

کار

زن پرسفونی می‌تواند یک «دانشجوی حرفه‌ای» باقی بماند یا این‌که به سر کار برود. چه بعد از دبیرستان و چه بعد از دانشگاه، او تمایل دارد شغل‌های متعددی را تجربه‌ای کند تا این‌که بر سر یک حرفه یا شغل باقی بماند و بیشتر جذب جایی می‌شود که دوستان یا خانواده‌اش در آن‌جا هستند. او از این شاخه به آن شاخه می‌پرد به این امید که بتواند آن‌چه که واقعاً برایش جذاب است را بیابد. یا ممکن است به دلیل رعایت نکردن ضرب‌العجل‌ها یا مرخصی‌های زیاد، اخراج شود.

زنان پرسفونی در شغل‌هایی بهترین عملکرد را دارند که نیاز به ابتکار عمل، پشتکار یا مهارت‌های سرپرستی و نظارت نداشته باشد. او زمانی خیلی خوب عمل می‌کند که رئیسی داشته باشد که بخواهد او را راضی کند و رئیس نیز به او تکالیف مشخصی بدهد که باید درست همان‌گونه که گفته شده انجام

شود. در پروژه‌های طولانی‌مدت، پرسفون وقت تلف می‌کند. او به گونه‌ای عمل می‌کند که انگار منتظر است از انجام آن وظیفه نجات پیدا کند یا تا آخر دنیا وقت دارد. وقتی هیچ‌کدام از این اتفاق‌ها نمی‌افتد و زمان تحویل کار فرا می‌رسد، به سختی آماده می‌شود. در بهترین حالت او به‌نحوی برنامه‌ریزی می‌کند تا کار در لحظه آخر به اتمام برسد و برای این کار، تمام شب را بیدار می‌ماند.

اگرچه کار هرگز برای زنی که به کر شباهت دارد، مساله مهمی نیست، اما شرایط برای پرسفونی که به رشد و بلوغ ملکه جهان زیرین رسیده، کاملا متفاوت است. چنین زنی دوست دارد وارد زمینه‌های خلاقانه، روان‌شناسانه یا معنوی شود و برای مثال به عنوان یک هنرمند، شاعر، درمانگر یا استاد معنوی فعالیت نماید. هر آنچه او انجام دهد، عمیقاً شخصی است و معمولا غیرمتعارف است. او به روشی کاملا فردی کار می‌کند و معمولا مدرک دانشگاهی «مرتبط» ندارد.

رابطه با زنان

زن جوان پرسفونی با دیگر زنان جوانی که شبیه خودش هستند بسیار راحت است. او عموماً عضو یک جمع خواهرانه در دبیرستان و دانشگاه است و برحسب عادت، موقعیت‌های جدید را با دیگر دختران و نه به تنهایی امتحان می‌کند.

اگر زیبا باشد، ممکن است دوستانی را به خود جذب کند که خود را چندان زنانه نمی‌دانند و زنانگی رشدنیافته خود را روی او فرافکنی کرده و با او رفتار خاصی خواهند داشت. اگر با دختر پرسفونی در تمام طول دوران زندگی‌اش مانند شیئی شکننده و ارزشمند برخورد شده باشد، چنین رفتاری را بدیهی می‌پندارد. صمیمی‌ترین دوست او معمولا دختری با شخصیتی قوی‌تر است. پرسفون معمولا رفتارهای مادرانه را در دوستان و زنان بزرگ‌تری برمی‌انگیزد که به او توجه کرده و مراقب او هستند.

رابطه با مردان (آن‌هایی که دختران را ترجیح می‌دهند)

پرسفون در رابطه با مردان یک کودک ـزن است که از لحاظ فکری ناپخته و محجوب است. او کاملا منطبق با الگوی پرسفون کر است و در بین تمام اسطوره‌های زن، مبهم‌ترین و بی‌دردسرترین آن‌هاست. اوج این موضوع در این جمله‌اش مشخص می‌شود: «هر کاری خودت می‌خواهی انجام بده».

سه گروه از مردان به سمت زنان پرسفونی جذب می‌شود: مردانی که مانند خود او جوان و بی‌تجربه هستند، «مردان زمختی» که به خاطر معصومیت و ظرافت او به سمتش جذب می‌شوند و مردانی که با زنان «پخته» راحت نیستند.

عنوان «عشق جوانی» با گروه اول همخوانی دارد. در این نوع روابط دوران دبیرستان و دانشگاه، دختران و پسران جوان در حال کشف دنیا هستند و هر دو به یک میزان می‌خواهند رابطه با جنس مخالف را تجربه کنند.

در گروه دوم، «دختر خوب از خانواده خوب» ــ کهن‌الگوی پرسفون ــ با یک مرد زمخت و سرد و گرم چشیده جفت می‌شود. چنین مردی شیفته‌ی این دختر آفتاب و مهتاب ندیده‌ای می‌شود که دقیقاً نقطه مقابل خودش است. دختر نیز در مقابل، عاشق جذبه خاص و شخصیت مقتدر مرد می‌شود.

سومین گروه شامل مردانی می‌شود که به دلایل مختلف با «زنان پخته» راحت نیستند. در روابطی که مرد سنش بسیار بیشتر از زن است، می‌توان شکل اغراق‌شده‌ی این مدل مردسالارانه‌ی کهن‌الگویی را دید. در این نوع روابط، مرد مسن‌تر، باتجربه‌تر، قدبلندتر، قوی‌تر و باهوش‌تر از همسرش است. زن نیز

جوان‌تر، کم‌تجربه‌تر، کوتاه‌تر، ضعیف‌تر و با تحصیلات پایین‌تر و کم‌هوش‌تر است. تیپ شخصیتی که بیش از هر چیز برای چنین نوع رابطه‌ای ایده‌ال است، پرسفون می‌باشد. به علاوه، پرسفون تقریباً هیچ شباهتی به تصویری که اکثر مردان از «مادر» دارند، ندارد ــ تصویر زنی قدرتمند یا سخت‌گیر ــ که این موضوع نیز دلیل دیگری است که چرا برخی مردان دختران جوان‌تر را دوست دارند. یک مرد در کنار یک پرسفون احساس می‌کند می‌تواند به عنوان مردی قدرتمند و مقتدر پذیرفته شود و لازم نیست برای اثبات اقتدار یا عقایدش بجنگد. او همچنین احساس می‌کند که خودش هم می‌تواند معصوم، بی‌تجربه یا گاه بی‌کفایت باشد اما مورد انتقاد قرار نگیرد.

رابطه با یک مرد، ابزاری است که از طریق آن پرسفون می‌تواند از مادری سلطه‌جو جدا شود. در این مرحله دختر تبدیل به یک «عروسک خیمه‌شب‌بازی» شده که در جنگ قدرت بین مرد و مادرش دست به دست می‌شود. دختر عاشق مردی می‌شود که مادرش دوست ندارد و با تصویر «مرد جوان برازنده» که در ذهن مادر هست، تفاوت دارد. گاهی پرسفون مردی را از طبقه اجتماعی متفاوت یا حتی نژادی متفاوت انتخاب می‌کند. مادر ممکن است درباره شخصیت مرد چنین نظری داشته باشد: «اون بی‌ادب و گستاخه!» یا «اون ناسازگاره... همیشه ساز مخالف می‌زنه!» چنین مردی شاید اولین کسی باشد که با دختر مانند شاهزاده‌ای نازپرورده رفتار نمی‌کند و در همه زمینه‌ها با او کنار نمی‌آید. در این حالت مادر وحشت‌زده می‌شود و با اطمینان از این‌که می‌تواند دختر مطیع خود را تحت‌تأثیر قرار دهد، به انتخاب او حمله می‌کند. او شخصیت، ویژگی‌ها یا گذشته مرد را زیر سوال می‌برد و گاهی نیز قدرت تشخیص، صلاحیت و اخلاقیات دخترش را زیر سوال می‌برد. معمولا مادر متوجه می‌شود که این مرد یک دشمن بالقوه است. در واقع، توانایی مرد در ایستادگی در برابر مادر، یکی از دلایلی است که باعث می‌شود دختر جذب او شود.

حال، برای اولین بار در طول زندگی، دختر پرسفونی در مقابل مادر و استانداردهایش از رفتارهای یک دختر خوب قرار می‌گیرد. مادر یا خانواده دختر ممکن است او را از دیدن مردی که انتخاب کرده است منع کنند. دختر ممکن است (به جای جنگیدن علنی) با آن‌ها موافقت کند و سپس دزدکی به ملاقات مرد برود. یا ممکن است تلاش کند مادرش را متقاعد کند که مرد مورد علاقه‌اش ویژگی‌های خوبی نیز دارد.

بعد از حجم زیادی از دعوا و درگیری، معمولا مرد از دختر می‌خواهد که یا در برابر مادرش بایستد یا دست از متقاعد کردن او بردارد. او حتی ممکن است از دختر بخواهد با او ازدواج کرده و با هم از آن مکان بروند یا این‌که دختر ارتباطش را با مادرش قطع کند. بر سر این دوراهی، دختر یا به عقب نزد مادرش بازگشته و نقش دختر مطیع را بازی می‌کند و یا سرنوشت خود را با مرد شریک شده و از مادر جدا می‌شود.

اگر دختر به طور واقعی یا نمادین از مادرش فاصله بگیرد، می‌تواند سفر خود را به سمت تبدیل شدن به انسانی مستقل و با اعتماد به‌نفس آغاز کند. (البته او این کار را با این ریسک انجام می‌دهد که مادری سلطه‌جو را با شوهری سلطه‌جو معامله کند؛ اما معمولا او در اثر درگیری با مادرش تغییر کرده و دیگر آن دختر مطیع قبل نخواهد بود). آشتی با مادر ممکن است مدتی طول بکشد و تا زمانی که دختر استقلال عاطفی خود را به دست بیاورد به تعویق بیفتد.

رابطه جنسی

زنی که در مرحله پرسفون دوشیزه قرار دارد، مانند سفیدبرفی یا زیبای خفته خواب است و نسبت به جنسیت ناآگاه و منتظر شاهزاده‌ای است که از راه

برسد و او را بیدار کند. اکثر پرسفون‌ها سرانجام از لحاظ جنسی بیدار می‌شوند و متوجه می‌شوند که زنانی پرشور هستند که می‌توانند اوج لذت را تجربه کنند. این کشف روی اعتماد به‌نفس آن‌ها اثر مثبتی دارد. پیش از آن، آن‌ها احساس می‌کنند دخترانی هستند که نقاب زن زده‌اند. (این جنبه از پرسفون در بخش بعدی همین فصل بررسی خواهد شد).

ازدواج

ازدواج چیزی است که معمولا برای یک زن پرسفونی «اتفاق می‌افتد». زمانی که مردی می‌خواهد با او ازدواج کند، او به درون ازدواج «ربوده می‌شود» و مرد او را مجبور می‌کند که جواب مثبت بدهد. اگر او یک پرسفون نوعی باشد، به احتمال هیچ وقت مطمئن نیست که می‌خواهد ازدواج کند یا نه. او مجذوب اصرار و اطمینان مرد شده و تحت‌تأثیر انتظارات فرهنگی که می‌گوید ازدواج کاری است که او در نهایت باید انجام دهد، قرار می‌گیرد. به طور طبیعی، زن پرسفونی دارای ویژگی‌های «سنتی زنانه» است. آن‌ها در برابر فرد قوی‌تر تسلیم شده، بیشتر منفعل هستند تا فعال و رقابت‌جو یا تحمیل‌کننده نیستند.

به محض ازدواج، زن پرسفونی به احتمال همان مراحلی را که اسطوره پرسفون طی کرد، از سر می‌گذراند و تبدیل به عروسی ناراضی یا عروسکی خواهد شد که بین مادر و شوهرش گیر افتاده است. ازدواج همچنین می‌تواند تبدیل به یک اتفاق تغییرشکل‌دهنده ناشناخته شود که از طریق آن، دختر ابدی یا دوشیزه تبدیل به یک کدبانو، مادر یا زنی پرشور به مانند هرا یا دیمیتر و یا آفرودیت می‌شود؛ کهن‌الگوهایی که می‌توانند از طریق ازدواج فعال شوند.

تازه‌دامادی داستان دردناک بین خود و همسر پرسفونی‌اش را این‌گونه تعریف می‌کرد: «اون جوری با من رفتار می‌کند که انگار من عامل ویرانی زندگی‌اش‌ام؛ در حالی که تنها کاری که من انجام دادم این بود که عاشقش شدم و فوراً خواستم باهاش ازدواج کنم. هفته پیش من باید یک فرمی رو به بانک می‌بردم و کل اون روز برنامه‌هام پر بود، به همین خاطر از اون خواستم. اون هم منو متهم کرد که باهاش مثل کلفت‌ها رفتار می‌کنم! عشق‌بازی ما فقط وقتی اتفاق می‌افته که من پیش‌قدم بشم و بعد اون طوری رفتار می‌کنه که انگار من یک متجاوزم!» این مرد سردرگم، عصبانی و افسرده بود و نمی‌فهمید چه چیزی بین آن‌ها در جریان است و احساس می‌کرد زنش با او به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار او یک جانور ظالم و وحشی است. او احساس می‌کرد زخمی و ناتوان است، چرا که همسرش طوری به او واکنش نشان می‌داد که گویی خودش پرسفون ربوده شده و شوهر هادس آدم‌ربایی است که اکنون زندان‌بان او شده است.

زنان پرسفونی که عروس‌هایی ناخواسته می‌شوند، تعهدی نیمه‌کاره به ازدواج دارند. آن‌ها ازدواج می‌کنند در حالی که از لحاظ روانی جدا هستند. یکی از آن‌ها می‌گفت: «من با یک همخانه زندگی می‌کردم و شغلی خسته‌کننده داشتم. اون شاهزاده‌ی رویاهای من نبود، اما همون چیزهایی رو می‌خواست که من انجام می‌دادم ــ خانه و خانواده ــ و آدم قابل اعتمادی هم بود، به همین خاطر من بله گفتم.» این زن پرسفونی فقط تا حدودی به همسرش متعهد

بود. او از لحاظ عاطفی، تنها بخشی از زمان را متأهل بود و باقی زمان را درباره‌ی زندگی رویایی‌اش خیالبافی می‌کرد.

فرزندان

اگرچه ممکن است زن پرسفونی فرزندانی داشته باشد، اما تا زمانی که مقداری دیمیتر در وجودش فعال نباشد، احساس واقعی یک مادر را تجربه نخواهد کرد. او ممکن است دختری باقی بماند که فکر می‌کند مادر خودش یک «مادر واقعی» است و او هرگز نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند. مادری مداخله‌جو که به عنوان مادربزرگ کنترل همه چیز را در مورد نوه‌هایش به دست می‌گیرد، باعث می‌شود دختر پرسفون‌اش احساس بی‌کفایتی کرده و بر مشکلات می‌افزاید. مادر ممکن است بگوید: «تو بلد نیستی چه جوری یه بچه جیغ‌جیغو رو آروم کنی، بِدِش به من!» یا «من مراقبش هستم، تو استراحت کن.» یا «تو به اندازه کافی برای بچه شیر نداری، بهتره شیرخشک بهش بدی.» این نوع نظرات اعتماد به‌نفس دختر را از بین می‌برد.

فرزندان زن پرسفونی به روش‌های گوناگونی به او واکنش نشان می‌دهند. دختری که اراده‌ی قوی‌تر و افکار مشخص‌تری نسبت به مادر پرسفونی‌اش دارد، ممکن است بیشتر به مادرش امر و نهی کند تا مادرش به او. همین‌طور که دختر بزرگ‌تر می‌شود ــ گاهی در حدود سن دوازده سالگی ــ ممکن است نقش دختر با مادر پرسفونی وابسته‌اش عوض شود. چنین دخترانی در بزرگسالی وقتی به گذشته و دوران کودکی و نوجوانی خود نگاه می‌کنند می‌گویند: «من هیچ وقت مادر نداشتم؛ من خودم مادر بودم.» اگر مادر و دختر هر دو پرسفون باشند، احتمال دارد بسیار شبیه یکدیگر شده، خصوصاً اگر با هم زندگی کنند و به یکدیگر وابسته شوند. همان‌طور که سال‌ها می‌گذرد، آن بیشتر شبیه خواهرانی جدایی‌ناپذیر می‌شوند.

مادران پرسفونی که پسرانی گستاخ و سرکش دارند، ممکن است به واقع از دست آن‌ها به ستوه بیایند. حتی وقتی آنان هنوز کودکانی نوپا باشند می‌توانند مادران پرسفونی خود را بترسانند؛ چرا که وقتی پسران قاطع و عصبانی باشند، نسخه کوچکی از مردان قدرتمند به نظر می‌رسند. از آن‌جا که زنان پرسفونی تقریباً در هیچ نوع رابطه‌ای از قدرت استفاده نمی‌کنند، بعید است به چنین کودکی نشان دهد که «رئیس کیست؟». مادر در برابر درخواست‌های کودک تسلیم می‌شوند، نمی‌تواند حدومرز تعیین کند و احساس ناتوانی و قربانی بودن می‌کند یا ممکن است روشی غیرمستقیم برای پرت کردن حواس کودک پیدا کند: به او وعده چیز بهتری دهد، او را گول بزند تا ذهنیتش را تغییر دهد، حواسش را پرت کند یا کلافه شده و باعث شود کودک احساس گناه یا خجالت کند.

برخی دختران و پسران مادران پرسفونی نیز صاحب مادرانی می‌شوند که نه‌تنها مداخله‌گر نیستند، بلکه عاشق فرزندان‌شان هستند و روان مستقل آن‌ها را که بسیار متفاوت از روان خودشان است، تشویق و تقویت می‌کنند. مادر پرسفونی همچنین می‌تواند تخیل و توانایی بازی کردن را در فرزندانش با تقسیم کردن این بخش‌های وجودش با آن‌ها، تقویت نماید. اگر مادرش خودش از کر به پرسفون رشد یافته باشد، می‌تواند فرزندانش را به سمت ارزش دادن به زندگی درونی به عنوان منبعی برای خلاقیت هدایت کند.

میانسالی

اگرچه کهن‌الگوی پرسفون در مرحله کر، همیشه جوان می‌ماند، اما خود زن سنش بالا می‌رود. همان‌طور که او شادابی جوانی خود را از دست می‌دهد،

بابت هر خط و چروک در صورتش دچار اضطراب می‌شود. موانع واقعی، حال باعث می‌شود تا او از این موضوع آگاه شود که رویاهایی که او زمانی به عنوان بخشی از استعدادهایش با آن‌ها سرگرم می‌شد، اکنون دور از دسترس قرار دارند. زمانی که این واقعیت‌ها برای زن پرسفونی آشکار می‌شود، او به سمت افسردگی میانسالی می‌رود.

اگر او همچنان با «دوشیزه» همذات‌پنداری کند، با انکار واقعیت همچنان به کار خود ادامه خواهد داد. او ممکن است یک جراحی زیبایی انجام دهد تا توهم جوانی خود را همچنان حفظ نماید. مدل مو و لباس‌هایش ممکن است بیشتر مناسب زنانی باشد که سال‌ها از او کوچک‌تر هستند. او مانند درمانده‌ها رفتار می‌کند اما تلاش می‌کند جذاب به نظر برسد. و هر سال که می‌گذرد، رفتار او نامناسب‌تر می‌شود. برای چنین زنانی افسردگی چیز دور از دسترسی نیست.

اگر او دیگر در میانسالی با پرسفون دوشیزه همذات‌پنداری نکند ــ به خاطر تعهداتی که داده یا تجربیاتی که او را تغییر داده‌اند ــ از افسردگی مصون خواهد بود. در غیر این صورت، همان افسردگی نقطه عطف زندگی او خواهد بود که عواقب مثبت یا منفی در پی خواهد داشت. این اتفاق می‌تواند نشانه‌ای برای شروع یک افسردگی طولانی‌مدت باشد که بعد از آن او در مقابل زندگی شکست خواهد خورد. یا این‌که افسردگی پایانی بر نوجوانی طولانی‌مدت او و شروعی بر بلوغ او خواهد شد.

کهنسالی

اگر یک زن پرسفونی در طول زندگی خود از کر به پرسفون رشد یافته باشد، در سنین حدود شصت وپنج سال یا بالاتر می‌تواند حضور شکوهمند به عنوان پیری خردمند داشته باشد که اسراری می‌داند که از طریق آن‌ها می‌تواند مرگ و زندگی را معنادار کند. او تجاربی عرفانی یا فراروانی داشته است و به منبعی روحی در اعماق وجود خود دست یافته است که ترس او از پیر شدن و مرگ را از بین می‌برد. اگر او رشد یافته باشد، تعهداتی داده باشد، دیگر جنبه‌های وجودش را رشد داده باشد و همچنان پیوندی را با پرسفون دوشیزه حفظ کرده باشد، بخشی از روح او همواره جوان خواهد ماند.

در سال‌های پایانی زندگی او، این امکان وجود دارد که ردپای پرسفون را در او دید که زندگی خود را با دنبال کردن الگوی پرسفون آغاز کرده است و سپس در ابتدا یا اواسط جوانی هرا، دیمیتر یا آفرودیت در وجود او فعال شده است. و یا اگر بدترین سناریوی ممکن برای پرسفون را دنبال کرده باشد، ممکن است هرگز از افسردگی رهایی نیافته و در همان نقطه باقی مانده و مغلوب زندگی شده باشد یا از واقعیت جدا شده و در دنیای زیرین درونش زندانی شده باشد.

مشکلات روان‌شناختی

اسطوره‌ی پرسفون دختر بازیگوشی بود، تا زمانی که توسط هادس ربوده شد و مدتی ناتوان، اسیر و عروس اجباری او بود. اگرچه او به خاطر تلاش‌های مادرش آزاد شد، اما چند دانه انار خورد که بدین معنا بود که بخشی از سال را روی زمین با مادرش و بخشی را نیز در دنیای زیرین با هادس بگذراند. پس از این اتفاقات بود که او تبدیل به «ملکه و راهنمای جهان زیرین» گشت. هرکدام از مراحل مختلف یک اسطوره، مشابهی در زندگی واقعی دارد. مانند

خود اسطوره، زنان پرسفونی نیز می‌توانند از این مراحل عبور کرده و در اثر اتفاقاتی که رخ می‌دهد، رشد یافته و به بلوغ برسند. اما این امکان نیز وجود دارد که در یک مرحله گیر کنند.

برخلاف هرا و دیمیتر که نمود غرایز قدرتمندی هستند که یک زن برای رشد باید در برابر آن‌ها مقاومت نماید، پرسفون به گونه‌ای زن را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد که او را منفعل و مطیع می‌نماید. در نتیجه او به‌راحتی تحت‌تأثیر دیگران قرار می‌گیرد. در بین هفت اسطوره‌ی زن، پرسفون بیش از همه بی‌شکل‌تر و مبهم‌تر است و ویژگی اصلی او نداشتن جهت و انگیزه است. البته علاوه بر این‌ها، در بین تمام اسطوره‌های زن بیش از سایرین راه‌هایی برای رشد دارد.

همذات‌پنداری با پرسفون دوشیزه

زندگی کردن به مانند کر به معنای همیشه دختر بودن و ندادن تعهد به هیچ‌کس و هیچ چیز است؛ چرا که انتخاب کردن یک گزینه، مستلزم از دست دادن سایر قابلیت‌هاست. به علاوه چنین زنی احساس می‌کند تا همیشه در این دنیا فرصت دارد تا تصمیم بگیرد و به همین دلیل صبر می‌کند تا چیزی او را به حرکت وادارد. او مانند وندی[۲۱۶]، شخصیت کارتون پیترپن[۲۱۷] در یک ناکجاآباد زندگی می‌کند و بی‌هدف روزگار می‌گذراند. اگر بخواهد رشد کند، باید به زندگی واقعی بازگردد. وندی نیز این کار را انجام داد. او از پیترپن خداحافظی کرد و از پنجره به اتاق بچه‌ها که مدت‌ها قبل آن را ترک کرده بود بازگشت؛ چون می‌دانست حالا دیگر باید بزرگ شود. دریچه‌ای که یک زن پرسفونی به این منظور باید از آن عبور کند، یک دریچه روان‌شناختی است.

زن پرسفونی برای رشد لازم است یاد بگیرد هم تعهد بدهد و هم به تعهداتش پایبند باشد. او به سختی به چیزی جواب مثبت می‌دهد و آن‌ها را پیگیری می‌کند. انجام به موقع تکالیف، به پایان رساندن مدرسه و دانشگاه، ازدواج، بزرگ کردن فرزند یا ماندن در یک شغل، همگی کارهای سختی برای فردی هستند که می‌خواهد در زندگی بازی کند. رشد مستلزم آن است که او با عدم قاطعیت، انفعال و ایستایی مبارزه کند. او باید تصمیم خود را بگیرد و زمانی که هیجان انتخاب‌هایش به پایان رسید، به آن‌ها متعهد باقی بماند.

در سنین بین سی تا چهل سالگی، واقعیت به توهم زن پرسفونی در مورد همیشه جوان ماندن، هجوم می‌آورد. او کم‌کم احساس می‌کند چیزی در این میانه غلط است. ساعت زیست‌شناختی بدن به او می‌گوید که فرصت بچه‌دار شدن رو به اتمام است. او ممکن است متوجه شود که شغلش آینده‌ای ندارد

یا در آینه به خود نگاه کرده و ببیند که دارد پیر می‌شود. او با نگاه کردن به دوستان اطرافش متوجه می‌شود که آن‌ها رشد کرده و او را پشت سر گذاشته‌اند. آن‌ها شوهر و خانواده دارند و برای خود شغلی به راه انداخته‌اند. آن‌چه که آن‌ها انجام می‌دهند برای شخص یا اشخاص دیگری مهم است و به طرز مشخص اما غیرملموسی آن‌ها با او تفاوت دارند؛ چرا که زندگی آن‌ها را تغییر داده و اثر خود را بر روی آن‌ها به جا گذاشته است.

تا زمانی که طرز فکر یک زن مانند پرسفون دوشیزه باشد، او هرگز ازدواج نمی‌کند. ممکن است کارهایی در این راستا انجام دهد، اما هرگز تعهدی «واقعی» نمی‌دهد. او در برابر ازدواج مقاومت می‌کند؛ چرا که از زاویه پرسفون دوشیزه به موضوع نگاه می‌کند که برای او ازدواج معادل مرگ و رفتن به جهان زیرین است. از دیدگاه پرسفون، ازدواج ربوده شدن توسط هادس یا همان اسطوره مرگ است. این نگاه به ازدواج و شوهر، کاملا در تضاد با دیدگاه هرا نسبت به ازدواج است که از نظر او ازدواج عامل خرسندی و شوهرش زئوس فردی است که این خرسندی را برای او به ارمغان می‌آورد. زن هرایی باید مردان را بشناسد و در برابر ورود به ازدواجی نامناسب مقاومت کند. چرا که او زمانی که ازدواج برایش رضایت‌بخش نباشد دچار سرخوردگی می‌شود. در مقابل، زن پرسفونی باید در برابر این فرض بی‌پایه و اساس که ازدواج همیشه معادل ربوده شدن و مرگ است مقاومت نماید.

تله‌هایی برای پرسفون: عیب‌های شخصیتی

زمانی که پرسفون نزد مادرش بازگشت، اولین سوالی که مادر از او پرسید این بود: «چیزی در جهان زیرین خوردی؟» پرسفون پاسخ داد که چند دانه انار خورده است و به دروغ به مادرش گفت که هادس او را مجبور به این کار نموده است. پرسفون کارهایی را که می‌خواهد انجام می‌دهد، بدون آن‌که

تصویری که مادرش از او دارد را مخدوش نماید. زمانی که او این برداشت را ایجاد می‌کند که هیچ کنترلی بر روی سرنوشتش ندارد و به همین دلیل نمی‌شود روی او حساب کرد. در واقع به طرز فعالانه‌ای در حال تعیین سرنوشت خود است. پرسفون با خوردن آن چند دانه انار، خودش باعث شد بخشی از زمان را کنار هادس بگذراند.

فریبکاری، دروغ‌گویی و تقلب، مشکلات بالقوه شخصیتی زنان پرسفونی است. آن‌ها به دلیل احساس ضعف و وابستگی در برابر دیگرانی که از آن‌ها قدرتمندتر هستند، می‌آموزند چیزی را که می‌خواهند غیرمستقیم به دست بیاورند. آن‌ها ممکن است منتظر فرصت مناسب برای عمل بمانند یا از چاپلوسی استفاده کنند. آن‌ها احتمال دارد تنها بخشی از واقعیت را بگویند یا به جای مواجهه مستقیم با دیگران، کلا همه چیز را دروغ بگویند.

به طور معمول زنان پرسفونی از خشم اجتناب می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند دیگران از دست آن‌ها عصبانی شوند. آن‌ها محتاج بخشندگی و خوش‌نییتی دیگرانی هستند که آن‌ها به درستی قدرتمندتر از خود می‌دانند. در نتیجه معمولا با پدر، مادر، همسر، رئیس و معلمان خود مانند حامیانی رفتار می‌کنند که لطف و بخشش آن‌ها باید جلب شود.

خودشیفتگی نیز دیگر تله‌ای است که ممکن است زنان پرسفونی در آن گرفتار شوند. آن‌ها ممکن است چنان وسواس‌گونه مشغول خود شوند که توانایی ارتباط برقرار کردن با دیگران را از دست بدهند. فکر آن‌ها فقط مشغول چنین سوالاتی می‌شود: «الآن چطور به نظر میام؟ به اندازه کافی شوخ هستم؟ به نظر باهوش میام؟» و تمام انرژی‌شان صرف لباس و آرایش می‌شود. این زنان ساعت‌ها را جلوی آینه سپری می‌کنند. آدم‌ها وجود دارند فقط برای این‌که

به آن‌ها بازخورد نشان دهند و برای آن‌ها سطح بازتاب‌دهنده‌ای باشند که بتوانند خود را در آن‌ها ببینند.

در دنیای زیرین: بیماری‌های روان‌شناختی

پرسفون در بخشی از اسطوره که در دنیای زیرین زندانی بود، دوشیزه غمگینی بود که نه چیزی می‌خورد و نه لبخند می‌زد. این مرحله مشابه دوره بیماری‌های روان‌شناختی است که برخی زنان پرسفونی ممکن است دچار آن شوند.

زن پرسفونی زمانی که توسط افرادی که می‌خواهند او را به خود محدود کنند مورد سلطه قرار می‌گیرد، مستعد افسردگی می‌شوند. از آن‌جایی که او اعتماد به‌نفس ندارد، خشم و اختلافاتش را به جای آن‌که مطرح کند یا شرایط را تغییر دهد، درون خود انبار می‌کند. او احساسات منفی را در خود نگه می‌دارد و به مرور افسرده می‌شود (خشمی که درون‌ریزی شود ــ و به عبارتی سرکوب شود ــ تبدیل به افسردگی می‌شود). احساس انزوا، بی‌کفایتی و انتقاد از خود نیز به مرور به افسردگی‌اش اضافه می‌شود.

زمانی که زن پرسفونی افسرده می‌شود، این افسردگی چندان خود را نشان نمی‌دهد. شخصیت منفعل او بیش از پیش عقب می‌نشیند، انفعال او افزایش پیدا می‌کند و عواطفش خارج از دسترس می‌شود. او به نظر لاغر و تکیده می‌آید. مانند خود پرسفون زمانی که اولین بار در دنیای زیرین زندانی شده بود، او هم چیزی نمی‌خورد و حرفی برای گفتن ندارد. زن پرسفونی در این حالت به مرور زمان هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ روانی ضعیف می‌شود. نگاه

کردن به یک پرسفون افسرده مانند نگاه کردن به یک گل پژمرده است.

در مقابل، یک زن دیمیتری افسرده، قد علم می‌کند و اثر عظیمی بر روی اطرافیان خود می‌گذارد. او پیش از بروز افسردگی ممکن است شخصیتی پرانرژی و محوری داشته باشد، در نتیجه وقتی افسرده می‌شود رفتارش تغییر شگرفی می‌کند. در حالی که یک زن پرسفونی شخصیت ساده‌ای دارد و زمانی که افسرده می‌شود تغییر چندانی نمی‌کند.

به علاوه، زن دیمیتری زمانی که افسرده می‌شود، با سرزنش‌هایی که انجام می‌دهد باعث می‌شود اطرافیانش احساس گناه، ضعف یا خشم کنند. در مقابل، زن پرسفونی چنین احساساتی را در دیگران برنمی‌انگیزد. در عوض آن‌ها احساس می‌کنند که از او فاصله گرفته‌اند. او خودش احساس گناه، ضعف و موقر بودن می‌کند. او معمولا بی‌مورد به خاطر حرف‌ها، افکار و کارهایش احساس گناه می‌کند. در نتیجه، یک دیمیتر افسرده حضور قدرتمندی در میانه‌ی خانه است، در حالی که پرسفون افسرده در اتاق‌های پشتی محو می‌شود.

برخی پرسفون‌ها به درون دنیایی موهوم از تصاویر درونی، افکار و زندگی خیالی کشیده می‌شوند؛ تنها دنیایی که آن‌ها به آن دسترسی دارند. چنین زنی ممکن است زمان بسیار زیادی را با خودش بگذراند یا برای فرار از مادری مداخله‌جو یا پدری بدخلق به آن‌جا عقب‌نشینی کند. یکی از بیماران پرسفونی من می‌گفت: «من مکان‌هایی مخصوص به خود داشتم؛ پشت صندلی بزرگ قهوه‌ای‌رنگ در گوشه اتاق پذیرایی، زیر درختم در جایی که شاخه‌هاش به زمین می‌رسید من دیده نمی‌شدم. این‌ها جاهایی بود که من می‌تونستم پنهان بشم. زمانی که کودک بودم ساعت‌ها در اون جاها می‌موندم، بیشتر

خیال‌پردازی می‌کردم و همه‌جا بودم به جز توی اون خونه با اون آدم‌هاش.»

گاهی اوقات مشغولیت او با دنیای درون ارتباط او را با آدم‌ها قطع کرده و او هر زمان که دنیای واقعی به نظرش خیلی سخت یا طاقت‌فرسا می‌رسد، به آن‌جا عقب‌نشینی می‌کند. به عبارتی، چیزی که زمانی یک پناهگاه بوده است، اکنون می‌تواند تبدیل به یک زندان شود. زن پرسفونی ممکن است در دنیای خیالی خود محبوس شده و نتواند به واقعیت معمول بازگردد.

برخی از پرسفون‌ها با عقب‌نشینی تدریجی از واقعیت، به درون روان‌پریشی می‌لغزند. آن‌ها درون دنیایی زندگی می‌کنند که مملو از تصاویر نمادین و مفاهیم اسرارآمیز است و برداشتی تحریف‌شده از خود پیدا می‌کنند. گاهی نیز بیماری روانی حالت نوعی دگردیسی شخصیتی پیدا می‌کند که فرد از طریق آن می‌تواند محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که زندگی‌اش را احاطه کرده، بشکند. آن‌ها از طریق یک روان‌پریشی موقتی، به گستره وسیع‌تری از احساسات و آگاهی عمیق‌تری از خودشان دست می‌یابند.

اما بیماری‌های روانی این خطر را دارند که فرد را در دنیای زیرین اسیر کنند. برخی زنان پرسفونی (مانند اُفلیا[۲۱۸] در نمایشنامه‌ی هملت[۲۱۹] شکسپیر[۲۲۰]) زمانی که واقعیت خیلی دردناک است، در روان‌پریشی باقی می‌مانند تا آن‌چه که واقعاً اتفاق افتاده است را انکار کنند. بسیاری از افراد این مرحله را به کمک درمان رد می‌کنند و می‌آموزند رشد کنند، خود را رها کنند و مستقل شوند.

پس از آن‌که پرسفون از دنیای زیرین بازگشت، هکاته[۲۲۱] همراه و همنشین دائمی او بود. هکاته، اسطوره‌ی ماه تاریک و تقاطع جاده‌ها، بر قلمرو غریب اشباح و شیاطین و جادوگری حکمرانی می‌کرد. زن پرسفونی که از بیماری روان‌پریشی رهایی می‌یابد ممکن است قدرت تشخیص خاصی پیدا کند که از طریق آن معنای نمادین اتفاقات را درک کند. زمانی که او بهبود پیدا می‌کند و از بیمارستان به دنیای واقعی بازمی‌گردد، معمولا آگاهی خاصی نسبت به ابعاد دیگر پیدا می‌کند که به طور نمادین می‌توان آن را همشینی با هکاته تعبیر نمود.

راه‌های رشد

زن پرسفونی برای دادن تعهد لازم است با کر درونش دست وپنجه نرم کند. او باید تصمیمش را برای ازدواج بگیرد و قاطعانه جواب مثبت دهد. اگر چنین کاری را انجام دهد، ازدواج به تدریج او را از یک دختر همیشگی به زنی بالغ تبدیل می‌کند. اگر او شغلی را آغاز کند نیز باید تعهدی بدهد و به آن پایبند بماند؛ هم برای رشد شخصی و هم برای موفقیتش.

زن پرسفونی همچنین اگر مجبور شود به تنهایی با زندگی مواجه شده و از خودش مراقبت کند، می‌تواند از پرسفون کر فراتر رود و رشد کند. برای بسیاری از دختران آفتاب و مهتاب ندیده، فرصت چنین استقلالی فقط بعد از طلاق امکان‌پذیر می‌شود. تا پیش از آن، آن‌ها فقط موظفند آن‌چه از ایشان انتظار می‌رود را به انجام برسانند. آن‌ها دختران ناپرورده‌ای بوده‌اند که با مردان جوان مناسبی ازدواج کرده‌اند و جدا می‌شوند چون به ازدواج به دیده‌ی اسارت می‌نگرند. ازدواج هیچ تغییری در آن‌ها ایجاد نمی‌کند، اما حال متوجه می‌شوند که طلاق «آیین گذار» آن‌ها شده است. برخی زنان پرسفونی تنها زمانی رشد می‌کنند که کسی را نداشته باشند که کارهای‌شان را انجام دهد یا آن‌ها او را مقصر بدانند. زمانی که مجبور می‌شوند از پس شیر آبی که چکه می‌کند، حساب‌های بانکی و نیاز به کار بربیاند، اضطرار، معلم آن‌ها می‌شود.

زن پرسفونی از راه‌های گوناگونی که همگی پتانسیل‌های ذاتی این کهن‌الگو هستند، می‌تواند رشد کند. از طریق فعال کردن دیگر اسطوره‌ها (که در کل کتاب به آن‌ها اشاره شد) یا از طریق رشد و تقویت آنیموس (که در فصل آفرودیت توضیح داده خواهد شد).

تبدیل شدن به زنی پرشور و حرارت

زن پرسفونی ممکن است از لحاظ جنسی بی‌علاقه به نظر برسد و در زمان رابطه جنسی یا احساس تجاوز کند و یا مطیع باشد. چنین زنی ممکن است بگوید: «یک هفته‌ی دیگر هم گذشت و من می‌دونم که شوهرم به خاطر رابطه جنسی خیلی از دست من عصبانیه.»؛ «من موقع رابطه به مواد اولیه‌ی غذام فکر می‌کنم»؛ «بعضی وقتا واقعاً سردرد می‌گیرم» یا «من از رابطه جنسی متنفرم». اما او می‌تواند به زنی پرشور و حرارت تبدیل شود. من در مطبم درباره این تغییر از زنان مراجعم و شوهران آن‌ها بسیار شنیده‌ام.

و در واقع آغاز این حس که زن را در تماس با نیروی جنسی خود قرار می‌دهد، یکی از ویژگی‌های بالقوه کهن‌الگوی پرسفون است که اسطوره بر آن صحه می‌گذارد. زمانی که پرسفون ملکه جهان زیرین شد، پیوند و ارتباطی با آفرودیت، اسطوره‌ی عشق و زیبایی داشت. پرسفون را می‌توان جلوه آفرودیت در جهان زیرین دانست؛ پرسفون عطش جنسی‌ای درون‌گراتر یا خفته است. در اسطوره‌ها آدونیس مورد علاقه هم پرسفون و هم آفرودیت بود و هر دو اسطوره نیز در نماد انار مشترک بودند.

به علاوه، این‌که پرسفون خودش دانه‌های انار را از هادس گرفت بدین معناست که او داوطلبانه می‌خواست به نزد او بازگردد. با این عمل او دیگر عروسی اجباری نبود و تبدیل به همسر او و ملکه‌ی جهان زیرین شد. در زندگی واقعی، گاهی پس از سال‌ها ازدواج، یک همسر پرسفونی ممکن است این احساس اسیر بودن در دام شوهری ظالم و خودخواه که او به زور مجبور به ازدواج با او شده است را کنار بگذارد. او تنها زمانی می‌تواند این احساس متفاوت را داشته باشد که به شوهرش به عنوان مردی آسیب‌پذیر ناکامل و نجیب نگاه کند و بتواند قدر عشق او نسبت به خودش را بداند. در این بستر جدیدِ اعتماد و قدردانی، زن می‌تواند برای نخستین بار اواج لذت جنسی را تجربه کرده و به شوهرش به عنوان دیونوسوسی نگاه کند که شور او را برانگیخته است؛ نه

هادسی که او را زندانی کرده است.

کشف توانایی تجربه خلسه مذهبی

قرابت کهن‌الگویی اسطوره پرسفون با هکاته و دیونوسوس می‌تواند اثراتی از تجربه خلسه‌ی عرفانی و مذهبی ایجاد کند که برخی زنان پرسفونی آن را در خود پرورش می‌دهند. آن‌ها از مراسم‌های آیینی سرمست می‌شوند. امروزه با احیای دوباره‌ی آیین‌های خاص، زمانی که روح اسطوره‌های قدیم در درون بیدار می‌شود، برخی پرسفون‌هایی که در طول روز انسان‌هایی عادی هستند؛ در شب هکاته‌ها یا دیونوسوس‌های اسرارآمیزی می‌شوند.

پرورش استعدادهای ماورالطبیعه

پرسفون به عنوان راهنمای کسانی که از دنیای زیرین بازدید می‌کردند تا با ارواح مردگان ارتباط برقرار کنند، دارای عملکردی است که از لحاظ استعاری شبیه کسانی است که می‌توانند با ارواح ارتباط برقرار نمایند. گستردگی شخصیت او به علاوه‌ی پذیرش بالا و عدم تمرکز او، دریافت ادراکات فراحسی را برای او آسان می‌سازد. زن پرسفونی برای رشد توانایی‌های فراروانی خود باید از همذات‌پنداری با دوشیزه پرسفون فراتر رفته تا بتواند عنصر پرسفون ـ هکاته وجود خود را بیابد تا از چیزهای اسرارآمیز نترسد، در دنیای زیرین احساس راحتی کند و خردمندانه دریابد که چه زمان در یک تقاطع خطرناک قرار دارد و باید مسیر امن‌تر را انتخاب نماید.

تبدیل شدن به راهنمای دنیای زیرین

زمانی که زن پرسفونی به اعماق وجود خود فرو می‌رود، عمق قلمرو دنیای کهن‌الگویی را جست‌وجو می‌کند و ترسی از بازگشت و امتحان دوباره‌ی تجربیاتش ندارد، می‌تواند واسطه‌ای بین واقعیت معمول و غیرمعمول شود. او تجارب غیرمعقول، ترسناک و دلهره‌آور، دریافت‌های شهودی و اوهام یا برخوردهای معنوی اسرارآمیزی داشته است. اگر او بتواند آموزه‌های خود از این تجارب را منتقل کند، می‌تواند تبدیل به راهنمای دیگران شود. برای مثال، زمانی که من رزیدنت روانپزشکی بودم، کتابی با نام «زندگی‌نامه یک دختر شیزوفرنی» نوشته «رنه[۲۲۲]» به من بینش وسیعی از تجارب درونی یک بیمار داد. یک زن پرسفونی که زمانی در دنیای زیرین بوده و سپس بازگشته است می‌تواند راهنمایی درمانگر شده و دیگران را به اعماق وجودشان وصل کند، راهنمایی‌شان کند تا معانی نمادین را پیدا کنند و چیزهایی که در آن‌جا می‌یابند را درک کنند.

فصل یازده: اسطوره‌ی کیمیاگر

آفرودیت

من آفرودیت اسطوره‌ی عشق و زیبایی را در بخشی جداگانه با عنوان اسطوره‌ی کیمیاگر قرار دادم که عنوانی مناسب برای فرایند جادویی یا قدرت تغییر شکلی است که او به تنهایی داراست. در اسطوره‌های یونان باستان، آفرودیت حضوری پرابهت دارد و باعث شد تمام اسطوره‌ها و انسان‌ها (به‌جز سه اسطوره‌ی باکره) همه عاشق شوند و زندگی جدیدی را به وجود آورند. او برای پیگمالیون[۲۲۳]، یک مجسمه را تبدیل به یک زن واقعی کرد (برعکس آتنا که انسان‌ها را تبدیل به سنگ می‌کرد). او الهام‌بخش شاعری و سخنرانی‌های انگیزشی است و نماد نیروی خلاقانه و تغییر شکل‌دهنده‌ی عشق است.

اگرچه او دارای ویژگی‌های مشترکی با هر دو دسته اسطوره‌های باکره و آسیب‌پذیر می‌باشد، به هیچ‌کدام از این دو گروه تعلق ندارد. آفرودیت به‌عنوان اسطوره‌ای که بیشترین روابط عاشقانه را داشته است، مطمئناً در دسته اسطوره‌های باکره قرار نمی‌گیرد؛ هر چند او نیز مانند آتنا، آرتمیس و هستیا کاری که مورد علاقه‌ی خودش بود را انجام می‌داد. به علاوه او یک اسطوره‌ی آسیب‌پذیر نیست؛ هر چند که در ارتباط داشتن با اسطوره‌های مرد یا داشتن فرزند به

هرا، دیمیتر و پرسفون شباهت دارد. آفرودیت برخلاف اسطوره‌های آسیب‌پذیر، هرگز قربانی نشد و رنج نکشید. در تمام روابط آفرودیت، علاقه دوطرفه بود و او هرگز قربانی احساس ناخواسته‌ی یک مرد نسبت به خودش نشد. او به تجربه‌ی عاطفی با دیگران بیش از مستقل بودن از آن‌ها (چیزی که انگیزه‌بخش اسطوره‌های باکره بود) یا پیوند دائمی با آن‌ها (چیزی که ویژگی اسطوره‌های آسیب‌پذیر است) اهمیت می‌داد.

آفرودیت در مقام اسطوره‌ی کیمیاگر، شباهت‌هایی با هر دو گروه دیگر دارد؛ اما ذاتاً با هر دوی آن‌ها تفاوت دارد. برای آفرودیت، روابط مهم هستند، اما نه در قالب تعهدات طولانی مدت به افراد دیگر (چیزی که ویژگی اسطوره‌های آسیب‌پذیر است). آفرودیت به دنبال به وصل رساندن روابط و ایجاد یک زندگی جدید است. شاید بتوان این کهن‌الگو را از طریق رابطه‌ی فیزیکی یا یک فرایند خلاقانه تعریف کرد. آنچه که آفرودیت به دنبال آن است با آنچه که کهن‌الگوهای باکره به دنبال آن هستند تفاوت دارد؛ اما او نیز به مانند آن‌ها می‌تواند بر روی چیزی که شخصاً برایش اهمیت دارد تمرکز کرده و دیگران نمی‌توانند او را از هدفش منحرف کنند. در این زمینه، آنچه که او بدان ارزش می‌نهد کاملا شخصی بوده و نمی‌توان آن را در چارچوب دستاورد یا شهرت گنجاند. آفرودیت به‌طرز متناقضی بیشترین شباهت را به کهن‌الگوی درون‌گرا و گمنام هستیا دارد که در دنیای بیرون کمترین شباهت را با آفرودیت دارد.

هر چیز و هرکس که زیبایی آفرودیت در آن نفوذ کند، مقاومت‌ناپذیر خواهد شد. نتیجه‌ی آن، کششی مغناطیس‌وار خواهد بود و «ترکیبی» که بین دو طرف اتفاق می‌افتد. اما بالاتر از همه‌ی این‌ها، آن دو تمایل به وحدت پیدا می‌کنند. آن‌ها میلی شدید به نزدیک‌تر شدن، رابطه داشتن و وصل شدن یا به تعبیر عرفانی، «شناخت» یکدیگر، درون خود احساس می‌کنند. اگرچه این کشش می‌تواند فقط جسمی باشد، اما انگیزه‌ی آن عمیق‌تر بوده و نمود میلی روان‌شناسانه و معنوی است. رابطه مترادف با ارتباط یا مشارکت و وصل صحبت از میل به کامل شدن و کمال می‌کند؛ وحدت به معنای یکی شدن و

شناخت، درک حقیقی فردی دیگر است. تمایل به شناختن و شناخته شدن چیزی است که آفرودیت آن را ایجاد می‌کند. اگر این تمایل منجر به صمیمیت فیزیکی شود، باروری و خلق یک زندگی جدید می‌تواند نتیجه‌ی آن باشد. اگر وحدت در مورد ذهن، قلب یا روح نیز اتفاق بیفتد، رشد جدیدی در حوزه‌های روان‌شناختی، عاطفی یا معنوی رخ خواهد داد.

اگر آفرودیت رابطه‌ای را تحت‌تأثیر قرار دهد، اثر او فقط محدود به روابط عاشقانه نخواهد بود. عشق افلاطونی، پیوند روحی، دوستی عمیق، تفاهم و درک همدلانه نیز همگی نمودهای عشق هستند. هر زمان رشدی اتفاق می‌افتد، نگرشی ایجاد می‌شود، استعدادی شکوفا می‌گردد یا جرقه‌ای از خلاقیت پرورش پیدا می‌کند ــ که می‌تواند در فرایند مربی‌گری، مشاوره، تربیت فرزند، راهنمایی، آموزش، نشر و روان‌کاوی اتفاق بیفتد ــ آفرودیت در آن‌جا حضور دارد و روی همه‌ی طرف‌های درگیر تأثیر می‌گذارد.

کیفیت هشیاری: مانند «نورافکن»

ویژگی هشیاری‌ای که مرتبط با آفرودیت می‌باشد، منحصر به‌فرد است. اسطوره‌های باکره با هشیاری متمرکز در ارتباط هستند و کهن‌الگوهایی هستند که زن را قادر می‌سازند بر روی آنچه برای خودش مهم است تمرکز کند. پذیرا بودن کهن‌الگوهای آسیب‌پذیر مترادف با هشیاری پراکنده است. اما آفرودیت دارای نوعی از هشیاری است که من به آن هشیاری آفرودیتی می‌گویم. هشیاری آفرودیت متمرکز و در عین حال پراکنده است. این هشیاری هم شامل چیزهایی می‌شود که او به آن‌ها توجه می‌کند و هم چیزهایی که تحت‌تأثیر او قرار می‌گیرند.

هشیاری آفرودیتی بسیار متمرکزتر و شدیدتر از هشیاری پراکنده‌ی اسطوره‌های آسیب‌پذیر است. اما پذیراتر و مراقب‌تر از هشیاری اسطوره‌های باکره نیز می‌باشد. بنابراین نه مانند نور چراغ اتاق پذیرایی است که با اشعه‌های گرم و نور ملایمش همه جا را روشن می‌کند و نه مانند نور چراغ قوه یا اشعه‌ی لیزر. هشیاری آفرودیتی شبیه نورپردازی تئاتر است که صحنه را روشن می‌کند. آنچه ما در زیر نور این نورافکن می‌بینیم، اثری که آن تجربه بر روی ما می‌گذارد را بهبود بخشیده یا تقویت می‌کند. ما تحت‌تأثیر قرار می‌گیریم و به آنچه می‌بینیم یا می‌شنویم واکنش نشان می‌دهیم. این نورپردازی خاص به ما کمک می‌کند تا در هنگام اجرای یک سمفونی از لحاظ عاطفی از خود بی‌خود شویم یا متأثر از یک نمایش یا کلمات یک سخنران گردیم. عواطف، حس تأثیرپذیری و خاطرات در پاسخ به آنچه می‌بینیم یا می‌شنویم در ما غلیان پیدا می‌کنند. در مقابل، آن‌هایی که روی صحنه هستند می‌توانند از مخاطبان الهام گرفته و از تأییدی که از آن‌ها دریافت می‌کنند، انرژی بگیرند.

هرچه که «نورافکن» روی آن بیفتد توجه ما را به خودش جلب می‌کند. ما بدون تلاش خاصی به سمت آنچه می‌بینیم جذب می‌شویم و روی آن تمرکز می‌کنیم. هر آنچه که در نور طلایی هشیاری آفرودیتی دیده شود، فریب‌انگیز می‌شود: چهره یک فرد یا شخصیت، ایده‌ای درباره‌ی کائنات، یا شفافیت یا شکل یک کاسه چینی.

هر کسی که عاشق یک فرد، مکان، مفهوم یا شیء شود، به کمک هشیاری آفرودیتی بر روی آن موضوع تمرکز کرده و جذب آن می‌شود. اما هر که از هشیاری آفرودیتی استفاده می‌کند لزوماً عاشق نیست. روش توجه «عاشقانه» ی آفرودیت به یک فرد دیگر، روش طبیعی بسیاری از زنان (و مردان) برای ارتباط برقرار کردن و جمع‌آوری اطلاعات می‌باشد؛ مردان و زنانی که انسان‌ها را دوست دارند و توجه کامل‌شان را مشتاقانه روی آن‌ها متمرکز می‌کنند.

اما بسیاری از افراد در مواجهه با زنی که از هشیاری آفرودیتی استفاده می‌کند، دچار اشتباه می‌شوند. آن‌ها وقتی در زیر تابش توجه او گرم می‌شوند، احساس جذاب و جالب بودن می‌کنند؛ چرا که او آن‌ها را از خلوت خود بیرون کشیده و با روشی محبت‌آمیز یا تأییدکننده (به جای روشی ارزیابی‌کننده یا انتقادی) با آن‌ها برخورد کرده است. اما این شیوه‌ی اوست که عمیقاً و در لحظه درگیر چیزی که برایش جذاب بوده است می‌شود. اثر این اتفاق بر روی دیگران می‌تواند اغواکننده بوده و باعث سوءتفاهم شود؛ چرا که روش تعامل او این برداشت را ایجاد کرده است که او شیفته طرف مقابل شده است؛ در حالی که این‌گونه نیست.

هشیاری آفرودیتی؛ خلاقیت و ارتباط

کشف من در مورد هشیاری آفرودیتی زمانی آغاز شد که متوجه شدم نه «هشیاری متمرکز» و نه «هشیاری پراکنده» بیانگر آنچه که من در کار روانکاوی خود انجام می‌دهم، نیست. با مقایسه‌ی یادداشت‌های خود با هنرمندان و نویسندگان متوجه شدم که در کارهای خلاقانه نوع سومی از عملکرد وجود دارد که من آن را «هشیاری آفرودیتی» نامیدم.

در یک جلسه درمانی، متوجه فرایندهای متعددی شدم که همزمان در جریان بودند. من غرق در گوش دادن به مراجعم هستم که توجه و محبت عمیق من را به خود جلب کرده است. همزمان ذهنم فعال است و درگیر چیزهایی است که می‌شنوم. موضوعاتی که از قبل راجع به آن فرد می‌دانم به ذهنم خطور می‌کند (شاید رویایی که در گذشته دیده یا موضوعی درباره‌ی خانواده‌اش، اتفاقی در گذشته یا حادثه‌ای در زندگی حال حاضرش). گاهی اوقات تصویری بالا می‌آید یا استعاره‌ای به ذهنم خطور می‌کند. یا ممکن است واکنشی عاطفی نشان دهم؛ چه به موضوع، چه به شیوه‌ی بیان آن. ذهن من به‌طور فعالانه‌ای درگیر است؛ اما به طرزی پذیرا، نسبت به رفتارهای طرف مقابلم حساس می‌باشد.

آنچه که من در طول یک جلسه روان‌کاوی با آن مواجه هستم، مانند قطعه‌ای از پازلی بزرگ است؛ جزئیاتی مهم در کلی بزرگ‌تر که فقط بخشی از تصویر شخصی که در فرایند دوطرفه درمان همراه من است را کامل می‌کند. اگر هر دوی ما در فعالیتی دگرگون‌کننده مشارکت کنیم، حوزه‌ای عاطفی بین ما ایجاد می‌شود که آن‌قدر قدرتمند هست که بتواند هر دوی ما را درگیر کند. همان‌طور که یونگ خاطرنشان می‌کند، روان‌کاوی هر دو شخصیت را به‌طور

کامل درگیر می‌کند. عقاید آگاهانه و عناصر ناخودآگاه در روان دکتر و بیمار در فرایندی که هر دوی آن‌ها را عمیقاً تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، درگیر می‌شوند: «ملاقات دو شخصیت، مانند مخلوط شدن دو ماده‌ی شیمیایی متفاوت است: اگر ترکیبی اتفاق بیفتد، هر دوی آن‌ها تغییر می‌کنند.»

من در کار درمان کم‌کم متوجه شدم که ــ علاوه بر هشیاری آفرودیتی پذیرا و تعاملی که رشد و تغییر را آسان می‌کند ــ باید فاصله‌ی عاطفی بهینه‌ای را نیز حفظ کنم. اگر بیش از اندازه با بیمارم احساس همذات‌پنداری کنم، برخی از عینیات مسلم را از دست خواهم داد. اگر بیش از اندازه فاصله بگیرم و علاقه‌ای به بیمارم نداشته باشم، پیوند همدلانه‌ی لازم را از دست می‌دهم که بدون آن انرژی تغییر شکل‌دهنده‌ی کافی برای ایجاد تغییری عمیق وجود نخواهد داشت. آن‌گونه که شایسته‌ی آفرودیتی است که آسیب‌ناپذیری اسطوره‌های باکره و درگیری عاطفی اسطوره‌های آسیب‌پذیر را داراست، هشیاری آفرودیتی نیز هر دوی این ویژگی‌ها را دارا می‌باشد.

هشیاری آفرودیتی در همه‌ی کارهای خلاقانه حضور دارد؛ حتی اگر آن کارها در خلوت انجام شوند. در این حالت «رابطه‌ی دوطرفه» بین فرد و کارش رخ می‌دهد که از درون آن چیز جدیدی پدیدار می‌شود. برای مثال، فرایند مشارکت یک نقاش با بوم و نقاشی را در نظر بگیرید. تعاملی جذاب رخ می‌دهد: هنرمند نسبت به پیش‌آمدهای خلاقانه‌ی نقاشی و قلم‌مو، واکنش نشان داده یا پذیرا عمل می‌کند؛ او با چند حرکت جسورانه، جزئیاتی مختصر و رنگ آغاز می‌کند؛ سپس عقب می‌ایستد و به آنچه اتفاق افتاده نگاه می‌کند و نسبت به آن عکس‌العمل نشان داده و کار را ادامه می‌دهد. این یک تعامل است؛ خودانگیختگی با مهارت ترکیب می‌شود. در اصل، فعل و انفعال متقابلی بین هنرمند و بوم نقاشی شکل می‌گیرد که در نتیجه‌ی آن چیزی خلق می‌شود که پیش از این وجود نداشته است. به‌علاوه، هنگامی که نقاش بر روی جزئیاتی که پیش رویش قرار دارد تمرکز می‌کند، آگاهی‌ای نسبت به کل بوم در

خودآگاهش دریافت می‌کند. او بارها قدمی به عقب برمی‌دارد و به‌طور واقعی با چیزی که پیش از آن به‌طور ذهنی درگیر خلقش بوده است، مواجه می‌شود. او جذب می‌شود، درگیر می‌شود و شاید تا حدودی جدا شده و بی‌طرفانه به آن نگاه می‌کند.

هم در موضوع یک ارتباط خوب و هم در مورد یک فرایند خلاقانه، تعاملی وجود دارد. برای مثال، گفت‌وگو می‌تواند پیش پا افتاده، بی‌معنی یا آزاردهنده باشد؛ یا می‌تواند یک اثر هنری باشد و به اندازه‌ی یک قطعه موسیقی بداهه یا اجرای ارکستر، خودبه‌خودی، پویا و شگفت‌انگیز بوده و روح را به پرواز درآورده و در یک آن، به اوج قله‌ی احساسات برسد و به جان مخاطب بنشیند. اگر تعامل در ظاهر خودبه‌خودی باشد، ماهیت آن نیز می‌تواند عمیق و پویا باشد. احساس هیجان و کشفت آگاهانه در هرکدام از طرفین، پاسخی را در طرف مقابل جرقه می‌زند. هر دوی آن‌ها به‌طور مشترک تجربه‌ی هشیاری آفرودیتی را خواهند داشت که انرژی یا پیش‌زمینه‌ی لازم برای ارتباط یا خلاقیت پیش رو را فراهم می‌کند. این‌که موسیقی به کجا می‌رود یا گفت‌وگو به چه چیز ختم خواهد شد، هیچ‌کدام در ابتدا معلوم نیست و برایش برنامه‌ریزی نمی‌شود. کشف ــ تولد چیزی جدید ــ عنصر کلیدی در خلاقیت و ارتباط است.

هرجا که هشیاری آفرودیتی حضور داشته باشد، انرژی ایجاد می‌شود. عشاق از احساس خوشبختی و سطح بالای انرژی به هیجان می‌آیند و گفت‌وگو به اوج شکوفایی خود رسیده و افکار و احساسات در آن متجلی می‌شود. وقتی دو فرد حقیقتاً با یکدیگر ملاقات می‌کنند، هر دو از این مواجهه انرژی دریافت می‌کنند و بیش از پیش احساس سرزندگی می‌نمایند؛ فارغ از این‌که زمینه این ملاقات چیست، چرا که مانند یک جلسه روان‌کاوی می‌تواند موضوعی دردناک باشد. به این ترتیب، کار می‌تواند به جای این‌که انرژی گیرنده باشد، انرژی‌دهنده شود. زمانی که در فردی که با او هستیم یا کاری که انجام می‌دهیم، جذب شویم، گذر زمان را احساس نمی‌کنیم؛ این ویژگی مشترک بین هستیا و آفرودیت است.

اثر پیگمالیون

من فکر می‌کنم قاصد الهام ــ درمانگر، مربی، استاد یا والدینی که دارای قدرت حیات‌بخش هستند ــ که دیگران زیردست آن‌ها شکوفا شده و استعدادهای خدادادیشان را رشد می‌دهند، نمود چیزی هستند که روان‌شناس محقق رابرت روزنتال[۲۲۴] آن را اثر پیگمالیون می‌نامند. این اصطلاح بیانگر قدرت انتظار مثبت داشتن از رفتار دیگران است. داستان از این قرار است که پیگمالیون عاشق یکی از مجسمه‌های خودش که زن زیبایی بود شد؛ مجسمه‌ای که آفرودیت به آن حیات بخشید.

روزنتال متوجه شد که دانش‌آموزان انتظارات معلمان‌شان را زندگی می‌کنند. او روی دانش‌آموزان محله‌های فقیرنشین مطالعه می‌کرد که اوضاع تحصیلی‌شان روزبه‌روز بدتر می‌شد. این بچه‌ها معلمانی داشتند که معتقد بودند آن‌ها چیزی یاد نمی‌گیرند. روزنتال پروژه‌ی تحقیقاتی‌ای ترتیب داد تا ببیند کدام یک اول اتفاق می‌افتد: انتظار معلمان یا عملکرد شاگردان. او به این نتیجه رسید که انتظارات ما اثر فوق‌العاده‌ای روی دیگران دارد که ما معمولا به آن بی‌توجهیم

من به محض خواندن این تحقیق روزنتال، به یاد جین[۲۲۵]، یکی از بیمارانم افتادم. او در خانواده‌ای اسپانیایی‌زبان بزرگ شده بود و در ابتدای دوران مدرسه بسیار کند بود. او پشت سر همکلاسی‌هایش وارد کلاس چهارم شد در حالی که معلمان قبلی‌اش متقاعد شده بودند که او باهوش نیست. اما معلم کلاس چهارم گونه‌ی دیگری به او نگاه کرد، او را از لاک خودش بیرون کشید و وارد چالش‌هایی کرد که از او انتظار داشت از پس آن‌ها بربیاید. این توجه، جین ۹

ساله را تبدیل به دانش‌آموزی ممتاز کرد که حالا به‌راحتی در کلاس صحبت می‌کرد و احساس خوبی نسبت به خودش داشت. سال‌ها بعد جین نیز تبدیل به معلمی الهام‌بخش شد که استعدادهای دانش‌آموزانش را می‌دید و آن‌ها را پرورش می‌داد.

اثر پیگمالیونِ آفرودیت به نظر من با کیمیاگری نیز مرتبط است. در اروپای قرون وسطا، کیمیاگری هم فرایندی فیزیکی بود که در آن مواد اولیه به منظور تبدیل شدن به طلا با یکدیگر مخلوط می‌شدند، و هم کوششی روان‌شناسی و سرّی برای تغییر شخصیت کیمیاگر. ما کیمیاگری آفرودیت را زمانی که به سمت فرد دیگری جذب شده و عاشق می‌شویم، تجربه می‌نماییم؛ ما آن را هنگامی که قدرت تغییر شکل‌دهی و خلاقیتش ما را لمس می‌کند، احساس می‌نماییم؛ ما آن را زمانی می‌شناسیم که این توانایی را در خود می‌یابیم که چیزی که بر روی آن تمرکز کرده‌ایم را زیبا و ارزشمند کنیم؛ چرا که از عشق ما لبریز می‌شود. هر آنچه که معمولی و رشدنیافته است، «مواد اولیه» زندگی روزمره است که از طریق خلاقیت آفرودیت و اثر کیمیاگرانه‌اش می‌تواند تبدیل به «طلا» شود؛ همان‌گونه که مجسمه پیگمالیون از طریق عشق تبدیل به یک زن واقعی و زنده گشت.

فصل دوازده: آفرودیت اسطوره‌ی عشق و زیبایی

زن خلاق و عاشق

اسطوره‌ی آفرودیت

آفرودیت اسطوره‌ی عشق و زیبایی که رومی‌ها او را ونوس[۲۲۶] می‌نامند، زیباترین اسطوره بود. شاعران در وصف زیبایی چهره‌اش، موهای طلایی‌اش، چشمان گیرایش و پوست لطیفش بسیار سروده‌اند. به گفته‌ی هومر او «عاشق خندان» بود که جذابیتش مقاومت‌ناپذیر می‌نمود. او سوژه‌ی محبوب مجسمه‌سازان بود.

«طلایی» بیشترین صفتی است که توسط یونانی‌ها در وصف آفرودیت به کار برده شده است که در زبان یونانی به معنای «زیبا» ست. او با کبوتران، مرغ‌های عشق و قوها که به زیبایی و جفت بودن معروف هستند؛ گل‌ها خصوصاً گل رز که هدیه سنتی عشاق است؛ عطرهای شیرین و میوه‌ها، خصوصاً سیب طلایی و انار قرمز (نماد مشترک با پرسفون) مرتبط است.

نسب‌شناسی و اسطوره‌شناسی

دو روایت اسطوره‌ای از تولد آفرودیت وجود دارد. هسیود و هومر دو داستان متناقض را روایت می‌کنند.

در روایت هومر، آفرودیت تولدی متعارف داشته است. او دختر زئوس و یک پری دریایی به نام دیونه[۲۲۷] بوده است. اما در روایت هسیود، تولد آفرودیت حاصل یک عمل خشونت‌بار بوده است. کرونوس (که بعدها فرمانروای تیتان‌ها و پدر نسل اول المپی‌ها شد) با یک داس اندام تناسلی پدرش اورانوس را قطع کرد و آن را به دریا انداخت. کف سفیدی در آن‌جا ایجاد شد و با آب دریا مخلوط گشت که آفرودیت در قامت اسطوره‌ای بالغ از آن به وجود آمد.

صحنه پدید آمدن آفرودیت از دریا که توسط بوتیچلی[۲۲۸] در دوره‌ی رنسانس با نام «تولد ونوس» به تصویر کشیده شده است، از جاودانه‌ترین آثار آن دوره است. این نقاشی پیکر زیبای آفرودیت را نشان می‌دهد که بر روی صدفی دریایی ایستاده و توسط اسطوره‌های باد در میانه بارش گل‌های رُز به سمت ساحل هدایت می‌شود.

گفته می‌شود آفرودیت نخستین بار به ساحل جزیره سیترا[۲۲۹] یا قبرس رسید. سپس با اروس[۲۳۰] (عشق) و هیمروس[۲۳۱] (اشتیاق) همراه شد و به جمع اسطوره‌های المپ پیوست و یکی از آنان گشت.

بسیاری از اسطوره‌ها محو زیبایی او شده و از او تقاضای ازدواج کردند. برخلاف دیگر اسطوره‌های زن که خودشان همسرشان را انتخاب نکردند، (پرسفون

ربوده شد، هرا فریفته شد و دیمیتر مورد تجاوز قرار گرفت) آفرودیت در انتخاب آزاد بود. او هفایستوس، اسطوره‌ی لنگ صنعتکار و فرمانروای آتش کوره‌ی آهنگری را انتخاب کرد. بدین ترتیب پسر طردشده‌ی هرا شوهر آفرودیت شد. ابته این ازدواج دوام چندانی نداشت. آفرودیت و هفایستوس فرزندی نداشتند. ازدواج آن‌ها نماد پیوند زیبایی و صنعت است که از آن هنر متولد می‌شود.

آفرودیت با اسطوره‌های مرد نسل دوم المپی‌ها در ارتباط بود؛ نسل پسران و نه نسل پدران که شامل زئوس، پوزیدون و هادس بود. آفرودیت با آرس، اسطوره‌ی جنگ ارتباط عاطفی داشت. هرمس نیز که پیام‌رسان اسطوره‌ها و راهنمای ارواح در دنیای زیرین بود نیز با او ارتباط تنگاتنگی داشت. هرمس اسطوره‌ی حامی مسافران، ورزشکاران، دزدان و تاجران و همچنین اسطوره ارتباطات، مخترع آلات موسیقی و حقه‌باز المپی‌ها بود.

آرس و آفرودیت سه فرزند داشتند: یک دختر به نام هارمونیا[۲۳۲](هماهنگی) و دو پسر به نام‌های دیموس[۲۳۳] (وحشت) و فوبوس[۲۳۴] (ترس) که در جنگ‌ها همراه پدرشان بودند. آفرودیت و آرس نماد وحدت دو غیرقابل کنترل‌ترین هیجانات انسانی هستند؛ عشق و جنگ که اگر در اوج تعادل باشند، می‌توانند هماهنگی و هارمونی ایجاد کنند.

فرزند مشترک آفرودیت و هرمس اسطوره‌ای دوجنسی به نام هرمافرودیت[۲۳۵] بود که زیبایی ذاتی و ویژگی‌های جنسیتی هر دو والدش را دارا بود. در مقام یک نماد، هرمافرودیت نماد داشتن و توانایی‌های سنتی زنانه و مردانه به‌طور همزمان در یک فرد می‌باشد.

طبق برخی روایات، اروس، اسطوره‌ی عشق یکی از پسران آفرودیت بود. داستان‌ها و زمان پدیدار شدن اروس در کائنات مانند خود آفرودیت متناقض هستند. هزیود می‌گوید که اروس یکی از نیروهای اصلی خلقت بوده که پیش از تیتان‌ها و المپی‌ها وجود داشته است. همچنین جزو اسطوره‌هایی بوده است که در هنگام پدیدار شدن آفرودیت از دریا او را همراهی می‌کرد. اما اسطوره‌های جدیدتر او را به‌عنوان پسر بدون پدر آفرودیت معرفی می‌کنند. یونانی‌ها اروس را در قالب مردی جوان به تصویر می‌کشیدند. رومی‌ها نیز او را آمور[۲۳۶] می‌نامیدند. به مرور زمان، اروس که در اسطوره‌های اولیه به‌عنوان یکی از نیروهای اصلی کائنات شناخته می‌شد، از مقام خود پایین‌تر و پایین‌تر آمد. تا این‌که امروزه آنچه از او باقی‌مانده است در قالب تصویر نوزادی پوشک به پا با تیر و کمانی در دست نشان داده می‌شود که با نام کوپید[۲۳۷] شناخته شده است.

آفرودیت و انسان‌های فانی

رابطه‌ی آفرودیت با انسان‌های فانی نیز در اسطوره‌ها جالب توجه است. در برخی داستان‌ها او به کمک افرادی که به درگان او دعا می‌کردند می‌آمده است. برای مثال، آفرودیت به دعای هیپومنس در شب مسابقه‌اش با آتلانتا پاسخ داد. آفرودیت به او سه سیب طلایی داد و گفت که چگونه از آن‌ها استفاده کند تا هم جانش حفظ شود و هم همسر مورد علاقه‌اش را به‌دست آورد.

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، آفرودیت در افسانه پیگمالیون پادشاه قبرس نیز نقش بسزایی داشت. پیگمالیون مجسمه‌ای از عاج به شکل زن ایده‌آلش تراشیده بود و هرچه بیشتر به آن نگاه می‌کرد، بیشتر عاشق مخلوق خودش می‌شد. در جشنی که به افتخار آفرودیت برگزار شده بود، پیگمالیون از آفرودیت

درخواست همسری شبیه مجسمه‌اش کرد. بعدها آن مجسمه زنده شد و تبدیل به زنی به نام گالاتا[۲۳۸] شد که با پیگمالیون ازدواج کرد.

انسان معروف دیگری که در اسطوره‌های آفرودیت از او یاد شده است، شکارچی جوان و زیبایی به نام آدونیس بود. آفرودیت نگران جان آدونیس بود و به او هشدار داده بود که از حیوانات وحشی دوری کند. اما هیجان شکار و بی‌باکی آدونیس بر توصیه‌ی آفرودیت غلبه کرد.

روزی در حین شکار، سگ‌های آدونیس یک گراز وحشی را خشمگین کردند. آدونیس با نیزه‌اش حیوان را زخمی کرد که این کار حیوان را وحشی‌تر کرد و گراز به طرز وحشیانه‌ای آدونیس را درید.

پس از مرگ به آدونیس اجازه داده شد تا بخشی از سال از دنیای زیرین به نزد آفرودیت بازگردد (آفرودیت او را با پرسفون شریک شد). این افسانه‌ی چرخه مرگ و بازگشت، پایه آیین آدونیس گشت. بازگشت سالیانه آدونیس نماد بازگشت دوره‌ی حاصلخیزی و باروری بود.

زنان نیز قویاً تحت‌تأثیر آفرودیت بودند. آن‌طور که در افسانه میرا[۲۳۹] آمده است، اگر زنی در برابر اوامر آفرودیت سرپیچی کرد و در مقابل کشش به سمت هر کسی که آفرودیت مقرر می‌داشت از خود مقاومت نشان می‌داد، عواقب خطرناکی انتظارش را می‌کشید. میرا دختر یکی از کاهنان آفرودیت بود که گرفتار عشق نامشروع به پدر خودش شد. برطبق روایت‌های متفاوت از این داستان، آفرودیت به دلیل آن‌که مادر میرا مدعی شده بود دخترش از آفرودیت زیباتر است یا این‌که چون میرا خودش از احترام به آفرودیت سر باز زده بود، باعث ایجاد این عشق ممنوعه شد. میرا به هر ترتیبی که بود خود را به‌طور ناشناس و

در تاریکی به پدر می‌رساند. بعد از چندین ملاقات نامشروع، مرد متوجه شد که زن اغواگر در واقع دختر خودش است. او که از وحشت و انزجار لبریز شده بود به نیت تنبیه دختر تلاش کرد تا او را بکشد. دختر فرار کرد و درست در زمانی که داشت گرفتار می‌شد از اسطوره‌ها درخواست کمک کرد تا او را نجات دهند. درخواست او بلافاصله اجابت شد و دختر تبدیل به درخت خوشبوی میرا گشت.

فائدرا[۲۴۰] نیز یکی دیگر از قربانیان قدرت آفرودیت بود. او مادرخوانده نگون‌بخت هیپولیتوس، جوان زیبایی بود که خود را وقف آرتمیس کرده و زندگی تجردی پیش گرفته بود. آفرودیت از فائدرا به‌عنوان ابزاری برای آزار هیپولیتوس استفاده کرد که از احترام به اسطوره‌ی عشق و آیین‌هایش سر باز زده بود. آفرودیت باعث شد تا فائدرا در دام عشق ناکام پسرخوانده‌اش گرفتار شود.

در افسانه آمده است فائدرا تلاش کرد تا در برابر این میل نامشروعش مقاومت کند، تا حدی که بیمار شد. در نهایت، یک خدمتکار علت حال نزار فائدرا را متوجه شد و به خاطر او به نزد هیپولیتوس رفت. هیپولیتوس از این پیشنهاد خشمگین و وحشت‌زده شد و به‌گونه‌ای که به گوش فائدرا برسد، صحبت‌های تند و تیزی بر علیه او نمود.

فائدرا نیز به قصد تلافی خود را حلق‌آویز کرد و یادداشتی دروغ از خود به‌جا گذاشت که در آن هیپولیتوس را متهم کرد که به او تجاوز کرده است. زمانی که تسوس[۲۴۱] پدر هیپولیتوس از سفر بازگشت و همسر مرده و یادداشتش را پیدا کرد، پوزیدون اسطوره‌ی دریا را فرا خواند و از او خواست تا فرزندش را بکشد. هنگامی که هیپولیتوس داشت ارابه‌اش را در جاده‌ای ساحلی می‌راند، پوزیدون موجی بزرگ و یک هیولای دریایی فرستاد تا اسب‌هایش را بترساند.

ارابه واژگون گشت و هیپولیتوس به کام مرگ کشیده شد. بدین ترتیب آفرودیت انتقام خود را گرفت؛ البته به قیمت زندگی فائدرا.

سایکی[۲۴۲] و آتلانتا دو زن فانی بودند که تحت‌تأثیر آفرودیت تغییر کردند. در افسانه‌ی اروس و سایکی، سایکی دچار این بدشانسی شده بود که آن‌قدر زیبا بود که مردان او را «آفرودیت دوم» می‌خواندند. به همین دلیل در برابر او احترام و خشوعی داشتند که شایسته‌ی اسطوره بود و این موضوع آفرودیت را ناراحت می‌کرد.

در این افسانه سایکی به دنبال آفرودیت می‌گردد، چرا که خشم او باعث دردسرش شده بود. آفرودیت به او چهار مأموریت غیرممکن می‌دهد که هرکدام از آن‌ها ورای توانایی‌های سایکی به نظر می‌رسند. در هر مرحله، سایکی به یاری کمک‌های غیرمنتظره موفق می‌شود. در واقع آفرودیت با ترتیب دادن این مأموریت‌ها، در نقش عامل تغییردهنده سایکی عمل می‌نماید و سایکی که دارای ویژگی‌های شخصیتی اسطوره‌های آسیب‌پذیر بود، رشد می‌کند.

آفرودیت همچنین در افسانه‌ی آتلانتا نیز در نقش عامل تغییردهنده ظاهر می‌شود. آتلانتا زنی فانی بود که با اسطوره‌ی باکره، آرتمیس مقایسه می‌شد. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، آتلانتا مسابقه‌ی دو را باخت و ازدواج کرد، چرا که تصمیم گرفت سه سیب طلایی آفرودیت را بردارد.

کهن‌الگوی آفرودیت

کهن‌الگوی آفرودیت بر لذت بردن زنان از عشق و زیبایی حکمرانی می‌کند. قلمرو عشق، نیروی شدیدی را بر بسیاری از زنان وارد می‌کند. نیرویی که

آفرودیت به شخصیت زنان وارد می‌کند، با نیروی هرا و دیمیتر (دو کهن‌الگوی غریزی دیگر) قابل قیاس است. آفرودیت زنان را وادار می‌کند تا به عملکردهای خلاقیت و زایش خود پاسخ دهند.

عاشق

هر زنی که عاشق شخصی می‌شود که او نیز عاشق زن است، در آن لحظه تجسم کهن‌الگوی آفرودیت است. زن که به‌طور موقت از یک انسان معمولی تبدیل به اسطوره‌ی عشق گشته است، احساس جذابیت کرده و عاشق کهن‌الگویی می‌شود.

زمانی که آفرودیت کهن‌الگوی غالب در روان زن باشد، او به‌راحتی عاشق می‌شود. او دارای جذبه‌ای شخصی است که دیگران را به سمت میدان جاذبه خود جلب می‌کند؛ «ولتاژ» بالا می‌رود و هر دوی آن‌ها احساس جذابیت و طراوت می‌کنند و به سمت یکدیگر جذب می‌شوند.

عاشق شدن

زمانی که دو نفر عاشق می‌شوند، هرکدام دیگری را در نوری ویژه و اصلاح‌کننده (نور طلایی آفرودی

) می‌بیند و جذب زیبایی دیگری می‌شود. چیزی جادویی در هوا موج می‌زند و حالتی از شیدایی پدیدار می‌گردد. هرکدام از آن‌ها احساس زیبایی و خاص

بودنی بیش از حد معمول خودشان دارند. میدان انرژی عاطفی بین آن‌ها تقویت می‌شود و جذابیت مغناطیسی دوطرفه را ایجاد می‌کند. در فضای «طلایی» ای که آن‌ها را احاطه کرده است، حواس تقویت می‌شوند: موسیقی واضح‌تر شنیده شده و رایحه‌های خوش متمایزتر می‌شوند.

وقتی که فرد، عاشق کسی می‌شود که او احساس متقابلی ندارد، احساس می‌کند گرفتار میلی بی‌رحم و اشتیاقی دست‌نیافتنی شده است. او بارها و بارها به سمت فردی که دوستش دارد کشیده شده و بارها و بارها طرد می‌شود. آن شوری که زمانی که عشق دوطرفه است، شگفت‌انگیز می‌نماید، حال فقط درد را افزایش می‌دهد.

فعال شدن آفرودیت

درست همان‌طور که دو روایت اسطوره‌ای از تولد آفرودیت وجود دارد، دو راه نیز برای ورود این کهن‌الگو به سطح خودآگاه هست.

اولی، آغازی شورانگیز است و آن زمانی است که ناگهان آفرودیت به شکلی شگفت‌انگیز و کامل، از آب‌های ناخودآگاه سر برمی‌آورد. در این حالت نیازی به صمیمیت عاطفی نیست و از لحاظ استعاری شبیه روایت هسیود از تولد آفرودیت است.

بسیاری از زنان در جلسات روان‌کاوی خود از اثر شدید غریزه‌ای غیرمنتظره در وجودشان صحبت می‌کنند: «من از نیازی پُر بودم که حتی قبل از اون نمی‌دونستم وجود دارد. این احساس هم فوق‌العاده و هم ترسناک بود.» بسیاری از زنان جوان زمانی که نیروی آفرودیت را احساس می‌کنند، به سمت صمیمیت کشیده می‌شوند. اما دیگرانی که نسبت به آنچه که اتفاق خواهد افتاد آگاه هستند، خود را در معرض قرار نمی‌دهند. دو نفر از بیمارانم مثال‌هایی از این دو روش واکنش متناقض را برایم بیان کرده‌اند. یکی از آن‌ها می‌گفت: «من به عقب نگاه می‌کردم و می‌دیدم که چطور وانمود کردم که از اون

ملاقات خوشحال شدم؛ در حالی که تنها چیزی که برای من مهم بود، بخش رابطه‌اش بود.» اما دیگری محدودیت‌هایی برای خود قائل شده بود: «من خودم رو غرق مطالعه کردم، به سر هیچ قرار ملاقاتی نمی‌رفتم و روی رفتن به مدارس دخترونه تأکید داشتم. تصور می‌کردم باید خودم رو در نوعی صومعه روانی نگه دارم تا زمانی که ازدواج کنم. تا اون زمان بهتر بود خودم رو از وسوسه دور نگه دارم.»

دومین روشی که کهن‌الگو حیات می‌یابد، در یک رابطه سالم است. این حالت شبیه روایت معمول هومر از تولد آفرودیت و بزرگ شدن او به‌عنوان دختر زئوس و یک پری دریایی به نام دیونه است. رشد اعتماد و عشق و پیشروی تدریجی رابطه، بر پدیدار شدن یا «تولد» ناگهانی آفرودیت مقدم می‌شود. زن متاهلی که دو سال پس از ازدواجش برای اولین بار اوج لذت را در رابطه با همسرش تجربه کرده بود با شگفتی می‌گفت: «انگار بدنم حالا می‌فهمه چه کار باید کنه.»

غریزه‌ی تولیدمثل

آفرودیت نمود غریزه‌ای است که تداوم نسل را تضمین می‌کند. از آن‌جا که این کهن‌الگو با رابطه‌ی جنسی و نیروی لذت آن مرتبط است، می‌تواند یک زن را اگر از روش‌های جلوگیری آگاه نباشد، تبدیل به یک ماشین تولیدمثل کند.

برخلاف زنی که تحت‌تأثیر دیمیتر قرار دارد و به خاطر داشتن فرزند اقدام به برقراری رابطه می‌کند، زنی که تحت‌تأثیر آفرودیت می‌باشد، به خاطر میل به

تجربه‌ی عاشقانه صاحب فرزند می‌شود. آفرودیت در گوش زن زمزمه می‌کند که از روش‌های جلوگیری استفاده نکند؛ چرا که از لذت لحظه می‌کاهد و یا شروع عشق‌ورزی را از پیش تعیین شده می‌کند. توجه به توصیه‌های اسطوره، احتمال بارداری ناخواسته را بالا می‌برد.

برخی از زنان، همگام با غریزه تولیدمثل، اثر آفرودیت را در روزهای تخمک‌گذاری که احتمال بارداری بسیار بالاست، بیش از هر زمان دیگری احساس می‌کنند.

خلاقیت

آفرودیت نیروی شگفت‌انگیز تغییر است. از طریق جریان او، جذب، پیوند، باروری، بارداری و تولد یک زندگی جدید اتفاق می‌افتد. زمانی که این فرایند در بستر سالمی بین یک زن و مرد اتفاق بیفتد، نوزادی خلق می‌شود. مراحل کار در تمام فرایندهای خلاقانه به همین ترتیب است. جذب، پیوند، باروری، بارداری و یک خلق جدید محصول خلاقانه می‌تواند حتی پیوند الهام‌بخش دو ایده باشد که به تدریج تئوری جدیدی را خلق می‌کند.

کارهای خلاقانه از ارتباطی قوی و لذت‌بخش زاده می‌شوند. گویی هنرمند عاشقی است که با «دیگری» درمی‌آمیزد تا چیز جدیدی پدید آورد. این «دیگری» می‌تواند یک نقاشی، موسیقی، مجسمه، شعر، دست‌نوشته، نظریه یا اختراعی جدید باشد که در زمان خودش جذاب و شگفت‌انگیز بوده است. خلاقیت برای بسیاری از افراد فرایندی هوس‌انگیز است. تجربه‌ای حسی و در لحظه که شامل لمس، صدا، تصویر، حرکت و گاه حتی رایحه و طعم است.

هنرمندی که مشغول یک فرایند خلاقانه است، مانند یک عاشق، تمام حواسش در اوج است و ادراکات حسی را از کانال‌های متعددی دریافت می‌کند. زمانی که او روی تصویر بصری، تعبیر کلامی یا حرکتی موزون کار می‌کند، اثرات حسی متعددی با هم ترکیب می‌شوند تا نتیجه مطلوب حاصل شود.

آفرودیت در مقام نیروی خلاقانه می‌تواند زن را پشت سر هم درگیر فعالیت‌های خلاقانه کند. زمانی که یک پروژه تمام می‌شود بلافاصله ایده‌ی دیگری که برای زن فوق‌العاده جذاب است، سر بر می‌آورد.

گاهی اوقات جنبه‌های عاشقانه و خلاقانه آفرودیت به‌طور همزمان در روان یک زن حضور دارند. چنین زنی هر چیز و هرکسی که مجذوبش کند را دنبال می‌کند و ممکن است گرفتار زندگی نامنظم و غیرمعمولی شود.

پرورش آفرودیت

کهن‌الگوی آفرودیت بیش از هر کهن‌الگوی دیگر، درگیر حواس و تجربه‌های حسی است. به همین دلیل تقویت حساسیت حواس و تمرکز بر این‌جا و اکنون، آفرودیت را فرا می‌خواند. عشاق به‌طور طبیعی با رایحه، طعم و زیبایی یکدیگر سازگار هستند و موسیقی و تحریکات لمسی می‌تواند هیجان آن‌ها را افزایش دهد. درمان‌گران رابطه زناشویی به مراجعان خود روش‌های «تمرکز حسی» یا «لذت‌بخشی» را می‌آموزند که زوج را تشویق می‌کند در لحظه غرق شوند و نگران هدف خاصی نباشند و بیاموزند چگونه از لذت‌های حسی بهره ببرند.

افکار قضاوت‌گرایانه مانعی در برابر لذت بردن از عشق و هنر است. چنین موانع ذهنی‌ای وقتی ایجاد می‌شوند که افراد احساس نوعی ممنوعیت در قبال هیجان، بازی یا دیگر فعالیت‌های «غیرمولد» می‌کنند. بسیاری از افراد رفتن به دنبال عشق و زیبایی را در بهترین حالت پوچ و در بدترین حالت گناه می‌دانند. برای مثال، کهن‌الگوهای آتنا و آرتمیس که بر روی دستیابی به اهداف تمرکز می‌کنند، لذت بردن آنی آفرودیت را بی‌ارزش می‌پندارند. همچنین آفرودیت تهدیدی برای ارزش‌های کهن‌الگوهای هرا و دیمیتر به حساب می‌آید و به همین دلیل آن‌ها نیز قضاوت مثبتی نسبت به این کهن‌الگو ندارند. در نهایت، درون‌گرایی کهن‌الگوهای پرسفون و هستیا می‌تواند توجه چنین زنانی را از جذابیت‌های «بیرونی» تا حدودی کمتر کند.

زمانی که زنان با ارزش‌های آفرودیت آشنا می‌شوند و سعی می‌کنند تا این جنبه را در وجود خود پرورش دهند، اصلی‌ترین قدم را به سمت فعال کردن کهن‌الگو برداشته‌اند. آن‌ها نیاز خواهند داشت تا به آفرودیت فرصت و زمان رشد بدهند. ممکن است یک زن و شوهر نیاز داشته باشند بدون فرزندان‌شان به مسافرت بروند و در شرایطی آرام از وجود یکدیگر لذت برده، صحبت کنند و عشق‌ورزی را تجربه نمایند. یا یک زن ماساژ دادن را بیاموزد و خودش نیز ماساژ دریافت کند تا بیشتر با بدنش احساس راحتی کرده و از آن لذت ببرد.

پرورش علاقه به هنر، شعر یا موسیقی، مقصود مشابهی را در زمینه‌ی زیبایی‌شناسی به دست می‌دهد. فرد می‌تواند توانایی خود را در غرق شدن در تجارب سمعی، بصری یا خنثی پرورش دهد. زمانی که انسان مجذوب می‌شود، تعامل بین شخص و اثر زیبایی‌شناسانه اتفاق می‌افتد و از خلال این تعامل چیز جدیدی به وجود می‌آید.

زن آفرودیتی

از زمانی که آفرودیت با تمام شکوه و زیبایی‌اش از دریا پدیدار شد، بسیاری از ستارگان سینما خواستند که تجسم این اسطوره‌ی عشق باشند. شاید گاهی این اسطوره از طریق زیبایی ظاهری خود را نشان دهد، اما یک زن آفرودیتی بیش از هر چیز با جذابیت‌اش شناخته می‌شود تا ظاهر صِرف. کهن‌الگوی آفرودیت نوعی کاریزما و گیرایی شخصی ــ نوعی کشش و جاذبه ــ ایجاد می‌کند که در ترکیب با ویژگی‌های ظاهری، از زن «یک آفرودیت» می‌سازد.

زمانی که آفرودیت بخش فعال وجود یک زن بدقیافه باشد، آن زن نمی‌تواند از فاصله دور افراد را به خود جذب کند. فقط کسانی که به او نزدیک می‌شوند او را جذاب و فریبنده می‌یابند. بسیاری از زنانی که ظاهری معمولی دارند اما از ویژگی‌های آفرودیتی برخوردارند، دیگران را با صمیمیت مغناطیس‌وار شخصیت‌شان و جذابیت طبیعی و ناخودآگاه‌شان به خود جلب می‌کنند. این زنان به ظاهر معمولی می‌توانند افراد زیادی را به خود جلب کنند؛ در حالی که شاید خواهران واقعاً زیباتر و متمول‌ترشان کنار گود نشسته باشند و غرق در این سوال که: «واقعاً اون چی داره که من ندارم؟»

کودکی آفرودیت

آفرودیت کوچک، دختر کوچولوی معصوم و شیرین‌زبانی است. او روش برخورد با دیگران را می‌داند و می‌داند چگونه دلبری کند و عشوه‌گری‌های ناخودآگاهش بزرگسالان را بر این می‌دارد تا بگویند: «این بزرگ بشه چی میشه؟! از اون آتیش‌پاره‌هاست!» او از این‌که مرکز توجه باشد لذت می‌برد،

دوست دارد لباس‌های زیبا بپوشد و بیش از اندازه مورد توجه قرار بگیرد. او معمولا کودکی خجالتی نیست و ممکن است حتی به خاطر اجراهای بداهه و تلاش‌هایش برای جلب توجه دیگران لقب «هنرپیشه کوچولو» را به خود بگیرد؛ چرا که همیشه مخاطبانش را شیفته خود می‌کند.

والدین

برخی از والدین، دختران زیبای خود را طوری می‌آرایند که آفرودیت‌های کوچکی از آن‌ها می‌آفرینند. آن‌ها بر جذابیت دختران‌شان تأکید می‌کنند، از آن‌ها می‌خواهند بزرگ‌ترها را ببسوند، آن‌ها را وارد مسابقات زیبایی کودکان می‌کنند و در مجموع روی جذابیت زنانه‌ی آن‌ها بیش از هر جنبه‌ی دیگر شخصیت‌شان تمرکز می‌کنند.

اما وقتی دختر به سن بلوغ نزدیک می‌شود، والدین به‌گونه‌ای دیگر با او برخورد می‌کنند. معمول‌ترین الگوی مخرب این است: آن‌ها به‌طور نامحسوس او را تشویق می‌کنند که از لحاظ جنسی فعال باشد، اما بعد او را تنبیه می‌کنند. این رفتار از والدین افرادی می‌سازند که همزمان هم حامی و هم بر علیه اخلاقیات هستند.

پدران با بلوغ دختران آفرودیتی‌شان به روش‌های گوناگونی برخورد می‌کنند. برخی از پدران به جذابیت روزافزون دختران‌شان به‌طور ناخودآگاه به شکل تعارضی ناخوشایند واکنش نشان می‌دهند که باعث ایجاد فاصله فیزیکی و عاطفی بین آن دو می‌شود. دختران نیز معمولا در ایجاد این فاصله با آن‌ها

همکاری می‌کنند. بعضی از پدران بسیار سخت‌گیر عمل کرده و به دختران اجازه‌ی بیرون رفتن نمی‌دهند، یا در کار آن‌ها سرک کشیده و آن‌ها را کنترل می‌کنند و بابت تمام رفت وآمدهای‌شان از آن‌ها بازجویی می‌کنند.

مادران نیز واکنش‌های متفاوتی نسبت به دختران آفرودیتی خود دارند. برخی از مادران، سخت‌گیر و کنترل‌گر شده و حتی وقتی دختران‌شان متناسب با دیگر همسالان‌شان رفتار می‌کنند نسبت به نوع پوشش یا موسیقی مورد علاقه آن‌ها واکنش‌های افراطی از خود نشان می‌دهند. این مادران ممکن است قوانین خاص خودشان را به دختر تحمیل کرده و او را از بسیاری از فعالیت‌ها منع نمایند. آن‌ها دوستان دخترشان را بررسی می‌کنند و یا حتی آن‌گونه که یک زن به طرزی اندوهناک تعریف می‌کرد، با فرزندان دختر یا پسر یا هر دوی آن‌ها مانند «بیماران جنسی بالقوه» رفتار می‌نمایند. مادران نیز مانند پدران می‌توانند برای دختران آفرودیتی‌شان نقش یک «زندان‌بان روحی» را ایفا کنند.

دیگر مادران برخوردی رقابت‌جویانه با پدیدار شدن آفرودیت در وجود دختران‌شان دارند. از آن‌جا که آن‌ها به جذابیت و جوانی دختران‌شان حسادت می‌کنند، او را تحقیر کرده، مقایسه‌های نامناسب انجام می‌دهند و به انحای مختلف رشد زنانگی را در دختران‌شان تخریب می‌کنند. در قصه‌ی سفیدبرفی، نامادری او مدام از آینه می‌پرسید: «آینه، چه کسی از همه زیباتر است؟» این شخصیت داستانی، نمود مادر رقابت‌جویی است که رفتاری خصمانه دارد.

بهترین والدین آن‌هایی هستند که نه ویژگی‌های آفرودیتی دختران‌شان را بیش از اندازه بزرگ می‌کنند و نه با او مانند یک شیء زیبا رفتار می‌کنند. بلکه هر دوی آن‌ها جذابیت دخترشان را به همان روش مثبتی تأیید می‌کنند که دیگر ویژگی‌های او را، از جمله هوش، مهربانی یا استعداد هنری. آن‌ها برای رفت

وآمدهای دخترشان راهنمایی و محدودیت‌هایی متناسب با سن و بلوغ عقلی‌اش در نظر می‌گیرند.

نوجوانی و آغاز جوانی

نوجوانی و آغاز جوانی زمان تعیین‌کننده‌ای برای زن آفرودیتی است که خود را بین هیجانات آفرودیت درونش و واکنش‌های دیگران گرفتار می‌بیند.

زمانی که یک زن آفرودیتی به دانشگاه می‌رود، به احتمال زیاد جنبه‌های اجتماعی برایش بیشترین اهمیت را دارد. او دانشگاهی را انتخاب می‌کند که بیشتر به فعالیت‌های اجتماعی معروف است تا سطح علمی.

او معمولا روی اهداف بلندمدت تحصیلی یا شغل تمرکز ندارد. علاقه‌ی اولیه‌ی او به یک شغل حرفه‌ای در سایه‌ی مشکلات فراهم آوردن پیش‌نیازهایی که او علاقه‌ای به آن‌ها ندارد، از بین می‌رود. اگر او شیفته‌ی موضوعی شود، قادر است وارد کاری مرتبط با رشته‌ی تحصیلی‌اش شود که معمولا در زمینه‌ی خلاقانه‌ای است که تعامل با مردم را نیز در خود دارد. برای مثال او ممکن است دانش‌آموخته تئاتر باشد که از نقشی وارد نقش دیگری می‌شود. هر بار که او وارد نقش جدیدی می‌شود، هیجان ذاتی‌اش را آرام می‌کند و بنابراین می‌تواند تبدیل به برجسته‌ترین دانشجوی تئاتر در دانشکده شود.

کار

شغلی که زن آفرودیتی را از لحاظ عاطفی درگیر نکند، نمی‌تواند علاقه او را به خود جلب کند. او عاشق تنوع است و شغل‌های تکراری مانند خانه‌داری، کار دفتری یا آزمایشگاهی حوصله‌اش را سر می‌برد. او فقط زمانی که خلاقیتش به‌طور کامل درگیر کاری شود می‌تواند آن را به خوبی انجام دهد. بنابراین او را می‌توان در هنر، موسیقی، نویسندگی، تئاتر یا به همراه افرادی یافت که برای او خاص هستند؛ برای مثال به‌عنوان معلم، درمان‌گر یا سردبیر. در نتیجه او یا از شغلش متنفر است و در حال انجام کاری معمولی است و یا عاشق کارش است و به هیچ چیز جز صرف نهایت وقت و تلاشش برای انجام آن فکر نمی‌کند. علاوه بر این او معمولا ترجیح می‌دهد کاری که برایش جذاب است را انجام دهد تا شغلی که درآمد بهتری دارد اما چنگی به دل نمی‌زند. زن آفرودیتی می‌تواند در نتیجه‌ی تلاش‌هایی که برای کار مورد علاقه‌اش انجام می‌دهد به موفقیت دست یابد، اما برخلاف آتنا و آرتمیس از ابتدا برای رسیدن به آن موفقیت برنامه‌ریزی نکرده است.

روابط با مردان

زنان آفرودیتی به سمت مردانی جلب می‌شوند که نه آن مردان برای آن‌ها مناسب هستند و نه آن‌ها برای مردان. اگر اسطوره‌های دیگر تأثیری بر روان زن نداشته باشند، انتخاب او نیز معمولا مشابه انتخاب‌های اسطوره‌ی آفرودیت خواهد بود؛ مردان خلاق، پیچیده، بداخلاق یا عاطفی مثل هفایستوس، آرس و هرمس. چنین مردانی برای رسیدن به موفقیت شغلی یا موقعیت‌های اجتماعی هدفگذاری نمی‌کنند و نمی‌خواهند مرد خانه یا شوهر و پدر باشند.

مردان هفایستوسی درون‌گرا و احساساتی، معمولا دارای خشمی سرکوب‌شده هستند که در کارهای خلاقانه متجلی می‌شود. مانند اسطوره‌ی کوره‌ی

آهنگری، او می‌تواند هم هنرمند و هم (از لحاظ عاطفی) لنگ باشد. رابطه او با والدینش می‌تواند به بدی رابطه‌ی خود هفایستوس باشد. مرد هفایستوسی نیز ممکن است وقتی نتوانسته انتظارات مادرش را برآورده سازد، توسط او طرد شده باشد و از داشتن ارتباط با پدر نیز محروم بوده باشد. در نتیجه رابطه‌ی او با زنان ترکیبی از عشق و نفرت خواهد بود که در آن زنان برایش بسیار مهم هستند، اما در مقابل، به شدت به آن‌ها بی‌اعتماد است. او همچنین احساس نزدیکی کمی با مردان می‌کند؛ چرا که احساس بیگانگی و پایین‌تر بودن از آن‌ها می‌کند.

معمولا مرد به شدت درون‌گرای هفایستوسی در موقعیت‌های اجتماعی ناراحت است؛ چرا که استعدادی در زمینه‌ی گپ‌زدن و ارتباط برقرار کردن ندارد. در نتیجه دیگران با او هم‌صحبت نمی‌شوند. اما زن آفرودیتی استثناست. او به کمک استعداد ذاتی خود در متمرکز کردن کل توجه‌اش روی فردی که با او ملاقات می‌کند، می‌تواند مرد هفایستوسی را از لاک خودش بیرون بکشد و او را جالب توجه بیابد.

از آن‌جا که مرد هفایستوسی در مصاحبت با زن آفرودیتی احساس جذابیت شخصی کرده و به سمت او جذب می‌شود، شور درونی‌اش فوران نموده و پیوندی شورانگیز بین آن دو برقرار می‌شود. زن آفرودیتی نیز جذاب احساسات شدید او شده و با مهربانی به آتش عواطف او پاسخ می‌دهد؛ عواطفی که شاید پیش از این، از طرف زنان دیگر دفع شده باشد. زن، احساسات عمیق مرد را به غلیان درمی‌آورد؛ احساساتی که مدت‌ها پنهان بوده و خود را در کار مرد و خشمش نشان می‌داده است. وقتی که زن شور خفته‌ی مرد را بیدار می‌کند، شاید هر دوی آن‌ها از حجم احساسات مرد حیرت کنند. اگر مرد صنعتگر یا هنرمند باشد، زن به سمت چیزهای زیبایی که او می‌سازد جلب می‌شود و می‌تواند در عمل الهام‌بخش خلاقیت‌های او باشد.

مشکلات دوست داشتن یک مرد هفایستوسی متعدد بوده و بستگی به نوع احساساتی دارد که او در پشت سلامت روانی‌اش پنهان کرده است. او می‌تواند آتش‌فشانی خفته و پارانویایی بالقوه باشد؛ مردی گوشه‌گیر که کارهایش به دلیل انزوا و خشونت بیش از اندازه‌اش شناخته نشده‌اند. به‌علاوه احساساتی از قبیل خشم، حقارت و ترس از دست دادن، به دلیل جذابیت زن آفرودیتی، به احتمال زیاد فعال می‌شوند. اگر او واقعاً شبیه هفایستوس باشد، می‌تواند حسادتش را کنترل کند. بودن در کنار مردی هفایستوسی در این شرایط، مانند زندگی کردن در دامنه‌ی یک آتشفشان فعال است و همیشه با این نگرانی همراه خواهد بود که چه زمان فورانش همه چیز را به آسمان خواهد فرستاد.

برخی ترکیب‌های هفایستوس ـ آفرودیت خیلی خوب با هم کار می‌کنند. در این حالت مرد هفایستوسی، مردی خلاق و درون‌گراست که عواطف مختلفی (و نه فقط خشم) را در مسیر شورانگیز و پربارش تجربه می‌کند. او این احساسات را از طریق کار و چند رابطه‌ی مهم‌اش ابراز می‌دارد. او زن آفرودیتی را عمیقاً دوست خواهد داشت؛ چرا که تملک‌طلب نیست. شور و هیجان او زن را از لحاظ عاطفی به خود وابسته می‌کند و وفاداری‌اش، ثباتی را که زن نیاز دارد برایش فراهم می‌کند.

مرد دیگری که معمولا توجه زن آفرودیتی را به خود جلب می‌کند، آرس دمدمی مزاج است؛ اسطوره‌ی جنگ و پسر هرا و زئوس. تاریخچه زندگی واقعی چنین مردی می‌تواند شباهت نزدیکی با ترکیب خانوادگی اسطوره‌ی آرس داشته باشد: بزرگ شده توسط مادری بداخلاق بعد از آن‌که پدر آن‌ها را ترک کرده است. او مردی عاطفی، پرشور و اهل هارت و پورت است. از آن‌جا که او پدری واقعی نداشته تا الگوی مردانه و نظم‌دهنده‌اش باشد و یاد گرفته کارهایش را از طریق مادرش پیش ببرد، کم‌طاقت بوده و تحمل شکست را ندارد. او دوست دارد مسئولیت قبول کند؛ اما تحت فشار، کنترل خود را از

دست می‌دهد و به همین دلیل نمی‌تواند رهبر خوبی باشد.

ترکیب آرس ـ آفرودیت، ترکیبی قابل اشتعال است! هر دوی آن‌ها تمایلی به زندگی در لحظه دارند و بیشتر اهل عمل هستند تا فکر؛ یعنی اول واکنش نشان داده و بعد فکر می‌کنند. هر زمان که این دو با هم باشند، طبیعت آتشین آن‌ها تعاملی پرشور ایجاد می‌کند. آن‌ها هم با هم می‌جنگند و هم به یکدیگر عشق می‌ورزند.

آفرودیت و آرس عناصر سازنده‌ی یک رابطه‌ی پایدار نیستند. آرس علاوه بر عواطف ناگهانی، دارای نوعی غرور مردانه و لاف زنانه است که معمولا باعث ایجاد موقعیت‌های مالی ناپایدار برایش می‌شود. او نمی‌تواند با سیاست فکر کند یا محتاط باشد و تحت جوِ لحظه، ممکن است حرفی بزند یا کاری کند که به قیمت از دست دادن شغلش تمام شود. به‌علاوه اگر همسرش تمایلات آفرودیتی داشته باشد، به نوعی احساس می‌کند مردانگی‌اش مورد تهدید واقع شده و حس تملک‌طلبی‌اش فعال می‌شود. در نتیجه ممکن است خشن شود و انفجارش می‌تواند وحشیانه بوده و ترس و وحشت ایجاد کند.

اما با تمام این آتش‌بازی‌ها، زوج آرس ـ آفرودیت می‌توانند نسبتآ با هم هماهنگ شده و یکدیگر را تحمل کنند. در این حالت مرد دارای شخصیتی آرسی است ــ غریزی، به شدت عاطفی و دارای طبیعت جنگ‌جو ــ اما موقعیت خانوادگی سالم‌تری داشته است و ذاتآ خشن نیست و زن نیز به اندازه‌ی کافی هرا در وجودش دارد تا پیوند با او را رشد داده و تاب بیاورد.

مردی که مانند نوجوانی ابدی رفتار می‌کند نیز بسیاری از زنان آفرودیتی را به خود جلب می‌کند. مردانی که به نظر می‌رسد تمایل شدیدی برای بالغ نشدن دارند، پیچیده هستند و از لحاظ ذهنی متمرکز بوده و دارای استعداد خلاقیت می‌باشند. آن شبیه هرمس، اسطوره‌ی پیام‌آور و جوان‌ترین المپی هستند. زن آفرودیتی توانایی او در زمینه‌ی کلام را مسحورکننده می‌یابد ــ به‌ویژه اگر مرد شاعرمسلک نیز باشد ــ و مجذوب توانایی او در حرکت سریع از اوج به فرود می‌شود (از لحاظ عاطفی یا اجتماعی). مرد هرمسی می‌تواند حقه‌باز و تا حدودی کلاهبردار باشد که عاشق کار کردن روی ذهن‌های «کندتر» از خودش است. او پر از استعدادهای گوناگون و معمولا باهوش و در عین حال بی‌نظم است؛ دارای شخصیتی پرجذبه و بی‌تعهد به کارش می‌باشد. او مانند نسیمی در زندگی زن آفرودیتی می‌آید و می‌رود. تلاش برای وصل کردن او به هر چیزی مانند اینست که بخواهید جیوه را در دست نگه دارید. او از «شایدها» صحبت می‌کند و با خیالبافی درباره‌ی زندگی کردن با یکدیگر و یا ازدواج، نقش بازی می‌نماید. اما بهتر است زن آفرودیتی روی حرف‌های او حساب نکند؛ چرا که او آخرین کسی است که می‌تواند تعهد بدهد. رابطه با او غیرقابل پیش‌بینی و بسیار پرانرژی است. او عاشقی احساساتی و فریبنده است؛ یک پیترپن[۲۴۳] بازیگوش که شاید هرگز بزرگ نشود.

زوج آفرودیت ـ هرمس برای برخی زنان آفرودیتی بسیار مناسب است؛ در شرایطی که هر دوی آن‌ها در داشتن شور آنی و عدم تعهد مشکرت باشند. اما اگر آفرودیت و هرا هر دو کهن‌الگوهای قوی در وجود زن باشند، تطبیق با این شرایط برایش بسیار دردناک خواهد بود. چنین زنی عمیقاً به مرد هرمسی وابسته می‌شود و به خاطر حسادت به شهرت آزار می‌بیند. زن تمایلی به ازدواج دارد؛ اما معمولا باید بنشیند و منتظر مقدماتی باشد که متناسب با رفت وآمدهای مرد است.

مرد هرمسی پخته، این توانایی را دارد تا به کار و رابطه‌اش تعهد بدهد. (همان‌طور که پیشتر گفته شد، او می‌تواند با یک زن هستیایی ازدواج کند). او دیگر احتمالا یک تاجر با روابط عمومی بالاست تا جوانی ابدی و گریزپا. رابطه‌ی آن‌ها می‌تواند دوام داشته باشد؛ چرا که هیچ‌کدام حسود یا تملک‌طلب نیستند. به‌علاوه، علت دیگر دوام رابطه‌ی آن‌ها اینست که هر دو از مصاحبت و سبک یکدیگر لذت می‌برند. زن با سبک مدام در رفت وآمد بودن مردش کنار می‌آید، چرا که خودش نیز این‌گونه است. هر دوی آن‌ها می‌تواند در یک لحظه تماماً درگیر یکدیگر باشند و در لحظه‌ی بعد مستقل از هم؛ و این روش، مناسب هر دوی آن‌هاست.

ازدواج

اگر آفرودیت یکی از چند کهن‌الگوی غالب در روان زن از جمله هرا باشد، در نتیجه حضورش باعث بهبود و سرزندگی زندگی مشترک می‌شود. دستیابی به یک ازدواج پایدار برای زن آفرودیتی تا حدودی مشکل است. بدون اثر دیگر کهن‌الگوها بر زندگی مشترک یا ازدواجی که به‌طور اتفاقی ترکیب مناسبی از آب درآمده است. او احتمالا ازدواج‌های متعددی را تجربه خواهد کرد.

روابط با زنان: زن غیرقابل اعتماد

زن آفرودیتی معمولا مورد ظن دیگر زنان، خصوصاً زنان هرایی است. هر چقدر او نسبت به اثرش روی مردان ناآگاه‌تر و غیرمسئول‌تر باشد، عنصر مخرب

قوی‌تری خواهد بود. برای مثال، او ممکن است به یک مهمانی رفته و گرم گفت‌وگو با اکثر مردان جالب توجه آن‌جا شود. در نتیجه حسادت، احساس عدم کفایت و ترس از دست دادن را در بسیاری از زنانی که می‌بینند مردشان با سرزندگی فزاینده به او پاسخ می‌دهد، برمی‌انگیزد.

وقتی زنان (خصوصاً یک هرای حسود و کینه‌ای) از دست زن آفرودیتی عصبانی می‌شود، او شوکه می‌شود. او به‌ندرت خصومت دیگر زنان را تاب می‌آورد و از آن‌جایی که خودش حسود و تملک‌طلب نیست، به سختی می‌تواند علت دشمنی آن‌ها را درک کند.

زن آفرودیتی معمولا دایره وسیعی از دوستان و آشنایان زن (به‌جز زنان هرایی) دارد که از حفظ انگیختگی و جذابیت او لذت می‌برند. بسیاری از آنان مانند خودش دارای ویژگی‌های آفرودیتی هستند. بقیه مانند همراهانش هستند که یا از مصاحبت با او لذت می‌برند و یا در ماجراهای زندگی‌اش او را همراهی می‌کنند. اما در هر حال دوستی‌های او تا زمانی دوام دارد که دوستانش زمانی که او به نقشه‌هایی که به‌طور غیرعمد با آن‌ها کشیده است عمل می‌کند، این رفتار او را توهین شخصی قلمداد نکنند.

فرزندان

زنان آفرودیتی بچه‌ها را دوست دارند و بچه‌ها نیز به آن‌ها علاقه‌مندند. کودک احساس می‌کند این زن به او با دیدی تحسین‌کننده و بدون قضاوت نگاه می‌کند. او به‌گونه‌ای احساسات و توانایی‌های کودک را از درونش بیرون می‌کشد که او احساس زیبایی و مورد پذیرش بودن می‌کند. او معمولا نوعی احساس خاص بودن را به کودک القا می‌کند که به او اعتماد به‌نفس داده و کمک می‌کند تا توانایی‌ها و استعدادهایش شکوفا شوند. او می‌تواند به بازی‌ها روح داده و به‌راحتی آن‌ها را باورپذیر کند. او می‌تواند کودکان را تشویق به رفتار درست کند و با اشتیاق مسری‌ای که خودش نسبت به چیزهایی که برایش جالب هستند دارد، الهام‌بخش کودکان شود. همه این‌ها ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای برای یک مادر هستند. کودکان یک زن آفرودیتی اگر ویژگی‌های دیمیتری

نیز در مادرشان حضور داشته باشد، می‌توانند فردیت خود را رشد داده و بارور کنند.

یک مادر آفرودیتی می‌تواند با زیبایی و فریبندگی خود، کودکانش را شیفته خود نماید. اما اگر (به‌دلیل کمبود دیمیتر) به نیازهای آن‌ها به امنیت عاطفی و ثبات توجه نکند، مادری بی‌ثبات خواهد بود که این موضوع عواقب بدی بر روی کودکان خواهد داشت. بچه‌ها از دریافت کامل توجه مادر در یک لحظه بسیار شاد خواهند شد و لحظه‌ای بعد که حواس او به جای دیگری پرت می‌شود، از لحاظ عاطفی ویران می‌شوند. یکی از بیماران من مادری آفرودیتی داشت که برای زمان‌های طولانی او را با یک خانه‌دار تنها می‌گذاشت. او بازگشت مادر به خانه را به این شیوه‌ی استثنایی تعریف می‌کرد: «مادر به سرعت وارد خانه می‌شد و بازوانش برای در آغوش کشیدن من کاملا باز بود. در آن زمان احساس می‌کردم مهم‌ترین فرد روی زمینم.» مادرش با خود «طلوع خورشید را به خانه می‌آورد.» گویی یک اسطوره به خانه بازگشته است. اصلا مهم نبود که او از عدم حضور مادرش در خانه متنفر است و حتی با خبر بازگشت او به خانه با ترشرویی برخورد می‌کند؛ همه‌ی این‌ها به محض این‌که او در نور افسون‌کننده آفرودیتی مادرش گرم می‌شد، مورد بخشش قرار می‌گرفت. او با عدم اعتماد به توانایی‌هایش بزرگ می‌شد و مجبور بود با احساس بی‌ارزشی و افسردگی‌ای که مشابه احساساتی بود که در زمان عدم حضور مادرش داشت، کنار بیاید.

زمانی که توجه شدید اما ناپایدار یک مادر آفرودیتی بر روی پسرش متمرکز شود، این موضوع بر روی روابط آینده پسر با زنان و همچنین اعتماد به‌نفس و احتمال افسردگی او تأثیر خواهد گذاشت. مادر صمیمیت خاصی بین خود و پسرش ایجاد می‌کند که رشد مردانگی را در پسر از بین برده و پسر را جذب خود می‌کند؛ و سپس توجه مادر به جای دیگری جلب می‌شود. رقیب پسر در محبت مادر، هرچه که باشد، مادر را از کنار او دور می‌کند و باعث می‌شود

پسر با احساس عدم کفایت، ویرانی، ناتوانی، خشم و گاهی اوقات تحقیر تنها بماند. این حس رقابت‌جویی که فرزند پسر مدام در آن شکست می‌خورد، توسط اکثر فرزندان دختر نادیده انگاشته می‌شود. زمانی که پسر بزرگ می‌شود، مشتاق آن است که همان شدت عواطف و خاص بودنی را که زمانی با مادرش داشته دوباره تجربه کند؛ فقط این بار می‌خواهد کنترل اوضاع را در دست داشته باشد. او به خاطر تجربه‌ی دوران کودکی با مادرش به زنان بی‌اعتماد بوده و ممکن است احساس کند در حفظ محبت زنان ناتوان است.

میانسالی

بالا رفتن گریزناپذیر سن وسال می‌تواند واقعیت ویران‌کننده‌ای برای زن آفرودیتی باشد؛ خصوصاً اگر زیبایی ظاهری عامل اصلی جذابیتش بوده باشد. زمانی که او از این موضوع آگاه می‌شود یا نگران از بین رفتن زیبایی‌اش می‌شود، جهت توجهش تغییر می‌کند و مانع از این می‌شود که تمام جذبش متوجه طرف مقابلش باشد. او خبر ندارد که این ویژگی آفرودیت ــ حتی بیش از زیبایی ظاهری‌اش ــ عامل جذب افراد به سمت او بوده است.

در میانسالی، زن آفرودیتی معمولا در انتخاب همسر مناسب دچار مشکل می‌شود. او متوجه می‌شود که چقدر جذب افراد غیرمعمول و حتی نامناسب می‌گردد. او اکنون به دنبال یک زندگی آرام و باثبات است؛ چیزی که پیش از این آن را رد می‌کرد.

اما سال‌های میانی برای زنان آفرودیتی که مشغول کارهای خلاقانه هستند، دشواری‌ای ندارد. چنین زنانی اشتیاق خود را حفظ کرده‌اند و همچنان خود را

غرق در کاری کرده‌اند که از آن لذت می‌برند. و حال آن‌ها تجربه‌ی بیشتری دارند تا از آن الهام بگیرند و مهارت‌های گسترده‌تری دارند تا به کمک آن‌ها بتوانند خود را ابراز نمایند.

کهنسالی

برخی از زنان آفرودیتی قابلیت زیبا دیده شدن خود را حفظ کرده‌اند و همچنان مورد علاقه‌ی هر چیز و هر کسی هستند که روی آن تمرکز می‌کنند. آن‌ها باشکوه و سرزندگی پیر می‌شوند. علاقه به دیگران یا درگیری در کارهای خلاقانه همچنان مهم‌ترین بخش زندگی آن‌هاست. آن‌ها دیدگاه دوره‌ی جوانی خود را حفظ کرده‌اند و هنوز هم به‌طور ناخودآگاه از تجربه‌ای به تجربه‌ی دیگر می‌روند و شیفته‌ی هر چیزی هستند که در آینده به سراغ‌شان می‌آید. قلب جوان آن‌ها دیگران را به سمت خود جلب می‌کند و آن‌ها دوستان متعددی از همه‌ی سنین دارند. برای مثال، ایموژن کانینگهام[۲۴۴] در نود سالگی عکاسی الهام‌بخش بود که به عکس گرفتن از زیبایی‌های که در فیلم می‌دید ادامه می‌داد و در مقابل، دیگران نیز مشتاق بودند تا از خود او عکس بگیرند.

مشکلات روان‌شناختی

داشتن آفرودیت به‌عنوان کهن‌الگوی غالب، کار سختی است. زنی که دارای تمایلات آفرودیتی است، همیشه بین علائق خود و فرهنگ جامعه در کشمکش و تضاد خواهد بود.

همذات‌پنداری با آفرودیت

زنی که به شدت با کهن‌الگوی آفرودیت همذات‌پنداری می‌کند، عموماً زنی برون‌گراست که عاشق زندگی است و عنصری آتشین در شخصیتش دارد. او دیگران را دوست دارد و با جذابیتش آن‌ها را به سمت خود جلب می‌کند. توجه او حالتی اغواگرانه دارد. اگر او با آفرودیت همذات‌پنداری کند به خواست خودش عمل کرده و به عواقب کارهایش اهمیتی نمی‌دهد. اما این عواقب می‌تواند اعتماد به‌نفس خودش را کاهش دهد. او باید بداند چگونه در برخی محیط‌ها آفرودیت را کنترل کرده و چگونه به دیگران واکنش نشان دهد؛ چگونه انتخابی عاقلانه داشته باشد: «در چه زمانی و با چه کسی» و چگونه در موقعیت‌های مخرب، مشابه کهن‌الگو عمل نکند.

سبک برخورد گرم و صمیمانه‌ی او ممکن است از طرف دیگران بد تعبیر شده و آن‌ها به اشتباه فکر کنند که او به آن‌ها علاقه‌مند است. و وقتی او آن‌ها را رد می‌کند، دیگران فکر می‌کنند که او قصد آزار و ناراحت کردن آن‌ها را داشته است. این افراد ممکن است احساس گول خوردن و انزجار کنند و در نتیجه عصبانی و خشمگین شوند. زن آفرودیتی از آن علاقه‌ی ناخواسته و سپس عصبانیت طرف مقابل، آزرده‌خاطر می‌شود و ممکن است از دست خودش عصبانی شده و پیش خودش فکر کند چه کرده است که چنین واکنش‌هایی را برانگیخته است. زمانی که زن آفرودیتی از این الگو آگاه شود، می‌تواند یاد بگیرد چگونه شوروشوق طرف مقابلش را که خود قصد برانگیختن آن را نداشته، تعدیل کند. او می‌تواند غیرقابل دسترس بودن خود را نشان داده و یا رفتار خود را غیرشخصی‌تر و غیرمستقیم‌تر کند.

زمانی که زن آفرودیتی در محیطی بزرگ شود که ویژگی‌های آفرودیتی در آن محکوم است، تلاش می‌کند تا علائق خود را سرکوب کرده، جذابیت خود را کم‌ارزش جلوه داده و خود را به خاطر احساساتش سرزنش کند. اما احساس گناه و تضادی که او به خاطر ابراز طبیعت آفرودیتی‌اش حس می‌کند، او را به سمت افسردگی و اضطراب می‌برد. و اگر نقش خود را به خوبی بازی کرده و ویژگی‌های آفرودیتی‌اش را از سطح خودآگاهش جدا کند، تماس با اصلی‌ترین بخش وجودش را از دست خواهد داد و در نتیجه سرزندگی و خودانگیختگی‌اش از بین خواهد رفت.

مشکلات زندگی کردن در لحظه حال

زنان آفرودیتی تمایل دارند در لحظه‌ی حال زندگی کنند. آن‌ها به‌گونه‌ای هستند که گویی هیچ چیز ورای تجربه‌ای که در این لحظه دارند وجود ندارد. چنین زنی در گیرودار یک لحظه ممکن است به گونه‌ای واکنش نشان دهد که انگار کارهایش هیچ‌گونه عواقبی نخواهد داشت. چنین رویکردی تبدیل به اعمالی وسواس‌گونه می‌شود که می‌تواند برای همه مخرب باشد. برای مثال، او ممکن است وسیله‌ی زیبایی بخرد که توانایی مالی آن را نداشته یا برحسب عادت افراد را معطل خود نگه دارد. او با علاقه‌ای وافر، برنامه‌ریزی می‌کند و تصمیم دارد همه‌ی آن برنامه‌ها را نیز اجرا کند. اما وقتی زمان انجام کار فرا می‌رسد، ممکن است غرق در کار دیگری باشد.

اگرچه روش دردناکی است، اما تجربه بهترین استاد زن آفرودیتی است. او می‌آموزد که دیگران وقتی او با آن‌ها مانند «از دل برود هر آن‌که از دیده برفت» رفتار می‌کند، ناراحت و عصبانی می‌شوند. زمانی که او قبل از خرید وسواس‌گونه‌ی چیزی که چشمش را گرفته است، به موقعیت مالی خود فکر نمی‌کند،

ناگهان درمی‌یابد که حساب و کتاب از دستش خارج شده و صورتحساب است که از در و دیوار برایش می‌رسد. او الگوهایی که باعث آزار خودش و دیگران می‌شود را آن‌قدر تکرار می‌کند تا بیاموزد در برابر غلبه‌ی «این‌جا و اکنون» که باعث می‌شود او به گونه‌ای زندگی کند که انگار فردایی وجود ندارد، مقاومت نماید.

زمانی که زن آفرودیتی می‌آموزد تا به عواقب اعمالش فکر کند، به شیوه‌ای کمتر وسواس‌گونه واکنش نشان داده و مسئولانه‌تر عمل می‌کند. اما در هر حال، اولویت‌های عاطفی برایش مهم‌تر از ملاحظات عملی خواهد بود. او همچنان دیگران را با رفتارش آزار خواهد داد؛ حتی زمانی که پیش از انجام کاری به روش آن فکر می‌کند. چرا که او در نهایت از قلبش پیروی خواهد نمود.

صدمات عشق

زن آفرودیتی به سرعت عاشق می‌شود و هر بار صادقانه خیال می‌کند مرد ایده‌آل خود را یافته است. در یک لحظه جادویی، مرد نیز احساس می‌کند خودش اسطوره‌ای است که به اسطوره‌ای دیگر علاقه‌مند شده است. اما در یک آن نیز ممکن است از چشم زن بیفتد و کنار گذاشته شود. در نتیجه او در مسیر خود تعدادی مرد زخمی، طردشده، افسرده و خشمگین را به جا می‌گذارد.

به منظور پایان دادن به این الگو، زن باید یاد بگیرد که یک نفر را «با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش» دوست بدارد؛ کسی که یک انسان جایزالخطاست و نه

یک اسطوره‌ی کامل. در ابتدا او باید دست از شیفتگی‌های سهل‌الوصولش بردارد و به‌طور معمول فقط تجربه می‌تواند چنین سرخوردگی‌ای را برایش به ارمغان بیاورد. تنها آن زمان است که او می‌تواند آن‌قدر در یک رابطه باقی بماند تا نقایص انسانی خود و طرف مقابلش را بپذیرد و ابعاد انسانی عشق (و نه ابعاد اسطوره‌ای آن را) درک کند.

«نفرین» عشق

قدرت اسطوره‌ی آفرودیت در عاشق کردن دیگران می‌تواند مخرب باشد. برای مثال، او می‌تواند زن را وادار به دوست داشتن کسی کند که او زن را دوست ندارد. یا شوری در فرد ایجاد کند که نامناسب یا بیمارگونه باشد که منجر به ایجاد تعارض یا تحقیر می‌شود و به تدریج زن یا ویژگی‌های مثبت او را از بین می‌برد. میرا، فائدرا و مدآ سه زن اسطوره‌ای بودند که مورد نفرین عشق قرار گرفتند. در نتیجه آن‌ها «بیمار» عشق شدند. و زمانی که آفرودیت از سایکی خشمگین شد، تصمیم گرفت او را عاشق «پست‌ترین مرد» کند. این اسطوره کاملا می‌دانست که عشق می‌تواند منجر به رنج شود.

زنانی که با بدبختی تمام گرفتار عشق‌شان هستند، قربانیان امروزی آفرودیت می‌باشند. برخی از آن‌ها در جست‌وجوی روان‌پزشکی هستند تا آن‌ها را از این بدبختی نجات دهد. من در کار خود با دو الگوی نمونه مواجه شده‌ام. الگوی اول زنی است که به مردی علاقمند است که مرد با او بدرفتاری کرده یا او را تحقیر می‌کند. زن همه چیز را به خاطر ذره‌ای توجه که گه‌گاهی از مرد دریافت می‌کند، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. درگیری او ممکن است در زمان کوتاهی اتفاق بیفتد و یا دهه‌ها ادامه پیدا کند. از لحاظ شخصیتی او در این رابطه آزار می‌بیند و با تلاش برای متقاعد کردن خودش که مرد واقعآ او را دوست دارد

شواهد خلاف این موضوع را نادیده می‌گیرد. زن افسرده و ناراحت است؛ چرا که به شدت در مورد تغییر دادن شرایط خود مردد می‌باشد. اما برای این‌که احساس بهتری داشته باشد، لازم است آن رابطه‌ی مخرب را که به آن معتاد شده است، کنار بگذارد.

الگوی دوم حتی از الگوی اول هم ناامیدانه‌تر است. در این‌جا زن به مردی علاقه‌مند است که مرد علناً ابراز می‌دارد که هیچ کاری با او ندارد. مرد تا جایی که می‌تواند به زن بی‌محلی می‌کند و احساس می‌کند در عشق ناخواسته‌ی زن گیر افتاده است. در این‌جا نیز درگیری وسواس‌گونه‌ی زن در این رابطه می‌تواند سال‌ها به طول بیانجامد و امکان هر نوع رابطه‌ی دیگری را از زن بگیرد. زن در تعقیب مرد، ممکن است تا شهر دیگری هم به دنبال او برود (کاری که یکی از بیماران من انجام داده بود) و یا حتی به خاطر ورود غیرقانونی به خانه مرد بازداشت شده یا از خانه به زور بیرون انداخته شود.

رها شدن یک فرد از نفرین آفرودیت کار دشواری است. زن می‌بایست به منظور تغییر، ابتدا میزان تخریبی که این وابستگی باعث می‌شود را ببیند و بخواهد که این رابطه تمام شود. تلاش فوق‌العاده‌ای لازم است تا بتوان در برابر وسوسه دیدن دوباره مرد و پیوند دوباره با او مقاومت نمود. اما زن باید پیش از آن‌که بخواهد در جای دیگری سرمایه‌گذاری عاطفی کند، این کار را انجام دهد.

راه‌های رشد

آگاهی از الگوهای کهن‌الگوهایی برای همه زنان، خصوصاً زنان آفرودیتی می‌تواند مفید باشد. این آگاهی به آن‌ها کمک می‌کند تا بفهمند این طبیعت

«اسطوره داده» ی آن‌هاست که می‌توانند به‌راحتی علاقه‌مند شوند و لذتی را تجربه کنند که بسیاری از زنان نمی‌توانند. این آگاهی بسیاری از زنان آفرودیتی را از احساس گناه رها می‌کند و همزمان آن‌ها را به این موضوع آگاه می‌کند که باید مراقب بهترین علایق‌شان باشند؛ چرا که اسطوره‌ی آفرودیت این‌گونه نبود.

اگر دیگر کهن‌الگوهای اسطوره‌ای در روان زن آفرودیتی غالب نباشند، حداقلش این است که به شکل نهفته حضور دارند. این کهن‌الگوها در اثر تجارب زندگی واقعی رشد کرده و قدرت آفرودیت را در روان زن متعادل کرده یا اصلاح می‌کنند. اگر یک زن آفرودیتی مهارتی را بیاموزد یا رشته تحصیلی‌ای را دنبال نماید، اهمیت آتنا و آرتمیس در روانش افزایش پیدا می‌کند. اگر ازدواج کند و بچه‌دار شود، هرا و دیمیتر اثری پایدارکننده بر روی روانش خواهند داشت. اگر از طریق مراقبه هستیا را در خود رشد دهد، راحت‌تر می‌تواند در برابر تمایلات بیرونی‌اش مقاومت کند. و پرورش درون‌گرایی پرسفون به زن آفرودیتی این امکان را می‌دهد تا تمایلات خود را در خیال تجربه کند و نه در واقعیت.

زمانی که زن آفرودیتی از الگوی خود آگاه می‌شود و تصمیم می‌گیرد آن را اصلاح نماید، دیگر خودش و کسانی که دوست می‌دارد، آسیب ندیده و تغییری اساسی رخ می‌دهد. تصمیم‌گیری و شکل‌دهی نتایج امکان‌پذیر می‌شود؛ چرا که او اکنون می‌تواند ارزش‌هایش را اولویت‌بندی کرده و برطبق آن‌ها عمل کند. افسانه‌ی سایکی مسیر رشدی را که او می‌تواند طی کند، شرح می‌دهد.

افسانه‌ی سایکی: استعاره‌ای از رشد روان‌شناختی

افسانه‌ی اروس (آمور) و سایکی توسط روان‌کاوان یونگی متعدد به‌عنوان تمثیلی از روان‌شناسی زنان، مورد استفاده قرار گرفته است. معروف‌ترین آن‌ها اریک نیومن[۲۴۵] در کتاب آمور و سایکی و رابرت جانسون[۲۴۶] در کتاب آن زن می‌باشند. سایکی زنی فانی و باردار بود که تلاش داشت دوباره با شوهرش اروس، اسطوره‌ی عشق و پسر آفردویت پیوند برقرار کند.

سایکی فهمید که اگر می‌خواهد دوباره با شوهرش زندگی کند، باید خود را تسلیم آفرودیت خشمگین و عصبانی کند؛ بنابراین به حضور اسطوره رفت. آفرودیت برای امتحان او، چهار مأموریت مشخص کرد.

این چهار مأموریت آفرودیت، معانی نمادین مهمی دارند. هرکدام از آن‌ها نمود قابلیتی هستند که زن باید در خود پرورش دهد. هربار که سایکی مأموریتی را به انجام می‌رساند، توانایی‌ای به دست می‌آورد که پیش از آن نداشت. توانایی‌ای که در روان‌شناسی یونگی مترادف با آنیموس یا جنبه‌ی مردانه‌ی روان زن می‌باشد. اگرچه این توانایی‌ها برای زنی مانند سایکی «مردانه» به نظر می‌رسند و او نیاز دارد تلاش کند تا آن‌ها را در خود رشد دهد، اما جنبه‌های طبیعی وجود زنان آتنایی و آرتمیسی هستند.

سایکی در مقام یک شخصیت اسطوره‌ای، یک عاشق (مانند آفرودیت)، یک همسر (مانند هرا) و مادری باردار بود (دیمیتر). به‌علاوه او در مسیر افسانه‌ای‌اش به جهان زیرین رفته و بازمی‌گردد (و بنابراین به پرسفون نیز شباهت دارد). زنانی که روابط برای آن‌ها اولویت دارد و به‌طور غریزی یا عاطفی نسبت به دیگران واکنش نشان می‌دهند، باید توانایی‌هایی که به شکل نمادین در این چهار مأموریت آمده است را در خود پرورش دهند. تنها در این صورت می‌توانند اختیارات خود را ارزیابی کرده و در زمینه علائق خود قاطعانه عمل کنند.

مأموریت ۱: جدا کردن دانه‌ها. آفرودیت سایکی را به اتاقی هدایت کرد و در آن‌جا توده‌ی بزرگی از دانه‌ها را به او نشان داد که درهم آمیخته بودند ــ ذرت، جو، ارزن، خشخاش، نخود، عدس و لوبیا ــ و به او گفت باید تا پیش از عصر هر گونه از دانه‌ها را دسته‌بندی کرده و از یکدیگر جدا کند. مأموریت

غیرممکن به نظر می‌رسید تا زمانی که دسته‌ای از مورچه‌ها به یاری سایکی آمدند و هر دسته از دانه‌ها را جدا کرده و در توده‌ی مخصوص به خود قرار دادند.

به همین ترتیب، هنگامی که زنی بخواهد تصمیم بسیار سختی بگیرد، ابتدا باید توده‌ی درهم احساسات متناقض و وظایف متعددش را مرتب کند. این موقعیت خصوصاً زمانی پیچیده می‌شود که آفرودیت دستی در آن داشته باشد. آن زمان، «مرتب کردن دانه‌ها» وظیفه‌ای است درونی که نیاز دارد تا زن نگاه صادقانه‌ای به درون خویش انداخته، ارزش‌ها، احساسات و انگیزه‌هایش را وارسی نموده و آنچه را حقیقتاً مهم است از آنچه ناچیز است، جدا نماید.

زمانی که زن می‌آموزد در یک موقعیت پیچیده صبر کند و تا زمانی که وضوح پدیدار نشده، عمل نکند، آموخته است تا به «مورچه‌ها» اعتماد کند. این حشرات شبیه فرایندی شهودی هستند؛ کارگرانی که ورای کنترل خودآگاه کار می‌کنند. و یا این‌که وضوح می‌تواند از طریق تلاشی آگاهانه به منظور ارزیابی‌ای منطقی و ساختارمند به دست آید و به هرکدام از عناصری که در تصمیم‌گیری دخیل هستند، اولویتی اختصاص دهد.

مأموریت ۲: به‌دست آوردن مقداری پشم زرین. دستور بعدی آفرودیت به سایکی این بود که مقداری پشم زرین از قوچ‌های وحشی خورشید به‌دست آورد. آن‌ها جانوران عظیم، خشن و شاخداری بودند که در دشتی پراکنده بوده و مدام با یکدیگر شاخ به شاخ می‌شدند. اگر سایکی می‌خواست به میان آن‌ها برود و تلاش کند از پشم‌های آن‌ها بکند، مطمئناً زیر دست و پای آن‌ها له می‌شد. بار دیگر مأموریت غیرممکن به نظر می‌رسید تا این‌که نی سبزی به یاری او آمد و به او پیشنهاد داد تا غروب آفتاب صبر کند تا قوچ‌ها پراکنده شده و به استراحتگاه‌شان بروند. سپس او می‌تواند در امنیت کامل رشته‌هایی از پشم

زرین را از روی بوته‌های خاری که قوچ‌ها از کنار آن‌ها گذر کرده‌اند، بردارد.

پشم زرین به شکل نمادین به معنای قدرت است که یک زن باید بتواند بدون آن‌که در تلاش برای دستیابی به آن آسیب ببیند، به آن دست پیدا کند. زمانی که یک زن آفرودیتی (یا زنانی مشابه اسطوره‌های آسیب‌پذیر) وارد دنیای رقابتی می‌شوند که در آن دیگران برای قدرت و مقام به طرز بی‌رحمانه‌ای با یکدیگر می‌جنگند، اگر با خطرها آشنا نباشد ممکن است آسیب‌دیده یا دچار سرخوردگی شود. او شاید سنگدل و بدبین شده و شخصیت مهربان و اعتمادکننده‌اش قربانی گردد یا به‌عبارت داستانی‌اش «زیر دست و پا له شود». یک آتنای زره‌پوش در میانه میدان جنگ می‌تواند درگیر استراتژی و سیاست‌ها شود؛ اما زنی مانند سایکی بهتر است بررسی کرده، منتظر بماند و به تدریج قدرت را به شیوه‌ی غیرمستقیم به‌دست آورد.

به‌دست آوردن پشم طلایی بدون نابودی سایکی، استعاره‌ای از دستیابی به قدرت و انسانی دلسوز ماندن است. من در تجربه‌ی روانپزشکی‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام حفظ این وظیفه در ذهن، برای تمام زنانی که در حال یادگیری اثبات خود هستند، بسیار مفید است. در غیر این صورت و با تمرکز صرف روی ابراز نیازها یا خشم خود، گفت‌وگوهای زن تبدیل به رویارویی‌هایی مخرب شده که او را در دستیابی به آنچه می‌خواهد یاری نکرده و او را در هاله‌ای خشن و ویرانگر نمایش می‌دهد.

مأموریت ۳: پر کردن تُنگ بلورین. برای مأموریت سوم، آفرودیت تنگ بلورین کوچکی را در دستان سایکی قرار داد و به او گفت باید آن را از آب نهر ممنوعه پر کند. این نهر به شکل آبشاری کوچک از چشمه‌ای در قله‌ی بلندترین صخره به عمیق‌ترین قسمت دنیای زیرین می‌ریخت؛ پیش از آن‌که دوباره به سطح

زمین کشیده شود تا بار دیگر از چشمه بیرون بیاید. از لحاظ استعاری این نهر نماد جریان چرخشی حیات است که سایکی می‌بایست در درون آن فرو می‌رفت تا بتواند تنگ بلورینش را پر کند.

به محض آن‌که سایکی به آن نهر بسیار خنک نگاه کرد که صخره را عمیقاً تراشیده بود و توسط چند اژدها محافظت می‌شد، فهمید که این مأموریت نیز غیرممکن به نظر می‌آید. این بار یک عقاب به کمک او آمد. عقاب نماد توانایی نگاه کردن به منظره از نمایی دور است که به سرعت پایین آمده و آنچه لازم است را می‌قاپد. این روش، یک شیوه ادراک معمول برای زنی همچون سایکی نیست که آن‌قدر درگیری‌های شخصی دارد که «نمی‌تواند جنگل را از میان درختان ببیند».

گرفتن فاصله‌ی عاطفی از روابط به منظور دیدن الگوی کلی و بیرون کشیدن جزئیات مهمی که او را قادر می‌سازد تا آنچه مهم است را بقاپد، برای زنان آفرودیتی اهمیت ویژه‌ای دارد. بدین ترتیب او می‌تواند تجربه را تحلیل کرده و زندگی‌اش را شکل دهد.

مأموریت ۴: یادگیری «نه» گفتن. به‌عنوان مأموریت چهارم، آفرودیت به سایکی دستور داد به همراه جعبه‌ی کوچکی به جهان زیرین رفته و از پرسفون بخواهد تا آن را از پماد زیبایی پر کند. سایکی این مأموریت را مساوی با مرگ می‌دانست. این بار چرخش برج آینده‌نگر بود که به او یک پیشنهاد داد.

این مأموریت چیزی فراتر از آزمون سنتی شجاعت و تعیین قهرمان بود و آن را برای یک زن آفرودیتی دشوار می‌کرد. چرا که به سایکی گفته شد در راه، با

افراد رقت‌انگیزی مواجه می‌شود که از او تقاضای کمک می‌کنند و او باید سه بار «قلبش را در برابر محبت سخت کند»، به درخواست آن‌ها بی‌توجهی کرده و راهش را ادامه دهد؛ وگرنه برای همیشه در دنیای زیرین باقی خواهد ماند.

هدفگذاری و پیگیری آن بدون توجه به درخواست کمک، برای همه زنان به‌جز اسطوره‌های باکره کار بسیار سختی است. زنان دیمیتر مادرگونه و زنان پرسفونی آماده به خدمت، بیشترین پاسخگویی را به نیازهای دیگران داشته، در حالی که زنان هرایی و آفرودیتی جایی در میانه‌ی کار هستند.

مأموریت سایکی که با سه مرتبه «نه» گفتن او به انجام رسید، تمرین انتخاب است. بسیاری از زنان به خود اجازه می‌دهند مورد تحمیل خواسته‌های دیگران قرار گرفته و از انجام آنچه برای خودشان بوده، منحرف شوند. آن‌ها تا زمانی که «نه» گفتن را بیاموزند، نمی‌توانند آنچه برایش هدفگذاری کرده یا برایشان بهترین است را به سرانجام برسانند. یک زن تا زمانی که نتواند به نقاط ضعفش «نه» بگوید، نمی‌تواند راه شخصی زندگی خود را بیابد؛ چه آن نقطه ضعف فردی باشد که نیاز به همراهی یا همدردی او دارد، چه وسوسه‌ی یک رابطه‌ی هیجان‌انگیز.

سایکی از پس آن چهار مأموریت به‌خوبی برآمد. او قابلیت‌ها و قدرت‌هایش را پرورش داد و همزمان شجاعت و قدرت تشخیص او نیز مورد آزمون قرار گرفت. در عین حال، علی‌رغم همه‌ی چیزهایی که به‌دست آورد، ذات و ارزش‌های اصلی‌اش نیز بدون تغییر باقی ماند: او برای رابطه‌ی عاشقانه با همسرش ارزش قائل بود، برای رسیدن به آن ریسک کرده و در نهایت موفق شد.

فصل سیزه: کدام اسطوره‌ی سیب طلایی را می‌برد؟

رقابت، تعارض و اتحاد میان اسطوره‌های زن، همان‌طور که یک بار در کوه المپ اتفاق افتاد، درون روان هر زن نیز رخ می‌دهد. زن کدام یک را مورد توجه قرار دهد؟ به کدام اهمیت ندهد؟ این شخصیت‌های درونی، نماد الگوهای کهن‌الگویی قدرتمندی هستند که برای ابراز خود رقابت می‌کنند؛ درست مانند خود اسطوره‌های یونانی که بر سر تصاحب سیب طلایی با هم به رقابت پرداختند؛ جایزه‌ای که داوری آن بر عهده‌ی پاریس[۲۴۷] بود.

داوری پاریس

تمام المپی‌ها به‌جز ایریس[۲۴۸]، اسطوره‌ی نزاع و اختلاف، به عروسی پلوس[۲۴۹]، پادشاه تسالی[۲۵۰] با تتیس[۲۵۱] حوری زیبای دریا دعوت شده بودند. ایریس بدون دعوت به مهمانی آمد و انتقام خود را بابت نادیده گرفته شدن، گرفت. او جشن را با پرتاب سیبی طلایی میان جمع مهمانان و گفتن «برای زیباترین» بهم زد. سیب روی زمین قل خورد و بلافاصله هرا، آتنا و آفرودیت مدعی آن شدند. هر کدام از آن‌ها فکر می‌کردند که سیب حق آن‌هاست. مسلماً آن‌ها نمی‌توانستند تصمیم بگیرند که کدام یک از بقیه زیباتر است، در نتیجه قضاوت را به زئوس سپردند. زئوس از انتخاب سر باز زد و در عوض آن‌ها را به دنبال پاریس چوپان فرستاد، انسانی فانی که دید زیبایی‌شناسانه داشت تا او قضاوت کند.

سه اسطوره پاریس را در دامنه کوه ایدا[۲۵۲] یافتند که با یک حوری کوهستان زندگی‌ای روستایی می‌گذراند. به همین دلیل سه اسطوره‌ی زیبا تلاش کردند تا با دادن رشوه‌ای تصمیم پاریس را تحت‌تأثیر قرار دهند. هرا پیشنهاد داد که اگر سیب را به او بدهد، قدرت فرمانروایی بر کل سرزمین‌های آسیا را به او می‌دهد. آتنا به او قول پیروزی در تمام نبردهایش را داد و آفرودیت زیباترین زن جهان را به او پیشنهاد داد. پاریس بدون مکث اعلام کرد که آفرودیت زیباترین است و سیب طلایی را به او داد و مورد دشمنی همیشگی آتنا و هرا قرار گرفت.

این قضاوت پاریس بعدها منجر به جنگ تروا شد. پاریس چوپان، شاهزاده تراو بود. زیباترین زن جهان، هلن[۲۵۳]، همسر منالوس[۲۵۴] پادشاه یونان بود. پاریس پاداش خود را با ربودن هلن و آوردن او با خودش به تروا دریافت کرد. این عمل باعث جنگی بین یونانی‌ها و تراوایی‌ها شد که ده سال به طول انجامید و با ویرانی تروا به پایان رسید.

پنج المپی طرف یونانی‌ها بودند: هرا و آتنا (که حمایت آن‌ها از قهرمانان یونانی، رنگی از انتقام از پاریس داشت)، به همراه پوزیدون، هرمس و هفاتیوس. چهار اسطوره نیز طرف تروا بودند: آفرودیت، آپولو، آرس و آرتمیس.

این داوری پاریس همچنین الهام‌بخش برخی از بزرگ‌ترین آثار ادبی تمدن غرب شد. اتفاقاتی که آن موضوع را رقم زدند در ایلیاد، ادیسه و انه‌اید (سه اثر حماسی بزرگ) برای همیشه جاودان شدند؛ همچنین در تراژدی‌های آشیل[۲۵۵]، سوفوکلس[۲۵۶] و اوریپید[۲۵۷].

کاربرد امروزی داوری پاریس

هر زن معاصری در وجود خودش به نوعی با داوری پاریس روبه‌رو می‌شود. سوال همان است که در مهمانی المپی‌ها مطرح شد: «کدام اسطوره سیب طلایی را می‌برد؟» و «چه کسی داور است؟»

کدام اسطوره سیب طلایی را می‌برد؟

در داستان تنها سه اسطوره مدعی سیب شدند؛ هرا، آتنا و آفرودیت. در روان یک زن رقابت می‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد. ممکن است دو اسطوره، سه یا چهار و یا هر ترکیبی از هفت اسطوره‌ی زن بر سر سیب با یکدیگر رقابت کنند. درون هر زن، کهن‌الگوهای فعال برای حاکمیت یا گسترش قلمرو رقابت می‌نمایند.

در داستان اصلی، انتخاب «زیباترین» به چه معناست؟ هرا، آتنا و آفرودیت هر کدام چه برتری نسبت به دو نفر دیگر دارند؟ من با بررسی موضوعاتی که این سه اسطوره نماد آن‌ها بودند، به این نتیجه رسیدم که آن‌ها نماد سه مسیر اصلی هستند که هر زن می‌تواند در زندگی خود پیش بگیرد؛ بخش‌هایی درون هر زن که گاه در تضاد با هم قرار می‌گیرند. هرا ازدواج را در رأس قرار می‌دهد و در نتیجه، زن با اهداف هرا همذات‌پنداری می‌کند. آتنا به استفاده از عقل و منطق و دستیابی به سلطه ارزش می‌دهد و زنی که به او به عنوان زیباترین احترام می‌گذارد، شغلش را در اولویت اول قرار می‌دهد. آفرودیت از

زیبایی عشق و شوق و خلاقیت لذت می‌برد و آن‌ها را ارزش‌های غایی می‌داند و زنی که با او موافق است، شور و حال زندگی درونی خود را بالاتر از روابط طولانی مدت و دستاوردهای شغلی قرار می‌دهد.

این انتخاب‌ها از پایه و اساس با هم تفاوت دارند، زیرا هر کدام از این اسطوره‌ها در دسته‌بندی جداگانه‌ای جای می‌گیرند. هرا اسطوره‌ای آسیب‌پذیر، آتنا اسطوره‌ی باکره و آفرودیت اسطوره‌ی کیمیاگر است. در زندگی زنان یکی از این سه سَبک زندگی معمولا غالب است.

داور کیست؟ چه کسی تصمیم می‌گیرد سیب طلایی به کدام اسطوره برسد؟

در داستان، یک مرد فانی این تصمیم را می‌گیرد. در فرهنگ مردسالار، مردان تصمیم می‌گیرند و البته اگر مردان بخواهند تصمیم بگیرند زن باید کجا باشد، انتخاب به خواسته‌ی آنان محدود خواهد شد. برای مثال زمانی مثلث «بچه، آشپزخانه، کلیسا» محدوده‌ی زندگی بسیاری از زنان آلمانی را تشکیل می‌داد.

در سطح فردی، سوال «کدام اسطوره سیب طلایی را می‌برد؟» حاکی از رقابتی مدام است. در ابتدا با والدین و خویشاوندان و سپس معلمان و هم‌کلاسی‌ها، دوستان، همسران و حتی فرزندان، داوری پاریس همچنان ادامه دارد؛ هرکس با بخشیدن یا ممانعت از دادن «سیب طلایی» رضایت خاطر خود را نشان می‌دهد. برای مثال، دختر کوچکی که (به لطف هستیا) دارای جنبه‌ای آرام و ساکت است و بخش دیگرش (به خاطر تأثیر آتنا یا آرتمیس) تنیس‌بازی رقابتجوست و به علاوه دارای ویژگی‌های مادرانه (دیمیتر) نسبت به هم‌بازی‌های کوچک‌ترش است، درمی‌یابد که به خاطر برخی رفتارها بیشتر

از بقیه مورد تأیید قرار می‌گیرد. پدرش او را به خاطر بازی خوب تنیس تشویق می‌کند یا مادر کوچولویی خوب بودن؟ مادرش به چه چیز ارزش می‌نهد؟ آیا خانواده‌ای درون‌گرا دارد که از اعضایش انتظار دارد بیشتر وقت خود را به آرامی با خود بگذرانند؟ یا خانواده‌ای برون‌گرا دارد که فکر می‌کنند هرکس می‌خواهد تنها باشد عجیب و غریب است؟ آیا از یک دختر انتظار می‌رود عقب بایستد و توانایی‌های خود را نشان نداده و همیشه اجازه دهد مردها او را ببرند؟ با در نظر گرفتن انتظارات دیگر، این دختر چه رفتاری نشان می‌دهد؟

اگر یک زن اجازه دهد دیگران تصمیم بگیرند چه چیز برایش مهم باشد، در نتیجه او انتظارات والدینش را زندگی خواهد کرد و در آینده نیز خود را با پیش‌فرض‌های طبقه اجتماعی خود وفق خواهد داد و در زندگی، این‌که کدام اسطوره مورد احترام باشد را دیگران برایش تعیین خواهند کرد.

اگر یک زن خودش بخواهد تصمیم بگیرد «کدام اسطوره سیب طلایی را خواهد برد» این تصمیم بر پایه قدرت کهن‌الگوها در روان او خواهد بود و در نتیجه هر تصمیمی بگیرد، برای خودش معنادار است. ممکن است این تصمیم از طرف خانواده و فرهنگ حمایت شود یا نشود، اما در هر صورت صحیح به نظر خواهد رسید.

تعارض اسطوره‌ها: به مانند یک جلسه

درون روان یک زن، اسطوره‌ها ممکن است در حال رقابت بوده و یا یکی از آن‌ها حکمفرمایی کند. هر زمان که لازم است زن تصمیم مهمی بگیرد، کشمکشی بین اسطوره‌ها بر سر سیب طلایی اتفاق می‌افتد. در این صورت، آیا زن از میان دعوای اولویت‌ها، غرایز و الگوها تصمیم می‌گیرد؟ یا راهی که انتخاب می‌کند توسط اسطوره مشخص می‌شود؟

جوزف ویل‌رایت[۲۵۸]، روان‌کاو یونگی و یکی از اساتید من می‌گوید که آن‌چه در ذهن ما می‌گذرد را می‌توان به جلسه‌ای تشبیه کرد که در آن جنبه‌های مختلف شخصیت ما دور یک میز نشسته‌اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بعضی شلوغ و پرتوقع و برخی آرام و بی‌سروصدا. اگر ما خوش‌شانس باشیم، یک «من» سالم در رأس میز می‌نشیند، جلسه را هدایت کرده و تصمیم می‌گیرد چه زمان نوبت چه کسی است. رئیس اوضاع را به عنوان شرکت‌کننده‌ای هوشیار و مدیری موثر به دست می‌گیرد و به این ترتیب ویژگی‌های مختلف روان با «منِ» دارای عملکرد خوب همراه می‌شوند. زمانی که «من» درست عمل کند، رفتار مناسب به دست خواهد آمد.

ریاست جلسه کار ساده‌ای نیست، خصوصاً زمانی که اسطوره‌هایی در وجود زن هستند که هر کدام مدعی قدرت بوده و در زمان تصمیم‌گیری با یکدیگر درگیر می‌شوند. زمانی که «من» یک زن نتواند کنترل اوضاع را در دست بگیرد، یک کهن‌الگوی اسطوره‌ای مداخله کرده و بر شخصیت غالب می‌شود. در این حالت از لحاظ استعاری اسطوره بر انسان حاکم می‌شود. یا زمانی که عناصر کهن‌الگویی با قدرت یکسان در تعارض با یکدیگر قرار گیرند، جنگی همپای جنگ‌های المپی رخ خواهد داد.

وقتی فردی دچار تعارض درونی می‌شود، نتیجه به این بستگی دارد که چگونه «اعضای جلسه» در روان آن شخص با یکدیگر کار کنند. مانند تمام جلسات، عملکرد گروه به رئیس جلسه و اعضا بستگی دارد؛ آن‌ها که هستند، دیدگاه‌های‌شان چقدر قوی است، فرایند گروه چقدر با همکاری و چقدر با منازعه پیش می‌رود و چقدر رئیس می‌تواند نظم را برقرار نماید.

فرایند منظم: «من» به عنوان رئیس خوب عمل می‌کند و تمام اسطوره‌ها این فرصت را دارند که شنیده شوند

اولین امکان این است که فرایند به طور منظم پیش برود و توسط یک «من» هوشیار که می‌تواند بر اساس اطلاعات کافی تصمیم واضحی بگیرد، اداره می‌شود. «من» نسبت به اعضا، نیازها و انگیزه‌های متفاوت آن‌ها آگاه است. تمام جنبه‌های مختلف یک شخصیت شنیده می‌شوند، واقعیت مورد توجه قرار می‌گیرد و تنش‌ها تحت کنترل است. از آن‌جا که هر کدام از اسطوره‌ها درباره‌ی غریزه، ارزش یا جنبه‌ی خاصی از روان یک زن صحبت می‌کنند (کلیت روان زن)، میزان حرفی که هر کدام از اسطوره‌ها دارند بستگی به قدرت آن کهن‌الگوی خاص، نقشی که آن کهن‌الگو در زمینه موضوع جلسه دارد و میزان

فضایی که «من» (به عنوان رئیس جلسه) به آن کهن‌الگوی اختصاص می‌دهد، دارد.

برای مثال، تصمیم یک زن می‌تواند درباره این باشد که روز تعطیل چه کاری انجام دهد. هستیا که به خلوت علاقه دارد، پیشنهاد روزی آرام در خانه را می‌دهد. هرا احساس می‌کند تمایل دارد به ملاقات اقوام همسرش برود. آتنا به او یادآوری می‌کند که کاری ناتمام در زمینه یک طرح پیشنهادی دارد. آرتمیس طرفدار این است که به کنفرانس زنان برود.

یا تصمیم زن می‌تواند درباره این باشد که چه کاری در نیمه دوم عمر خود انجام دهد. در این‌جا هر جنبه از شخصیت و هر اسطوره، می‌تواند حجم وسیعی از علائق خود را ارائه دهد. برای مثال، «حالا که بچه‌ها بزرگ شده‌اند» آیا بهتر نیست یک ازدواج ناخوشایند به پایان برسد؟ تا این‌جا، این دیمیتر بوده است که با همدستی هرا باعث شده زن در یک موقعیت ناخوشایند «به خاطر بچه‌ها» باقی بماند. حال آیا او با نیروی آرتمیس و علاقه او به استقلال همراه خواهد شد؟

یا آیا وقت آن نرسیده که به دانشگاه بازگردد یا شغلش را تغییر دهد و به آتنا و آرتمیس اهمیت دهد؟ یا شاید بالاخره وقت آن رسیده که به صدای هرا و دیمیتر گوش دهد. اگر زن تمام انرژی‌اش را به رشد شغلی یا تبدیل شدن به یک متخصص، اختصاص داده باشد، حال در میانسالی ــ که یا به هدفش رسیده است یا به مسیری هموار ــ آیا به لطف دیمیتر، غریزه مادری در او غلیان یافته است؟ یا آیا احساس می‌کند تنهاست و با حسرت به زوج‌ها نگاه می‌کند و می‌خواهد ازدواج کند؟

یا شاید اسطوره‌ی دیده نشده، ساکت‌ترین آن‌ها باشد و اکنون وقت هستیا باشد که بالا بیاید و میانسالی برای او نیاز به تأمل و جست‌وجو در ارزش‌های معنوی به ارمغان آورده باشد؟

میانسالی می‌تواند شکل جدیدی از اسطوره‌ها را به ارمغان بیاورد یا اسطوره‌ی دیگری فرمانروایی را به دست بگیرد. این جابه‌جایی احتمالی در هر مرحله جدید زندگی اتفاق می‌افتد؛ نوجوانی، جوانی، بازنشستگی، یائسگی و همین‌طور میانسالی. وقتی زمان گذار فرا می‌رسد، اگر «من»، مسئول فرایندی آگاهانه همراه با تأمل و نظم باشد، زن به اولویت‌ها، تعهدات، ارزش‌ها و عوامل واقعی توجه خواهد کرد. در این حالت که او مجبور به تصمیم‌گیری از میان گزینه‌های متضاد نیست؛ تصمیم‌گیری زمانی اتفاق می‌افتد که همه موضوعات روشن و واضح شوند. این فرایند زمانی که او برای روز تعطیل تصمیم می‌گیرد ممکن است پنج دقیقه طول بکشد. اما زمانی که می‌خواهد تغییر مهمی در زندگی ایجاد کند، می‌تواند پنج سال به طول انجامد.

برای مثال، من سال‌ها شاهد درگیری درونی زنی بر سر «مساله فرزند» بودم. این زن نمی‌دانست با غریزه مادری و کارش چگونه کنار بیاید. و نمی‌دانست اگر با شوهرش اختلاف داشته باشد و یکی از آن‌ها فرزند بخواهد اما دیگری نخواهد، چکار باید کند. او چه کار باید کند وقتی که در سی و چند سالگی است و فرصت مادر شدن‌اش محدود است؟

تمام این سوالات برای جورجیا اوکیف[۲۵۹] هنرمند نیز وجود داشت که هرگز صاحب فرزند نشد. اوکیف از دوران کودکی تمایل درونی عمیقی به هنرمند شدن داشت. همچنین او در بیست و چند سالگی به یکی از دوستانش گفته بود: «من فقط دلم می‌خواد یک بچه داشته باشم؛ اگه این اتفاق نیفته زندگی

من کامل نمیشه.» زمانی که مساله فرزند یکی از موضوعات اصلی او بود، با آلفرد اشتیگلیتز[۲۶۰] معتقد بود اوکیف نباید مادر شود، چرا که او را از نقاشی دور می‌کند. از آن‌جایی که او سی سال از اوکیف بزرگ‌تر بود و خودش فرزندان بزرگی داشت، چندان تمایلی هم نداشت که در آن سن دوباره پدر شود.

اختلاف بین این دو بر سر مساله فرزند از سال ۱۹۱۸ آغاز و پنج سال به طول انجامید و در نهایت با دو اتفاق که معیارها را عوض کرد به پایان رسید. در سال ۱۹۲۳ یکصد تابلو از نقاشی‌های اوکیف به معرض نمایش گذاشته شد. این اولین بار بود که او تأییدی بیرونی دریافت می‌کرد که آرزویش برای هنرمندی موفق شدن، قابل دستیابی است. در همان سال، دختر اشتیگلیتز پسری را به دنیا آورد و پس از آن دچار افسردگی عمیقی شد که هرگز به طور کامل از آن خلاصی نیافت.

نگرانی اوکیف درباره اشتیگلیتز، درباره‌ی رابطه‌شان و درباره کارش به عنوان یک هنرمند، بسیاری از بخش‌های وجود او را در برابر غریزه قوی مادری برافراشت. هرا، آفرودیت، آرتمیس و آتنا همگی در برابر دیمیتر ایستادند.

اگرچه این همدستی اسطوره‌های درون به اضافه شرایط محیطی منجر به تصمیم اوکیف برای بچه‌دار نشدن گشت، اما او می‌بایست امکان مادر شدن را بدون احساس تلخکامی کنار بگذارد؛ وگرنه این مساله (یا هر مساله‌ی دیگر) کامل حل نمی‌شود. زمانی که فرد احساس می‌کند هیچ انتخابی ندارد و مجبور است به خاطر شرایط بیرونی یا عوامل درونی چیز مهمی را رها کند، احساس خشم، ناتوانی و افسردگی می‌کند. خشم شیره حیاتی او را می‌مکد و مانع از این می‌شود که او به طور کامل روی کاری که انجام می‌دهد، هر چقدر هم برایش معنادار باشد، متمرکز شود. برای اوکیف (یا هر زن دیگر) توان

تجربه از دست دادن چیزی مهم و سپس ادامه دادن به کار خلاقانه، مستلزم آن است که «من» او چیزی بیش از یک ناظر منفعل بوده که به رأی کهن‌الگوهای قدرتمند پیش می‌رود. او باید فعالانه بر نتیجه صحه بگذارد. برای انجام این کار زن باید بتواند بگوید: «من می‌دانم خودم کیستم و شرایط چیست. من این ویژگی‌های درونی خود را قبول دارم و واقعیت را آن‌گونه که هست می‌پذیرم.» تنها در این صورت انرژی درونی او روی یک موضوع متمرکز شده و از سایر موضوعات رها می‌شود.

دمدمی مزاجی: «من» بی‌اثر است و رقابت اسطوره‌ها بر سر سلطه ادامه دارد

اگرچه فرایند منظمی که ذکر شد بهترین نتیجه است، اما متأسفانه تنها راه خاتمه تعارض درونی نیست. اگر «من» منفعلانه پیش برود تا ببیند در هر بازه زمانی کدام بخش روی قدرت است، نتیجه آن الگوی رفت و برگشتی می‌شود که اول یک طرف «بازی را می‌برد» و راه خود را پیش می‌گیرد و بعد نوبت دیگری می‌شود.

آشفتگی جلسه: «من» در دعوای اسطوره‌ها غرق می‌شود

زمانی که تعارضی سخت در روان زن درمی‌گیرد و «من» نمی‌تواند نظم را حفظ کند، فرایند منظمی شکل نخواهد گرفت. صداهای متعددی بالا می‌گیرد که نتیجه آن صداهای ناهنجار درونی است؛ انگار اسطوره‌ها خواسته‌های خود را فریاد می‌زنند و هر کدام سعی می‌کند دیگران را کنار بزند. «منِ» زن نمی‌تواند متوجه شود صداها چه می‌گویند و فشار شدیدی در درون شکل می‌گیرد. زنی که چنین آشفتگی‌ای در درونش شکل می‌گیرد احساس سرگشتگی و فشار می‌کند و نمی‌تواند افکارش را سروسامان دهد.

زمانی من مراجع چهل و چند ساله‌ای داشتم که درونش این «آشفتگی جلسه» به سرعت در جریان بود و به جایی رسیده بود که می‌خواست شوهرش را ترک کند. پای هیچ شخص دیگری در میان نبود و آن‌ها ازدواج بیست ساله‌ای داشتند که در نظر دیگران ایده‌آل می‌نمود. تا وقتی که او فقط به این

جدایی فکر می‌کرد، می‌توانست دیدگاه‌های رقابتجویانه متعددی را بشنود که کمابیش منطقی بودند. اما به محض این‌که موضوع را با همسرش مطرح کرد و او را برای مدتی ترک نمود تا بهتر بتواند فکر کند، آشفتگی درونی آغاز شد. او می‌گفت احساس می‌کند انگار «ماشین لباسشویی در سرم کار می‌کند» یا «درون ماشین لباسشویی هستم.» جنبه‌های مختلف وجود او با ترس و هشدار به این تصمیم درست و توأم با خطر او واکنش نشان می‌دادند.

برای مدتی او از حرکت افتاده بود و در واقع «من» او به طور موقتی غرق شده بود. اما او به جای رها کردن و عقب‌نشینی، به کار خود برای مرتب کردن مسائل مختلف ادامه داد و با دوستانش ماند تا به وضوحی دست یافت. به تدریج «من» او جایگاه معمول خود را بازیافت و توانست صداهای ترس و هشدار را بشنود و تشخیص دهد. در نهایت او همسرش را ترک کرد و یک سال بعد به این اطمینان رسید که تصمیم درستی گرفته است.

در چنین موقعیتی، صحبت کردن با شخص دیگری درباره ترس‌ها و انگیزه‌های متضاد یا نوشتن آن‌ها می‌تواند مفید بوده تا شروعی بر فرایند مرتب کردن مسائل مختلف باشد. زمانی که حجم زیادی از مشکلات به دغدغه‌های مختلف تقسیم می‌شود، «من» دیگر احساس غرق‌شدگی نمی‌کند.

«آشفتگی جلسه» معمولا موقتی است، وقفه‌ی کوتاهی که در اثر واکنش اولیه به چیزی جدید یا تهدیدکننده رخ می‌دهد. «من» پس از مدت کوتاهی اوضاع را به دست می‌گیرد. اما اگر «من» نتواند نظم را برقرار کند، آشفتگی ذهنی می‌تواند منجر به یک اختلال شود. ذهن پر از احساسات، افکار و تصاویر متضاد باقی می‌ماند و نمی‌تواند به طور منطقی فکر کند و فرد از عملکرد صحیح باز می‌ماند.

اعضای محبوب و طردشده‌ی جلسه:

رئیس متعصب برخی از اسطوره‌ها را دوست دارد

و از شناخت برخی دیگر امتناع می‌کند

«من» متعصب در جایگاه رئیس جلسه تنها اعضای خاصی که محبوب خودش هستند را می‌شناسد. او دیگرانی که نیازها، احساسات و دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کنند را ساکت می‌کند، چرا که آن‌ها را غیرقابل قبول می‌داند. او هر چیزی که نمی‌خواهد ببیند یا بشنود را سانسور می‌کند تا در ظاهر چنین به نظر بیاید که هیچ تعارضی در کار نیست. «جایگاه اسطوره محبوب» گاهی به چندین یا حتی یک اسطوره تعلق دارد که دیدگاهش غالب است. این‌ها همان اسطوره‌هایی هستند که «من» با آن‌ها همذات‌پنداری می‌کند.

در این میان، دیدگاه و اولویت‌های اسطوره‌هایی که محبوب نیستند، سرکوب یا رد می‌شود. آن‌ها ممکن است ساکت بوده یا حتی به نظر برسد در جلسه حضور ندارند. اما در عوض، تأثیر آن‌ها در بیرون از اتاق جلسه ــ یا خارج از خودآگاه ــ احساس می‌شود. برخی رفتارها، علائم بیماری‌های روان ـتنی وضعیت‌های روانی می‌تواند ابراز این اسطوره‌های سانسورشده باشند.

«ادای چیزی را درآوردن» رفتار ناخودآگاهی است که تنش ناشی از احساسات متضاد را کاهش می‌دهد. برای مثال، زن متأهلی به نام باربارا[۲۶۱]، از این

موضوع متنفر بود که خواهر همسرش، سوزان[۲۶۲]، همیشه توقع داشت باربارا با ماشین به دنبال او برود. باربارا نمی‌توانست بدون احساس عذاب وجدان و خودخواهی «نه» بگوید و حتی نمی‌توانست عصبانی شود، چون عصبانیت از نظرش غیرقابل قبول بود. «من» او به عنوان رئیس جلسه با هرا و دیمیتر همراه بود؛ اسطوره‌هایی که اصرار داشتند او باید همسر خوبی بوده و حواسش به خانواده‌ی همسرش باشد و فردی مراقبت‌کننده و خدمات‌دهنده باشد. «من» او اسطوره‌های باکره‌ای را که از مراقبت از دیگران خوش‌شان نمی‌آمد را سرکوب می‌کرد. تنش درونی بالا گرفت تا در نهایت او از «ادا درآوردن» خسته شد. باربارا قرارش با سوزان را «فراموش کرد». عمداً منتظر نگه داشتن سوزان رفتاری خصمانه بود؛ چیزی که به احتمال توسط آتنا و آرتمیس حمایت می‌شد. باربارا با «فراموش کردن»، حس ناخوشایند خود را نشان داد و سوزان از عادت خود دست برداشت. اما باربارا همچنان نسبت به خشم و ابراز استقلال خود «معصوم» باقی ماند.

نمونه شاخص دیگری از این نوع رفتار در یکی از مراجعان من رخ داد. او قرار بود برای نقش مکمل فیلم مهمی انتخاب شود. دستیار کارگردان او را دیده بود و فکر می‌کرد او برای آن نقش مناسب است و از او خواست که برای تست بیاید. این شانس بزرگی برای او بود. او بازیگری سی ساله و عضو گروه تئاتر کوچکی بود که با کارگردان آن گروه نامزد بود. آن‌ها سه سال بود که نامزد بودند و رابطه‌شان چندان پایدار نبود.

بخشی از وجود او می‌دانست که نامزدش نمی‌تواند تحمل کند که او موفق‌تر از خودش باشد. اما او این موضوع را در کنار بسیاری موضوعات دیگر که نمی‌خواست در نامزدش ببیند سرکوب می‌کرد. وقتی زمان تست بازیگری فرا رسید، او در حال تمرین و آماده کردن خود تا لحظه آخر بود و چنان غرق شده بود که «گذر زمان را احساس نکرد». او قرار را از دست داد.

او رفتاری دوگانه از خود نشان داد؛ با این‌که آن نقش را می‌خواست و آگاهانه برای به دست آوردن آن تلاش کرده بود. آرتمیس به او جاه‌طلبی داده بود و آفرودیت به او کمک کرده بود تا استعداد خود را بروز دهد. اما به طور ناخودآگاه ترسیده بود نقش را بگیرد و رابطه‌اش را از دست بدهد و هرا رابطه را در اولویت قرار داده بود و دیمیتر، مرد را در برابر حس تهدید و بی‌کفایتی محافظت نمود. تصمیم او برای شرکت نکردن در تست بازیگری خارج از حوزه خودآگاهی او شکل گرفته بود.

علائم بیماری‌های روان‌تنی نیز می‌تواند ابراز وجودی از طرف اسطوره‌های سانسورشده باشد. برای مثال، زنی مستقل با ویژگی‌های آتنایی که هیچ‌وقت درخواست کمک نمی‌کند و به نظر می‌رسد به هیچ‌کس احتیاج ندارد؛ ممکن است دچار حمله‌های آسم یا زخم‌معده شود. شاید این تنها راهی باشد که «من» به پرسفون وابسته اجازه دهد کمی خدمات مادرانه دریافت کند. یا مادر فوق‌العاده خدمات‌دهنده‌ای ممکن است دچار فشارخون شود. فشارخون او به‌خصوص زمان‌هایی که بیش از حد ازخودگذشتگی می‌کند از حالت نرمال به سرعت به اوج می‌رسد. از آن‌جایی که او به اندازه کافی در وجود خود آرتمیس ندارد تا روی اولویت‌های خودش تمرکز کند، وقتی نیازهای دیگری را در اولویت قرار می‌دهد احساس تنش و انزجار می‌کند.

حالت‌های روحی روانی نیز می‌تواند بازتاب اسطوره‌های سانسورشده باشند. احساس دورافتادگی و فاصله‌ای که یک زن شاد متأهل زمانی که می‌شنود یکی از دوستانش مسیر متفاوتی را برگزیده، دچار می‌شود، می‌تواند ناشی از تحرکات اسطوره‌های باکره باشد. احساس نارضایتی مبهمی که زنان شاغل در دوره عادت ماهانه خود دچار می‌شوند نیز می‌تواند ناشی از یک دیمیتر ناراضی باشد.

دنده عوض کردن: وقتی اسطوره‌های متعددی

«نوبت‌شان می‌شود»

زن‌ها معمولا خود را به گونه‌ای توصیف می‌کنند که انگار «بیش از یک شخصیت هستند»، چرا که اسطوره‌های متعددی نوبت‌شان می‌شود تا تأثیر اصلی را بر روان زن بگذارند. برای مثال، کارولین[۲۶۳] در طول سال بیش از یک میلیون دلار بیمه می‌فروشد. او به جزئیات کارش بسیار دقت می‌کند و با پشتکار زیاد به دنبال مشتریان جدید است. او در کار ترکیب موثری از آتنا و آرتمیس است. اما در خانه، ببر تجارت تبدیل به گربه‌ی ملوس آرامی می‌شود که در اطراف خانه و باغچه‌اش می‌گردد و مانند یک هستیای درون‌گرا از خلوت لذت می‌برد.

لسلی[۲۶۴] نیز یک ایده‌پرداز شاغل در یک آژانس تبلیغاتی است. کار او بسیار درخشان می‌باشد. خلاقیت و توانایی او در جذب نظر دیگران بسیار چشمگیر است. او ترکیب پویایی از آرتمیس و آفرودیت است که در کنار همسرش به‌راحتی تبدیل به یک پرسفون آرام و پذیرا می‌شود.

هر دوی این زنان آگاه هستند که مانند دو فرد متفاوت رفتار می‌کنند و در طول روز دنده عوض کرده و یک جنبه شخصیتی به جنبه دیگر تغییر پیدا می‌کند و این تغییر روزانه کاملا برای‌شان طبیعی است. در هر موقعیت آن‌ها احساس می‌کنند که کاملا خودشان هستند و یا اسطوره‌ای که «نوبتش شده است» یکی می‌باشند.

بسیاری از زنان با آگاهی از این‌که شخصیت‌شان تغییر می‌کنند، در زمان پاسخ‌گویی به تست‌های روان‌شناسی «این یا آن» گیج می‌شوند، چون می‌دانند پاسخ بستگی به این دارد که آن‌ها چه احساس می‌کنند. آیا می‌خواهند واکنش‌های خود شاغل‌شان را توصیف کنند یا خودشان در زندگی خصوصی، مادر درون‌شان یا هنرمند درون‌شان، در زمانی که با خودشان هستند چگونه واکنش نشان می‌دهند یا در زمانی که زوج هستند؟ پاسخ‌ها و نمای شخصیت آن‌ها معمولا به این بستگی دارد که «کدام اسطوره» در حال پاسخ دادن به سوالات است. همان‌طور که یک زن روان‌شناس می‌گفت: «من در مهمانی خیلی برون‌گرا هستم و این نقاب من نیست. این من هستم که دارم اوقات خوشی را سپری می‌کنم! اما زمانی که درگیر یک تحقیق هستم شخصیت بسیار متفاوتی دارم.» او در یک جا آفرودیتی برون‌گرا و پراحساس بود و در جای دیگر آتنایی دقیق بود که با دقت تمام پروژه‌ای را به عهده گرفته بود و حال برای اثبات آن در حال جمع‌آوری شواهد بود.

زمانی که یک کهن‌الگوی خاص بر شخصیت یک زن حاکم باشد، تیپ روان‌شناختی او معمولا منطبق با نظریه یونگی است. او به طور قاطع یا برون‌گراست (مستقیم به وقایع بیرونی و افراد واکنش نشان می‌دهد) یا درون‌گرا (به برداشت‌های درونی خود واکنش نشان می‌دهد)؛ یا از تفکر خود استفاده می‌کند (به ملاحظات منطقی بها می‌دهد) یا از احساسات (به ارزش‌ها بها می‌دهد) تا موقعیت‌ها و افراد را بسنجد؛ و یا به اطلاعاتی که از طریق حواس پنج‌گانه به

دست آورده اعتماد می‌کند یا به شهود. گاهی فقط یکی از این چهار کارکرد (تفکری، احساسی، حسی، شهودی) به خوبی رشد یافته‌اند.

زمانی که دو یا چند کهن‌الگو در روان زن غالب باشند، او نمی‌تواند خود را کامل با یکی از تیپ‌های روان‌شناختی تطبیق دهد. او می‌تواند بسته به محیط، هم درون‌گرا باشد و هم برون‌گرا و در یک موقعیت خاص، آرتمیس یا دیمیتر برون‌گرا «سیب طلایی را ببرد» و در موقعیتی دیگر، هستیا و پرسفون.

بر طبق نظر یونگ، تفکری و احساسی کارکردهای قضاوتی و حسی و شهودی کارکردهای ادراکی هستند. زمانی که یکی از این‌ها بیشتر از بقیه رشد یافته باشد، نقطه مقابل آن (آن دیگری در یک جفت) از لحاظ تئوری کمترین میزان آگاهی را دارد. این نظریه زمانی حاکم است که یک الگوی اسطوره‌ای زیربنای کل شخصیت را تشکیل دهد. مثلا وقتی یک زن آتنایی با وضوح تمام فکر می‌کند، توانایی او برای سنجش ارزش تقریباً نزدیک به صفر است. اما وقتی بش از یک اسطوره مهم در روان زن حاکم باشد، قضیه تفاوت می‌کند. برای مثال اگر آرتمیس با آتنا به عنوان کهن‌الگوی فعال همراه شود، احساسات نیز به اندازه تفکر رشد پیدا خواهد کرد. تحت چنین شرایطی که اسطوره‌ها با هم مشارکت می‌کنند و جای‌شان را با هم عوض می‌نمایند، این‌که «کدام اسطوره سیب طلایی را ببرد» بستگی به شرایط محیطی و کار در حال انجام دارد.

خودآگاهی و انتخاب

زمانی که یک زن (از طریق «من» مشاهده‌گر خود) از کهن‌الگوهای اسطوره‌ای آگاه شده و از مثال جلسه به عنوان استعاره‌ای از فرایند درونی خود

استفاده کند، دو ابزار بینش مفید به دست آورده است. او می‌تواند با گوشی حساس به صداهای درونش گوش بسپارد و تشخیص دهد «چه کسی» حرف می‌زند و از اسطوره‌هایی که بر روی او تأثیر می‌گذارند آگاه شود. وقتی این صداها بیانگر جنبه‌های متضاد درونش باشد، او می‌تواند به نیازها و دغدغه‌های هر کدام از اسطوره‌ها توجه کند و بعد خودش تصمیم بگیرد که کدام از همه مهم‌تر است.

اگر برخی از اسطوره‌ها قادر به بیان خود نباشند و شناخت آن‌ها سخت باشد ــ و حضورشان فقط از طریق رفتارهای ناخودآگاهی، علائم روان‌تنی و حالت‌های روحی ملموس باشد ــ زن باید زمان و توجه بیشتری را برای درک آن‌ها مبذول دارد. درک مفهوم الگوهای کهن‌الگویی و شناخت گستره‌ی اسطوره می‌تواند به زن کمک کند تا آن‌هایی که نیاز به شناخت بیشتری دارند را بشناسد.

از آن‌جایی که همه اسطوره‌ها الگوهای درونی در روان همه زنان هستند، ممکن است یک زن احساس کند نیاز دارد اسطوره‌ی خاصی را بهتر بشناسد. در این حالت، تلاش برای رشد و تقویت اثرات آن اسطوره‌ی خاص، روش موفقیت‌آمیزی است. برای مثال، زمانی که دانا[۲۶۵] روی پایان‌نامه فوق‌لیسانس خود کار می‌کرد، برایش سخت بود که در کتابخانه به تحقیق بپردازد. اما او خود را آرتمیسی در حال شکار تصور کرد و این کار به او انگیزه داد تا به کتابخانه برود و موضوعاتی که برای مقاله‌اش لازم بود را بیابد. تصویر خودش در مقام آرتمیس، انرژی‌ای را که او برای انجام کارش لازم داشت تأمین نمود.

تجسم فعالانه‌ی اسطوره‌ها می‌تواند به یک زن کمک کند تا بفهمد کهن‌الگو درون روانش فعال است. او می‌تواند اسطوره‌ای را در ذهنش شبیه‌سازی کرده و بعد زمانی که تصویری واضح از او در ذهن به دست آورد، ببیند که آیا می‌تواند با این تصویر شبیه‌سازی‌شده گفت‌وگویی داشته باشد. با استفاده از

«تخیل فعال»[۲۶۶] ــ روشی که توسط یونگ کشف شد ــ زن می‌تواند سوالاتش را بپرسد و جواب دریافت کند. اگر او پذیرای گوش دادن به پاسخی باشد که خودش آگاهانه ایجاد نکرده است، می‌تواند با استفاده از تخیل فعال خود را در گفت‌وگویی واقعی بیابد که آگاهی او را درباره آن شخصیت کهن‌الگویی که بخشی از وجود خودش است، بالا می‌برد.

زمانی که زن بتواند با بخش‌های مختلف وجود خود هماهنگ شود و بشنود، نظاره کند یا اولویت‌ها و علایق متفاوت و متعارض را احساس کند، می‌تواند آن‌ها را مرتب کرده و اهمیت آن‌ها برای خودش را اندازه‌گیری کند. بدین ترتیب می‌تواند تصمیم آگاهانه‌ای بگیرد: زمانی که تعارض ایجاد می‌شود، او تصمیم می‌گیرد کدام اولویت در رأس قرار بگیرد و در چه زمینه‌ای کار را به پیش ببرد. در نتیجه، تصمیمات او به جای ایجاد یک جنگ درونی، منجر به حل تعارض درونی می‌شود. در نتیجه او قدم به قدم به سمت تبدیل شدن به یک تصمیم‌گیرنده آگاه می‌رود که مدام خودش تصمیم می‌گیرد کدام اسطوره باید سیب طلایی را ببرد.

فصل چهارده: قهرمان درون هر زن

قهرمان بالقوه‌ای درون هر زن حضور دارد. او بانوی هدایت‌کننده‌ای در کل طول سفری است که از بدو تولد آغاز شده و در تمام طول عمر ادامه خواهد داشت. همان‌طور که او در طول مسیرش حرکت می‌کند، ناگزیر با درد و رنج‌هایی مواجه می‌شود: احساس تنهایی، آسیب‌پذیری، عدم اطمینان؛ و محدودیت‌ها را می‌شناسد. او همچنین می‌تواند معنا را بیابد، شخصیت خود را رشد دهد، عشق و شکوه را تجربه کند و خِرد را بیاموزد.

او با انتخاب‌هایش شکل می‌گیرد، با ظرفیت خود برای ایمان و عشق، با توانایی خود در آموختن از تجربیات و ایجاد تعهدات. زمانی که مشکلات سر برمی‌آورند، اگر او بسنجد چه کاری باید انجام دهد، تصمیم بگیرد و به روشی هماهنگ با احساسات و ارزش‌های خود رفتار کند، مانند قهرمان و نقش اول اسطوره‌ی خودش رفتار کرده است.

اگرچه زندگی پر از شرایط انتخاب نشده است، همیشه لحظات تصمیم‌گیری و نقاط عطفی وجود دارد که اتفاقات را رقم می‌زنند یا شخصیت را تغییر می‌دهند. یک زن برای این‌که قهرمان سفر قهرمانی خود باشد، باید این عقیده را داشته باشد (یا لااقل این‌گونه وانمود کند) که انتخاب‌هایش مهم هستند. در روند زندگی کردن با چنین پیش فرض ذهنی اتفاقی رخ می‌دهد: زن تبدیل به یک انتخاب‌کننده می‌شود؛ قهرمانی که خودش تعیین می‌کند قرار است به چه چیز تبدیل شود. او با کارهایی که انجام می‌دهد یا نمی‌دهد و با عقایدی که دارد، رشد کرده و یا افول پیدا می‌کند.

مراجعان من به من یاد دادند که فقط اتفاقاتی که برای‌شان می‌افتد در شکل‌گیری آینده آن‌ها موثر نیست؛ بلکه آنچه درون آن‌ها رخ می‌دهد تفاوت‌ها را ایجاد می‌کند. آن‌چه که آن‌ها احساس می‌کنند و آن‌گونه که در درون و بیرون واکنش نشان می‌دهند، تعیین می‌کند که آن‌ها تبدیل به چه کسی شوند؛ بسیار بیشتر از میزان بدبختی‌هایی که افراد با آن‌ها مواجه می‌شوند. برای مثال، من افرادی را دیده‌ام که کودکی سختی پر از محرومیت، خشونت، ضرب و شتم و سوءاستفاده جنسی را گذرانده‌اند. اما (آن‌طور که انتظار می‌رود) مانند بزرگسالانی که آن‌ها را مورد سوءاستفاده و بدرفتاری قرار داده‌اند، نشدند. علی‌رغم تمام بدی‌هایی که آن‌ها تجربه کرده‌اند با دیگران با شفقت و مهربانی رفتار می‌کنند. تجربه‌های وحشتناک آن‌ها اثر خود را به جا گذاشته است؛ آن‌ها زخم‌دیده‌اند. اما عصاره‌ای از اعتماد، توانایی عشق ورزیدن و امید داشتن و حسی از خودشان را حفظ نموده‌اند. من در تلاش برای درک علت این موضوع، شروع به کشف تفاوت بین قهرمان و قربانی کردم.

هر کدام از این افراد در دوران کودکی، به نوعی خود را بازیگر نقش اول داستانی وحشتناک می‌دیدند. هر کدام درون خود داستان، زندگی رویایی یا دوستانی خیالی داشتند. دختری که مدام از ناپدری خود کتک خورده و مورد تحقیر قرار می‌گرفت و مادر افسرده‌اش نیز کاری برای محافظت او انجام نمی‌داد، به خاطر می‌آورد که به خود می‌گفت: «من فرزند این خانواده‌ی عقب‌افتاده نیستم، من شاهزاده‌ای واقعی هستم که در این شرایط سخت در حال امتحان هستم.» کودک دیگری که مورد ضرب و شتم و سوءاستفاده جنسی قرار گرفته بود و اکنون در بزرگسالی در قالب معمول نمی‌گنجید (قالب معمولی که در آن کودکان آسیب‌دیده در آینده به کودکان خود آسیب می‌رسانند)، به درون زندگی رویایی‌ای فرار می‌کرد که هیچ شباهتی به زندگی اصلی‌اش نداشت. کودک دیگری خود را یک جنگجو می‌دید. این کودکان به آینده فکر می‌کردند و برنامه‌ریزی می‌کردند که چگونه وقتی بزرگ شدند از

دست خانواده‌های‌شان فرار کنند. آن‌ها انتخاب می‌کردند که چگونه در آن شرایط واکنش نشان دهند. یکی از آن‌ها می‌گفت: «من هیچ وقت اجازه ندادم کسی گریه منو ببینه». در عوض به نقطه‌ای دور می‌رفت و جایی خارج از دید گریه می‌کرد. دیگری می‌گفت: «من فکر می‌کردم ذهنم از بدنم خارج می‌شه. هر وقت اون به من دست می‌زد، من به جای دیگه‌ای می‌رفتم.»

این کودکان، قهرمان و انتخاب‌کننده بودند. آن‌ها حس خویشتن خودشان را از رفتارهایی که با آن‌ها می‌شد جدا می‌نمودند. این کودکان شرایط را می‌سنجیدند، تصمیم می‌گرفتند چگونه در لحظه‌ی حال واکنش نشان دهند و برای آینده نقشه می‌کشیدند.

آن‌ها در مقام قهرمان، مانند قهرمانان یونان باستان مثل آشیل و هرکول که از انسان‌های عادی قوی‌تر بودند، نبودند (یا مانند ابرقهرمان‌های کتاب‌های مصور یا شخصیت‌های جان وین[۲۶۷]). این کودکان قهرمانانی کوچک و ناتوان و بیشتر شبیه هانسل[۲۶۸] و گرتل[۲۶۹] بودند که مجبور شدند وقتی در جنگل گیر افتادند یا جادوگر بدجنس می‌خواست هانسل را برای شام بخورد، از هوش خود استفاده کنند.

آیلا[۲۷۰]، قهرمانی که سفر خود را از طریق رمان‌های جین آئل[۲۷۱] طی کرد، قهرمانی افسانه‌ای در دوره‌ی پیش از عصر یخبندان اروپاست. گرچه زمان و جزئیات اتفاقات بسیار متفاوت است، اما به طرز جالبی مشابه با چیزهایی است که قهرمانان انسانی امروزی با آن مواجه می‌شوند. بارها و بارها آیلا مجبور به تصمیم‌گیری در شرایط خطر یا مواجهه با مخالفت‌ها می‌شود. او کودک یتیمی است که در فرهنگ خاصی بزرگ می‌شود که او را بی‌ارزش شمرده و او را به خاطر زن بودنش محدود می‌کند. ظاهر او، توانایی او در ارتباط برقرار کردن و فریاد زدن، شجاعت و قدرت تفکر او، همگی در تضاد با فرهنگ اوست. اما

شجاعت او در پاسخ به شرایطی که منتخب او نیست، افزایش پیدا می‌کند. در یکی از داستان‌ها، سفر قهرمانی او به خاطر هدفی قهرمانانه انجام نمی‌گیرد (آن‌گونه که در سفرهای قهرمانان مرد معمول است)، بلکه سفری است برای یافتن دیگرانی مشابه خودش. به طرز مشابه، در داستان‌های زندگی واقعی زنان نیز مانند افسانه‌های قهرمانان زن، عواطف و پیوند عاطفی با دیگران عناصر کلیدی است. زن قهرمان کسی است که عشق می‌ورزد و عشق ورزیدن را یاد می‌گیرد. او یا با شخص یا اشخاص دیگری سفر می‌کند یا به دنبال همراهانی در راه هدف خود است.

مسیر

در هر مسیر، دوراهی‌های تعیین‌کننده‌ای وجود دارد که در آن‌ها تصمیم‌گیری لازم است. کدام راه باید انتخاب شود؟ کدام مسیر را دنبال باید کرد؟ باید مسیری که منطبق با اصول فرد هست را ادامه داد یا به مسیر دیگری رفت؟ باید صادق بود یا تقلب کرد؟ به دانشگاه باید رفت یا به سر کار؟ باید بچه‌دار شد یا خیر؟ یک رابطه را باید ترک کرد یا باید در آن ماند؟ با مرد خاصی باید ازدواج کرد یا به او جواب رد داد؟ پس از کشف غده‌ای در سینه باید بلافاصله سراغ درمان رفت یا آن را نادیده گرفت؟ دانشگاه و شغل را باید ترک کرد و به دنبال چیز دیگری بود؟ تسلیم یا مقاومت؟ کدام انتخاب؟ کدام مسیر؟ به چه بهایی؟

درسی از اقتصاد را در دوران دانشگاه به خاطر می‌آورم که آن را در سال‌های بعد در رشته روانپزشکی مفید یافتم: بهای واقعی هر چیز، آن چیزی است که ما برای به دست آوردن آن رها می‌کنیم. این همان مسیر طی نشده است. پذیرش مسئولیت انتخاب، کاری لازم است و همیشه هم آسان نیست. آن‌چه که

یک قهرمان را قهرمان می‌کند، کارهایی است که او انجام می‌دهد.

در مقابل، زنان غیرقهرمان، در مسیر انتخاب‌های دیگران حرکت می‌کنند. او به جای آن‌که فعالانه تصمیم بگیرد و کاری را که می‌خواهد انجام دهد، با بی‌میلی تسلیم می‌شود. نتیجه آن قربانی شدنی خودخواسته است و فرد پس از آن اتفاق می‌گوید: «من واقعاً این رو نمی‌خواستم، ایده‌ی تو بود» («همش تقصیر توست که ما توی این دردسر افتادیم، یا اومیدم اینجا، یا من خوشحال نیستم!»). یا ممکن است احساس قربانی شدن کرده و بگوید: «ما همیشه اون کاری که تو می‌خوای را انجام می‌دیم!» و به این نکته توجه ندارد که او هرگز خود را در موقعیت تصمیم‌گیری قرار نمی‌دهد. عادت او به اعتنایی از ساده‌ترین سوال که «امشب چی کار کنیم؟» و پاسخ او که می‌گوید: «هر چی تو می‌خوای» شروع شده و تا جایی رشد می‌کند که دیگر اختیار زندگی زن از دستش خارج می‌شود.

الگوی غیرقهرمانی دیگری نیز وجود دارد. این الگو را زنانی زندگی می‌کنند که بر سر دوراهی می‌ایستند، احساسات خودشان برای‌شان واضح نیست یا با تصمیم‌گیر بودن راحت نیست یا نمی‌خواهند تصمیم بگیرند چون نمی‌خواهند موقعیت‌های دیگر را از دست بدهند. او معمولا زنی زیبا، جذاب و باهوش است که زندگی را چندان جدی نمی‌گیرد و از هر رابطه‌ای که ممکن است جدی شود یا هر شغل که زمان و انرژی زیادی از او می‌برد، دوری می‌کند. حالت بی‌تصمیمی او در واقع انتخاب بی‌عملی است. او ممکن است ده سال بر سر یک دوراهی صبر کند تا بالاخره متوجه شود زندگی از کنار او در حال گذر است.

بنابراین زنان باید به جای آن‌که قربانی و منفعل باشند و توسط افراد و محیط پیرامون حرکت داده شوند، قهرمانی انتخاب‌کننده باشند. قهرمان شدن امکانی جدید و روشنگرانه برای زنانی است که از درون توسط کهن‌الگوهای آسیب‌پذیری هدایت می‌شوند. نشان دادن قاطعیت برای زنان مطیعی که مانند پرسفون هستند، یا مانند هرا مردان را در اولویت قرار می‌دهند یا کسانی که مثل دیمیتر، مراقب نیازهای همه به‌جز خودشان هستند، یک حرکت قهرمانانه است. چنین حرکتی برخلاف روش رشد آن‌هاست.

به علاوه نیاز به تبدیل شدن به یک قهرمان انتخاب‌کننده، جایی است که بسیاری از زنان به اشتباه فکر می‌کنند در حال حاضر به آن رسیده‌اند. مثل زنانی که اسطوره‌های باکره را در خود دارند، مانند آتنا از لحاظ روانی «مسلح» هستند، مانند آرتمیس از لحاظ عقیدتی از مردان مستقل می‌باشند و یا مانند هستیا خودبسنده و آرام هستند. حال سفر قهرمانی برای آن‌ها این است که خطر صمیمیت را بپذیرند یا از لحاظ عاطفی آسیب‌پذیر شوند. برای آن‌ها، این انتخاب مستلزم آن است که شجاعت اعتماد کردن یا نیاز داشتن به یک فرد دیگر یا مسئول دیگری شدن را به خرج دهند. برای این زنان صحبت کردن در دفاع از خود یا خطر کردن در دنیا کار آسانی است. آن‌ها برای ازدواج و مادر شدن نیاز به شجاعت دارند.

قهرمان انتخاب‌کننده زمانی که بر سر دوراهی‌ها قرار می‌گیرد، باید وظیفه اول سایکی که همان «جدا کردن دانه‌ها» بود را تکرار کند و تصمیم بگیرد الان چه کاری انجام دهد. او باید مکث کند و اولویت‌ها، انگیزه‌ها و توانایی‌های بالقوه‌ی خود در آن موقعیت را دسته‌بندی نماید. او باید ببیند چه انتخاب‌هایی دارد، چه بهای عاطفی‌ای باید بپردازد، تصمیمات او به کجا ختم می‌شوند و از لحاظ شهودی کدام برایش مهم‌تر است. اما باید بر اساس پایه شخصیتی و چیزهایی که از خود می‌داند، تصمیم بگیرد کدام مسیر را دنبال کند.

از اینجا بار دیگر به موضوعی می‌پردازم که در کتاب اول خود «تائوی روان‌شناسی» مطرح کردم: لزوم انتخاب «مسیری که قلب با آن همراه است». به نظر من هر فرد ابتدا باید بسنجد و بعد اقدام نماید. او باید تمام انتخاب‌های زندگی را با تفکر منطقی به طور کامل بررسی کرده؛ اما بعد تصمیم خود را روی چیزی بگذارد که قلبش حکم می‌کند. هیچ‌کس نمی‌تواند به شما بگوید قلب شما با چه چیزی همراه است و منطق نیز نمی‌تواند پاسخ این سوال را بدهد.

معمولا زمانی که زنان با تصمیماتی مواجه می‌شوند که کل زندگی آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، دیگران هستند که او را تحت فشار تصمیم‌گیری می‌گذارند؛ «ازدواج کن!» «بچه‌دار شو!» «خانه‌ات را بفروش!» «شغلت را عوض کن» «تسلیم شو» «حرکت کن» «بگو آره!» «بگو نه!» بسیاری اوقات پیش می‌آید که زنان مجبور می‌شوند تحت فشاری که دیگران به قلب و ذهن آن‌ها وارد می‌کنند تصمیم بگیرند. اما برای انتخاب‌کننده شدن، لازم است زن بر تصمیم‌گیری در زمانی که خودش صلاح می‌داند پافشاری کرده و به یاد داشته باشد که این زندگی اوست و او باید با عواقب آن تصمیم کنار بیاید.

برای ایجاد وضوح، زن باید در فشارهای درونی برای تصمیم‌گیری عجولانه مقاومت کند. در ابتدا این آرتمیس، آفرودیت، هرا یا دیمیتر هستند که به خاطر ویژگی‌های ذاتی یا پاسخ‌های غریزی‌شان بخواهند بر اوضاع مسلط شوند. آن‌ها ممکن است تلاش کنند تا احساسات هستیایی، شهود پرسفونی یا تفکر منطقی آتنایی را کنار بزنند. اما این اسطوره‌ها اگر به آن‌ها توجه شود، می‌توانند تصویر کامل‌تری را فراهم کرد، و به زن اجازه دهند تصمیمی بگیرد که همه جنبه‌های شخصیت‌اش را در آن لحاظ کند.

سفر

زن در طول سفر قهرمانی، با وظایف، موانع و خطرهایی مواجه می‌شود. شیوه واکنش و کارهایی که انجام می‌دهد، او را تغییر خواهد داد. در طول مسیر او متوجه می‌شود چه چیزهایی برایش مهم هستند و آیا شجاعت لازم برای انجام کاری که می‌داند درست هست را دارد یا خیر. شخصیت و میزان محبت او مورد امتحان قرار می‌گیرد. او با بخش‌های تاریک و سایه شخصیت خود مواجه می‌شود، درست در همان زمانی که قدرت‌های درونی‌اش برای خودش آشکار شده و اعتماد به‌نفس‌اش افزایش پیدا می‌کند یا زمانی که ترس بر او غلبه می‌کند. در راستای تجربه از دست دادن، محدودیت یا شکست، با مفهوم غم آشنا می‌شود. سفر قهرمانی، سفری برای شناخت و رشد جنبه‌های مختلف شخصیت و به وحدت رساندن آن‌هاست؛ هر چند که شخصیت پیچیده باشد.

طلب قدرت مار

هر قهرمانی باید قدرت مار را طلب کند. برای درک اصل این کار، باید به اسطوره‌ها و رویاهای زنان بازگردیم.

بسیاری از مجسمه‌های هرا با نقش مارهای پیچیده به هم بر روی پیراهنش دیده می‌شود. آتنا نیز با مارهایی بر روی سپرش به تصویر کشیده شده است. مارها نماد اسطوره بزرگ زن در دوران پیش از یونان اروپا بوده است و به طور نمادین یادآور قدرت این الهه است. یکی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین تصاویر این الهه (۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح) او را با بازوانی گسترده نشان می‌دهد که در هر دست ماری دارد.

مار در خواب‌های زنان به عنوان نمادی ناشناخته و هیبت‌انگیز ظاهر می‌شود که زن با احتیاط به آن نزدیک می‌شود. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که زن احساس می‌کند شروع به در دست گرفتن تسلط بر زندگی خودش کرده است. برای مثال، زن متأهل سی ساله‌ای در آستانه جدایی و یافتن استقلال چنین خوابی دید: «در راهی خاکی هستم، وقتی به روبه‌رو نگاه می‌کنم، مسیرم را می‌بینم که از زیر درخت بزرگی عبور می‌کند. مار ماده بزرگی به آرامی دور پایین‌ترین شاخه حلقه زده است. می‌دانم که مار سمی نیست و از آن نمی‌ترسم. در حقیقت بسیار هم زیباست، اما من مرددم.» خواب‌های بسیاری مشابه این خواب وجود دارد که در آن‌ها رویابین به جای ترس از مار، مبهوت قدرت آن می‌شود: «ماری زیر میز تحریر من چنبره زده است» «ماری را روی بالکن می‌بینم» «سه مار در اتاق هستند»...

هر زمان که زنان شروع به ابراز اقتدار خود می‌کنند یا تصمیماتی می‌گیرند یا از قدرت‌های سیاسی، روانی یا شخصی خود آگاه می‌شوند، رویاهای مار پدیدار می‌گردند. به نظر می‌رسد مار نماد این قدرت‌های جدید باشد. در جایگاه نمادین، مار مظهر قدرتی بوده که در انحصار الهه‌ها و اسطوره‌های زن قرار داشته است، همان‌گونه که قدرت مردانه، مظهر ویژگی‌های آنیموسی است. معمولا رویابین حسی نسبت به نر یا ماده بودن مار دارد که در تشخیص آن‌که مار نماد چه نوع قدرتی است، تعیین‌کننده است.

این رویاها همزمان با دوره‌ای از زندگی رویابین هستند که او می‌خواهد خود را با جایگاه جدیدش در مقام اقتدار و استقلال، تطبیق دهد و سوال‌هایی در این راستا برایش پیش می‌آید: «آیا من می‌توانم موثر باشم؟» «چگونه این نقش مرا تغییر می‌دهد؟» «اگر قدرتمند باشم باز هم دیگران مرا دوست خواهند داشت؟» و «آیا این نقش، مهم‌ترین روابط زندگی من را تهدید خواهد کرد؟» رویای زنانی که تا پیش از این هیچ حسی از قدرت خودشان نداشتند، بیانگر

این موضوع است که زن باید با احتیاط به قدرت نزدیک شود، همان‌گونه که به یک مار ناشناخته نزدیک می‌شود.

من به زنانی که به دنبال قدرت و اقتدار خودشان هستند به عنوان «مطالبه‌گران نیروی مار» نگاه می‌کنم. زمانی که مردسالاری حاکم شد، این نماد قدرت از اسطوره‌های زن و زنان گرفته شد و به عنصری شیطانی در باغ عدن تبدیل گشت و زنان را تبدیل به جنس پست‌تر نمود. سپس به تصویری که نماد قابلیت بازگشت زنان به قدرت، زیبایی و پرورش است می‌اندیشم. این تصویرمجسمه سفالین یک زن یا اسطوره‌ی زن زیبایی (احتمالا نماد دیمیتر در موزه رُم) است که از زمین روییده و خوشه‌ای گندم و گل در یک دست و ماری در دست دیگر دارد.

مقاومت در برابر قدرت خرس

قهرمان زن انتخاب‌کننده برخلاف همتای مردش در معرض تهدید نیروی فوق‌العاده قوی غریزه مادری است. اگر او نتواند در برابر آفرودیت و یا دیمیتر مقاومت کند ممکن است در شرایط و زمان نامناسب باردار شود. اگر این اتفاق بیفتد او از مسیر انتخابی خود منحرف شده و مغلوب غریزه‌ی خود می‌شود.

برای مثال، زن دانشجویی را می‌شناختم که از زمانی که احساس کرد میل شدیدی به حامله شدن دارد، تقریباً داشت اهداف و چشم‌انداز آینده‌اش را گم می‌نمود. او متأهل بود و داشت روی تز دکترایش کار می‌کرد که ناگهان فکر بچه‌دار شدن به شکل وسواس‌گونه‌ای به سراغش آمد. او در آن دوران خوابی دید. در آن خواب، ماده خرس بزرگی بازوی او را به دندان گرفته بود و به او اجازه نمی‌داد برود. زن هرچه تلاش می‌کرد خود را از دست او خلاص کند

فایده‌ای نداشت. او از چندین مرد هم کمک گرفت اما بی‌نتیجه بود. او در خواب همچنان تقلا می‌کرد تا این‌که به مجسمه‌ی یک خرس مادر و توله‌هایش رسید. به محض آن‌که به مجسمه دست کشید، ماده خرس او را رها کرد.

زمانی که او درباره خوابش تأمل کرد به این نتیجه رسید که خرس نماد غریزه‌ی مادری بوده است. خرس‌ها در دنیای واقعی مادرانی فوق‌العاده هستند که از توله‌های آسیب‌پذیرشان مراقبت و نگهداری می‌کنند. اما زمانی که وقت آن می‌رسد که توله‌های جوان روی پای خودشان بایستند، خرس مادر آن‌ها را مجبور می‌کند لانه را ترک کرده و در دنیای بیرون از خود محافظت کنند. این نماد مادری، رویابین را گیر انداخته بود و او را رها نمی‌کرد تا در نهایت او تصویر یک خرس مادر را لمس نمود.

برای رویابین پیام خواب واضح بود. اگر او می‌توانست قول دهد که نیت بچه‌دار شدن را تا زمان پایان دوره دکترایش (که فقط دو سال باقی‌مانده بود) در خود حفظ کند، آن‌گاه شاید وسواس بچه‌دار شدن او را رها می‌کرد. و همین‌طور هم شد و پس از آن‌که او و شوهرش تصمیم گرفتند بچه‌دار شوند و او به خود تعهدی درونی داد که به محض پایان تحصیلاتش حامله شود، این وسواس از بین رفت. او بار دیگر توانست بر روی درسش تمرکز کند، بدون این‌که فکر حاملگی ذهنش را مغشوش نماید. تا زمانی که او این تصویر را در ذهن خود حفظ کرد، از چنگال غریزه رهایی یافت. او می‌دانست که اگر می‌خواهد حرفه و خانواده را در کنار هم داشته باشد، باید در برابر قدرت ماده خرس مقاومت کند تا دوره دکترایش به پایان برسد.

کهن‌الگوها درکی از زمان ندارند و اهمیتی به واقعیت‌های زندگی زن یا نیازهایش نمی‌دهند. زمانی که اسطوره‌ها تأثیر خود را اعمال می‌کنند، زن در مقام

یک قهرمان یا باید بگوید بله، یا نه یا «الان نه». اگر او انتخابی آگاهانه انجام ندهد، آن‌گاه الگوی غریزی یا کهن‌الگویی اختیار عمل را در دست می‌گیرد. یک زن باید «در برابر قدرت خرس مقاومت کرده» و در عین حال زمانی که در چنگال غریزه مادری گیر افتاد، به او احترام گذاشته و اهمیت او را درک کند.

دفاع در برابر مرگ و تخریب

در افسانه‌های قهرمانی، شخصیت‌های اصلی بدون استثناء با چیزهای مخرب و خطرناکی در مسیر خود مواجه می‌شوند که می‌تواند آن‌ها را از بین ببرد. این موضوع در خواب‌های زنان نیز بسیار تکرار می‌شود.

برای مثال، زن وکیلی خواب دید به محض این‌که از کلیسای دوران کودکی‌اش خارج شد، دو سگ سیاه وحشی به او حمله کردند. آن‌ها روی او پریدند و تلاش کردند گردنش را گاز بگیرند: «انگار می‌خواستند رگ گردنم را پاره کنند.» او به محض آن‌که دستش را بلند کرد تا از خود دفاع کند، از این کابوس بیدار شد.

او از زمانی که شروع به کار در دفتری کرده بود، به طرز فزاینده‌ای از رفتاری که با او می‌شد منزجر بود. مردها جوری با او رفتار می‌کردند که انگار فقط یک منشی است. حتی زمانی که آن‌ها می‌فهمیدند او کیست، باز هم احساس می‌کرد به حساب نمی‌آید. در مقابل او نیز حساس و خشمگین شده بود.

در وهله اول به نظر می‌رسد این خواب حالت اغراق شده‌ای از آن چیزی است که او در بیرون احساس می‌کند؛ تمام مدت «تحت حمله بودن». سپس با تأمل بیشتر به این نتیجه رسید که شاید چیزی درون خودش شبیه آن سگ‌های درنده است. او درباره اتفاقی که داشت در سر کار برایش رخ می‌داد فکر کرد و از بینشی که به آن دست یافت حیرت‌زده شد. «من دارم تبدیل به یک سلیطه‌ی وحشی میشم!» او به یاد روزهای شاد و رفتار مهربانه‌اش افتاد که با کلیسای دوران کودکی‌اش مرتبط بود و فهمید که دارد از آن مکان «خارج می‌شود». این خواب اثر عمیقی بر روی او گذاشت. شخصیت رویابین به خاطر خشونتی که او درونش نسبت به دیگران احساس می‌کرد در معرض خطر جدی نابودی بود. او بدبین و خشن شده بود. در واقعیت نیز مثل خواب، این او بود که در معرض خطر قرار داشت، نه دیگرانی که او با آن‌ها بدرفتاری می‌کرد.

به همین ترتیب، جنبه‌های منفی و سایه‌وار اسطوره‌ها می‌تواند مخرب باشد. جنبه حسود، کینه‌جو و پر از نفرت هرا می‌تواند مسموم‌کننده باشد. زنی که توسط این احساسات تسخیر می‌شود و خود نیز به این امر واقف است، در میانه‌ی کینه‌جویی‌ها و چیزهایی که احساس می‌کند و انجام می‌دهد، گرفتار است. همان‌طور که قهرمان درون او با این اسطوره مبارزه می‌کند، ممکن است خواب ببیند مورد حمله‌ی مارها قرار گرفته است (که نشان می‌دهد قدرت آن‌ها برای رویابین خطرناک است). در رویای مشابهی، یک مار سمی قلب رویابین را هدف قرار داد. در خواب دیگر، مار نیش خود را در پای رویابین فرو کرده بود و نمی‌گذاشت برود. در زندگی واقعی، هر دوی این زنان دچار خیانت شده بودند و در معرض این خطر قرار داشتند که مغلوب احساسات زهرآگین قرار بگیرند (مانند خواب سگ‌های وحشی، این خواب هم در دو سطح دارای معناست و استعاره‌ای از آن چیزی است که هم درون و هم بیرون در حال اتفاق است).

وقتی خطر برای رویابین به شکل انسانی درمی‌آید، مثل زمانی که مورد حمله زنان یا مردانی قرار می‌گیرد، خطر معمولا در قالب انتقادهای خصمانه یا نقش‌های مخرب است (در حالی که حیوانات معمولا نماد احساسات و غرایز هستند). برای مثال، زنی پس از آن‌که کودکانش به دبستان رفتند به دانشگاه بازگشت و خواب دید که «یک زن مدیر زندان بزرگ» جلوی او را می‌گیرد. این شخصیت که او باید از آن عبور می‌کرد، به نظر می‌رسید نمود قضاوت‌های منفی مادرش درباره‌ی او و همچنین نقش مادری خودش بود که با آن همذات‌پنداری می‌کرد. رویا می‌خواست به او بگوید که این همذات‌پنداری برای او نقش زندانی‌کننده دارد.

قضاوت‌های بی‌رحمانه از طرف شخصیت‌های درونی معمولا مخرب است. برای مثال: «تو نمی‌تونی این کار رو انجام بدی چون بد اُمّل نالایق بی‌شعور بی‌استعداد هستی». این صداهای درونی هرچه که باشند، پیام‌شان این است: «تو هیچ حقی برای موفقیت بیشتر نداری» و این پیام‌ها زن را مأیوس کرده و اعتماد به‌نفس و نیات خوب او را تخریب می‌کند. این انتقادگرهای مهاجم معمولا در خواب به شکل مردانی تهدیدکننده ظاهر می‌شوند. انتقادهای درونی عموماً هم‌راستا با مخالفت‌ها و خشونت‌هایی است که زن در محیط بیرون با آن‌ها مواجه می‌شود و منتقدان تکرارکننده پیام‌هایی هستند که خانواده یا فرهنگ به او القا می‌نمایند.

از دید روان‌شناسانه، هر دشمن یا نیروی شری که در رویا یا افسانه‌ها با قهرمان روبه‌رو می‌شود، نمود چیزی مخرب، بدوی، رشدنیافته، تحریف‌شده یا شیطانی در روان انسان است که سعی می‌کند بر او غلبه کرده و او را شکست دهد. زنانی که خواب سگ‌های وحشی یا مارهای خطرناک می‌دیدند، در حال مبارزه با اعمالی مخرب و خشن بودند که توسط دیگران نسبت به آن‌ها انجام می‌شد و به طور مشابه، توسط چیزی درون خودشان نیز در حال تهدید بودند. دشمن یا نیروی شر در واقع بخش منفی روان خودشان بود؛ عنصری سایه‌وار که بخش مهربان و با کفایت وجود آن‌ها را تهدید می‌کرد و یا می‌تواند بخشی از روان شخص دیگری باشد که می‌خواهد به او آسیب رسانده، تحقیر کند یا او را تحت کنترل خود درآورد؛ یا مثل اکثر موارد ممکن است از هر دو طرف در معرض خطر باشد.

تحمل فقدان و غم

فقدان و غم، دیگر موضوع زندگی زنان و افسانه‌ی قهرمانان زن است. گاه در طول مسیر پیش می‌آید که شخصی می‌میرد یا باید کنار گذاشته شود. از دست دادن یک رابطه نقش مهمی در زندگی یک زن ایفا می‌کند چرا که اکثر زنان خود را با روابطشان و نه با دستاوردهای‌شان می‌شناسند. زمانی که شخصی می‌میرد یا آن‌ها را ترک می‌کند یا با آن‌ها قهر می‌نماید، دو فقدان رخ می‌دهد: از دست دادن خود رابطه، از دست رابطه به عنوان منشأ هویت.

بسیاری از زنان که در یک رابطه به شریک عاطفی خود وابسته هستند، سفر قهرمانی خود را تنها پس از تحمل یک فقدان آغاز می‌نمایند. برای مثال، سایکی باردار توسط همسرش اروس تنها گذاشته شد. او در طلب پیوند دوباره با او وظایفی را متقبل شد که از طریق آن‌ها تغییر کرد. زنان مطلقه و بیوه در هر سنی باید برای اولین بار در طول زندگی‌شان خودشان تصمیم بگیرند و روی پای خودشان بایستند. برای مثال، مرگ شریک عاطفی آتلانتا باعث شد تا او دوباره به سرزمین پدری‌اش بازگردد که در آن‌جا مسابقه دوی مشهور اتفاق افتاد. این اتفاق مشابه داستان زندگی زنی است که پس از ازدست دادن یک رابطه برای اولین بار به سر کار می‌رود.

از لحاظ استعاری، مرگ روان‌شناختی زمانی اتفاق می‌افتد که ما مجبور می‌شویم چیزی یا کسی را رها کنیم و باید برای از دست دادن آن سوگواری کنیم. این مرگ می‌تواند بخشی از خود ما باشد، نقشی قدیمی، جایگاهی ازدست رفته یا زیبایی و دیگر ویژگی‌های جوانی که حالا از بین رفته و باید به پای آن سوگواری کرد؛ یا رویایی که دیگر وجود ندارد. یا می‌تواند رابطه‌ای باشد که در اثر مرگ یا فاصله تمام شده و ما را با غم خود تنها گذارده است.

قهرمان درون زن در این غم فقدان باقی می‌ماند یا از آن عبور می‌کند؟ آیا او می‌تواند سوگواری کرده و سپس به راه خود ادامه دهد؟ یا همه چیز را رها

کرده، دچار تلخکامی می‌شود یا مغلوب افسردگی شده و سفر خود را در آن نقطه رها می‌کند؟ اگر او به راه خود ادامه دهد، در واقع مسیر قهرمانی را برگزیده است.

عبور از گذرگاه باریک و تاریک

در اکثر سفرهای قهرمانی باید از مکانی تاریک مثل غارهایی در کوهستان، دنیای زیرین یا هزارتویی رد شد تا در نهایت به نور رسید. یا شاید مستلزم عبور از سرزمین‌ها و بیابان‌های خشک و دورافتاده برای رسیدن به یک آبادی باشد. این سفر مشابه عبور از یک افسردگی است. در افسانه‌ها نیز مانند زندگی واقعی، مسافر باید به حرکت خود ادامه دهد، کار خود را انجام دهد، در ارتباط با همراهانش باقی بماند یا به تنهایی عمل کند، توفق نکند و تسلیم نشود (حتی اگر احساس گم‌گشتگی کند) و امید خود را در تاریکی حفظ نماید.

تاریکی می‌تواند نماد احساسات تاریک و سرکوب‌شده (خشم، ناامیدی، نفرت، سرزنش، کینه‌توزی، خیانت، ترس و گناه) باشد که افراد اگر می‌خواهند از افسردگی رهایی یابند باید از آن‌ها عبور کنند. زمانی که نور و عشق غایب است، شب تاریک روح آغاز می‌شود و زندگی بی‌معنا به نظر می‌رسد. سوگواری و بخشش معمولا طریق رهایی است. پس از آن، سرزندگی و نور بازمی‌گردد.

مرگ و تولد مجدد در رویاها و افسانه‌ها، استعاره‌ای از فقدان، افسردگی و بازیابی است. با مرور آن‌ها درمی‌یابیم که این دوره‌های تاریک در واقع آیین گذار و

تشرف هستند؛ دوران‌هایی پررنج که زن از طریق آن‌ها چیزهای ارزشمندی می‌آموزد و رشد می‌کند. یا ممکن است مانند پرسفون مدتی را در جهان زیرین بگذراند و به صورت موقتی اسیر باشد، اما بعدها تبدیل به راهنمای دیگران شود.

فراخوانی عملکرد ماورایی

در افسانه‌های قهرمانی کلاسیک، قهرمان پس از تصمیم برای رفتن به دنبال خواسته خود، مواجهه و پیروزی بر خطرها، هیولاها و تاریکی، با مانعی مواجه می‌شود که در برابر آن نه راه پس دارد و نه راه پیش. در این‌جا از هر طرف با موانعی سخت روبه‌رو می‌شود. یا شاید لازم باشد معمایی را حل کند تا راه بر او باز شود. حالا او باید چه کار کند، وقتی که تمام چیزهایی که از آن‌ها آگاه است در این‌جا کافی نیست؟ یا زمانی که شک و تردید در آن موقعیت آن‌قدر قوی است که تصمیم‌گیری غیرممکن به نظر می‌رسد؟

زمانی که قهرمان انتخاب‌کننده در موقعیتی مبهم گرفتار می‌آید که هر حرکت یا انتخابی می‌تواند فاجعه‌بار شود، یا در بهترین حالت در یک بن‌بست قرار گرفته باشد، نخستین آزمونش تنها ماندن با خودش است. در هر موقعیت بحرانی، این وسوسه برای زن وجود دارد که به جای قهرمان شدن تسلیم شده و قربانی شود. اگر او به قهرمان درونش وفادار باقی بماند؛ می‌داند که در جایگاه سختی قرار گرفته است و امکان دارد شکست بخورد، اما با امید به امکان تغییر چیزی صبر می‌کند. اما اگر تبدیل به یک قربانی شود، دیگران یا تقدیر خود را سرزنش می‌کند، به الکل یا موادمخدر پناه می‌برد، خود را به باد انتقاد می‌گیرد یا همه چیز را رها کرده و حتی به فکر خودکشی می‌افتد. یا ممکن است قهرمان وجود خود را ترک کرده و ضعیف و سست شود یا دچار حملات

عصبی و روانی شده و چنان وسواس‌گونه و غیرعقلانی عمل کند تا دیگران اختیار او را به دست گیرند.

چه در افسانه و چه در زندگی واقعی، زمانی که یک قهرمان به بن‌بست می‌رسد، تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که خودش باشد، بر اصول و تعهدات خود پایبند بماند تا چیزی غیرمنتظره به یاری او بیاید. پایداری در این موقعیت و داشتن امید به رسیدن پاسخ، مرحله‌ای درونی را ایجاد می‌کند که یونگ به آن «عملکرد ماورایی» می‌گوید. منظور او این بوده است که چیزی از درون ناخودآگاه برمی‌خیزد و مساله را حل کرده یا راه را به فرد (یا قهرمان) که نیاز به کمکی از جایی فراتر از خودش دارد، نشان می‌دهد.

برای مثال، در افسانه اروس و سایکی، آفرودیت به سایکی چهار مأموریت محول کرد که همه آن‌ها فراتر از حد دانش و توانایی سایکی بود. در هر مرحله سایکی ابتدا احساس ناتوانی می‌کرد، اما پس از آن کمک یا پیشنهاد از راه می‌رسید؛ از طریق مورچه‌ها، نی‌لبک سبز، عقاب و برج. به همین ترتیب، هیپومنس می‌دانست که باید آتلانتا را در مسابقه ببرد چون عاشق او بود. اما از طرفی هم می‌دانست نمی‌تواند تندتر از او بدود و در نتیجه زندگی‌اش را از دست می‌داد. او در شب پیش از مسابقه از درگاه آفرودیت طلب یاری کرد و آفرودیت نیز به او کمک کرد تا آتلانتا را در مسابقه ببرد.

این‌که «چیزی در نهایت به یاری ما خواهد آمد» موقعیتی کهن‌الگویی است. موضوع نجات از یک حقیقت انسانی سخن می‌گوید که یک زن به عنوان قهرمان باید آن را به خاطر بسپارد. زمانی که او در یک بحران درونی قرار می‌گیرد و نمی‌داند چه کار کند، نباید تسلیم شده یا بر اساس ترس تصمیم بگیرد. بلکه باید آن وضعیت دشوار را در ذهن خودآگاه خود نگه دارد، منتظر بینشی جدید یا تغییر شرایط باشد و برای یافتن پاسخ دعا کند که همه‌ی

این‌ها راه‌حلی را از ناخودآگاه فرا می‌خواند که می‌توان با آن از موانع فراتر رفت.

برای مثال، زنی که خواب خرس دیده بود، در یک بحران شخصی گرفتار بود و در میانه کار بر روی دکترا، میل شدید به بچه‌دار شدن سراغش آمده بود. غریزه مادری یقه‌ی او را چسبیده بود، چرا که در گذشته سرکوب شده و اکنون حق خود را طلب می‌کرد. قبل از آن خواب، این زن در یک موقعیت این یا آن که هیچ‌کدام برایش رضایت‌بخش نبود گیر افتاده بود. برای تغییر شرایط، راه‌حل را باید حس کرد، نه این‌که به‌طور منطقی به آن رسید. تنها زمانی که رویا اثری عمیقی در سطح کهن‌الگویی بر روی او گذاشت و او فهمید که باید برای رسیدن به نیت خود برای فرزنددار شدن، صبر کند، توانست با راحتی خیال از فکر حاملگی بیرون بیاید. آن رویا، پاسخی از ناخودآگاه برای موقعیت بغرنج او بود که به نجاتش آمد. زمانی که این تجربه نمادین درک او را عمیق‌تر کرد و از لحاظ شهودی باعث شد او بینش جدیدی را حس کند، تعارض درونی از بین رفت.

عملکرد ماورایی گاهی نیز از طریق اتفاقات همزمانی، یعنی تصادفات معنادار بین موقعیت روانی و وقایع بیرونی، خود را ابراز می‌کند. زمانی که همزمانی اتفاق می‌افتد، مانند یک معجزه به نظر می‌رسد. برای مثال، سال‌ها پیش یکی از بیماران من شروع به اجرای یک برنامه خودیاری برای زنان کرد. اگر او در مدت زمان خاص مقدار مشخصی پول را جمع‌آوری می‌کرد، می‌توانست از یک سازمان هم سرمایه‌ای دریافت کند و در نتیجه بقای برنامه‌اش تضمین می‌شد. فرصت او رو به اتمام بود اما هنوز به مبلغ مورد نظر دست نیافته بود. اما از آن جایی که می‌دانست پروژه‌اش به این پول نیاز دارد، دست از تلاش برنمی‌داشت. تا این‌که از طریق یک نامه، چکی درست به همان مبلغی که نیاز داشت به دستش رسید. این چک، پرداختی وامی با اقساط بلندمدت بود که او دو سال پیش آن را درخواست داده بود.

اکثر همزمانی‌ها چنین پاسخ واضحی را برای یک موقعیت دشوار فراهم نمی‌کنند. آن‌ها معمولا با ایجاد وضوح عاطفی یا بینش نمادین، به حل مساله کمک می‌کنند. برای مثال خود من تحت فشار ناشر قبلی بودم که از من می‌خواست کتاب را برای بازنویسی به شخص خاصی بدهم که کارش این بود که کتاب را به طرز قابل‌توجهی کوتاه می‌کرد و مفهوم آن را به شیوه‌ی بسیار عامیانه‌تری بیان می‌کرد. پیام «به اندازه‌ی کافی خوب نیست» چیزی بود که من برای حدود دو سال آن را دریافت می‌کردم و این من را از لحاظ روانی خسته کرده بود. بخشی از من (که مانند پرسفونی مطیع بود) آماده بود تا کار را به شخص دیگر واگذار کند تا فقط به پایان برسد و تحت‌تأثیر این خوش‌باوری بودم که کار خوبی از آب درمی‌آید. در طول هفته‌ی سرنوشت‌سازی ــ که پس از آن دیگر باید کار را به نویسنده‌ی دیگر واگذار می‌کردم ــ یک اتفاق همزمانی به سراغ من آمد. یک نویسنده‌ی انگلیسی که کتابش توسط همان نویسنده و در شرایط مشابهی بازنویسی شده بود با یکی از دوستان من ملاقاتی داشت و درباره‌ی آن کتاب صحبت کرده بود. او چیزی را به زبان آورده که من همیشه از لحاظ شهودی می‌دانستم اما نمی‌توانستم در قالب کلمات دربیاورم: «روح کتاب از آن گرفته شده است.» وقتی این جملات را شنیدم، احساس کردم بینشی هدیه‌وار دریافت کردم. او به طور نمادین اتفاقی که قرار بود برای کتاب بیفتد را بیان کرده بود که من را از سرگردانی نجات داد و باعث شد بتوانم قاطعانه عمل کنم. من یک ویراستار برای خودم استخدام کرده و با همکاری او کتاب را به پایان رساندم.

من پیام این اتفاق همزمانی را به طور بلند و واضح شنیدم. اتفاقات دیگری نیز بعد از آن رخ داد که به من در این زمینه بینش و کمک داد. به لطف درسی که از این اتفاق فرا گرفته بودم، به یاد این کلام چینیان باستان که در راستای ایمان به همزمانی و عملکرد ماورایی است افتادم: «زمانی که شاگرد آماده باشد، استاد از راه می‌رسد.»

عملکرد بینش خلاقانه نیز مشابه عملکرد ماورایی است. در یک فرایند خلاقانه زمانی که هیچ راه‌حل شناخته شده‌ای وجود ندارد، هنرمند مخترع حل‌کننده‌ی مساله ایمان دارد که پاسخی وجود دارد و آن‌قدر در آن موقعیت باقی می‌ماند تا راه‌حل از راه برسد. فرد خلاق معمولا سطح بسیار بالایی از تنش را تحمل می‌کند. او هر کار و هر فکری که به ذهنش می‌رسیده را انجام داده است. سپس او به فرایند تعمق اعتماد می‌کند و می‌داند در نهایت چیزی از آن خارج می‌شود. نمونه معروف آن ککوله[۲۷۲] شیمیدان است که ساختار

مولکول بنزن را کشف نمود. او مدت‌ها با این مساله دست‌وپنجه نرم می‌کرد اما نمی‌توانست آن را حل کند تا در نهایت در خواب ماری را دید که دم خود را به دهان گرفته بود. او از لحاظ شهودی فهمید که این پاسخ مساله است و اتم‌های کربن شکل حلقوی به خود گرفته‌اند. او سپس آزمایش کرد و فرضیه‌ی خود را به اثبات رساند.

از قربانی به قهرمان

من با تفکر درباره سفر قهرمانی زن فهمیدم چگونه بنیاد الکلی‌های گمنام (AA) یک قربانی را تبدیل به یک قهرمان می‌کنند. این بنیاد عملکرد ماورایی را درون افراد برمی‌انگیزد و در اثر آن، درس‌هایی به آن‌ها می‌آموزد که چگونه می‌توان تبدیل به یک انتخاب‌کننده شد.

فرد الکلی ابتدا می‌پذیرد که در شرایط سخت و مأیوس‌کننده‌ای قرار گرفته است: او نه می‌تواند به اعتیاد خود ادامه دهد و نه می‌تواند آن را متوقف کند.

در این مرحله‌ی درماندگی، او با یک همسفر همراه می‌شود که هر دو در سفری مشابه هستند و باید به یکدیگر کمک کنند. به او گفته می‌شود باید از نیرویی برتر از خودش بخواهد تا او را از این بحران نجات دهد.

این بنیاد بر چند اصل تأکید دارد: نیاز به پذیرش آن‌چه نمی‌توان تغییر داد، تغییر آن‌چه می‌توان تغییر داد و فهم تفاوت این دو. در آموزش افراد، اصول این بنیاد نشان می‌دهد چه چیزی برای فردی که در شرایط عاطفی ناپایدار قرار دارد و نمی‌تواند راه را به طور واضح ببیند، نیاز است. به تدریج و قدم به قدم، فرد الکلی تبدیل به یک انتخاب‌کننده می‌شود. او کشف می‌کند که کمک از سمت نیرویی بزرگ‌تر از «من» او در دسترس است. او می‌فهمد که افراد می‌توانند به یکدیگر کمک کرده و همدیگر را ببخشند. او درمی‌یابد که لایق است و نسبت به دیگران محبت دارد.

به همین ترتیب، سفر قهرمانی زن نیز طلب «فردیت» است. در مسیر سفر، قهرمان چیزهایی که برایش معنادار است را می‌یابد، گم می‌کند و دوباره از نو می‌سازد تا جایی که در هر شرایط آزمونی بتواند ارزش‌های خود را حفظ کند. او بارها با چیزهایی که او را تهدید کرده و می‌خواهند بر او غلبه کنند مواجه می‌شود تا در نهایت خطر از دست دادن خویشتن را از بین می‌رود.

من در دفترم تابلویی نقاشی از درون یک صدف حلزونی دارم که خودم سال‌ها پیش آن را کشیده‌ام. این طرح بر الگوی مارپیچی صدف تأکید دارد و یادآور این است که مسیری که ما طی می‌کنیم بسیاری اوقات به شکل مارپیچ است. ما درون الگوهایی می‌گردیم که بارها ما را نزد دشمنی بازمی‌گرداند که باید با او ملاقات کرده و بر او غلبه کنیم. این دشمن معمولا جنبه منفی اسطوره‌ای است که می‌تواند بر ما غلبه کند: استعداد پرسفون و دیمیتر برای افسردگی،

مشکل هرای حسود و شک‌هایش، وسوسه‌های آفرودیت، بی‌ملاحظگی آتنا یا بی‌رحمی آرتمیس. زندگی برای ما فرصت‌هایی تکراری فراهم می‌آورد تا ما با ترس‌های‌مان، چیزهای که باید به آن‌ها آگاه شویم یا چیزهایی که باید به آن‌ها غلبه کنیم روبه‌رو شویم. هر زمان که ما در مسیر مارپیچی دور می‌زنیم و به جایی می‌رسیم که سختی‌هایی برای‌مان به ارمغان می‌آورد، امیدوارانه آگاهی بیشتری کسب می‌کنیم و می‌توانیم دفعه بعد خردمندانه‌تر واکنش نشان دهیم. تا این‌که در نهایت بتوانیم از مکان دشمنی عبور کرده و به صلح و هماهنگی با عمیق‌ترین ارزش‌های خود دست یابیم و دیگر به هیچ‌وجه تحت‌تأثیر انرژی‌های منفی قرار نگیریم.

پایان سفر

چه اتفاقی در پایان افسانه رخ می‌دهد؟ اروس و سایکی دوباره به هم می‌پیوندند و جشن ازدواج آن‌ها با شکوه تمام در کوه المپ برگزار شده و سایکی دختری به دنیا می‌آورد به نام شادی[۲۷۳]. آتلانتا سیب را انتخاب می‌کند،

مسابقه را می‌بازد و با هیپومنس ازدواج می‌کند. سفرهای آیلا در طول تمام دشت‌های اروپا ادامه می‌یابد تا او دیگرانی را مشابه خودش بیابد. توجه داشته باشید وقتی قهرمان زن به پایان داستان رسیده و شجاعت و لیاقت خود را به اثبات رسانده است، مشابه قهرمانان مرد گاوچران به تنهایی در غروب آفتاب سوار بر اسب محو نمی‌شود. او همچنین در قالب قهرمانان مرد فاتح نمی‌گنجد. پایان سفر او وحدت، پیوند دوباره و خانه است.

سفر فردیت ــ سیر و سلوک روان‌شناختی برای رسیدن به تمامیت ــ با وحدت تضادها به سرانجام می‌رسد؛ با ازدواج درونی جنبه‌های «زنانه» و «مردانه» شخصیت فرد که تصویر نمادین شرقی آن یین[۲۷۴] و یانگ[۲۷۵] هستند که در یک دایره جمع شده‌اند. اگر بخواهیم خلاصه‌تر و بدون اشاره به جنسیت صحبت کنیم، سفر رسیدن به تمامیت و کمال جایی به نتیجه می‌رسد که در آن فرد بتواند همزمان فعال و پذیرا، خودبسنده و صمیمی، عاشق و شاغل باشد. این‌ها همان بخش‌های وجود ما هستند که باید در طول تجربه زندگی آن‌ها را بشناسیم، بخش‌هایی که درون همه‌ی ما ذاتی هستند. این همان قابلیت انسانی است که با آن شروع می‌کنیم.

در فصل آخر داستان «یاران حلقه» بر آخرین وسوسه به دست کردن حلقه غلبه شده و حلقه‌ی قدرت برای همیشه نابود می‌شود. در این دوره از مبارزه شیطان مغلوب شده، سفر قهرمانی آن‌ها به پایان می‌رسد و هابیت‌ها[۲۷۶] به خانه خود بازمی‌گردند. تی. اس. الیوت[۲۷۷] در «چار کوارتت» می‌نویسد:

ما دست از جست‌وجو برنمی‌داریم

و در پایان همه‌ی جست‌وجوها

به همان جایی بازمی‌گردیم که از آن شروع کردیم

و برای نخستین بار آن مکان را می‌شناسیم.

پایان تمام این افسانه‌ها مانند زندگی عادی چندان خارق‌العاده نیست. الکلی بهبود یافته از جهنم عبور کرده و اکنون بازگشته است و انسانی عادی به نظر می‌رسد. قهرمان از پس حملات خصمانه برآمده است، قدرت خود را به اثبات رسانده و با اسطوره‌هایی مبارزه کرده است که اکنون بسیار عادی به نظر می‌رسند و با او در صلح هستند. هرچند او نیز نمی‌داند چه زمان دوباره ماجرای جدیدی شکل می‌گیرد که بار دیگر او را مورد آزمون قوی‌تر قرار می‌دهد.

زمانی که وقت خداحافظی با مراجعانی فرا می‌رسد که مدت‌ها با آن‌ها کار کرده‌ام، به خودم به عنوان شخصی فکر می‌کنم که در بخش خاص و دشواری از سفر آن‌ها همراه‌شان بوده‌ام. حال وقت آن رسیده که آن‌ها به تنهایی ادامه دهند. شاید وقتی آن‌ها در شرایط دشواری گیر افتادند همراه آن‌ها بودم. شاید به آن‌ها کمک کردم راهی که گم کرده بودند را پیدا کنند. شاید مدتی در مسیر تاریک با آن‌ها ماندم. اما بیشتر از هر چیز به آن‌ها کمک کردم تا با وضوح بیشتر به مساله نگاه کنند و انتخاب‌های خود را انجام دهند.

در پایان این کتاب، امیدوارم توانسته باشم برای مدتی همراه شما بوده، آنچه آموخته‌ام را با شما شریک شده باشم و به شما کمک کرده باشم تا در سفر ویژه خودتان، یک انتخاب‌کننده شده باشید.

تبارشناسی: کهن‌الگوهای یونان باستان

آفرودیت. کهن‌الگوی عشق و زیبایی. رومی‌ها او را با نام ونوس می‌شناسند. همسر خیانتکار هفایستوس. او روابطی پنهانی با کهن‌الگوهای دیگر داشت که مهم‌ترین آنها رابطه‌ی او با آرس، کهن‌الگوی جنگ است.

آپولو. رومی‌ها هم او را به نام آپولو می‌شناسند. کهن‌الگوی زیبای خورشید، قانونگذار، کمان‌گیر و حامی هنرهای زیبا. فرزند زئوس و لتو؛ برادر دوقلوی آرتمیس. گاهی او را به نام هلیوس هم می‌خوانند.

آرس. رومی‌ها او را مارس نامیده‌اند. او کهن‌الگوی جنگ، عشق و رقص است. آرس پسر زئوس و هراست که به‌دلیل علاقه‌ی بیش از اندازه به جنگ، توسط پدر مطرود می‌شود. او عاشق آفرودیت می‌شود و از او دختری به نام هارمونیا و دو پسر به نام‌های دیموس (ترس) و فوبوس (وحشت) دارد. فرزندان او در جنگ‌ها همراهی‌اش می‌کنند.

آرتمیس. رومی‌ها او را دیانا می‌نامند. او کهن‌الگوی شکار و ماه است. آرتمیس دختر زئوس و لتوست. برادر دوقلویش آپولو نام دارد.

آتنا. رومی‌ها او را مینروا می‌نامند. او کهن‌الگوی خرد و صنایع دستی است. آتنا محافظ و نگهبان شهر آتن و قهرمانان آن است. او را بیشتر وقت‌ها درحالی که زره پوشیده، تصویر کرده‌اند و گفته می‌شود بهترین کارشناس در امور جنگ است. آتنا دختر زئوس است. مادرش متیس بود که پس از باردار شدن، زئوس او را بلعید.

کرونوس. رومی‌ها او را ساتورن نامیده‌اند. او آخرین فرزند گایا و اورانوس است. کرونوس سلطنت را از پدر گرفت و پس از ازدواج با ریا صاحب شش فرزند شد که همگی از فرمانرواهای ساکن در کوه‌های المپ بودند. فرزندان او هستیا، دیمیتر، هرا، هادس، پوزیدن و زئوس نام داشتند. پنج فرزند اول را بلافاصله پس از به دنیا آمدن بلعید و زئوس، آخرین فرزندش، سلطنت را از او گرفت.

دیمیتر. رومی‌ها او را سرس می‌نامند. دیمیتر کهن‌الگوی دانه‌های گندم است. پرسفون که هادس او را ربود و به دنیای زیرین برد، دختر دیمیتر است.

دیونوسوس. رومی‌ها او را به نام باکوس می‌شناسند. او کهن‌الگوی مسکرات و شادی است. پدر او زئوس و مادرش سمله بود. زئوس قبل از به دنیا آمدن او را به ران خود دوخت. نقش‌های کهن‌الگویی او عبارت است از عاشق شاد، سرگردان و عارف.

گایا. کهن‌الگوی زمین و مادر. او همسر اورانوس (آسمان) بود. گایا مادر بسیاری از کهن‌الگوها و مادربزرگ نسل اول از کهن‌الگوهای ساکن در کوه المپ است.

هادس. رومی‌ها او را به نام پلوتو می‌شناسند. او فرمانروای دنیای زیرین است. پدر و مادر هادس، زئوس و ریا هستند. او همسر و رباینده‌ی پرسفون است و برادر زئوس و پوزیدون. هادس یکی از وجوه کهن‌الگوی پدر است. او فرمانروای دنیای روح و ناخودآگاه جمعی است.

هفایستوس. رومی‌ها او را ولکان نامیده‌اند. او کهن‌الگوی لَنگ کارهای دستی و جعل کردن است. او تنها کهن‌الگویی است که کار می‌کند. او نیز همسر آفرودیت و پسر مطرود هرا و زئوس است. البته زئوس پدر صوری اوست. نقش‌های کهن‌الگویی هفایستوس عبارت‌اند از کارهای دستی، هنر، معلولیت جسمی و تنهایی.

هرا. رومی‌ها او را جونو می‌نامند. هرا کهن‌الگوی ازدواج است. او با زئوس ازدواج کرد و به دلیل خیانت‌های زئوس، دائماً مراقب او بود و حسادت می‌ورزید.

هرمس. رومی‌ها او را با نام مرکوری می‌خوانند. او در میان کهن‌الگوها پیام‌آور است. هرمس کهن‌الگوی تجارت، ارتباط، سفر و دزدی است. او روح‌ها را به دنیای هادس راهنمایی می‌کند، دیونوسوس را نجات داد و پرسفون را از دنیای هادس بیرون آورد. هرمس فرزندی از آفرودیت دارد به نام هرمافرودیتوس.

هستیا. رومی‌ها او را وستا نامیده‌اند. او کهن‌الگوی معابد و آتشی است که به معابد و خانه‌ها نور و گرما می‌بخشد. در میان اهالی المپ از کمترین شهرت برخوردار است. آتش اوست که سبب معنویت در خانه‌ها و معابد می‌شود.

پرسفون. یونانی‌ها او را کوری هم نامیده‌اند. نام او در میان رومی‌ها پروسرپیناست. پرسفون دختر ربوده شده‌ی دیمیتر؛ ملکه‌ی دنیای زیرین است.

پوزیدون. او فرمانروای دریاها و زمین‌لرزه است. رومی‌ها او را نپتون نامیده‌اند. او با آتنا برای به‌دست آوردن شهر آتن رقابت کرد و بازنده شد. پوزیدون برادر زئوس و هادس و یکی دیگر از وجوه کهن‌الگوی پدر است.

ریا. دختر گایا و اورانوس است و خواهر و همسر کرونوس. گایا مادر هستیا، دیمیتر، هرا، هادس، پوزیدون و زئوس است.

اورانوس. او همزمان پسر و همسر گایا و اولین فرمانروای آسمان است. سلطنت اورانوس توسط آخرین پسرش (کرونوس) از او گرفته شد.

زئوس. رومی‌ها به او نام‌های ژوپیتر یا ژو را داده‌اند. او فرمانروای کهن‌الگوهای ساکن در کوه المپ است و رعدوبرق را در اختیار دارد. زئوس فرزند ریا و کرونوس است که سلطنت ساکنان المپ بر جهان را پایه‌گذاری کرد. زئوس همسر هراست و قبل از او همسران زیادی داشت. برخی از فرزندان او نسل دوم ساکنان المپ را تشکیل داده‌اند و برخی دیگر قهرمانان اسطوره‌ای یونان باستان هستند.

جدول اسطوره‌های زن

جدول اسطوره‌های زن

اسطوره	دسته‌بندی
آرتمیس (دیانا)، اسطوره‌ی شکار و ماه	اسطوره‌ی باکره
آتنا (مینروا)، اسطوره‌ی خرد و صنایع دستی	اسطوره‌ی باکره
هستیا (وستا)، اسطوره‌ی خانه، کاشانه و معبد	اسطوره‌ی باکره
هرا (ژونو)، اسطوره‌ی ازدواج	اسطوره‌ی آسیب‌پذیر
دیمیتر (سرس)، اسطوره‌ی غلات	اسطوره‌ی آسیب‌پذیر
پرسفون (پروسرپینا)، دوشیزه و ملکه جهان زیرین	اسطوره‌ی آسیب‌پذیر
آفرودیت (ونوس)، اسطوره‌ی عشق و زیبایی	اسطوره‌ی کیمیاگر

جدول اسطوره‌های زن

نقش کهن‌الگویی	وابستگان مهم
خواهر، رقابت‌جو، حامی حقوق زنان	خواهران همراه (دسته حوریان)، مادر (لئو)، برادر (آپولو)
دختر بابا، استراتژیست	پدر (زئوس)، قهرمانان برگزیده
عمه‌ی دوشیزه، زن خردمند	ــــــــ
همسر، ایجادکننده تعهد	شوهر (زئوس)
مادر، پرورش‌دهنده	دختر (پرسفون) یا فرزندان
دختر مامان، زن پدیرا	مادر (دیمیتر)، شوهر (هادس/دیونوسوس)
عاشق، زن خلاق	عشاق (آرس/هرمس)، شوهر (هفایستوس)

جدول اسطوره‌های زن

اسطوره	تیپ روان‌شناختی یونگی
آرتمیس	معمولاً برون‌گرا، معمولاً شهودی، معمولاً احساسی
آتنا	معمولاً برون‌گرا، معمولاً تفکری
هستیا	معمولاً درون‌گرا، معمولاً شهودی، معمولاً احساسی
هرا	معمولاً برون‌گرا، معمولاً احساسی
دیمیتر	معمولاً برون‌گرا، معمولاً احساسی
پرسفون	معمولاً درون‌گرا، معمولاً شهودی
آفرودیت	معمولاً برون‌گرا، معمولاً احساسی

جدول اسطوره‌های زن

مشکلات روان‌شناختی	نقاط قوت
فاصله‌ی عاطفی، بی‌رحمی، خشونت	توانایی هدف‌گذاری شخصی و رسیدن به اهداف استقلال، خودبسندگی، دوستی با زنان
فاصله‌ی عاطفی، حیله‌گری، کمبود احساس همدلی	توانایی تفکر عالی، حل کاربردی مسائل و طرح استراتژی، ایجاد پیوند کاری محکم با مردان
فاصله‌ی عاطفی، کمبود نقاب اجتماعی	توانایی لذت بردن از خلوت، داشتن حس معنای روحانی
حسادت، انتقام‌جویی، خشونت، ناتوانی در ترک رابطه آسیب‌زننده	توانایی تعهد مادام‌العمر، وفاداری
افسردگی، خستگی مفرط پرورش وابستگی، حاملگی ناخواسته	توانایی مادر بودن و تغذیه کردن دیگران، بخشندگی
افسردگی، تغییر شخصیت توسط دیگران،غرق شدن در توهمات	توانایی پذیرا بودن، ارج نهادن به تخیلات و رویاها، پتانسیل توانایی‌های فرا روانی
مشکل در تشخیص عاقبت امور	توانایی لذت بردن از شور و زیبایی، خلاقیت

یادداشت‌ها

This bibliography is divided into four sections: ۱, Mythology; ۲, Archetypal Psychology

Jungian Analytical Psychology); ۳, Psychology of Women (other than)

.(Jungian); and ۴, General Psychology (relevant to this book

۱. MYTHOLOGY

.Bullfinch’s Mythology. Middlesex, England: Hamlyn, ۱۹۶۴

Bullfinch’s Mythology: The Greek and Roman Fables Illustrated. Compiled by Bryan

.Holme, with an Introduction by Joseph Campbell. New York: Viking Press, ۱۹۷۹

.Callimachus. "To Artemis." In Hymns and Epigrams. Translated by A. W. Mair

.Cambridge, Mass.: Harvard University Press, ۱۹۶۹

.Campbell, Joseph. The Hero with a Thousand Faces. ۲nd ed. Bollingen Series ۱۷

.Princeton, N.J.: Princeton University Press, ۱۹۶۸

.(Campbell, Joseph. "Joseph Campbell on the Great Goddess." Parabola ۵, no. ۴ (۱۹۸۰

Evslin, Bernard. "Atalanta." In Heroes, Gods and Monsters of the Greek Myths. New

,York: Bantam Pathfinder, published by arrangement with Scholastic Magazine

(.۱۹۷۵. (Originally published ۱۹۶۶

,Friedrich, Paul. The Meaning of Aphrodite. Chicago: University of Chicago Press

.١٩٧٨

:.Garnell, L. R. [Lewis Richard]. The Cults of the Greek States. New Rochelle, N.Y

Caratzas Brothers, ١٩٧٧. vol. ١, chaps. ٧, ٨, ٩ (Hera); vol. ١, chaps. ١٠, ١١, ١٢

Athena); vol. ٢, chaps. ١٣, ١٧, ١٨ (Artemis); vol. ٢, chaps. ٢١, ٢٢, ٢٣ (Aphrodite);)

vol. ٣, chaps. ٢, ٣, ٤ (Demeter-Kore); vol. ٥, chaps. ٨ (Hestia). (Originally written

(.between ١٨٩٥ and ١٩٠٩

Gimbutas, Marija. The Goddesses and Gods of Old Europe: ٦٥٠٠–٣٥٠٠, Myths and Cult

.Images. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ١٩٨٢

Graves, Robert. The Greek Myths. ٢ vols. New York: Penguin, ١٩٧٩, ١٩٨٢. (Originally published ١٩٥٥.)

Graves, Robert. The White Goddess. New York: Farrar, Straus & Giroux, ١٩٨٠. (Originally published ١٩٤٨.)

Guthrie, W. K. C. The Greeks and Their Gods. Boston: Beacon Press, ١٩٥٠.

Hadas, Moses, ed. Greek Drama. New York: Bantam, ١٩٨٢. (Originally published ١٩٦٥.)

Hamilton, Edith. Mythology. Boston: Little, Brown, ١٩٤٢.

Harrison, Jane Ellen. Mythology. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ١٩٦٣.

(.Originally published ۱۹۲۴)

:Hesiod. Theogony. In Hesiod, translated by Richard Lattimore. Ann Arbor, Michigan

.The University of Michigan Press, ۱۹۵۹

Homer. The Iliad. Translated by Richard Lattimore. Chicago: University of Chicago

.Press, ۱۹۵۱

.The Homeric Hymns. Translated by Charles Boer. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹

James, E. O. [Edwin Oliver]. The Cult of the Mother Goddess. London, England: Thames

.Hudson, ۱۹۵۹ &

.Kerènyi, C. The Heroes of the Greeks. London: Thames & Hudson, ۱۹۵۹

:Kerènyi, C. The Gods of the Greeks. Translated by Norman Cameron. New York

(.Thames & Hudson, ۱۹۷۹. (Originally published ۱۹۵۱

,Kerènyi, Karl. Athene: Virgin and Mother. Translated by Murray Stein. Zurich

.Switzerland: Spring, ۱۹۷۸

,Kerènyi, Karl. Goddesses of the Sun and Moon. Translated by Murray Stein. Irving

.Texas: Spring, ۱۹۷۹

,Mayerson, Philip. Classical Mythology in Literature, Art, and Music. New York: Wiley

.۱۹۷۹

.Monaghan, Patricia. The Book of Goddesses and Heroines. New York: Dutton, ۱۹۸۱

Otto, Walter F. The Homeric Gods. New York: Thames & Hudson, ۱۹۷۹. (Originally

.published ۱۹۵۴)

Spretnak, Charlene. Lost Goddesses of Early Greece: A Collection of Pre-Hellenic Mythology

.Boston: Beacon Press, ۱۹۸۱. (Originally published ۱۹۷۸)

:Walker, Barbara G. The Woman's Encyclopedia of Myths and Secrets. San Francisco

.Harper & Row, ۱۹۸۳

.Zimmerman, J. E. Dictionary of Classical Mythology. New York: Bantam Books, ۱۹۷۸

.Originally published ۱۹۶۴)

۲. ARCHETYPAL PSYCHOLOGY (JUNGIAN ANALYTICAL

(PSYCHOLOGY

.(Berry, Patricia. "The Rape of DemeterPersephone and Neurosis." Spring (۱۹۷۵

Bradway, Katherine. "Hestia and Athena in the Analysis of Women." Inward Light

.(۴۱, no. ۹۱ (۱۹۷۸

.Claremont de Castillejo, Irene. Knowing Woman. New York: Putnam's Sons, ۱۹۷۳

.Published for the C. G. Jung Foundation for Analytic Psychology

Goddesses in Everywoman

Demetrakopoulos, Stephanie A. "Hestia, Goddess of the Hearth: Notes on an Oppressed

.(Archetype." Spring (۱۹۷۹

Demetrakopoulos, Stephanie A. "Life Stage Theory, Gerontological Research, and the Mythology of the Older Woman: Independence, Autonomy, and Strength." (Anima ٨, no. ٢ (١٩٨٢).

(Downing, Christine. "Persephone in Hades." Anima ۴, no. ١ (١٩٧٧).

(Downing, Christine. "Coming to Terms with Hera. Quadrant ١٢, no. ٢ (١٩٧٩

,Downing, Christine. Goddess Mythological Images of the Feminine. New York: Crossroad ١٩٨١.

Downing, Christine. "Goddess Sent Madness." Psychological Perspectives ١٢, no. ٢ (١٩٨١).

.(Downing, Christine. "Come Celebrate with Me." Anima ٩, no. ١ (١٩٨٢

.(Elias-Button, Karen. "Athena and Medusa: A Woman's Myth." Anima ٥, no. ٢ (١٩٧٩

.(Goldenberg, Naomi R. "Archetypal Theory after Jung." Spring (١٩٧٥

:Hall, Nor. The Moon and the Virgin: Reflections on the Archetypal Feminine. New York

.Harper & Row, ١٩٨٠

Harding, M. Esther. The Way of All Women. New York: Putman's, ١٩٧٣. Published

.for the C. G. Jung Foundation for Analytical Psychology

,Harding, M. Esther. Woman's Mysteries: Ancient and Modern. New York: Bantam

(.١٩٧٣. (Originally published ١٩٧١)

Harding, M. Esther. "The Value and Meaning of Depression." Psychological Perspectives

.(١٢, no. ٢ (١٩٨١

.Heisler, Verda. "Individuation through Marriage." Psychological Perspectives ١, no

.(٢ (١٩٧٠

.(Hillman, James. "Anima." Spring (١٩٧٣

.(Hillman, James. "Anima II." Spring (١٩٧٤

.Hillman, James. The Dream and the Underworld. New York: Harper & Row, ١٩٧٩

.Hillman, James. "Ananke and Athene." In Facing the Gods, edited by James Hillman

.Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠

.Hillman, James, ed. Facing the Gods. Irving, Texas: Spring, ۱۹۸۰

,Johnson, Robert. She: Understanding Feminine Psychology. New York: Harper & Row

(.۱۹۷۷. (Originally published ۱۹۷۶

Jung, Emma. Animus and Anima. New York: Spring, ۱۹۶۹. (Originally published

(.۱۹۵۷

Jung, C. G. All references to Jung's Collected Works are taken from Collected Works

of C. G. Jung, edited by Sir Herbert Read, Michael Fordham, and Gerald Adler;

translated by R. F. C. Hull, Executive Editor, William McGuire, Bollingen Series

.(۲۰, (Princeton, N.J.: Princeton University Press

.Jung, C. G. The Practice of Psychotherapy. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۱۶. ۱۹۶۶

.Jung, C. G. Two Essays on Analytic Psychology. In Collected Works of C. G. Jung, vol

.۷. ۱۹۶۶

.Jung, C. G. Alchemical Studies. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۱۳. ۱۹۶۷

Bibliography

,Jung, C. G. Archetypes of the Collective Unconscious. In Collective Works of C. G. Jung

.vol. ۹, part ۱. ۱۹۶۸

.Jung, C. G. Psychological Types. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۶. ۱۹۷۱

Jung, C. G., and Kerènyi, C. Essays on a Science of Mythology: The Myths of the Divine

Child and the Divine Maiden. Translated by R. F. C. Hull. Bollingen Series ٢٢. New

(.York: Harper & Row, ١٩٦٣. (Originally published ١٩٤٩

Kerènyi, C. Zeus and Hera: Archetypal Image of Father, Husband and Wife Bollingen

.Series ٦٥. Princeton, N.J.: Princeton University Press, ١٩٧٥

,Kerènyi, C. Eleusis: Archetypal Image of Mother and Daughter. New York: Schocken

(.١٩٧٧. (Originally published ١٩٦٧

,Kerènyi, Karl. "A Mythological Image of Childhood: Artemis." In Facing the Gods

.edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠

Kirksey, Barbara. "Hestia: A Background of Psychological Focusing." In Facing the

.Gods, edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠

.(Koltuv, Barbara Black. "HestiaVesta." Quadrant ١٠, no. ٢ (١٩٧٧

Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life." Inward Light ٣١, no. ٧٤

.(١٩٦٨)

,Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life, Part ٢." Inward Light ٣٢

.(no. ٧٥ (١٩٦٩

.(Laub-Novak, Karen. "Reflections on Art and Mysticism." Anima ٢, no. ٢ (١٩٧٦

Leonard, Linda Schierse. The Wounded Woman. Healing the Father-Daughter Relationship

(.Boulder, Colo.: Shambhala Publications, ١٩٨٣. (Originally published ١٩٨١

Lockhart, Russell A. "Eros in Language, Myth, and Dream." Quadrant ١١, no. ١ (١٩٧٨).

Loomis, Mary. "A New Perspective for Jung's Typology: The Singer-Loomis Inventory of Personality." Journal of Analytical Psychology ٢٧, no. ١ (١٩٨٢).

Loomis, Mary, and Singer, June. "Testing the Bipolarity Assumption in Jung's Typology." Journal of Analytical Psychology ٢٥, no. ٤ (١٩٨٠).

Luke, Helen M. "The Perennial Feminine." Parabola ٥, no. ٤ (١٩٧٨).

Luke, Helen M. Woman, Earth and Spirit. New York: Crossroad, ١٩٨١.

Malamud, René. "The Amazon Problem." Spring (١٩٧١).

,Mattoon, Mary Ann. Jungian Psychology in Perspective. New York: Free PressMacmillan

.۱۹۸۱

.Moore, Tom. "Artemis and the Puer." In Puer Papers. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹

Neumann, Erich. The Great Mother: An Analysis of the Archetype. Translated by Ralph

.Manheim. London: Routledge & Kegan Paul, ۱۹۵۵

Neumann, Erich. Amor and Psyche: The Psychic Development of the Feminine. Translated

.by Ralph Manheim. Bollingen Series ۵۴. New York: Pantheon Books, ۱۹۵۶

Goddesses in Everywoman

Neumann, Erich. "The Psychological Stages of Feminine Development." Spring

.(١٩٥٩)

:Perera, Sylvia Brinton. Descent to the Goddess: A Way of Initiation for Women. Toronto

.Inner City Books, ١٩٨١

Rupprecht, Carol. "The Martial Maid and the Challenge of Androgyny (Notes on

.(an Unbefriended Archetype)." Spring (١٩٧٤

Schmidt, Lynda. "The Brother-Sister Relationship in Marriage." Journal of Analytical

.(Psychology ٢٥, no. ١ (١٩٨٠

.Singer, June. Androgyny. New York: Doubleday, ١٩٧٦

.(Singer, June. "Rise of the Androgyny Phenomena." Anima ٣, no. ٢ (١٩٧٧

Spretnak, Charlene. "Problems with Jungian Uses of Greek Goddess Mythology."

.(Anima ۶, no. ۱ (۱۹۷۹

.(Stein, Murray. "Hera: Bound and Unbound." Spring (۱۹۷۷

Stein, Murray. "Translator's Afterthoughts." In Karl Kerènyi, Athene: Virgin and

.Mother. Translated by Murray Stein. Zurich: Spring, ۱۹۷۸

.Stevens, Anthony. Archetypes: A Natural History of the Self. New York: Morrow, ۱۹۸۲

Ulanov, Ann Belford. "Archetypes of the Feminine." In The Feminine in Jungian

,Psychology and Christian Theology. Evanston, Ill.: Northwestern University Press

.۱۹۷۱

Wheelwright, Jane. Women and Men. San Francisco: C. G. Jung Institute of San

.Francisco, ۱۹۷۸

.(Wolf, Toni. "A Few Thoughts on Individuation in Women." Spring (۱۹۴۱

.(Zabriskie, Philip. "Goddesses in Our Midst." Quadrant ۱۷, (۱۹۷۴

۳. PSYCHOLOGY OF WOMEN (PERSPECTIVES OTHER THAN (JUNGIAN

Applegarth, Adrienne. "Some Observations on Work Inhibitions in Women."

.(Journal of the American Psychoanalytic Association ۲۴, no. ۵ (۱۹۷۶

Bart, Pauline B. "Portnoy's Mother's Complaint." Trans-Action (November—December

.(١٩٧٠

,Bart, Pauline B. "Depression in Middle-Aged Women." In Women in Sexist Society

.edited by Vivian Gornick and Barbara K. Moran. New York: Basic Books, ١٩٧١

Benedek, Therese, and Rubinstein, Boris B. "The Sexual Cycle in Women: The Relationship

Between Ovarian function and Psychodynamic Processes." Psychosomatic

Medicine Monographs ٣, nos. ١, ٢ (١٩٤٢). Edited for inclusion in Therese

Benedek, Psychoanalytic Investigations: Selected Papers, "The Correlation Between

.Ovarian Activity and Psychodynamic Process." New York: Quadrangle, ١٩٧٣

Bernardez-Bonesatti, Teresa. "Women and Anger: Conflicts with Aggression in

,Contemporary Women." Journal of the American Medical Women's Association ٣٣

.(no. ٥ (١٩٧٨

Bibliography

.(Besdine, Matthew. "Mrs. Oedipus." Psychology Today (March ١٩٧١

Carmen, Elaine; Russo, Nancy F.; and Miller, Jean B. "Inequality and Women's

.(Mental Health: An Overview." American Journal of Psychiatry ١٣٨, no. ١١ (١٩٨١

:Chernin, Kim. The Obsession: Reflections on the Tyranny of Slenderness. New York

.Harper & Row. ١٩٨١

.Chesler, Phyllis. Women & Madness. New York: Doubleday, ١٩٧٢

.Chicago, Judy. Through the Flower. New York: Doubleday, ١٩٧٧

Dowling, Colette. The Cinderella Complex: Women's Hidden Fear of Independence. New

.York: Summit Books, ١٩٨١

.(Erikson, Erik. "Inner and Outer Space: Reflections on Womanhood." Daedalus (١٩٦٤

,Freeman, Jo, ed., Women: A Feminist Perspective, ٢nd ed. New York: Basic Books

.١٩٧٩

,The Female Experience. From the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif.: CRM

.١٩٧٣

.Field, Joanna. A Life of One's Own. Los Angeles: Tarcher, ١٩٨١

.Friedan, Betty. The Feminine Mystique. New York: Dell, ۱۹۶۴

.Galland, China. Women in the Wilderness. New York: Harper & Row, ۱۹۸۰

.Gilligan, Carol. In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development

.Cambridge, Mass.: Harvard University Press, ۱۹۸۲

:Gornick, Vivian, and Moran, Barbara K., eds. Women in Sexist Society. New York

.Basic Books, ۱۹۷۱

:.Gray, Elizabeth Dodson. Why the Green Nigger: Re-mything Genesis. Wellesley, Mass

.Roundtable Press, ۱۹۷۹

.Greer, Germaine. The Female Eunuch. New York: McGraw-Hill, ۱۹۷۱

.Griffin, Susan. Rape: The Power of Consciousness. New York: Harper & Row, ۱۹۷۹

,Heilbrun, Carolyn G. Toward a Recognition of Androgyny. New York: Harper & Row

.۱۹۷۴

.Heilbrun, Carolyn G. Reinventing Womanhood. New York: Norton, ۱۹۷۹

& Hennig, Margaret, and Jardim, Anne. The Managerial Woman. New York: Simon

.Schuster, ۱۹۷۸

Horner, Matina. "Why Bright Women Fear Success." In The Female Experience, from

.the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif.: CRM, ۱۹۷۳

:Howell, Elizabeth, and Bayes, Marjorie, eds. Women and Mental Health. New York

.Basic Books, ۱۹۸۱

:Koedt, Ann; Levine, Ellen; and Rapone, Anita, eds. Radical Feminism. New York

.Quadrangle, ۱۹۷۳

Kolbenschlag, Madonna. Kiss Sleeping Beauty Good-Bye: Breaking the Spell of Feminine

.Myths and Models. New York: Doubleday, ۱۹۷۹

.Lakoff, Robin, Language and Woman's Place. New York: Harper & Row, ۱۹۷۵

.Lederer, Wolfgang. The Fear of Women. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ۱۹۶۸

Goddesses in Everywoman

Lerner, Harriet E. "Early Origins of Envy and Devaluation of Women: Implications

.(for Sex Role Stereotypes." Bulletin of the Menninger Clinic ٣٨, no. ٦ (١٩٧٤

.Martin, Del. Battered Wives. New York: Simon & Schuster, ١٩٧٧

.Miller, Jean Baker. Psychoanalysis and Women. New York: BrunnerMazel, ١٩٧٣

(.Paperback edition, Baltimore: Penguin, ١٩٧٩)

.Miller, Jean Baker. Toward a New Psychology of Women. Boston: Beacon Press, ١٩٧٦

Nadelson, Carol C., and Notman, Malkah T. The Woman Patient. Vol. ٢: Concepts of

.Femininity and the Life Cycle. New York: Plenum Press, ١٩٨٢

Notman, Malkah T., and Nadelson, Carol C. "The Rape Victim: Psychodynamic

.(Considerations." American Journal of Psychiatry ١٣٣, no. ٤ (١٩٧٦

Ochs, Carol. Behind the Sex of God: Toward a New Consciousness—Transcending Matriarchy

.and Patriarchy. Boston: Beacon Press, ١٩٧٧

Person, Ethel Spector. "Women Working: Fears of Failure, Deviance and Success."

.(Journal of the American Academy of Psychoanalysis ١٠, no. ١ (١٩٨٢

,Rohrbaugh, Joanna Bunker, ed. Women: Psychology's Puzzle. New York: Basic Books

.١٩٧٩

.(Rossi, Alice S. "Life-Span Theories and Women's Lives." Signs ٦, no. ١ (١٩٨٠

:Rubin, Lillian B. Women of a Certain Age: The Midlife Search for Self. New York

.Harper & Row, ١٩٧٩

:Scarf, Maggie. Unfinished Business: Pressure Points in the Lives of Women. New York

.Ballantine Books, ١٩٨١

Seiden, Anne M. "Overview: Research on the Psychology of Women. Part ٢. Women

.and Families, Work, and Psychotherapy." American Journal of Psychiatry ١٣٣, no

.(١٠ (١٩٧٦

,Seidenberg, Robert. "The Trauma of Eventlessness." In Psychoanalysis and Women

.edited by Jean Baker Miller. Baltimore: Penguin, ١٩٧٣

Spretnak, Charlene, ed. The Politics of Women's Spirituality: Essays on the Rise of

.Spiritual Power Within the Feminist Movement. New York: Doubleday, ١٩٨٢

Staines, Graham; Tarvis, Carol; and Jayaratne, T. E. "The Queen Bee Syndrome."

:.InThe Female Experience, from the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif

.CRM, ١٩٧٣

,Steinem, Gloria. Outrageous Acts and Everyday Rebellions. New York: Holt, Rinehart

.Winston, ١٩٨٣ &

.Stone, Merlin. When God Was a Woman. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ١٩٧٦

Symonds, Alexandria. "Violence Against Women: The Myth of Masochism."

.(American Journal of Psychotherapy ٣٣, no. ٢ (١٩٧٩

.Thomas, Lynn. The Backpacking Woman. New York: Doubleday, ١٩٨٠

Weissman, Myrna M., and Kaplan, Gerald L. "Sex Differences and the Epidemiology of Depression." In Gender and Disordered Behavior, edited by E. S. Gomberg and V. Franks. New York: BrunnerMazel, ۱۹۷۹.

Weisstein, Naomi. "Psychology Constructs the Female." In Radical Feminism, edited by Anne Koedt, Ellen Levine, and Anita Rapone. New York: Quadrangle, ۱۹۷۳. Also published in Woman in Sexist Society, edited by Vivian Gornick and Barbara K. Moran. New York: Basic Books, ۱۹۷۱).

۴. GENERAL PSYCHOLOGY (REFERENCES RELEVANT TO THIS

(BOOK

.Erikson, Erik. Childhood and Society. ٢nd ed. New York: Norton, ١٩۶٣

Feinstein, A. David. "Personal Mythology as a Paradigm for a Holistic Public Psychology."

.(American Journal of Orthopsychiatry ۴٩, no. ٢ (١٩٧٩

,Freud, Sigmund. The Standard Edition of the Psychological Works of Sigmund Freud

.ed. J. Strachey. London: Hogarth Press

Gardner, Earl R., and Hall, Richard C. W. "The Professional Stress Syndrome."

.(Psychosomatics ٢٢, no. ٨ (١٩٨١

Gendlin, Eugene T. Focusing. New York: Bantam Books, ١٩٨١. (Originally published

(.۱۹۷۸

.(Harris, Mark. "Teaching Is a Form of Loving." Psychology Today (September ۱۹۷۲

.Jaynes, Julian. The Origin of Consciousness in the Breakdown of the Bicameral Mind

.Boston: Houghton Mifflin, ۱۹۷۶

.Levinson, Daniel. The Seasons of a Man's Life. New York: Ballantine, ۱۹۷۹

.Neugarten, Bernice L., ed. Middle Age and Aging: A Reader in Social Psychology

.Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۶۸

.Metzner, Ralph. Know Your Type. New York: Doubleday, ۱۹۷۹

Rosenthal, Robert. "The Pygmalion Effect Lives." Psychology Today (September

.(۱۹۷۳

Rosenthal, Robert, and Jacobson, Lenore. Pygmalion in the Classroom: Teacher Expectation

,and Pupil's Intellectual Development. New York: Holt, Rinehart, & Winston

.۱۹۶۸

.Richards, M. C. (Mary Caroline). Centering in Pottery, Poetry, and the Person

(.Middleton, Conn.: Wesleyan University Press, ۱۹۷۵. (Originally printed ۱۹۶۱

.(Safan-Gerard, Desy. "How to Unblock." Psychology Today (January ۱۹۷۸

.Sheehy, Gail. Passages: Predictable Crises of Adult Life. New York: Dutton, ۱۹۷۷

Tennov, Dorothy. Love and Limerence: The Experience of Being in Love. Briarcliff

.Manor, New York: Stein & Day, ۱۹۷۹

منابع ومآخذ

The primary sources for each chapter are listed first, followed by footnoted references.

All references to Jung's Collected Works (abbreviated CW) are taken from Collected Works of C. G. Jung, edited by Sir Herbert Read, Michael Fordham, and Gerhard Adler; translated by R. F. C. Hull; Executive Editor, William McGuire; Bollingen Series ٢٠ (Princeton, N.J.: Princeton University Press).

INTRODUCTION: THERE ARE GODDESSES IN EVERYWOMAN

Lerner, Harriet E. "Early Origins of Envy and Devaluation of Women: Implications for Sex Role Stereotypes." Bulletin of the Menninger Clinic ٣٨, no. ٦ (١٩٧٤): ٥٣٨–٥٥٣.

Loomis, Mary, and Singer, June. "Testing the Biopolarity Assumption in Jung's Typology." Journal of Analytic Psychology ٢٤, no. ٤ (١٩٨٠).

Miller, Jean Baker. Toward a New Psychology of Women. Boston: Beacon Press, ١٩٧٦.

Neumann, Erich. Amor and Psyche: The Psychic Development of the Feminine. Translated by Ralph Manheim, Bollingen Series ٥٤. New York: Pantheon Books, ١٩٥٦.

Betty Friedan, The Feminine Mystique (New York: Dell, ١٩٦٣), p. ٦٩.

٢. Joseph Campbell, The Hero with a Thousand Faces, ٢nd ed., (Bollingen Series ١٧

.Princeton, N.J.: Princeton University Press, ١٩٦٨), p. ١٩

CHAPTER٢ ١: GODDESSES AS INNER IMAGES

Jung, C. G. "Archetypes of the Collective Unconscious" (١٩٥٤). CW, vol. ٩, part

.١ (١٩٦٨), pp. ٣–٤١

.Jung, C. G. "The Concept of the Collective Unconscious." CW, vol. ٩, part ١, pp

.٤٢–٥٣

Marohn, Stephanie. "The Goddess Resurrected." Womenews (published by the

Friends of the San Francisco Commission on the Status of Women) ٨, no. ١ (June

.(١٩٨٣

,Mayerson, Philip. Classical Mythology in Literature, Art, and Music. New York: Wiley

.۱۹۷۱

Spretnak, Charlene, ed. The Politics of Women's Spirituality: Essays on the Rise of

.Spiritual Power Within the Feminist Movement. New York: Doubleday, ۱۹۸۲

Stone, Merlin. When God Was a Woman. New York: HarvestHarcourt Brace

.Jovanovich, by arrangement with Dial Press, ۱۹۷۸

,۱. Anthony Stevens, Archetypes: A Natural History of the Self (New York: Morrow

.۱۹۸۲), pp. ۱–۵

۲. C. G. Jung, "The Concept of the Collective Unconscious" (۱۹۳۶), CW, vol. ۹, part

.۱ (۱۹۶۸), p. ۴۴, and "Archetypes of the Collective Unconscious" (۱۹۵۴), CW. vol

.۹, part ۱ (۱۹۶۸), pp. ۳–۴

۳. Hesiod, Theogony, in Hesiod, trans. Richard Lattimore (Ann Arbor, Mich.: The

.(University of Michigan Press, ۱۹۵۹

۴. Marija Gimbutas, "Women and Culture in Goddess-Oriented Old Europe," in

The Politics of Women's Spirituality: Essays on the Rise of Spiritual Power Within the

.Women's Movement, ed. Charlene Spretnak (New York: Doubleday. ۱۹۸۲), pp

.۲۲–۳۱

.۵. Robert Graves, The Greek Myths, vol. ۱ (New York: Penguin, ۱۹۸۲), p. ۱۳

۶. Jane Ellen Harrison, Mythology (New York: Harcourt Brace Jovanovich, ۱۹۶۳

.originally published ۱۹۲۴]), p. ۴۹]

۷. Merlin Stone, When God Was a Woman (New York: HarvestHarcourt Brace

.Jovanovich, by arrangement with the Dial Press, ۱۹۷۸), p. ۲۲۸

CHAPTER ۲: ACTIVATING THE GODDESSES

,۱. C. G. Jung, "Psychological Aspects of the Mother Archetype" (۱۹۵۴), CW, vol. ۹

.part ۱ (۱۹۶۸), p. ۷۹

۲. Maxine Hong Kingston, The Woman Warrior (New York: Vintage BooksRandom

.(House, ۱۹۷۷

٣. This shift in goddess archetypes during menstrual cycles is based on clinical observations from my psychiatric practice. For research support documenting a shift from independent and active (or aggressive) to dependent and passive attitudes correlated with menstrual cycles, see Therese Benedek, "The Correlations ,Between Ovarian Activity and Psychodynamic Processes," in Therese Benedek ed., Psychoanalytic Investigation (New York: QuadrangleNew York Times Book .Co., ١٩٧٣), pp. ١٢٩–٢٢٣

CHAPTER ٣: THE VIRGIN GODDESSES

,Gustaitis, Rasa. "Moving Freely through Nighttime Streets." Pacific News Service

١٩٨١. Syndicated article (found, for example, in City on a Hill

Goddesses in Everywoman

.(Press, University of California, Santa Cruz, April ٩, ١٩٨١

Harding, M. Esther. "The Virgin Goddess." In Women's Mysteries. New York: Bantam

.Books, published by arrangement with Putnam's, ١٩٧٣, pp. ١١٥–١٤٩

Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life." Inward Light ٣١, no. ٧٤

.(١٩٦٨)

,Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life, Part ٢." Inward Light ٣٢

.(no. ٧٥ (١٩٦٩

:١. M. Esther Harding, "The Virgin Goddess," in Women's Mysteries (New York

.Bantam Books, published by arrangement with Putnam's, ١٩٧٣), p. ١٤٧

٢. "Focused consciousness," as described by Irene Claremont de Castillejo, is considered an attribute of the animus or of men: "The power to focus is man's greatest gift but not man's prerogative; the animus plays this role for a woman." "It is only when she needs a focused kind of consciousness that the help of the animus is needed." From Claremont de Castillejo, Knowing Woman, Chapter ٥, "The Animus—Friend or Foe" (New York: Putnam's, for the C. G. Jung Foundation for Analytic Psychology, ١٩٧٣), pp. ٧٧–٧٨. I am using her terminology, but disagree

with her assumption, based on Jung's model of women's psychology, that focused

.consciousness is always a masculine attribute

٣. Marty Olmstead, "The Midas Touch of Danielle Steel," United (United Airlines

.Flight Publication), March ١٩٨٢, p. ٨٩

٤. This summary of psychoanalytic theory of women's psychology is based on the

following works of Sigmund Freud from The Standard Edition of the Psychological

Works of Sigmund Freud, ed. J. Strachey (London: Hogarth Press), hereafter referred

:to as Standard Edition

,Sigmund Freud, "Three Essays on the Theory of Sexuality" (١٩٠٥), Standard Edition

.vol. ۷ (۱۹۵۳), pp. ۱۳۵–۲۴۳

Sigmund Freud, "Some Psychological Consequences of the Anatomical Distinction

.Between the Sexes" (۱۹۲۵), Standard Edition, vol. ۱۹ (۱۹۶۱). pp. ۲۴۸–۲۵۸

.Sigmund Freud, "Female Sexuality" (۱۹۳۱), Standard Edition, vol. ۲۱ (۱۹۶۱), pp

.۲۲۵–۲۴۳

۵. This summary of Jung's theory of women's psychology is based on the following

:works

.C. G. Jung, "Animus and Anima" (۱۹۳۴), CW, vol. ۷ (۱۹۶۶), pp. ۱۸۸–۲۱۱

,(C. G. Jung, "The Syzygy: Anima and Animus," (۱۹۵۰), CW, vol. ۹, part ۲ (۱۹۵۹

.pp. ۱۱–۲۲

.C. G. Jung, "Women in Europe" (۱۹۲۷), CW, vol. ۱۰ (۱۹۶۴), pp. ۱۱۳–۱۳۳

.۶. C. G. Jung, CW, vol. ۷, p. ۲۰۹

.۷. C. G. Jung, CW, vol. ۱۰, p. ۱۱۷

CHAPTER ۴: ARTEMIS

,Guthrie, W. K. C. "Artemis." InThe Greeks and Their Gods. Boston: Beacon Press

.۱۹۵۰, pp. ۹۹–۱۰۶

Kerènyi, C. "Leto, Apollon and Artemis." In The Gods of the Greeks. Translated by

Norman Cameron. New York: Thames & Hudson, ۱۹۷۹. (Originally published

(.۱۹۵۱

,Kerènyi, Karl. "A Mythological Image of Girlhood: Artemis." In Facing the Gods

.edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ۱۹۸۰, pp. ۳۹–۴۵

.Mayerson, Philip. "Artemis." In Classical Mythology in Literature, Art, and Music

.New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۱۵۰–۱۶۹

,Moore, Tom. "Artemis and the Puer." In Puer Papers. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹

.pp. ۱۶۹–۲۰۴

.Malamud, René. "The Amazon Problem." Spring (۱۹۷۱), pp. ۱–۲۱

Otto, Walter F. "Artemis." In The Homeric Gods. Translated from the German by

Moses Hadas. New York: Thames & Hudson, published by arrangement with

.Pantheon Books, ١٩٧٩, pp. ٨٠–٩٠

Schmidt, Lynda. "The Brother-Sister Relationship in Marriage." Journal of Analytical

.Psychology ٢٥, no. ٤ (١٩٨٠): ١٧–٣٥

.Zabriskie, Philip T. "Goddesses in Our Midst." Quadrant (Fall ١٩٧٤), pp. ٤١–٤٢

:١. Walter F. Otto, "Artemis." In The Homeric Gods, trans. Moses Hadas (New York

.Thames & Hudson, ١٩٧٩), pp. ٨٦–٨٧

,٢. Callimachus, "To Artemis," in Hymns and Epigrams, trans. A. W. Mair (Cambridge

.Mass.: Harvard University Press, ١٩٦٩), p. ٦٣

.٣. Lynn Thomas, The Backpacking Woman (New York: Doubleday, ١٩٨٠), p. ٢٢٧

.٤. China Galland, Women in the Wilderness (New York: Harper & Row, ١٩٨٠), p. ٥

.٥. Frances Horn, I Want One Thing (Marina del Rey, Calif.: DeVorss), ١٩٧٩

:٦. Laurie Lisle, Portrait of an Artist: A Biography of Georgia O'Keeffe (New York

Washington Square PressPocket BooksSimon & Schuster, published by arrangement

.with Seaview Books, ١٩٨١), p. ٤٣٦

.٧. Lisle, p. ٤٣٠

.٨. M. Esther Harding, Woman's Mysteries (New York: Bantam, ١٩٧٣), p. ١٤٠

,٩. "Meleager and Atalanta," in Bullfinch's Mythology (Middlesex, England: Hamlyn

.۱۹۶۴), p. ۱۰۱

.۱۰. This section was suggested by Walter F. Otto's description of Artemis, ۱۹۷۹

,۱۱. I have used Bernard Evslin's retelling of this myth from "Atalanta," in Heroes

Gods and Monsters of the Greek Myths (Toronto: Bantam Pathfinder, published by

.arrangement with Four Winds Press, ۱۹۷۵), p. ۱۷۳–۱۹۰

Goddesses in Everywoman

CHAPTER ۵: ATHENA

Downing, Christine. "Dear Grey Eyes: A Revaluation of Pallas Athene." In The

.Goddess. New York: Crossroad. ۱۹۸۱, pp. ۹۹–۱۳۰

:(Elias-Button, Karen. "Athene and Medusa." Anima ٥, no. ٢ (Spring Equinox, ١٩٧٩

.١١٨–١٢٤

Hillman, James. "On the Necessity of Abnormal Psychology: Ananke and Athene."

.In Facing the Gods. Edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠, pp. ١–٣٨

Kerènyi, C. "Metis and Pallas Athene." In The Gods of the Greeks. Translated by

Norman Cameron. New York: Thames & Hudson, ١٩٧٩, pp. ١١٨–١٢٩. (Originally

(.published ١٩٥١

:Kerènyi, Karl. Athene: Virgin and Mother. Translated by Murray Stein. Irving, Texas

.Spring, ١٩٧٨

.Mayerson, Philip. "Athena." In Classical Mythology in Literature, Art, and Music

.New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۱۶۹–۱۷۵; pp. ۴۳۱–۴۳۳

Otto, Walter F. "Athena." In The Homeric Gods. Translated by Moses Hadas. New

.York: Thames & Hudson, by arrangement with Pantheon Books, ۱۹۷۹, pp. ۴۳–۶۰

Rupprecht, Carol Schreier. "The Martial Maid and the Challenge of Androgyny."

.Spring (۱۹۷۴), pp. ۲۶۹–۲۹۳

Stein, Murray. "Translator's Afterthoughts." In Kerènyi, Karl, Athene: Virgin and

.Mother. Translated by Murray Stein. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۸, pp. ۷۱–۷۹

۱. Hesiod, Theogony, in Hesiod, trans. Richard Lattimore (Ann Arbor, Mich.: The

.University of Michigan Press, ١٩٥٩), p. ١٧٧

.(٢. Wilfred Sheed, Clare Booth Luce (New York: Dutton, ١٩٨٢

۳. Carol Felsenthal, The Sweetheart of the Silent Majority: The Biography of Phyllis Schlafly (New York: Doubleday, ۱۹۸۱).

۴. Walter F. Otto, "Athena," in The Homeric Gods, trans. Moses Hadas (New York: Thame & Hudson, by arrangement with Pantheon Books, ۱۹۷۹), p. ۶۰.

۵. For example, the twenty-five successful corporate women (all of whom held positions as presidents or divisional vice-presidents of nationally recognized firms) studied by Henning and Jardim fit an Athena pattern. They were father's daughters—daughters who shared interests and activities with their successful fathers. Paralleling Metis, who was swallowed by Zeus, their mothers were women

whose education either equalled or surpassed their husbands; yet twentyfour

.of twenty-five mothers were housewives, the twenty-fifth was a teacher

The father-daughter relationship was recalled vividly as the significant one; recollection

.of the mother-daughter relationship was vague and generalized

Margaret Henning and Anne Jardim, "Childhood," In The Managerial Woman

.New York: Pocket BooksSimon & Schuster, ۱۹۷۸), pp. ۹۹–۱۱۷)

۶. Christine Downing, "Dear Grey Eyes: A Revaluation of Pallas Athene," in The

.Goddess (New York: Crossroad, ۱۹۸۱), p. ۱۱۷

CHAPTER ۶: HESTIA

Bradway, Katherine. "Hestia and Athena in the Analysis of Women." Inward Light ١٥١ (١٩٧٨), no. ٩١: ٢٨–٤٢.

.Demetrakopoulos, Stephanie. "Hestia, Goddess of the Hearth." Spring (١٩٧٩), pp ٥٥–٧٥. This article was my major source for the mythology and rituals of Hestia

."The Hymn to Hestia" and "The Second Hymn to Hestia." In Homeric Hymns .Translated by Charles Boer. Rev. ed. Irving, Texas: Spring, ١٩٧٩. pp. ١٤٠–١٤١

.Jung, C. G. "The Spirit Mercurius: Part ٢: no. ٣, Mercurius as Fire." CW, vol. ١٣, pp ٢٠٩–٢١٠.

.Jung, C. G. "The Spirit Mercurius: Part ٢: no. ٨, Mercurius and Hermes." CW, vol

.۱۳, pp. ۲۳۰–۲۳۴

Kirksey, Barbara. "Hestia: A Background of Psychological Focusing." In Facing the

.Gods. Edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ۱۹۸۰, pp. ۱۰۱–۱۱۳

.Koltuv, Barbara Black. "HestiaVesta." Quadrant ۱۰ (Winter ۱۹۷۷), pp. ۵۸–۶۵

:Luke, Helen M. "Goddess of the Hearth." In Woman: Earth and Spirit (New York

.Crossroad, ۱۹۸۱), pp. ۴۱–۵۰

Mayerson, Philip. "Hestia (Vesta)." In Classical Mythology in Literature, Art, and

.Music. New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۱۱۵–۱۱۶

Mayerson, Philip. "Hermes (Mercury)." In Classical Mythology in Literature, Art, and

.Music (New York: Wiley, ۱۹۷۱), pp. ۲۱۰–۲۲۶

.۱. "The Hymn to Aphrodite I," In Homeric Hymns, trans. Charles Boer, rev. ed

.Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹), p. ۷۰)

.۲. "The Hymn to Aphrodite I," p. ۷۰

.۳. Stephanie Demetrakopoulos, "Hestia, Goddess of the Hearth," Spring (۱۹۷۹), pp

.۵۵–۷۵

۴. T. S. Eliot, Four Quartets (New York: Harcourt Brace Jovanovich [no date], originally

.published ۱۹۴۳), p. ۱۶

.۵. C. G. Jung, "Concerning Mandala Symbolism," CW, vol. ۹, part ۱, p. ۳۵

.۶. May Sarton, Journal of a Solitude (New York: Norton, ۱۹۷۳), pp. ۴۴–۴۵

:(۷. Ardis Whitman, "Secret Joys of Solitude," Reader's Digest ۱۲۲, no. ۷۳۲ (April ۱۹۸۳

.۱۳۲

CHAPTER ۷ THE VULNERABLE GODDESSES

.۱. Irene Claremont de Castillejo. Knowing Woman (New York: Putnam's, for the C

.G. Jung Foundation for Analytical Psychology, ۱۹۷۳), p. ۱۵

Goddesses in Everywoman

CHAPTER ۸: HERA

Downing, Christine. "Coming to Terms with Hera," Quadrant ۱۲, no. ۲ (Winter

.(۱۹۷۹

Kerènyi, C. "Zeus and Hera" and "Hera, Ares and Hephaistos." In The Gods of the

,Greeks. Translated by Norman Cameron. New York: Thames & Hudson, ۱۹۷۹

.(pp. ۹۵–۹۸, ۱۵۰–۱۶۰. (Originally published ۱۹۵۱

Kerènyi, C. Zeus and Hera: Archetypal Image of Father, Husband and Wife. Translated

by Christopher Holme. Bollingen Series ۶۵. Princeton, N.J.: Princeton University

.Press, ۱۹۷۵

,Kerènyi, Karl. "The Murderess—Medea." In Goddesses of Sun and Moon. Irving

.Texas: Spring, ۱۹۷۹, pp. ۲۰–۴۰

.Mayerson, Philip. "Hera (Juno)." In Classical Mythology in Literature, Art, and Music

.New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۹۴–۹۸

Mayerson, Philip. "Medea." In Classical Mythology in Literature, Art, and Music. New

.York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۳۴۶–۳۵۲

Stein, Murray. "Hera: Bound and Unbound." Spring (۱۹۷۷), pp. ۱۰۵–۱۱۹. This article

was my most important source for the archetype of Hera. Stein's article associates

.the mating instinct with Hera, and describes her three phases

.Zabriskie, Philip. "Goddesses in Our Midst," Quadrant (Fall ۱۹۷۴), pp. ۳۷–۳۹

.۱. Murray Stein, "Hera: Bound and Unbound." Spring (۱۹۷۷), p. ۱۰۸

٢. Nancy Reagan, Quest (١٩٨٢). Similar sentiments by Nancy Reagan in Nancy, with Bill Libby (New York: Berkley, ١٩٨١).

٣. Diana Trilling, Mrs. Harris: The Death of the Scarsdale Diet Doctor (New York: Harcourt Brace Jovanovich, ١٩٨١).

CHAPTER ٩: DEMETER

Demetrakopoulos, Stephanie. "Life Stage Theory, Gerontological Research, and the Mythology of the Older Woman: Independence, Autonomy, and Strength." Anima ٨, no. ٢ (Spring Equinox ١٩٨٢): ٨٤–٩٧.

Friedrich, Paul. "The Fifth Queen: The Meaning of Demeter" and "The Homeric

Hymn to Demeter." In The Meaning of Aphrodite, Chicago: University of Chicago

.Press, ۱۹۷۸, pp. ۱۴۹–۱۸۰

"The Hymn to Demeter." In The Homeric Hymns, translated by Charles Boer. ۲nd

.ed., rev. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹, pp. ۸۹–۱۳۵

,Jung, C. G. "Psychological Aspects of the Mother Archetype" (۱۹۵۴). CW, vol. ۹

.part ۱ (۱۹۶۸), pp. ۷۵–۱۱۰

Kerènyi, C. Eleusis: Archetypal Image of Mother and Daughter. Translated by Ralph

Manheim. New York: Schocken Books, published by arrangement with Princeton

.(University Press, ۱۹۷۷. Previously printed in the Bollingen Series (۱۹۶۷

Luke, Helen M. "Mother and Daughter Mysteries." In Woman: Earth and Spirit. New

.York: Crossroad, ۱۹۸۱, pp. ۵۱–۷۱

.Zabriskie, Philip. "Goddesses in Our Midst." Quadrant (Fall ۱۹۷۹), pp. ۴۰–۴۱

.۱. "Hymn to Demeter," in The Homeric Hymns, trans. Charles Boer, ۲nd ed., rev

.Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹), p. ۸۹)

۲. C. Kerènyi, Eleusis, Archetypal Image of Mother and daughter, trans. Ralph Manheim

New York: Schocken Books, published by arrangement with Princeton University)

.(Press, ۱۹۷۷). Previously printed in the Bollinger Series (۱۹۶۷

.۳. Susan Issacs, "Baby Savior," Parents Magazine (September ۱۹۸۱), pp. ۸۱–۸۵

۴. Pauline Bart, "Mother Portnoy's Complaints," Trans-Action (November-December ۱۹۷۰), pp. ۶۹–۷۴.

CHAPTER ۱۰: PERSEPHONE

Dowling, Colette. The Cinderella Complex: Women's Hidden Fear of Independence. New York: Summit Books, ۱۹۸۱. The Cinderella Complex describes a Persephone pattern. The book provides an excellent understanding of how family and culture reinforce this archetype with "apprehensive oversolicitude" and inhibition of assertiveness and independence.

Downing, Christine. "Persephone in Hades." Anima (۱۹۷۷) no ۱., (Fall Equinox):

.۲۲-۲۹

,"The Hymn to Demeter" (the Abduction of Persephone). In The Homeric Hymns

.translated by Charles Boer. ۲nd ed., rev. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹, pp. ۸۹-۱۳۵

Kerènyi, C. Eleusis: Archetypal Image of Mother and Daughter, translated by Ralph

Manheim. New York: Schocken Books, reprinted by arrangement with Princeton

.(University Press, ۱۹۷۷. Previously printed in The Bollingen Series (۱۹۶۷

:۱. M. Esther Harding, "All Things to All Men," in The Way of All Women (New York

.Putnam's, for the C. G. Jung Foundation for Analytic Psychology, ۱۹۷۰), p. ۴

.۲. Harding, p. ۱۶

۳. Hannah Green, I Never Promised You a Rose Garden (New York: Signet BooksNew
.(American Library, by arrangement with Holt, Rinehart, and Winston, ۱۹۶۴
۴. Walter F. Otto, Dionysus: Myth and Cult, trans. with an Introd. by Robert B. Palmer
.Bloomington: Indiana University Press, ۱۹۶۵), p. ۱۱۶)
۵. Autobiography of a Schizophrenic Girl, with analytic interpretation by Marguerite
Sechehaye. Translated by Grace Rubin-Rabson (New York: Signet BooksNew
.(American Library, published by arrangement with Grune & Stratton, ۱۹۷۰

:Tennov, Dorothy. Love and Limerence: The Experience of Being in Love. New York

.Stein & Day, ۱۹۷۹

.۱. C. G. Jung, "Problems of Modern Psychotherapy" (۱۹۳۱), CW, vol. ۱۶ (۱۹۶۶), p

.۷۱

,۲. Daniel J. Levinson, The Seasons of a Man's Life (New York: Ballantine Books

.published by arrangement with Alfred A. Knopf, ۱۹۷۹), p. ۱۰۹

۳. Toni Wolff, A Few Thoughts on the Process of Individuation in Women," Spring

.۱۹۴۱), pp. ۹۱–۹۳)

:۴. H. Peters, My Sister, My Spouse: A Biography of Lou Andreas-Salome (New York

.(Norton, ۱۹۶۲

۵. Robert Rosenthal, "The Pygmalion Effect Lives," Psychology Today (September

۱۹۷۳), pp. ۵۶–۶۲. (Definitive text: Robert Rosenthal and Lenore Jacobson. Pygmalion

:in the Classroom: Teacher Expectation and Pupil's Intellectual Development (New York

.(Holt, Rinehart, & Winston, ۱۹۶۸

CHAPTER ۱۲: APHRODITE

,Friedrich, Paul. The Meaning of Aphrodite. Chicago: University of Chicago Press

.۱۹۷۸. This was my chief source for the mythology and symbolism of Aphrodite

.Kerènyi, Karl. "The Golden One—Aphrodite." In Goddesses of the Sun and Moon

.Translated by Murray Stein. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹, pp. ۴۱–۶۰

"The Hymn to Aphrodite," "The Second Hymn to Aphrodite," and "The Third

Hymn to Aphrodite." In The Homeric Hymns, Translated by Charles Boer. ۲nd

.ed., rev. Irving, Texas: Spring, ۱۹۷۹, pp. ۶۹–۸۳

,Johnson, Robert. She: Understanding Feminine Psychology. New York: Harper & Row

(.۱۹۷۷. (Originally published ۱۹۷۶

Mayerson, Philip. "Aphrodite (Venus)." In Classical Mythology in Literature, Art, and

.Music. New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۱۸۲–۲۱۰

Neumann, Erich. Amor and Psyche: The Psychic Development of the Feminine. Translated

.by Ralph Manheim. (Bollingen Series ۵۴) New York: Pantheon, ۱۹۵۶

Otto, Walter F. "Aphrodite." In The Homeric Gods, translated by Moses Hadas. New

,York: Thames & Hudson, published by arrangement with Pantheon Books, ۱۹۷۹

.pp. ۹۱–۱۰۳

.Zabriskie, Philip. "Goddesses in Our Midst." Quadrant (Fall ۱۹۷۹), pp. ۳۶–۳۷

,۱. Paul Friedrich, The Meaning of Aphrodite (Chicago: University of Chicago Press

.۱۹۷۸), p. ۷۹

,۲. Ruth Falk, Women Loving (New York: Random House; and Berkeley: Bookworks

.(۱۹۷۵

CHAPTER ١٣: WHICH GODDESS GETS THE GOLDEN APPLE?

.Jung, C. G. “Psychological Types.” CW, vol. ۶

Mayerson, Philip. “The Trojan War.” In Classical Mythology in Literature, Art, and

.Music. New York: Wiley, ۱۹۷۱, pp. ۳۷۵–۴۲۲

:۱. Lisle, Laura. Portrait of an Artist: A Biography of Georgia O’Keeffe (New York

Washington Square PressSimon & Schuster, by arrangement with Seaview

.Books, ۱۹۸۱), p. ۱۴۳

CHAPTER ۱۴: THE HEROINE IN EVERYWOMAN

Adams, Richard. Watership Down. New York: Avon Books, published by arrangement

.with Macmillan, ۱۹۷۵

Auel, Jean M. The Clan of the Cave Bear. New York: Bantam Books, by arrangement with Crown Publishers, ۱۹۸۱.

Auel, Jean M. The Valley of Horses. New York: Crown Publishers, ۱۹۸۲.

Tolkien, J. R. R. The Fellowship of the Ring Trilogy. New York: Ballantine Books, by arrangement with Houghton Mifflin, ۱۹۶۵.

۱. T. S. Eliot. Four Quartets (New York: Harcourt Brace Jovanovich, no date), p. ۵۹.

APPENDIX: WHO'S WHO IN GREEK MYTHOLOGY

Zimmerman, J. E. Dictionary of Classical Mythology. New York: Bantam Books, by arrangement with Harper & Row, ۱۹۶۴. Source for pronunciation of names.

Bibliography

This bibliography is divided into four sections: ١, Mythology; ٢, Archetypal Psychology (Jungian Analytical Psychology); ٣, Psychology of Women (other than Jungian); and ٤, General Psychology (relevant to this book).

١. MYTHOLOGY

Bullfinch's Mythology. Middlesex, England: Hamlyn, ١٩٦٤.

Bullfinch's Mythology: The Greek and Roman Fables Illustrated. Compiled by Bryan Holme, with an Introduction by Joseph Campbell. New York: Viking Press, ١٩٧٩.

.Callimachus. "To Artemis." In Hymns and Epigrams. Translated by A. W. Mair

.Cambridge, Mass.: Harvard University Press, ۱۹۶۹

.Campbell, Joseph. The Hero with a Thousand Faces. ۲nd ed. Bollingen Series ۱۷

.Princeton, N.J.: Princeton University Press, ۱۹۶۸

.(Campbell, Joseph. "Joseph Campbell on the Great Goddess." Parabola ۵, no. ۴ (۱۹۸۰

Evslin, Bernard. "Atalanta." In Heroes, Gods and Monsters of the Greek Myths. New

,York: Bantam Pathfinder, published by arrangement with Scholastic Magazine

(.۱۹۷۵. (Originally published ۱۹۶۶

,Friedrich, Paul. The Meaning of Aphrodite. Chicago: University of Chicago Press

.۱۹۷۸

:.Garnell, L. R. [Lewis Richard]. The Cults of the Greek States. New Rochelle, N.Y

Caratzas Brothers, ۱۹۷۷. vol. ۱, chaps. ۷, ۸, ۹ (Hera); vol. ۱, chaps. ۱۰, ۱۱, ۱۲

Athena); vol. ۲, chaps. ۱۳, ۱۷, ۱۸ (Artemis); vol. ۲, chaps. ۲۱, ۲۲, ۲۳ (Aphrodite);)

vol. ۳, chaps. ۲, ۳, ۴ (Demeter-Kore); vol. ۵, chaps. ۸ (Hestia). (Originally written

(.between ۱۸۹۵ and ۱۹۰۹

Gimbutas, Marija. The Goddesses and Gods of Old Europe: ۶۵۰۰–۳۵۰۰, Myths and Cult

.Images. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ۱۹۸۲

Graves, Robert. The Greek Myths. ۲ vols. New York: Penguin, ۱۹۷۹, ۱۹۸۲. (Originally

(.published ۱۹۵۵

Graves, Robert. The White Goddess. New York: Farrar, Straus & Giroux, ۱۹۸۰. (Originally

(.published ۱۹۴۸

.Guthrie, W. K. C. The Greeks and Their Gods. Boston: Beacon Press, ۱۹۵۰

Hadas, Moses, ed. Greek Drama. New York: Bantam, ۱۹۸۲. (Originally published

(.۱۹۶۵

.Hamilton, Edith. Mythology. Boston: Little, Brown, ۱۹۴۲

.Harrison, Jane Ellen. Mythology. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ۱۹۶۳

(.Originally published ۱۹۲۴)

:Hesiod. Theogony. In Hesiod, translated by Richard Lattimore. Ann Arbor, Michigan

.The University of Michigan Press, ١٩٥٩

Homer. The Iliad. Translated by Richard Lattimore. Chicago: University of Chicago

.Press, ١٩٥١

.The Homeric Hymns. Translated by Charles Boer. Irving, Texas: Spring, ١٩٧٩

James, E. O. [Edwin Oliver]. The Cult of the Mother Goddess. London, England: Thames

.Hudson, ١٩٥٩ &

.Kerènyi, C. The Heroes of the Greeks. London: Thames & Hudson, ١٩٥٩

:Kerènyi, C. The Gods of the Greeks. Translated by Norman Cameron. New York

(.Thames & Hudson, ۱۹۷۹. (Originally published ۱۹۵۱

,Kerènyi, Karl. Athene: Virgin and Mother. Translated by Murray Stein. Zurich

.Switzerland: Spring, ۱۹۷۸

,Kerènyi, Karl. Goddesses of the Sun and Moon. Translated by Murray Stein. Irving

.Texas: Spring, ۱۹۷۹

,Mayerson, Philip. Classical Mythology in Literature, Art, and Music. New York: Wiley

.۱۹۷۹

.Monaghan, Patricia. The Book of Goddesses and Heroines. New York: Dutton, ۱۹۸۱

Otto, Walter F. The Homeric Gods. New York: Thames & Hudson, ۱۹۷۹. (Originally

(.published ۱۹۵۴

Spretnak, Charlene. Lost Goddesses of Early Greece: A Collection of Pre-Hellenic Mythology

(.Boston: Beacon Press, ۱۹۸۱. (Originally published ۱۹۷۸

:Walker, Barbara G. The Woman's Encyclopedia of Myths and Secrets. San Francisco

.Harper & Row, ۱۹۸۳

.Zimmerman, J. E. Dictionary of Classical Mythology. New York: Bantam Books, ۱۹۷۸

(.Originally published ۱۹۶۴)

۲. ARCHETYPAL PSYCHOLOGY (JUNGIAN ANALYTICAL PSYCHOLOGY)

.(Berry, Patricia. "The Rape of DemeterPersephone and Neurosis." Spring (۱۹۷۵

Bradway, Katherine. "Hestia and Athena in the Analysis of Women." Inward Light

.(۴۱, no. ۹۱ (۱۹۷۸

.Claremont de Castillejo, Irene. Knowing Woman. New York: Putnam's Sons, ۱۹۷۳

.Published for the C. G. Jung Foundation for Analytic Psychology

Goddesses in Everywoman

Demetrakopoulos, Stephanie A. "Hestia, Goddess of the Hearth: Notes on an Oppressed

.(Archetype." Spring (۱۹۷۹

Demetrakopoulos, Stephanie A. "Life Stage Theory, Gerontological Research, and

the Mythology of the Older Woman: Independence, Autonomy, and Strength."

.(Anima ٨, no. ٢ (١٩٨٢

.(Downing, Christine. "Persephone in Hades." Anima ٤, no. ١ (١٩٧٧

(Downing, Christine. "Coming to Terms with Hera. Quadrant ١٢, no. ٢ (١٩٧٩

,Downing, Christine. Goddess Mythological Images of the Feminine. New York: Crossroad

.١٩٨١

Downing, Christine. "Goddess Sent Madness." Psychological Perspectives ١٢, no. ٢

.(١٩٨١)

.(Downing, Christine. "Come Celebrate with Me." Anima ٩, no. ١ (١٩٨٢

.(Elias-Button, Karen. "Athena and Medusa: A Woman's Myth." Anima ٥, no. ٢ (١٩٧٩

.(Goldenberg, Naomi R. "Archetypal Theory after Jung." Spring (١٩٧٥

:Hall, Nor. The Moon and the Virgin: Reflections on the Archetypal Feminine. New York

.Harper & Row, ١٩٨٠

Harding, M. Esther. The Way of All Women. New York: Putman's, ١٩٧٣. Published

.for the C. G. Jung Foundation for Analytical Psychology

,Harding, M. Esther. Woman's Mysteries: Ancient and Modern. New York: Bantam

(.١٩٧٣. (Originally published ١٩٧١

Harding, M. Esther. "The Value and Meaning of Depression." Psychological Perspectives

.(١٢, no. ٢ (١٩٨١

.Heisler, Verda. "Individuation through Marriage." Psychological Perspectives ١, no

.(٢ (١٩٧٠

.(Hillman, James. "Anima." Spring (١٩٧٣

.(Hillman, James. "Anima II." Spring (١٩٧٤

.Hillman, James. The Dream and the Underworld. New York: Harper & Row, ١٩٧٩

.Hillman, James. "Ananke and Athene." In Facing the Gods, edited by James Hillman

.Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠

.Hillman, James, ed. Facing the Gods. Irving, Texas: Spring, ١٩٨٠

,Johnson, Robert. She: Understanding Feminine Psychology. New York: Harper & Row

(.۱۹۷۷. (Originally published ۱۹۷۶

Jung, Emma. Animus and Anima. New York: Spring, ۱۹۶۹. (Originally published

(.۱۹۵۷

Jung, C. G. All references to Jung's Collected Works are taken from Collected Works

of C. G. Jung, edited by Sir Herbert Read, Michael Fordham, and Gerald Adler;

translated by R. F. C. Hull, Executive Editor, William McGuire, Bollingen Series

.(۲۰, (Princeton, N.J.: Princeton University Press

.Jung, C. G. The Practice of Psychotherapy. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۱۶. ۱۹۶۶

.Jung, C. G. Two Essays on Analytic Psychology. In Collected Works of C. G. Jung, vol

.۷. ۱۹۶۶

.Jung, C. G. Alchemical Studies. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۱۳. ۱۹۶۷

Bibliography

,Jung, C. G. Archetypes of the Collective Unconscious. In Collective Works of C. G. Jung

.vol. ۹, part ۱. ۱۹۶۸

.Jung, C. G. Psychological Types. In Collected Works of C. G. Jung, vol. ۶. ۱۹۷۱

Jung, C. G., and Kerènyi, C. Essays on a Science of Mythology: The Myths of the Divine

Child and the Divine Maiden. Translated by R. F. C. Hull. Bollingen Series ۲۲. New

(.York: Harper & Row, ۱۹۶۳. (Originally published ۱۹۴۹

Kerènyi, C. Zeus and Hera: Archetypal Image of Father, Husband and Wife Bollingen

.Series ۶۵. Princeton, N.J.: Princeton University Press, ۱۹۷۵

,Kerènyi, C. Eleusis: Archetypal Image of Mother and Daughter. New York: Schocken

(.۱۹۷۷. (Originally published ۱۹۶۷

,Kerènyi, Karl. "A Mythological Image of Childhood: Artemis." In Facing the Gods

.edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ۱۹۸۰

Kirksey, Barbara. "Hestia: A Background of Psychological Focusing." In Facing the

.Gods, edited by James Hillman. Irving, Texas: Spring, ۱۹۸۰

.(Koltuv, Barbara Black. "HestiaVesta." Quadrant ١٠, no. ٢ (١٩٧٧

Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life." Inward Light ٣١, no. ٧٤

.(١٩٦٨)

,Kotschnig, Elined Prys. "Womanhood in Myth and Life, Part ٢." Inward Light ٣٢

.(no. ٧٥ (١٩٦٩

.(Laub-Novak, Karen. "Reflections on Art and Mysticism." Anima ٢, no. ٢ (١٩٧٦

Leonard, Linda Schierse. The Wounded Woman. Healing the Father-Daughter Relationship

(.Boulder, Colo.: Shambhala Publications, ١٩٨٣. (Originally published ١٩٨١

Lockhart, Russell A. "Eros in Language, Myth, and Dream." Quadrant ١١, no. ١

.(۱۹۷۸)

Loomis, Mary. "A New Perspective for Jung's Typology: The Singer-Loomis Inventory

.(of Personality." Journal of Analytical Psychology ۲۷, no. ۱ (۱۹۸۲

Loomis, Mary, and Singer, June. "Testing the Bipolarity Assumption in Jung's Typology."

.(Journal of Analytical Psychology ۲۵, no. ۴ (۱۹۸۰

.(Luke, Helen M. "The Perennial Feminine." Parabola ۵, no. ۴ (۱۹۷۸

.Luke, Helen M. Woman, Earth and Spirit. New York: Crossroad, ۱۹۸۱

.(Malamud, René. "The Amazon Problem." Spring (۱۹۷۱

,Mattoon, Mary Ann. Jungian Psychology in Perspective. New York: Free PressMacmillan

.١٩٨١

.Moore, Tom. "Artemis and the Puer." In Puer Papers. Irving, Texas: Spring, ١٩٧٩

Neumann, Erich. The Great Mother: An Analysis of the Archetype. Translated by Ralph

.Manheim. London: Routledge & Kegan Paul, ١٩٥٥

Neumann, Erich. Amor and Psyche: The Psychic Development of the Feminine. Translated

.by Ralph Manheim. Bollingen Series ٥٤. New York: Pantheon Books, ١٩٥٦

Goddesses in Everywoman

Neumann, Erich. "The Psychological Stages of Feminine Development." Spring

.(١٩٥٩)

:Perera, Sylvia Brinton. Descent to the Goddess: A Way of Initiation for Women. Toronto

.Inner City Books, ۱۹۸۱

Rupprecht, Carol. "The Martial Maid and the Challenge of Androgyny (Notes on

.(an Unbefriended Archetype)." Spring (۱۹۷۴

Schmidt, Lynda. "The Brother-Sister Relationship in Marriage." Journal of Analytical

.(Psychology ۲۵, no. ۱ (۱۹۸۰

.Singer, June. Androgyny. New York: Doubleday, ۱۹۷۶

.(Singer, June. "Rise of the Androgyny Phenomena." Anima ۳, no. ۲ (۱۹۷۷

Spretnak, Charlene. "Problems with Jungian Uses of Greek Goddess Mythology."

.(Anima ۶, no. ۱ (۱۹۷۹

.(Stein, Murray. "Hera: Bound and Unbound." Spring (۱۹۷۷

Stein, Murray. "Translator's Afterthoughts." In Karl Kerènyi, Athene: Virgin and

.Mother. Translated by Murray Stein. Zurich: Spring, ۱۹۷۸

.Stevens, Anthony. Archetypes: A Natural History of the Self. New York: Morrow, ۱۹۸۲

Ulanov, Ann Belford. "Archetypes of the Feminine." In The Feminine in Jungian

,Psychology and Christian Theology. Evanston, Ill.: Northwestern University Press

.۱۹۷۱

Wheelwright, Jane. Women and Men. San Francisco: C. G. Jung Institute of San

.Francisco, ۱۹۷۸

.(Wolf, Toni. "A Few Thoughts on Individuation in Women." Spring (۱۹۴۱

.(Zabriskie, Philip. "Goddesses in Our Midst." Quadrant ۱۷, (۱۹۷۴

۳. PSYCHOLOGY OF WOMEN (PERSPECTIVES OTHER THAN

(JUNGIAN

Applegarth, Adrienne. "Some Observations on Work Inhibitions in Women."

.(Journal of the American Psychoanalytic Association ۲۴, no. ۵ (۱۹۷۶

Bart, Pauline B. "Portnoy's Mother's Complaint." Trans-Action (November—December

.(۱۹۷۰

,Bart, Pauline B. "Depression in Middle-Aged Women." In Women in Sexist Society

.edited by Vivian Gornick and Barbara K. Moran. New York: Basic Books, ١٩٧١

Benedek, Therese, and Rubinstein, Boris B. "The Sexual Cycle in Women: The Relationship

Between Ovarian function and Psychodynamic Processes." Psychosomatic

Medicine Monographs ٣, nos. ١, ٢ (١٩٤٢). Edited for inclusion in Therese

Benedek, Psychoanalytic Investigations: Selected Papers, "The Correlation Between

.Ovarian Activity and Psychodynamic Process." New York: Quadrangle, ١٩٧٣

Bernardez-Bonesatti, Teresa. "Women and Anger: Conflicts with Aggression in

,Contemporary Women." Journal of the American Medical Women's Association ٣٣

.(no. ٥ (١٩٧٨

Bibliography

.(Besdine, Matthew. "Mrs. Oedipus." Psychology Today (March ١٩٧١

Carmen, Elaine; Russo, Nancy F.; and Miller, Jean B. "Inequality and Women's

.(Mental Health: An Overview." American Journal of Psychiatry ١٣٨, no. ١١ (١٩٨١

:Chernin, Kim. The Obsession: Reflections on the Tyranny of Slenderness. New York

.Harper & Row. ١٩٨١

.Chesler, Phyllis. Women & Madness. New York: Doubleday, ١٩٧٢

.Chicago, Judy. Through the Flower. New York: Doubleday, ١٩٧٧

Dowling, Colette. The Cinderella Complex: Women's Hidden Fear of Independence. New

.York: Summit Books, ۱۹۸۱

.(Erikson, Erik. "Inner and Outer Space: Reflections on Womanhood." Daedalus (۱۹۶۴

,Freeman, Jo, ed., Women: A Feminist Perspective, ۲nd ed. New York: Basic Books

.۱۹۷۹

,The Female Experience. From the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif.: CRM

.۱۹۷۳

.Field, Joanna. A Life of One's Own. Los Angeles: Tarcher, ۱۹۸۱

.Friedan, Betty. The Feminine Mystique. New York: Dell, ۱۹۶۴

.Galland, China. Women in the Wilderness. New York: Harper & Row, ۱۹۸۰

.Gilligan, Carol. In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development

.Cambridge, Mass.: Harvard University Press, ۱۹۸۲

:Gornick, Vivian, and Moran, Barbara K., eds. Women in Sexist Society. New York

.Basic Books, ۱۹۷۱

:.Gray, Elizabeth Dodson. Why the Green Nigger: Re-mything Genesis. Wellesley, Mass

.Roundtable Press, ۱۹۷۹

.Greer, Germaine. The Female Eunuch. New York: McGraw-Hill, ۱۹۷۱

.Griffin, Susan. Rape: The Power of Consciousness. New York: Harper & Row, ۱۹۷۹

,Heilbrun, Carolyn G. Toward a Recognition of Androgyny. New York: Harper & Row

.۱۹۷۴

.Heilbrun, Carolyn G. Reinventing Womanhood. New York: Norton, ۱۹۷۹

& Hennig, Margaret, and Jardim, Anne. The Managerial Woman. New York: Simon

.Schuster, ۱۹۷۸

Horner, Matina. "Why Bright Women Fear Success." In The Female Experience, from

.the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif.: CRM, ۱۹۷۳

:Howell, Elizabeth, and Bayes, Marjorie, eds. Women and Mental Health. New York

.Basic Books, ۱۹۸۱

:Koedt, Ann; Levine, Ellen; and Rapone, Anita, eds. Radical Feminism. New York

.Quadrangle, ۱۹۷۳

Kolbenschlag, Madonna. Kiss Sleeping Beauty Good-Bye: Breaking the Spell of Feminine

.Myths and Models. New York: Doubleday, ۱۹۷۹

.Lakoff, Robin, Language and Woman's Place. New York: Harper & Row, ۱۹۷۵

.Lederer, Wolfgang. The Fear of Women. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ۱۹۶۸

Lerner, Harriet E. "Early Origins of Envy and Devaluation of Women: Implications

.(for Sex Role Stereotypes." Bulletin of the Menninger Clinic ۳۸, no. ۶ (۱۹۷۴

.Martin, Del. Battered Wives. New York: Simon & Schuster, ۱۹۷۷

.Miller, Jean Baker. Psychoanalysis and Women. New York: BrunnerMazel, ۱۹۷۳

(.Paperback edition, Baltimore: Penguin, ۱۹۷۹)

.Miller, Jean Baker. Toward a New Psychology of Women. Boston: Beacon Press, ۱۹۷۶

Nadelson, Carol C., and Notman, Malkah T. The Woman Patient. Vol. ۲: Concepts of

.Femininity and the Life Cycle. New York: Plenum Press, ۱۹۸۲

Notman, Malkah T., and Nadelson, Carol C. "The Rape Victim: Psychodynamic

.(Considerations." American Journal of Psychiatry ۱۳۳, no. ۴ (۱۹۷۶

Ochs, Carol. Behind the Sex of God: Toward a New Consciousness—Transcending Matriarchy

.and Patriarchy. Boston: Beacon Press, ١٩٧٧

Person, Ethel Spector. "Women Working: Fears of Failure, Deviance and Success."

.(Journal of the American Academy of Psychoanalysis ١٠, no. ١ (١٩٨٢

,Rohrbaugh, Joanna Bunker, ed. Women: Psychology's Puzzle. New York: Basic Books

.١٩٧٩

.(Rossi, Alice S. "Life-Span Theories and Women's Lives." Signs ٦, no. ١ (١٩٨٠

:Rubin, Lillian B. Women of a Certain Age: The Midlife Search for Self. New York

.Harper & Row, ١٩٧٩

:Scarf, Maggie. Unfinished Business: Pressure Points in the Lives of Women. New York

.Ballantine Books, ١٩٨١

Seiden, Anne M. "Overview: Research on the Psychology of Women. Part ٢. Women

.and Families, Work, and Psychotherapy." American Journal of Psychiatry ١٣٣, no

.(١٠ (١٩٧٦

,Seidenberg, Robert. "The Trauma of Eventlessness." In Psychoanalysis and Women

.edited by Jean Baker Miller. Baltimore: Penguin, ١٩٧٣

Spretnak, Charlene, ed. The Politics of Women's Spirituality: Essays on the Rise of

.Spiritual Power Within the Feminist Movement. New York: Doubleday, ١٩٨٢

Staines, Graham; Tarvis, Carol; and Jayaratne, T. E. "The Queen Bee Syndrome."

:.InThe Female Experience, from the editors of Psychology Today. Del Mar, Calif

.CRM, ۱۹۷۳

,Steinem, Gloria. Outrageous Acts and Everyday Rebellions. New York: Holt, Rinehart

.Winston, ۱۹۸۳ &

.Stone, Merlin. When God Was a Woman. New York: Harcourt Brace Jovanovich, ۱۹۷۶

Symonds, Alexandria. "Violence Against Women: The Myth of Masochism."

.(American Journal of Psychotherapy ۳۳, no. ۲ (۱۹۷۹

.Thomas, Lynn. The Backpacking Woman. New York: Doubleday, ۱۹۸۰

Weissman, Myrna M., and Kaplan, Gerald L. "Sex Differences and the

.Epidemiology of Depression." In Gender and Disordered Behavior, edited by E. S

.Gomberg and V. Franks. New York: BrunnerMazel, ۱۹۷۹

Weisstein, Naomi. "Psychology Constructs the Female." In Radical Feminism, edited

.by Anne Koedt, Ellen Levine, and Anita Rapone. New York: Quadrangle, ۱۹۷۳

Also published in Woman in Sexist Society, edited by Vivian Gornick and Barbara)

(.K. Moran. New York: Basic Books, ۱۹۷۱

۴. GENERAL PSYCHOLOGY (REFERENCES RELEVANT TO THIS

(BOOK

.Erikson, Erik. Childhood and Society. ٢nd ed. New York: Norton, ١٩۶٣

Feinstein, A. David. "Personal Mythology as a Paradigm for a Holistic Public Psychology."

.(American Journal of Orthopsychiatry ۴٩, no. ٢ (١٩٧٩

,Freud, Sigmund. The Standard Edition of the Psychological Works of Sigmund Freud

.ed. J. Strachey. London: Hogarth Press

Gardner, Earl R., and Hall, Richard C. W. "The Professional Stress Syndrome."

.(Psychosomatics ٢٢, no. ٨ (١٩٨١

Gendlin, Eugene T. Focusing. New York: Bantam Books, ١٩٨١. (Originally published

(.١٩٧٨)

.(Harris, Mark. "Teaching Is a Form of Loving." Psychology Today (September ۱۹۷۳

.Jaynes, Julian. The Origin of Consciousness in the Breakdown of the Bicameral Mind

.Boston: Houghton Mifflin, ۱۹۷۶

.Levinson, Daniel. The Seasons of a Man's Life. New York: Ballantine, ۱۹۷۹

.Neugarten, Bernice L., ed. Middle Age and Aging: A Reader in Social Psychology

.Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۶۸

.Metzner, Ralph. Know Your Type. New York: Doubleday, ۱۹۷۹

Rosenthal, Robert. "The Pygmalion Effect Lives." Psychology Today (September

.(۱۹۷۳

Rosenthal, Robert, and Jacobson, Lenore. Pygmalion in the Classroom: Teacher Expectation ,and Pupil's Intellectual Development. New York: Holt, Rinehart, & Winston ۱۹۶۸.

.Richards, M. C. (Mary Caroline). Centering in Pottery, Poetry, and the Person (.Middleton, Conn.: Wesleyan University Press, ۱۹۷۵. (Originally printed ۱۹۶۱

.(Safan-Gerard, Desy. "How to Unblock." Psychology Today (January ۱۹۷۸

.Sheehy, Gail. Passages: Predictable Crises of Adult Life. New York: Dutton, ۱۹۷۷

Tennov, Dorothy. Love and Limerence: The Experience of Being in Love. Briarcliff .Manor, New York: Stein & Day, ۱۹۷۹

یادداشت‌ها

[۱←]

International Association for Analytic Psychology

[۲←]

the American Academy of Psychoanalysis

[۳←]

the American Psychiatric Association

[۴←]

the Women's Institute of the American Orthopsychiatric Association

[۵←]

Association for Transpersonal Psychology

[۶←]

inner images

[۷←]

blue baby

[۸←]

Ann

[۹←]

sternum

[۱۰←]

Anthony Stevens

[۱۱←]

Metera Babies Centre

[۱۲←]

bonds

[۱۳←]

Demeter

[۱۴←]

Persephone

[۱۵←]

Hera

[۱۶←]

Aphrodite

[۱۷←]

Artemis

[۱۸←]

Athena

[۱۹←]

Hestia

[۲۰←]

Goddesses

[۲۱←]

Twelve Olympians

[۲۲←]

Zeus

[۲۳←]

Poseidon

[۲۴←]

Hades

[۲۵←]

Apollo

[۲۶←]

Ares

[۲۷←]

Hephaestus

[۲۸←]

Dionysus

[۲۹←]

virgin goddesses

[۳۰←]

Diana

[۳۱←]

Vesta

[۳۲←]

Juno

[۳۳←]

Ceres

[۳۴←]

Grain

[۳۵←]

Proserpina

[۳۶←]

Kore

[۳۷←]

The Maiden

[۳۸←]

Venus

[۳۹←]

Family Tree

[۴۰←]

Hesiod

[۴۱←]

Theogony

[۴۲←]

Tartarus

[۴۳←]

Uranus

[۴۴←]

Heaven

[۴۵←]

Saturn

[۴۶←]

Rhea

[۴۷←]

Crete

[۴۸←]

Leto

[۴۹←]

Metis

[۵۰←]

Maia

[۵۱←]

Dione

[۵۲←]

Semele

[۵۳←]

Marija Gimbutas

[۵۴←]

Great Goddess

[۵۵←]

Astarte

[۵۶←]

Ishtar

[۵۷←]

Inanna

[۵۸←]

Nut

[←۵۹]

Isis

[←۶۰]

Ashtoreth

[←۶۱]

Au Set

[←۶۲]

Hathor

[۶۳←]

Nina

[۶۴←]

Nammu

[۶۵←]

Ningal

[۶۶←]

Robert Graves

[۶۷←]

Jane Harrison

[۶۸←]

Merlin Stone

[۶۹←]

When God was a Woman/ Merlin Stone

[۷۰←]

rites

[۷۱←]

rights

[۷۲←]

Gwen

[۷۳←]

blueprints

[۷۴←]

Maxine Hong Kingston

[۷۵←]

The Woman Warrior

[۷۶←]

این اصطلاح برای زنانی به‌کار می‌رود که در دانشگاه‌های رده بالا مانندهاروارد به تحصیل می‌پردازند، به این امید که همسران بهتری پیدا کنند.

[۷۷←]

MeadMargaret

[۷۸←]

سندروم لانه خالی (Empty Nest Syndrome) اشاره به احساس افسردگی و یا اندوهی دارد که والدینی که فرزندان خانه را ترک می‌کنند، دچار آن می‌شوند.

[۷۹←]

menopausal Zest -Post

[۸۰←]

اصطلاح P.M.Z را مارگارت مید مطرح کرد. این اصطلاح برای توصیف دوره پس از یائسگی به‌کار می‌رود. وی معتقد است که هر زنی می‌تواند به یک‌سوم آخر عمر خود با بدنی سالم، نگرشی مثبت و شور و اشتیاق نسبت به زندگی وارد شود، اگر برای عبور از این دوره روشی درست و سالم درپیش بگیرد.

[۸۱←]

a goddess shift

[۸۲←]

arktoi

[۸۳←]

Delos

[۸۴←]

Callimachus

[←۸۵]

Cyclopes

[←۸۶]

Pan

[←۸۷]

Tityus

[←۸۸]

Niobe

[۸۹←]

Arethusa

[۹۰←]

Actaeon

[۹۱←]

Orion

[۹۲←]

Sirius

[۹۳←]

Selene

[۹۴←]

Hecate

[۹۵←]

Lynn Thoman

[۹۶←]

Snake River

[۹۷←]

Idaho

[←۹۸]

Chris Evert Lloyd

[←۹۹]

Hippolytus

[←۱۰۰]

Elizabeth Terwilliger

[←۱۰۱]

Frances Horn

[←۱۰۲]

Georgia O'keette .

[۱۰۳←]

Iphigenia

[۱۰۴←]

Agamemnon

[۱۰۵←]

Tauris

[۱۰۶←]

Atalanta

[۱۰۷←]

Meleager

[۱۰۸←]

Hippomenes

[۱۰۹←]

Minerva

[۱۱۰←]

Achilles

[۱۱۱←]

Odysseus

[۱۱۲←]

Iliad

[۱۱۳←]

Odyssey

[۱۱۴←]

Metis

[۱۱۵←]

Hesiod

[۱۱۶←]

Perseus

[۱۱۷←]

Medusa

[۱۱۸←]

Jason

[۱۱۹←]

Argonauts

[۱۲۰←]

Ulysses

[۱۲۱←]

Orestes

[۱۲۲←]

Clytemnestra

[۱۲۳←]

Arachne

[۱۲۴←]

Leda

[۱۲۵←]

Danae

[۱۲۶←]

Europa

[۱۲۷←]

arachnids

[۱۲۸←]

Clare Booth Luce

[۱۲۹←]

Henry R. Luce

[۱۳۰←]

Rosalyn Yalow

[۱۳۱←]

Rosemary Woods

[۱۳۲←]

Richard Nixon

[۱۳۳←]

Phyllis Schlafly

[۱۳۴←]

Radcliffe

[۱۳۵←]

Walter F. Otto

[۱۳۶←]

Iodama

[۱۳۷←]

Pallas

[۱۳۸←]

[۱۳۹←]

Jacquelin Kennedy Onassis

[۱۴۰←]

Kennedy. John F

[۱۴۱←]

ssisAristotle Onassis

[۱۴۲←]

Medusa

[۱۴۳←]

Gorgon

[۱۴۴←]

Hector

[۱۴۵←]

Christine Downing

[۱۴۶←]

Vesta

[۱۴۷←]

Dionysos

[۱۴۸←]

Hermes

[۱۴۹←]

Mercury

[۱۵۰←]

Herm

[۱۵۱←]

hearth

[۱۵۲←]

focus

[۱۵۳←]

Kairos

[۱۵۴←]

.St Teresa of Avilo

[۱۵۵←]

ego

[۱۵۶←]

T-S. Eliot

[۱۵۷←]

Mandala

[۱۵۸←]

Self

[۱۵۹←]

May Sarton

[۱۶۰←]

Adris Whitman

[۱۶۱←]

Persona

[۱۶۲←]

Susan Griffin

[۱۶۳←]

Kore

[۱۶۴←]

llejoIrene Claremont de Casti

[۱۶۵←]

Juno

[۱۶۶←]

Jupiter

[۱۶۷←]

hero

[۱۶۸←]

Aegina

[۱۶۹←]

Callisto

[۱۷۰←]

Typhon

[۱۷۱←]

Hebe

[۱۷۲←]

Eileithyria

[۱۷۳←]

Parthenos

[۱۷۴←]

Teleia

[۱۷۵←]

Chera

[۱۷۶←]

Nancy Reagan

[۱۷۷←]

Ronald Reagan

[۱۷۸←]

Ronnie

[۱۷۹←]

Teleios .

[۱۸۰←]

Colchis

[۱۸۱←]

Jason

[۱۸۲←]

Argonauts

[۱۸۳←]

Cornith

[۱۸۴←]

Glauce

[١٨٥←]

Volcan .

[١٨٦←]

Ceres

[١٨٧←]

Cereal

[١٨٨←]

Proserpina

[۱۸۹←]

Elusinian Mysteries

[۱۹۰←]

Eleusus

[۱۹۱←]

Hecate

[۱۹۲←]

Helios

[۱۹۳←]

Eleusis

[۱۹۴←]

Celeus

[۱۹۵←]

Metanira

[۱۹۶←]

Demophoon

[۱۹۷←]

Iris

[۱۹۸←]

Emilie Applegate

[۱۹۹←]

Mother Teresa

[۲۰۰←]

Mary Baker Eddy

[۲۰۱←]

Ashram Aurobindo

[۲۰۲←]

Dr. Pauline Bart

[۲۰۳←]

Illinois

[۲۰۴←]

Barbie and Ken dolls

[۲۰۵←]

Ruth

[۲۰۶←]

Joe

[۲۰۷←]

Oedipus

[۲۰۸←]

Proserpina

[۲۰۹←]

Kore

[۲۱۰←]

Cerberus

[۲۱۱←]

Adonis

[۲۱۲←]

M. Esther Harding

[۲۱۳←]

Hannah Green

[۲۱۴←]

Yr

[۲۱۵←]

Sylvia Plath

[۲۱۶←]

Wendy

[۲۱۷←]

Peter Pan

[۲۱۸←]

Ophelia

[۲۱۹←]

Hamlet

[۲۲۰←]

Shakspear

[۲۲۱←]

Hecate

[۲۲۲←]

Renee

[۲۲۳←]

Pygmalion

[۲۲۴←]

Robert Rosenthal

[۲۲۵←]

Jane

[۲۲۶←]

Venus

[۲۲۷←]

Dione

[۲۲۸←]

Botticelli

[۲۲۹←]

Cythera

[۲۳۰←]

Eros

[۲۳۱←]

erosHim

[۲۳۲←]

Harmonia

[۲۳۳←]

Deimos

[۲۳۴←]

Phobos

[۲۳۵←]

Hermaphroditus

[۲۳۶←]

Amor

[۲۳۷←]

Cupid

[۲۳۸←]

Galatea

[۲۳۹←]

Myrrha

[۲۴۰←]

Phaedra

[۲۴۱←]

Theseus

[۲۴۲←]

Psyche

[۲۴۳←]

Peter Pan

[۲۴۴←]

Imogene Cunningham

[۲۴۵←]

Erich Neumann

[۲۴۶←]

Robert Johnson

[۲۴۷←]

Paris

[۲۴۸←]

Eris

[۲۴۹←]

Peleus

[۲۵۰←]

Thessaly

[۲۵۱←]

Thetis

[۲۵۲←]

Ida

[۲۵۳←]

Helen

[۲۵۴←]

Menelaus

[۲۵۵←]

Aeschylus

[۲۵۶←]

Sophocles

[۲۵۷←]

Euripides

[۲۵۸←]

Joseph Wheelwright

[۲۵۹←]

Georgia O’ Keeffe

[۲۶۰←]

Alfred Stieglitz

[۲۶۱←]

Barbara

[۲۶۲←]

Susan

[۲۶۳←]

Caroline

[۲۶۴←]

Leslie

[۲۶۵←]

Dana

[۲۶۶←]

کتاب «تخیل فعال» توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی به چاپ رسیده است. پیشنهاد می شود برای درک بهتر این ابزار و استفاده از آن به این کتاب مراجعه نمایید. م.

[۲۶۷←]

John Wayne

[۲۶۸←]

Hansel

[۲۶۹←]

Gretel

[۲۷۰←]

Ayla

[۲۷۱←]

Jean M. Auel

[۲۷۲←]

Kekule

[۲۷۳←]

Joy

[۲۷۴←]

yin

[۲۷۵←]

yang

[۲۷۶←]

hobbits

[۲۷۷←]

T. S. Eliot

goddesses in every woman

Powerful Archetypes in Women's Lives

Jean Shinoda Bolen

راهی باستانی و معلمش برای کشف تمام ابعاد زنانگی گمشده

audiobook



سید سهیل رضایی

رئیس هیئت مدیره
بنیاد فرهنگ زندگی

مدرس نظریه خودشناسی
به روش یونگ

نگاه زنان به کار، روابط جنسی، فرزند، همسر و ... یکی نیست. راه کسب احساس رضایت در زندگی هم در زنان یک راه مشخص نیست. معجزه‌ی این کتاب در تشخیص الگوهای متفاوت رفتاری در زنان است؛ الگوهایی که به هر زنی با توجه به مختصات روانشناختی‌ای که دارد کمک می‌کند تا عمیقا درک کند برای رشد و دستیابی به حس رضایت دقیقا سراغ چه کاری باید برود و از چه چیزهایی باید پرهیز کند.

در سی‌دی‌ای که ضمیمه‌ی کار نموده‌ام تلاش کردم که هم به شما کمک کنم تا تیپ شخصیتی خود را بهتر در میان انواع زنانی که در این کتاب مطرح شده، پیدا کنید و هم با نکات کلیدی مورد نیاز برای هر تیپ که باید آن‌ها را بدانید آشنا شوید. بارها در هنگام تدریس مفاهیم این کتاب از زنان شنیده‌ام که به عنوان یک زن حس ارزشمندی به خود، قدرت پایان دادن به تردیدها هنگام تصمیم گیری‌های مهم، کسب هویت تازه و در پرتو آن امکان مقتدرانه زیستن (بدون قیاس خود با مردان و زنان دیگر)، و از همه مهم‌تر کسب احساس رضایت در زندگی موهبت‌هایی بوده که نصیبشان گردیده است. این کتاب به ده‌ها زبان مختلف ترجمه و بارها تجدید چاپ شده است، که این امر نشان از این دارد که محتوای آن مسیر اطمینان‌بخشی برای زنانی است که می‌خواهند به ابعاد شخصیتی خود مسلط باشند و با شناخت نقاط قوت و ضعف خود، در زندگی حضوری با اعتمادبه‌نفس و مقتدر داشته باشند.

مردان هم در این کتاب نکات فراوانی برای درک بهتر و ارتباط موثر با زنان زندگی‌شان - مادر، خواهر، همسر، همکار و دختر خود - خواهند یافت.

انتشارات
بنیاد فرهنگ زندگی

وابسته به موسسه بنیاد فرهنگ زندگی پایدار

www.bonyadonline.ir
E-mail: info@bonyadonline.ir

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۸-۶۷-۵

9 786006 268675

طراح گرافیک: سیده عبده الکریم موسوی